

همه چیز درباره خدا



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

حمد و سپاس خداوند خالق یکتا و صلوات فراوان بر سرور پیامبران حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

مهم ترین سوال هر انسانی درباره خداست. اینکه **خدا کیست و آیا شناخت خدا برای بشر ممکن است؟**

اینکه خدا از ما چه می خواهد؟ رابطه ما با خدا چه جور است؟ خدا چه کسانی رو دوست دارد و با چه کسانی دشمن است؟ و هزاران سوال دیگر درباره خدا در ذهن افراد مختلف هست.

در این کتاب تلاش شده پاسخ بعضی سوالات در قالب مطلب علمی یا داستان و شعر و روایت و ایه و داستان بیان شود.

رمضان سال 1402. کرمانشاه

خدا کیست و آیا شناخت خدا برای بشر ممکن است؟

خداوند تبارک و تعالی، وجود مطلق و کمال مطلق است که هیچ گونه عیب و نقصی در آن نیست. خدا وجود بی همتایی است که توانایی انجام هر کاری را دارد و به همه اشیاء در تمام حالات و زمانها آگاه است، خدا شنوا و بیناست، دارای اراده و اختیار است، خداوند زنده و خالق همه چیز و سرچشمه تمام خیرات و خوبیهاست، و همه موجودات (مخلوقات) را دوست دارد و نسبت به آنها مهربان است.

مفهوم واژه خدا از عمومی ترین و ساده ترین مفاهیمی است که همه انسانها حتی کسانی که منکر وجود خدا هستند، نیز آن را درک می کنند. هر چند شناخت کنه و حقیقت ذات خدای تبارک و تعالی برای انسان غیر ممکن است ولی از راههای بسیار زیادی می توان یقین به وجود خداوند تبارک و تعالی پیدا نمود.

خدا از کجا آمده

او نیامده، خدا بود و زمان خلق شد و ما آمدیم، آفریده شدیم. همان طور که فکر می کنیم خورشید به دور ما می چرخد، در صورتی که او هست و ما به دور آن می چرخیم؛ خدا هم بود و ما آمدیم؛ خلق شدیم.

پاسخ این پرسش که خدا از کجا آمده در ابعاد کنونی ما نیست، گویی که از یک جنین در شکم مادر بررسی که مادر "از کجا آمده" جنین در حدی و در جایگاهی نیست که اظهار نظر کند. تنها راه برای پی بردن به پاسخ این که خدا از کجا آمده صبر است تا با زایمان مرگ از این جنین کوچک بیرون رویم. جایی که می پرسیم خدا از کجا آمده و درک می کنیم که خداوند از جا و مکان بیرون است.

راههای شناخت خدا

ذات و صفات خدا از هر گونه نقص و عیبی مبرا است

راههای شناخت خدا در یک دسته بندی کلی به راههای زیر تقسیم می شود

(- راه عقلی برای شناخت خدا (مثل برهان امکان و وجوب و مانند آن

(راه تجربی شناخت خدا (برهان نظم –

برای روشن شدن پاسخ راههای خدا شناسی لازم است به چند نکته توجه داشته باشیم

- مفهوم واژه خداوند، از مفاهیمی است که هر انسانی حتی منکران وجود خدا نیز تصویری

از آن در ذهن خود دارند. چون همه می دانند خدا یعنی موجودی که خالق همه موجودات،

توانای بر هر کار، آگاه بر همه چیز، بینا، شنوا، حی و زنده، و... می باشد، گر چه وجود

چنین خدائی را نپذیرند

- هر چند مفهوم واژه خدا از عمومی ترین مفاهیم است، ولی شناخت حقیقت و کنه ذات

خدا برای انسان ممکن نیست، چون ذات خداوند نامحدود و بی نهایت است و علم یعنی

احاطه بر معلوم، و انسان چون ذات و خصوصیات او محدود است نمی تواند به حقیقت ذات

خدا پی ببرد

لا یحیطون به علما[1]، بر خداوند احاطه علمی پیدا نمی کنند» و شاید به همین دلیل است «

که قرآن مجید در معرفی خدا از طریق بیان صفات جمال و جلال نظیر غنی، علیم، حکیم،

سمیع، بصیر، علی، کبیر، رحمن، رحیم، کبیر، خالق، فاطر و... به معرفی خدای متعال

پرداخته است.[2] علاوه اینکه انسان از طریق حواس با اشیاء خارجی ارتباط برقرار می کند

و معرفتی بدست می آورد و ذات خداوند تبارک و تعالی شبیه و مانند هیچ چیز نیست

[«لیس کمثله شیء»].[3]

- هر چند حقیقت ذات خدا قابل شناخت کامل نیست ولی از راههای بسیار زیادی می توان

یقین به وجود خداوند تبارک و تعالی پیدا نمود که در یک دسته بندی کلی به راههای

• راه عقل مثل برهان امکان و وجوب

• راه حسی و تجربی یا برهان نظم

• راه دل یا برهان فطرت، تقسیم می شوند

آسان ترین و بهترین راه شناخت وجود خدا، راه دل یا برهان فطرت است. یعنی در درون اعماق روح انسانی، شناخت، گرایش و عشق به خداوند نهفته است. همیشه یک نقطه نورانی و یک جاذبه نیرومند در درون قلب انسان وجود دارد که خط ارتباطی او با جهان ماوراء طبیعت و نزدیکترین راه به سوی خداست

• هر چند شناخت خدا و گرایش به سوی او و نور توحید در درون جان همه انسانها نهفته است ولی آداب و رسوم خرافی، تربیتهای غلط، تلقینهای سوء، غفلت و غرور، مخصوصاً به هنگام سلامت و وفور نعمت، پرده هایی بر آن می افکند، ولی هنگامی که طوفان حوادث از هر سوی وزیدن گرفته و گرداب مشکلات در برابر انسان نمایان گردد

انسان دست خود را از همه اسباب ظاهری کوتاه می بیند و از همه جا نا امید می شود، در این هنگام است که پرده ها کنار می روند و آن نقطه نورانی دل آشکار می شود و هر گونه فکر شرک آلود در مورد خدا را از دل زدوده و در کوره این حوادث از هر ناخالصی خالص می گردد و انسان بی اختیار به سوی عالم ماورا طبیعت می رود

به همین دلیل آیات متعددی از قرآن کریم از این طریق، نعمت فطرت خدا جویی را یادآوری مینمایند. پیشوایان بزرگ اسلام نیز کسانی را که در مساله خداشناسی سخت در تردید فرو می رفتند از همین طریق ارشاد می نمودند برای نمونه به این قطعه تاریخی توجه نمائید

مرد سرگردانی که در امر خداشناسی گرفتار شک و تردید شده بود، خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد

ای فرزند رسول خدا(ص) مرا راهنمایی کن به این که خدا کیست! زیرا وسوسه گران مرا «
حیران ساخته اند، امام فرمودند: ای بنده خدا! آیا هرگز سوار بر کشتی شده ای؟ عرض
کرد آری، فرمود

هرگز کشتی تو در آنجایی که هیچ کشتی دیگری برای نجات تو نبوده، و قدرت بر
شناگری نداشته ای، شکسته است؟ عرض کرد
آری، فرمود: در آن حالت آیا قلب تو به این امر تعلق گرفت که موجودی هست که می
تواند تو را از آن مهلکه نجات دهد؟
عرض کرد آری. امام صادق علیه السلام فرمود: او خداوندی است که قادر بر نجات است
در آنجا که هیچ نجات دهنده و فریاد رسی نیست
نتیجه این که هر انسانی از راه دل و فطرت خود به وجود خداوند قادر، عالم، خالق حی و
مهربان و... معرفت و شناخت و گرایش دارد و اگر هم در اثر عواملی از وجود خدا غافل
باشد، نمی تواند انکار کند در دوران زندگی اش حادثه ای رخ نداده است که دست او را از
همه جا کوتاه ننموده، و او را متوجه وجود خدا نکرده باشد
گاه آدمی با مشاهده دقیق و اندیشه ورزی در اوصاف و روابط پدیده های تجربی به 6.
وجود خدا و اوصاف او، مانند علم، حکمت و قدرت، رهنمون می گردد. این راه، از آن جا
که بر مشاهده جهان طبیعت و مطالعه تجربی پدیده های طبیعی استوار است، راه تجربه
نامیده می شود
با توجه به امتیازات ویژه این راه، قرآن کریم توجه خاصی به آن مبذول داشته و در آیات
پرشمار، انسان را به تدبیر در پدیده های جهان پیرامون خویش، به مثابه آیات و نشانه
های تکوینی خدا، فراخوانده است

پاره ای از محققان اسلامی، با اتکا بر یکی از ویژگی های جهان طبیعت یعنی نظم و انتظام جاری در اشیای طبیعی، استدلالی را بر وجود خدا سامان داده اند که به دلیل یا برهان نظم موسوم است. بر این اساس، می توان برهان نظم را نمونه روشنی از آنچه که آن را راه تجربی خداشناسی نامیدیم، دانست.

شناخت خدا از طریق آیات قرآن و روایات

با بررسی آیات و روایات گوناگون می توان وجود خدا را اثبات کرد در جای جای قرآن کریم، می توان آیاتی را یافت که از پدیده های گوناگون طبیعی یاد می کند و آنها را آیه و نشانه ای بر وجود خدا می شمارد و انسان را به تدبر و تأمل در آنها فرا می خواند.

شناخت خدا از رهگذر نشانه های تکوینی او در جهان خلقت، که نمونه روشنی از راه تجربی خدایابی است، گاه به «شناخت آیه ای و آفاقی» نامیده می شود گروهی از آیات، آدمی را به اندیشه ورزی در آیات تکوینی خداوند دعوت می کند و انتظام موجود در هستی و در وجود آدمی را دلیل و راهنمایی می داند که اهل خرد و اندیشه را به سوی مبدأ متعالی جهان راهبری می نماید: مسلمان در آفرینش آسمان ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان “نشانه هایی (قانع کننده) هست

و “روی زمین برای اهل یقین نشانه هایی (متقاعد کننده) است، در خود شما؛ پس مگر نمی بینید؟

گروه پرشماری از آیات قرآنی نیز بر روی پدیده های خاصی انگشت گذارده و آن را به عنوان آیه و نشانه ای بر وجود خدا و علم و قدرت خداوند معرفی کرده است. این آیات به قدری فراوان اند که حتی ذکر نمونه هایی از آن ها مجال بسیار گسترده می طلبد. پیشوایان دین نیز به پیروی از روش قرآن کریم، بر «شناخت آیه» ای خداوند تأکید بلیغی کرده اند. برای نمونه، در حدیث جامعی از امام صادق (ع) خطاب به یکی از یارانش آمده است.

ای مفضل! نخستین عبرت و دلیل بر خالق – جل و علا – هیأت بخشیدن به این عالم و گردآوری اجزا و نظم آفرینی در آن است. از این رو اگر با اندیشه و خرد در کار عالم، نیک و عمیق تأمل کنی، هر آینه آن را چون خانه و سرایی می یابی که تمام نیازهای بندگان خدا در آن آماده و گرد آمده است.

آسمان همانند سقف، بلند گردانیده شده؛ زمین بسان فرش گسترانیده شده؛ ستارگان چون چراغ هایی چیده شده و گوهرها همانند ذخیره هایی در آن نهفته شده و همه چیز در جای شایسته خود چیده شده است. آدمی نیز چون کسی است که این خانه را به او داده اند و همه چیز آن را در اختیارش نهاده اند.

همه نوع گیاه و حیوان برای رفع نیاز و صرف در مصالح او در آن مهیا است. اینها همه دلیل آن است که جهان هستی با اندازه گیری دقیق و حکیمانه و نظم و تناسب و هماهنگی آفریده شده است. آفریننده آن یکی است و او همان شکل دهنده، نظم آفرین و هماهنگ کننده اجزای آن است.

شناخت خدا از راه عقل

راه عقلی شناخت خدا می تواند در تقویت ایمان دینی مؤثر باشد. در این راه، هستی خداوند به مدد مقدمات، اصول و روش های کاملاً عقلی ثابت می شود.

براهین و ادله فلسفی اثبات خدا، نمونه های روشنی از کاوش های عقلی در راه اثبات خدا است. این راه شناخت خدا، در مقایسه با دو راه پیش گفته، ویژگی هایی دارد که پاره ای از آنها بدین شرح است:

1. بسیاری از استدلال ها و تبیین های عقلی خدایابی به دلیل پیوند با مباحث پیچیده و عمیق فلسفی، برای کسانی که دستی در بحث های فلسفی ندارند، چندان مفید نیست.
2. یکی از امتیازات راه عقلی برای شناخت خدا آن است که می توان در مصاف علمی با شبهات ملحدان از آن سود جست و در مقام احتجاج و مناظره، ضعف و سستی دلایل منکران را آشکار ساخت و به چالش عقل گرایانی که جز به استدلال عقلی گردن نمی نهند، پاسخ گفت.
3. راه عقلی خدایابی می تواند در تقویت ایمان دینی مؤثر باشد؛ زیرا هرگاه خرد آدمی در برابر حقیقتی خاضع گردد، قلب و دل او نیز بدان گرایش قوی تری می یابد. از سوی دیگر، زدودن شک و تردید در سایه استدلال استوار عقلی سهم به سزایی در پیش گیری از آسیب دیدن ایمان دارد.

با توجه به کارکرد ویژه راه عقلی از یک سو و با نظر به تمایل فطری ذهن جست و جوگر انسان به بحث های عمیق عقلی و فلسفی از سوی دیگر، دانشمندان مسلمان پژوهش های ژرفی را در زمینه ی خدایابی عقلی به انجام رسانده اند که بخشی از آن به تأسیس براهین نوین وجود خدا یا تکمیل براهین پیشین انجامیده است.

یکی از متقن ترین ادله عقلی اثبات هستی خدا، برهان معروف وجوب و امکان است. این برهان به چندگونه تقریر شده است که در این جا به ذکر نمونه ای بسنده می کنیم. می توان چکیده برهان وجوب و امکان را (در تقریر حاضر) چنین بیان کرد: یقیناً در جهان خارج موجودی هست. این موجود اگر واجب الوجود باشد مطلوب ما (که وجود خداوند یا

همان واجب الوجود است) ثابت می شود و اگر ممکن الوجود باشد، با توجه به نیازمندی آن به علت و با توجه به امتناع تسلسل و دور، به موجودی نیاز دارد که وجودش معلول موجود دیگری نباشد و چنین موجودی، واجب الوجود (یا همان خداوند) است

باید دید راه حلّ نزدیک و روشن ایراد مزبور چیست؟

جواب: اتّفاقی این ایراد یکی از معروفترین و در عین حال ابتدایی ترین ایراداتی است که مادی ها دارند. آنها به عبارت روشنتر می گویند: «اگر همه چیز را خدا آفریده، پس خدا را «چه کسی آفریده است؟

حالا چطور شده آقای «راسل» خیلی دیر به این ایراد برخورد کرده، درست برای ما روشن نیست، ولی از آن جا که این سؤال در اذهان بسیاری از جوانان هست، باید دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد:

در این جا چند نکته اساسی وجود دارد که با توجّه به آن، پاسخ ایراد بخوبی روشن می شود:

آیا اگر ما عقیده مادی ها را بپذیریم و مثلاً با «راسل» هم صدا شویم، دیگر از این ایراد رهایی خواهیم یافت؟ مسلماً نه!... چرا؟

زیرا «ماتریالیستها» هم عقیده به قانون علّیت دارند، آنها نیز همه چیز را در جهان طبیعت معلول دیگری می دانند. بنابر این عین این سؤال برای آنها هم مطرح است که اگر هر چیز معلول «ماده» است پس «ماده» معلول چیست؟

روی این حساب (و با توجّه به این که سلسله علّت ها و معلولها تا بی نهایت نمی تواند پیش برود) همه فلاسفه جهان (اعم از الهی و مادی) به یک وجود ازلی (وجودی که همیشه بوده است) ایمان دارند، منتها مادی ها می گویند

وجود ازلی جهان همان «ماده» یا قدر مشترک میان ماده – انرژی است، ولی خداپرستان می گویند سرچشمه اصلی خداست؛ به این ترتیب روشن می شود که آقای «راسل» هم ناچار است به یک وجود ازلی (اگر چه ماده باشد) ایمان داشته باشد.

آیا این وجود ازلی می تواند علّتی داشته باشد؟

البته نه!... چرا؟

زیرا یک وجود ازلی همیشه بوده و چیزی که همیشه بوده است که نیازی به علّت ندارد، تنها موجودی نیازمند به علّت است که یک وقت نبوده و سپس هستی یافته است. وجود یک مبدأ ازلی و همیشگی، قولی است که جملگی برآنند و دلایل: نتیجه این که استوار عقلی بر بطلان تسلسل (یک سلسله علّت و معلول بی پایان) همه فلاسفه را بر این داشته که به یک مبدأ ازلی قائل گردند.

خداپرستان آن علّت نخستین را دارای علم و اراده می دانند (و آن را خدا می نامند) ولی (مادی ها آن را فاقد علم و اراده تصوّر می کنند) (و نام آن را ماده گذارده اند) بنابر این برخلاف آنچه «راسل» پنداشته اختلاف میان «فلاسفه الهی» و «مادی» این نیست که یکی «علّة العلل» را قبول دارد و دیگری منکر است، بلکه هر دو بطور یکسان عقیده به وجود یک علّة العلل یا علّت نخستین دارند.

پس اختلاف میان این دو در کجاست؟

صریحاً باید گفت تنها نقطه تفاوت این جاست که خداپرستان آن علّت نخستین را دارای علم و اراده می دانند (و آن را خدا می نامند) ولی مادی ها آن را فاقد علم و اراده تصوّر می کنند (و نام آن را ماده گذارده اند).

حالا چطور مطلبی به این آشکاری بر آقای «راسل» مجهول مانده، پاسخی جز این ندارد که بگوییم او در رشته های علوم ریاضی و طبیعی و جامعه شناسی صاحب تخصص بوده، نه در (مسائل مذهبی و فلسفه اُولی (به معنای شناخت هستی و سرچشمه و آثار آن از بیانات یاد شده این نتیجه نیز به دست می آید که فلاسفه الهی برای اثبات وجود خدا هرگز به استدلال «عَلَّةُ الْعِلَل» (به تنهایی) دست نمی زنند، زیرا این استدلال تنها ما را به وجود یک «عَلَّت نخستین» یا به عبارت دیگر یک وجود ازلی که مادی ها هم به آن عقیده دارند، راهنمایی می کند

بلکه مسأله مهم برای فلاسفه الهی این است که بعد از اثبات عَلَّت نخستین، برای اثبات علم و دانش بی پایان او استدلال کنند که اتِّفاقاً اثبات این مسأله از طریق مطالعه نظام هستی و اسرار شگرف آفرینش و قوانین حساب شده ای که بر سراسر آسمانها و زمین و موجودات زنده و تنوع آن حکومت می کند، کار آسانی است

این نخستین سخنی بود که باید در پاسخ این ایراد دانسته شود

خدا

موضوع دیگری که لازم به تذکر است این که: اساس این اشکال روی این مطلب است که «هر موجودی نیازمند به عَلَّت و آفریننده ای است» در حالی که این قانون کَلِّیت ندارد و تنها در مواردی صحیح است که چیزی سابقاً معدوم بوده و سپس جامه هستی به خود پوشیده است

توضیح این که: موجوداتی هستند که سابقاً وجود نداشته اند، مانند منظومه شمسی و سپس موجودات زنده – اعم از گیاه و حیوان و انسان – تاریخچه آنها بخوبی گواهی می دهد که لباس هستی در تن اینها همیشگی و ازلی نبوده است، بلکه با تفاوت هایی که دارند، در چند میلیون سال تا چند میلیارد سال پیش، وجود خارجی نداشته و سپس به وجود آمده اند

مسلماً برای پیدایش چنین موجوداتی علل و عواملی لازم است، مسلماً جدایی کره زمین از خورشید (طبق فرضیه لاپلاس و یا فرضیه های بعد از آن) مدیون عوامل خاصی بوده است. — چه آنها را کاملاً شناخته باشیم یا نه

همچنین پیدایش نخستین جوانه زندگی گیاهی و سپس حیوانی و سپس انسانی، همه مرهون علل و عواملی هستند و لذا همواره دانشمندان برای پی جویی این عوامل در تلاش و کوششند و اگر بنا باشد پیدایش این موجودات هیچ علّتی نخواهد، دلیلی ندارد که در یک میلیون سال یا چند میلیارد سال پیدا شوند، چرا در زمانی دو برابر این زمان یا نصف این زمان مثلاً یافت نشدند؟

انتخاب این زمان خاص برای پیدایش آنها، بهترین دلیل بر این است که شرایط و علل وجود آنها تنها در این زمان تحقق یافته است

اما اگر وجودی همیشگی و ازلی باشد — خواه این وجود ازلی را خدا بنامیم یا ماده — چنین وجودی نیاز به هیچ علّتی ندارد، آفریننده و خدایی لازم ندارد، زیرا تاریخچه پیدایش برای آن تنظیم نشده که در آن تاریخچه جای علّت و آفریننده خالی باشد

چیزی که همیشگی و ازلی است، وجودش از درون ذاتش می جوشد نه از بیرون ذات که محتاج به آفریننده باشد

هر موجودی نیازمند به علّت و آفریننده ای است» در حالی که این قانون کلّیت ندارد و تنها در مواردی صحیح است که چیزی سابقاً معدوم بوده و سپس جامه هستی به خود پوشیده است

من و شما و زمین و آسمان و منظومه شمسی و ... نیازمند به آفریننده هستیم که وجود ما ازلی و همیشگی نبوده و از درون ما نیست، نه علّة نخستین و علّت العلل که هستی او از خود اوست

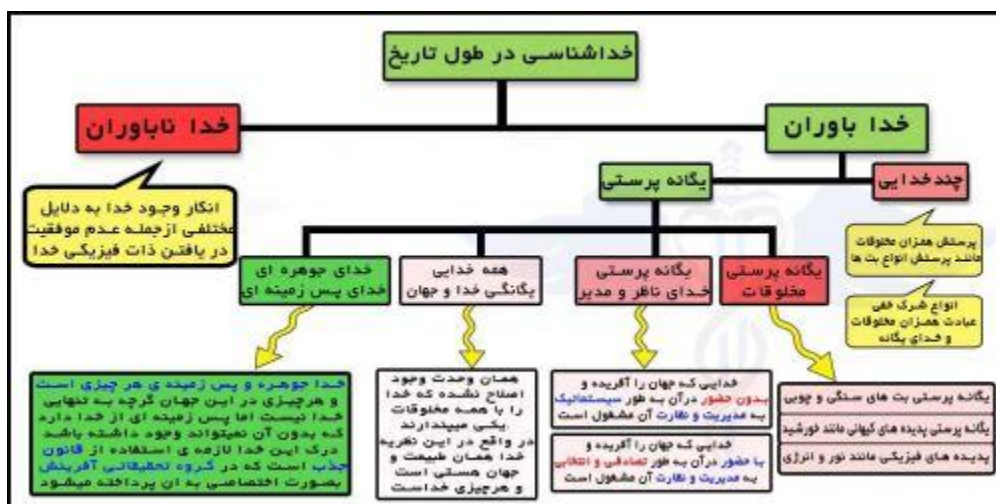
یک مثال روشن

در این جا فلاسفه مثال هایی برای توضیح این گفتار فلسفی و نزدیک ساختن آن به ذهن می زنند؛ مثلاً می گویند: هنگامی که ما نگاه به اطاق کار یا منزل مسکونی خود می کنیم، می بینیم روشن است.

از خود می پرسیم: آیا این روشنی از خود این اطاق است؟

فوراً به خود پاسخ می دهیم: نه، برای این که اگر روشنی آن از خود اطاق می جوشد، – نباید هیچ وقت تاریک گردد، در حالی که پاره ای از اوقات تاریک و گاهی روشن است. پس روشنی آن از جای دیگر است

به زودی به این نتیجه می رسیم که روشنی اطاق و خانه ما، به وسیله ذرات یا امواج نوری است که به آن تابیده است.



فوراً از خود سؤال می کنیم: روشنی ذرات نور از کجاست؟ –

با تأمل مختصری به خود پاسخ می دهیم: روشنی ذرات نور از خود آن و از درون ذاتش – است، ذرات نور این خاصیت روشنایی را عاریه نگرفته اند؛ در هیچ نقطه جهانی نمی توانیم ذرات نوری پیدا کنیم که تاریک باشند و سپس روشنایی را از دیگری گرفته باشند.

ذرات نور هر کجا باشند روشنند، روشنایی جزء ذات آنهاست، روشنی ذرات نور عاریتی نیست.

ممکن است ذرات نور از بین بروند، ولی ممکن نیست موجود ولی تاریک باشند. (دقت کنید)

بنابر این اگر کسی بگوید روشنایی هر محوطه و منطقه ای در جهان معلول نور است، پس روشنایی نور از کجاست؟

فوراً می گوییم: روشنایی نور، جزء وجود اوست –

همچنین هنگامی که سؤال شود: هستی هر چیزی از خداست، پس هستی خدا از کیست؟ فوراً پاسخ می دهیم: از خودش و از درون ذاتش می باشد

در اسلام نه تنها فکر نکردن در هیچ موردی توصیه نشده است، بلکه فکر کردن در تمامی موارد توصیه مؤکد قرار گرفته است

خداشناسی اولین اصل توحید است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «اول الدین معرفته» یعنی ابتدای دین شناخت خداست و بسیار توصیه شده است که حتی در دعا از خدا بخواهیم که به ما نسبت به خودش معرفت (شناخت) بدهد، که دعای زیبا و ژرف «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ ... – خدایا تو خودت خود را به من بشناسان ...» از جمله این آموزه‌هاست

الف – تمامی قرآن کریم سخن در معرفی خداوند متعال دارد و توصیه مؤکد شده است که در این آیات تعقل، تدبر و تفکر نمایید. اگر کسی در مورد این که «خدا کیست؟» فکر نکند، که اصلاً به هیچ معرفی دست نمی یابد و خدا شناس نمی گردد

پس چطور ممکن است گفته شود که در مورد «خدا کیست» فکر نکنید؟! سوره توحید

سراسر معرفی این است که خدا کیست و هم چنین بسیاری از آیات دیگر؛ مانند

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

* هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
(الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (الحشر، 22 تا 24)

ترجمه: اوست‌خدایی که غیر از او معبودی نیست داننده غیب و آشکار است اوست
رحمت‌گر مهربان * اوست‌خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاک
سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت‌حقه خود که] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است]، پاک
است خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند

اوست‌خدای خالق، نوساز، صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست آنچه در
آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.
ب – نگفته‌اند فکر نکنید که خدا کجاست؟ بلکه فرموده‌اند که فکر کنید و بفهمید که اگر
خدا در جایی باشد، لازم می‌آید که محدود به حدّ باشد و خدای محدود دیگر خدا نیست و
ثانیاً اگر خدا در جایی باشد، جاهای دیگر خالی از خدا خواهد بود، پس باز چنین‌خدایی،
خدای واقعی نیست،

بلکه توهمی، تخیلی و تصویری است و فکر کنید که خدا خود خالق زمان و مکان است، پس
خود محاط خلقش قرار نمی‌گیرد. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص جا و مکان قائل
شدن برای خداوند متعال می‌فرماید

وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ – و هر کس به او جاهل شد، همانا به او اشاره می‌کند (برایش «
جسمیت و مکان قائل می‌شود)؛
وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ – و هر کس به او اشاره کرد، پس برایش حد (محدودیت) قائل «
شده است؛
وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ – و هر کس او را محدود نمود، او را قابل شمارش داند (هر محدودی «
شمردنی به عدد است)؛

وَمَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ» – و هر کس گفت: او در چیزی (فضا یا جایی) است، برای او در «
ضمن چیزی درآورده است؛
وَمَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ» – و هر کس گفت: او بر بالای (روی) چیزی است، مادون را «
(خالی از او دیده است. (نهج البلاغه، خطبه اول

ج – هم چنین نگفته‌اند فکر نکنید، بلکه گفته‌اند که طرح سؤال «خدا از کجا آمده» برای
هستی محض و خالق هستی غلط است، چرا که «از کجا آمده»، صفت مخلوق و پدیده است
که قبلاً نبوده و بعداً به وجود آمده است. لذا وقتی سؤال شود از کجا آمده، یعنی خودش
معلول است و علت وجودی دیگری دارد
پس دیگر خدا و خالق نیست. وجود خدا ازلی است و قائم به ذات است، یعنی سابقه
نیستی در او راه ندارد که سؤال شود از کجا پدید آمده است؟ و مخلوق نیست که سؤال
شود علت وجودی‌اش کیست یا چیست؟

د – اما، نکته مهم در مورد تفحص و تحقیق در مورد «چیستی» خداست، که از آن نهی شده
است. این نهی نیز بدین معناست که چون اصل سؤال غلط است، به پاسخی نمی‌رسید
چرا که چیستی، «ماهیت» است که بر «هستی» عارض می‌شود. و خداوند متعال ماهیت
ندارد، چیزی بر او عارض نمی‌شود، هستی محض است و مرکب از صفت و موصوف
نمی‌باشد، ترکیب نیست و تجزیه هم نمی‌شود، و اینها همه صفات پدیده و مخلوق است و
او منزله (سبحان) از صفات مخلوقات خویش است

د/1 – دقت شود که نه فقط در مورد «ذات خداوند متعال»، بلکه ذات هیچ چیزی برای ما و
هیچ موجود دیگری قابل شناسایی نمی‌باشد و همه چیز با نشانه‌هایش شناخته می‌شود و به

نشانه نیز «اسم» گفته می‌شود. شما هر چه در معرفی خودتان و یا هر موجود دیگری (حتی یک درخت یا یک پشه) بگویید، به اسم‌ها و نشانه‌های او اشاره کرده‌اید و نه به ذاتش.

لذا فرمودند به دنبال شناخت ذات خداوند متعال مروید، چون به نتیجه‌ای نمی‌رسید، نه تنها احاطه علمی به او ممکن نیست و او «صمد» است، بلکه اساساً شناخت هیچ ذاتی ممکن نیست. خداوند متعال نیز خود را با اسم‌ها و نشانی‌هایش معرفی نموده و شناسانده است، لذا در آیات فوق پس از بیانی اسم‌ها و نشانی‌هایش فرمود: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» و در آیه‌ی دیگری فرمود:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا «يَعْمَلُونَ»

ترجمه: و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به کثری می‌گرایند رها کنید زودا که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت.

جمع بندی این مبحث مهم

درک و استفاده از قانون جذب سه پیشنیاز دارد. مفهوم انسان، جهان و خدا. در این پژوهش با بررسی‌های علمی، مذهبی، عرفانی، فلسفی، ادبی و متافیزیکی درک واضح و متفاوتی از واژه خدا در ذهنتان نقش می‌بندد. که استفاده از قانون جذب به آن وابسته است. گروه تحقیقاتی آفرینش جهت بررسی حقیقت خدا و جهان بدون تعصبات سیاسی، فرهنگی و دینی اقدام به مطالعه و گردآوری مطالبی در این زمینه از کشورها و ادیان و علوم مختلف با زبان‌های مختلف در دوران متفاوت کرده است.

این بررسی ها پس از یکسان سازی معیار های مقایسه ای در کنار یکدیگر قرار گرفتند . و نتایج به طرز شگفت آوری عجیب و بسیار واضح به نظر میرسید

ابتدا حقیقت خدا و جهان هستی از منظر علم بررسی شد . و بحث وحدت وجود از نظر علمی به چالش کشیده شد و سپس به بررسی جهان انرژی و علوم قابل اثبات و آزمایش پرداخته شد. نتایج جالب و قابل ستایش بود

سپس حقیقت خدا و جهان هستی از دیدگاه ادیان مختلف بدون تعصبات خاصی بررسی شد. نتیجه بسیار تعجب برانگیز بود. زیرا برای اولین بار در تاریخ اثبات شد که همه ادیان از یک منبع منشا گرفته اند و مشخص شد که تمامی ادیان در تمام طول تاریخ قصد دارند . فقط و فقط یک حقیقت را به انسان بیاموزند

مشخص شد که گرچه ادیان مختلف در فروع کمی با یکدیگر متفاوت هستند یا برخی دستخوش تحریف شده اند اما از دیدی وسیع تر که نگاه کنیم همه ادیان تکه های یک پازل هستند

این حقیقت در اسلام به نام الله معرفی شده است. در هندوئیسم به عنوان برهمن ، در بودا به عنوان پرانا ، در ادیان باستانی مانا و همین حقیقت در ادیان غرب آفریقا با نام آنیمیسم شناخته شده است

یوگی در شرق ، ریکی در ادیان چینی و تانوئیسم در ژاپن هم مفاهیمی مشابه دارند. و در کل همه در کنار یکدیگر بیانگر یک تصویر واضح از حقیقتی هستند که تاکنون کسی با این دید باز به آن نپرداخته است

سپس نتایج به دست آمده را در آثار فیلسوفان و عارفان معروف بررسی کردیم. زیرا اگر حقیقتی که به آن رسیده بودیم صحت داشت باید افراد مورد اعتمادی از تاریخ هم آن را

تایید میکردند . جالب اینجا بود که تمامی حقایق به دست آمده به طور واضحی در آثار
فیلسوفان و عارفان رخ مینمود

از آثار و نظریات هراکلیتوس فیلسوف یونانی،ابن عربی فیلسوف، و عارف
اسپانیا(اندلس)،اسپینوزا و دکارت در فلسفه غرب ، همچنین لائوتزو و چانگ تزو ژاپنی
برای این منظور استفاده شده است
جالب اینجااست که همه ی نتایج به طرز عجیبی به صورت واضح در آثار مولانا ، شبستری،
عطار نیشابوری،ابن عربی، و بیدل دهلوی یافت میشود. که از هر کدام خلاصه ای ذکر شده
است.

در نهایت به یک حقیقت جامع از خدا و جهان هستی میرسیم که با تمامی ادیان و تمامی
فرهنگ ها و جوامع همخوانی دارد
نتیجه این که یک قانون و حقیقت جهان شمول وجود دارد که برای تمامی انسان ها در طول
تمام تاریخ یکسان بوده و با تمامی زبان ها و فرهنگ ها،و جوامع کاملاً سازگاری دارد

این حقیقت با توجه به منابع غنی مطالعاتی گروه تحقیقاتی آفرینش کاملاً قابل اتکا میباشد
و توسط تمامی ادیان و علوم قابل اثبات است. و رگ و ریشه ی این حقیقت در تمام علوم و
مکاتب کاملاً واضح است

توسط این حقیقت انسان میتواند با آرامش کامل به تمام آنچه که در سر دارد برسد و برای
همیشه دنیا را از نگاهی دیگر ببیند

! نتایج این تحقیقات از یک انسان معمولی، یک ابر انسان میسازد

نتیجه گیری مبحث خدا از کجا آمده؟

یکی از پیشنیاز های سه گانه قانون جذب درک جدیدی از مفهوم خدا است که در این پژوهش به آن رسیدگی شده است.

همیشه سوالات بیشماری درمورد خدا و جهان هستی ذهن انسان را در طول تاریخ به خود مشغول کرده است. اما برداشت ما از خدا و جهان همواره تحت تاثیر افکار و فرهنگ مکان و زمانی که در آن بزرگ شده ایم قرار داشته است.

. در کشور های مختلف مردم و دانشمندان به نتایج متفاوتی رسیده اند . این نتایج هیچگاه با یکدیگر ترکیب و بررسی نشده اند و به همین دلیل همواره اختلافات زیادی بین مفاهیم آنها بوده است.

به همین دلیل است که امروز ده ها دین و صدها مذهب مختلف داریم . بجز آن، میدانیم که دانشمندان در کشور های مختلف اعتقادات خاص خود را درمورد خدا و جهان دارند. از طرفی شاعران و فیلسوفان و عارفان در طول تاریخ آثار متناقضی از این موضوع ارائه کرده اند.

بررسی های متافیزیکی و تجربه های عامیانه هم امروزه نتایج عجیبی در این مورد به دست میدهد. اما جالب اینجاست تاکنون کسی یا کسانی همه ی این نتایج پراکنده را در کنار هم قرار نداده است. ما به عنوان اولین گروه تحقیقاتی، اقدام به گرد آوری و مقایسه و بررسی . تکه های این پازل حقیقت از تمام جوامع و ادیان و علوم کرده ایم

تکه های پازلی که هر کدام جداگانه تنها قسمتی از حقیقت است و در صورت بررسی جداگانه ممکن است ذهنمان را پر از سوالات بی جواب بگذارد.

تکه های این پازل اکنون توسط گروه تحقیقاتی آفرینش از هزاران منبع باز زبان های

مختلف در کنار هم قرار گرفته اند و یک تصویر واضح از حقیقت خدا و جهان ارائه داده است.

منابع جمع بندی این بخش

طه، 110*

.. تفسیر نمونه ج 14، ص 161 *

.. شوری، 11*

تجربی نامیدن این راه به معنای استقلال آن از هر گونه استدلال عقلی نیست، بلکه ناظر به * این واقعیت است که یکی از مقدمات اساسی آن بر مشاهده تجربی پدیده های طبیعی استوار می گردد.

معارف اسلامی، ج 1، ص 41 *

.. تفسیر نمونه، ج 16، ص 341 و 342*

.. همان، ص 418 – 422 و 423 *

.. مانند آیه 65 عنکبوت و 30 روم، و 12 و 22 و 23 یونس، 67 اسراء، 8 و 49 زمر *

.. بحار الانوار، ج 3، ص 41*

گفتنی است که در تفسیر «شناخت آیه ای» که برگرفته از قرآن کریم است، چندین * دیدگاه وجود دارد

گروهی از محققان آن را مقدمه ای برای تشکیل یک استدلال عقلی – شبیه به آنچه در تبیین برهان نظم گفته شد، بر وجود خداوند و علم و حکمت او می دانند؛ اما بر اساس تفسیر دیگر، آیات قرآن که آدمی را به تأمل در پدیده های طبیعی فرا می خواند، صرفاً موجب یادآوری معرفت فطری او به خدای خویش می شوند جز تذکر و غفلت زدایی ندارند.

رأى سوم بر آن است که آیات مورد بحث در مقام جدال احسن با مشرکان اند؛ آنان که به غلط بت ها و معبودهای دروغین خویش را در کار تدبیر برخی امور دنیا دخیل می دانستند و درک درستی از توحید ربوبی خداوند نداشتند. (بنگرید به: المیزان، علامه طباطبائی، ج 18، ص 154؛ آموزش عقاید، مصباح یزدی، ج 2 - 1، ص 68 و تبیین براهین اثبات خدا، (جوادی آملی، ص 43).

ان فی خلق السماوات والارض و اختلاف الليل والنهار لآیات لاولی الالباب. (آل عمران، * 190).

و فی الارض آیات للموقنین. و فی انفسکم، افلا تبصرون. (ذاریات، 20 و 21 و نیز بنگرید * (به: بقره، 164؛ جاثیه، 3-6؛ یونس، 100 و 101؛ ابراهیم، 10).

آیاتی که بر نشانه بودن پدیده های خاصی تأکید می کنند، در چند گروه کلی جای می گیرند. آیات مربوط به حوزه حیات انسانی عبارتند از

نظام عمومی خلقت انسان: جاثیه، 4 و روم، 20. 2. نظام شکل گیری نطفه در رحم: آل 1. عمران، 6؛ انفطار، 6-7؛ تغابن، 3؛ غافر، 64؛ حشر، 24؛ نوح، 13-14. 3. نظام معرفتی: نحل، 78. 4. نظام اختلاف زبان ها و رنگ ها: روم، 22؛ فاطر، 27 و 28. 5. نظام ارتزاق: غافر، 64؛ اسراء، 70؛ جاثیه، 5 و 20؛ فاطر، 3؛ روم، 4؛ سبا، 24؛ یونس، 31؛ نمل، 64؛ ملک، 21؛ انفال، 26؛ بقره، 22 و 172؛ ابراهیم، 22 و ذاریات، 58. 6. نظام خواب: روم، 23؛ نمل، 86؛ فرقان، 47؛ نبأ، 9 و زمر، 42. 7. نظام پوشاک: اعراف، 26 و نحل، 14 و 81. 8. نظام سکونت: نحل، 80. 9. نظام ازدواج: روم، 21؛ شوری، 11؛ فاطر، 11؛ نجم، 45؛ قیامت، 39؛ نحل، 72؛ لیل، 3؛ نبأ، 8 و اعراف، 189.

و نیز بنگرید به: نهج البلاغه، خطبه 186؛ التوحید، شیخ صدوق، باب دوم، ح 2 و *

بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 3، صص 61، 82، 130، 152

عقلی نامیدن این راه بدین معنا نیست که تنها در این راه از عقل استفاده می شود، بلکه از * آن رواست که به مقدمات و روش های عقلی اکتفا کرده است

این معنا با «عمومی» دانستن راه عقلی ناسازگار نیست؛ زیرا مقصود از عمومیت در این * جا، عمومیت نسبی است که در مقابل «شخصی بودن» قرار می گیرد. بدین معنا که راه عقلی اختصاص به شخص و احدی ندارد، بلکه افراد متعددی می توانند از آن بهره گیرند¹

داستان و مطالب و اشعار زیبا درباره خدا

1- داستان پادشاه کافر و وزیر مومن

در زمان قدیم پادشاهی بود که به خدا ایمان نداشت اما وزیری داشت که خدا پرست بود. هر چه وزیر برای اثبات خدا دلیل می آورد، شاه قبول نمی کرد تا این که وزیر دستور داد در یک بیابان دور افتاده که هیچ ساختمان و درختی نبود، یک ساختمان خیلی خوبی ساختند و اطراف آن را درخت کاری کرده و جوی های آب در زیر درختان جاری ساختند. یک روز وزیر، پادشاه را به شکار دعوت کرد. پادشاه نگاهش به آن ساختمان افتاد و از وزیر پرسید: در زمان های گذشته که برای شکار به این جا می آمدیم، چنین ساختمانی نبود. چه کسی این ها را ساخته است؟ وزیر پاسخ داد: این ها خود به خود به وجود آمده اند. پادشاه گفت: مرا مسخره می کنی؟ این چه حرفی است که می زنی؟ آیا می شود که این ساختمان زیبا خودش ساخته شده باشد؟ وزیر گفت: وقتی بنای این ساختمان محقر و کوچک بدون بنا غیر ممکن باشد، چگونه می شود که بنای آسمان ها و زمین و موجودات بسیاری که روی آن هستند، بدون آفریدگار باشد؟! پادشاه متوجه شد و به وجود خدا اعتراف کرد.

¹ <https://www.nazweb.ir/277093>

2- شاگرد و مرغ سربریده

استادی چند شاگرد داشت، یکی از شاگردان را بیش از همه دوست می داشت همه شاگردان اعتراض می کردند که چرا استاد او را بیش از همه ما دوست می دارد.

روزی استاد برای به اثبات رسانیدن این که چرا آن شاگرد را بیش از همه دوست دارد به دانش آموزان گفت: فردا هر یک مرغی را از خانه بیاورید. فردای آن روز همه دانش آموزان مرغی را از خانه آوردند استاد به آن ها گفت: بروید و در جایی که هیچ کس نباشد مرغ ها را سر ببرید و بیاورید همه رفتند و مرغ ها را جایی که کسسی نباشد سر بردند و آوردند. فقط شاگردی که استاد او را دوست می داشت مرغ خود را سر نبریده بود و همه شاگردان به او نگاه می کردند. استاد وارد کلاس شد و دید که همه شاگردان مرغ ها را سر بریده اند جز آن شاگرد. استاد از او پرسید: چرا مرغت را سر نبریده ای؟ شاگرد باهوش گفت: چون هر جا رفتم خدا را می دیدم و ملائک نیز بودند و خودم هم آن جا بود!

3- پیر زن و چرخ ریسی:

شخصی از پیر زنی که در حال ریسیدن نخ بود پرسید: خدا را چگونه شناختی؟ پیر زن از ریسیدن باز ایستاد. سوال کننده می گوید چرا باز ایستادی؟ پیر زن می گوید: من خدا را در چرخ ریسی خود دیدم همان طور که این چرخ گرداننده ای می خواهد جهان با این عظمت نیز گرداننده ای می خواهد که اوجز خدای یکتا نیست.

4- امام صادق و تاجر:

شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد ای فرزند رسول خدا، خدا را به من معرفی کن زیرا اهل مجادله با من سخن بسیار گفته اند و مرا سرگردان کرده اند. حضرت فرمودند: آیا تا کنون کشتی سوار شده ای؟ گفت: آری، فرمودند: برایت اتفاق افتاده که کشتی دچار سانحه شود و در آن جا نه کشتی دیگری و نه

شناگری باشد که تو را نجات دهد؟ عرض کرد آری. حضرت فرمودند: آیا در آن هنگام احساس نمودی که هم اکنون نیز قدرتی هست که می تواند تو را در آن ورطه هولناک نجات دهد؟ گفت: آری، فرمود: همان خداست که می تواند تو را نجات دهد آن جا که نجات دهنده ای نیست و به فریاد رسد آن جا که فریاد رسی نیست

5- خدا هست

دانشجویی سر کلاس فلسفه نشسته بود. موضوع درس درباره خدا بود. استاد پرسید (آیا در این کلاس کسی هست که صدای خدا را شنیده باشد؟) کسی پاسخ نداد.

استاد دوباره پرسید آیا در این کلاس کسی هست که خدا را لمس کرده باشد؟ دوباره کسی پاسخ نداد.

استاد برای سومین بار پرسید: آیا در این کلاس کسی هست که خدا را دیده باشد؟ برای سومین بار هم کسی پاسخ نداد. استاد با قاطعیت گفت با این وصف خدا وجود ندارد).

دانشجو به هیچ روی با استدلال استاد موافق نبود و اجازه خواست تا صحبت کند. استاد پذیرفت. دانشجو از جایش برخاست و از همکلاسی هایش پرسید: (آیا در این کلاس کسی هست که صدای مغز استاد را شنیده باشد؟) همه سکوت کردند.

(آیا در این کلاس کسی هست که مغز استاد را لمس کرده باشد؟) همچنان کسی چیزی نگفت.

(آیا در این کلاس کسی هست که مغز استاد را دیده باشد؟)

وقتی برای سومین بار کسی پاسخی نداد، دانشجو چنین نتیجه گیری کرد که استادشان مغز ندارد.

6- ای آنکه طلبکار خدایی، به خود آ

از خود بطلب کز تو خدا نیست جدا

اول به خود آ، چون به خود آیی، به خدا

اقرار نمایی به خدایی خدا....

7- کلبه کوچک

تنها بازمانده یک کشتی شکسته ، توسط جریان آب به جزیره ای دور افتاده برده شد ، او با بیقراری به درگاه خداوند دعا می کرد تا او را نجات بخشد ، او ساعت ها به اقیانوس چشم می دوخت ، تا شاید نشانی از کمک بیاید اما هیچ چیز به چشم نمی آمد .

سرآخر نا امید شد و تصمیم گرفت کلبه ای کوچک بسازد تا از خود و وسایل اندکش بهتر محافظت نماید. روزی پس از آنکه از جستجوی غذا بازگشت ، خانه را در آتش یافت ، دود به آسمان رفته بود ، بدترین چیز ممکن رخ داده بود.

او عصبانی و اندوهگین فریاد زد: " خدایا چگونه توانستی با من چنین کنی ؟ "

صبح روز بعد او با صدای یک کشتی که به جزیره نزدیک می شد از خواب برخاست ، آن کشتی می آمد تا او را نجات دهد .

مرد از نجات دهندگان پرسید : " چطور متوجه شدید که من اینجا هستم ؟ "

آنها در جواب گفتند : " ما علامت دودی را که فرستادی ، دیدیم . "

8- اصحاب رقیم

ه در کتاب «محاسن برقی» از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - چنین نقل شده: سه نفر عابد از خانه خود بیرون آمده و به سیر و سیاحت در کوه و دشت پرداختند، تا به غاری که در بالای کوه بود رفته و در آن جا به عبادت مشغول شدند، ناگاه (بر اثر طوفان یا...) سنگ بسیار بزرگی از بالای آن غار، از کوه جدا شد غلتید و به درگاه غار افتاد به طوری که در غار را به طور کامل پوشانید، آن سه نفر در درون غار تاریک ماندند، آن سنگ به قدری در غار را پوشانید که حتی روزه‌ای از غار به بیرون به جا نگذاشت، از این رو آنها بر اثر تاریکی، همدیگر را نمی‌دیدند.

آنها وقتی که خود را در چنان بن بست هولناکی دیدند برای نجات خود به گفتگو پرداختند، سرانجام یکی از آنها گفت: «هیچ راه نجاتی نیست جز این که اگر عمل خالصی داریم آن را در پیشگاه خداوند شفیع قرار دهیم، ما بر اثر گناه در این جا محبوس شده‌ایم، باید با عمل خالص خود را نجات دهیم».

این پیشنهاد مورد قبول همه واقع شد.

اولی گفت: «خدایا! می‌دانی که من روزی فریفته زن زیبایی شدم، او را دنبال کردم وقتی که بر او مسلط شدم و خواستم با او عمل منافی عفت انجام دهم به یاد آتش دوزخ افتادم و از مقام تو ترسیدم و از آن کار دست برداشتم، خدایا به خاطر این عمل سنگ را از این جا بردار.» وقتی که دعای او تمام شد ناگاه آن سنگ تکانی خورد، و اندکی عقب رفت به طوری که روزنه‌ای به داخل غار پیدا شد.

دومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که گروهی کارگر را برای امور کشاورزی اجیر کردم، تا هر روز نیم درهم به هر کدام از آنها بدهم، پس از پایان کار، مزد آنها را دادم، یکی از آنها گفت: من به اندازه دو نفر کار کرده‌ام، سوگند به خدا کمتر از یک درهم نمی‌گیرم، نیم درهم را قبول نکرد و رفت.

من با نیم درهم او کشاورزی نمودم، سود فراوانی نصیبم شد، تا روزی آن کارگر آمد و مطالبه نیم درهم خود را نمود، حساب کردم دیدم نیم درهم او برای من ده هزار درهم سود داشته، همه را به او دادم، و او را راضی کردم این کار را از ترس مقام تو انجام دادم، اگر این کار را از من می‌دانی به خاطر آن، این سنگ را از این جا بردار.»

در این هنگام ناگاه آن سنگ تکان شدیدی خورد به قدری عقب رفت که درون غار روشن شد، به طوری که آنها همدیگر را می‌دیدند ولی نمی‌توانستند از غار خارج شوند.

سومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که روزی پدر و مادرم در خواب بودند، ظرفی پر از شیر برای آنها بردم، ترسیدم اگر آن ظرف را در آن جا بگذارم و بروم، حشره‌ای داخل آن بیفتد، از طرفی دوست نداشتم آنها را از خواب شیرین بیدار کنم و موجب ناراحتی آنها شوم، از این رو همان جا صبر کردم تا آنها

بیدار شدند و از آن شیر نوشیدند، خدایا اگر می‌دانی که این کار من برای جلب خشنودی تو بوده است، این سنگ را از این جا بردار.»

وقتی که دعای او به این جا رسید، آن سنگ تکان شدیدی خورد و به قدری عقب رفت که آنها به راحتی از میان غار بیرون آمدند و نجات یافتند.

سپس پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «مَنْ صَدَّقَ اللَّهَ نَجَا؛ کسی که به راستی و از روی خلوص با خدا رابطه برقرار کند و بر همین اساس، رفتار نماید، رهایی و نجات می‌یابد.» (۲)

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۴۹ و ۲۵۰

9- نامه ای برای خدا

روزی یک کارمند پست وقتی به نامه های آدرس نامعلوم رسیدگی می کرد متوجه نامه جالبی شد. روی پاکت این نامه با خطی لرزان نوشته شده بود: «نامه ای برای خدا!» با خود فکر کرد: «بهتر است نامه را باز کنم و بخوانم.»

در نامه این طور نوشته شده بود: «خدای عزیز! بیوه زنی 83 ساله هستم که زندگی ام با حقوق ناچیز بازنشستگی می گذرد. دیروز کیف مرا که صد دلار در آن بود دزدیدند. این تمام پولی بود که تا پایان ماه باید خرج می کردم. هفته دیگر عید است و من دو نفر از دوستانم را برای شام دعوت کرده ام، اما بدون آن پول چیزی نمی توانم بخرم. هیچ کس را هم ندارم تا از او پول قرض بگیرم. تو ای خدای مهربان تنها امید من هستی به من کمک کن...»

کارمند اداره پست که تحت تاثیر قرار گرفته بود نامه را به همکارانش نشان داد. نتیجه این شد که همه آنها جیب خود را جستجو کردند و هر کدام چند دلاری روی میز گذاشتند. در پایان 96 دلار جمع شد و برای پیرزن فرستادند...

همه کارمندان اداره پست از اینکه توانسته بودند کار خوبی انجام دهند خوشحال بودند. عید به پایان رسید و چند روزی از این ماجرا گذشت تا این که نامه ای دیگر از آن پیرزن به اداره پست رسید. روی نامه نوشته شده بود: نامه ای به خدا!

همه کارمندان جمع شدند تا نامه را بخوانند. مضمون نامه چنین بود: «خدای عزیزم. چگونه می توانم از کاری که برایم انجام دادی تشکر کنم. با لطف تو توانستم شامی عالی برای دوستانم مهیا کرده و روز خوبی را با هم بگذرانیم. من به آنها گفتم که چه هدیه خوبی برایم فرستادی... البته چهار دلار آن کم بود که مطمئنم کارمندان اداره پست آن را برداشته اند...!»

10- چرا خدا را نمی بینیم؟

دانشجویی به استادش گفت: استاد اگر شما خدا را به من نشان بدهید عبادتش می کنم و تا وقتی خدا را نبینم او را عبادت نمی کنم.

استاد به انتهای کلاس رفت و به آن دانشجو گفت: آیا مرا می بینی؟

دانشجو پاسخ داد: نه استاد! وقتی پشت من به شما باشد مسلماً شما را نمی بینم.

استاد کنار او رفت و نگاهی به او کرد و گفت:

تا وقتی به خدا پشت کرده باشی او را نخواهی دید!

11- خداوند از تو نخواهد پرسید ...

خداوند از تو نخواهد پرسید که چه لباس هایی در کمد داشتی،

بلکه از تو خواهد پرسید به چند نفر لباس پوشاندی؟

خداوند از تو نخواهد پرسید خانه ات چند متر بود،

بلکه از تو خواهد پرسید به چند نفر در خانه ات خوش آمد گفتی؟

خداوند از تو نخواهد پرسید در چه منطقه ای زندگی می کردی،

بلکه از تو خواهد پرسید چگونه با همسایگانت رفتار کردی؟

خداوند از تو نخواهد پرسید میزان درآمد تو چقدر بود،

بلکه از تو خواهد پرسید آیا فقری را دستگیری نمودی؟

خداوند از تو نخواهد پرسید

چرا این قدر طول کشید تا به جست و جوی رستگاری پردازی،

بلکه با مهربانی

تو را به جای دروازه های جهنم، به عمارت بهشتی خود خواهد برد

12-خدا ترسی

مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقِیْهِ، وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَ مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِیْنَ.

وَ مَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَتَّقَنَّ أَنْ یَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِیْنَ:

هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند،

و هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند،

و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگان ندارد،

و هر که خالق را به خشم آورد، یقین کند که به خشم مخلوق دچار گردد

"امام هادی علیه السلام"

13- خدا رو اضافه کن

از تمام چیزهایی که داری خدا رو جدا کن!

چی داری؟ هیچ

حالا به همه نداشته هایت، خدا رو اضافه کن!

چی کم داری؟ هیچ

14- قلبمان آرام نمی گیرد

خداوند ما را برای خودش آفریده است

پس قلبمان آرام نمی گیرد

مگر وقتی که به او روی آوریم

15- حجاب بین خود و خدا را برداریم

پروردگار بخشنده و مهربان بسیار به ما نزدیک است، ولی ما از او دوریم . نباید او را در بیابانها، قله کوهها یا در فراز آسمان جستجو کنیم، او هر جایی که انسان باشد حاضر است، او قائم، قیوم و حیّ است، می شنود و می بیند . همانگونه که در قرآن هم آمده: "تترسید من با شما هستم، می شنوم و می بینم."

در واقع ما هستیم که از او دور افتاده ایم، خداوند می فرماید: "و چون بندگان من از دوری و نزدیکی من از تو می پرسند، بدانند که من به آنها نزدیک خواهم بود . هر که مرا خواند دعای او را اجابت کنم . پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من بگروند، باشد تا به سعادت راه یابند."

ما انسانها بخاطر حجابهایی که بین خود و خدا ایجاد کرده ایم، از او دور افتاده ایم . آفتاب هر روز بر پهنه شرق و غرب می تابد، و لکن درِ اتاق اگر بسته باشد و اگر پرده ای بر روزنه های موجود در و دیوار آویخته شده باشد نفوذ نور را غیر ممکن و افراد داخل اتاق را از نور محروم می سازد.

همین گونه است رابطه ما با خداوند متعال، ما هستیم که از او دور افتاده ایم زیرا پوشیده از حجابهای دنیوی هستیم . دنیا بزرگترین پرده و حجاب بین انسان و پروردگارش می باشد، همانگونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: "محبت دنیا رأس هر خطائی است."

بدتر و زشت تر از آن خودخواهی انسان است، که فرد خود را در آن حبس کرده است و تا وقتی که از این زندان رهایی نیابد به حقیقت نمی‌رسد.

و به همین خاطر است که در دعای ابو حمزه ثمالی می‌خوانیم: "بدان که تو برای امیدواران موضع اجابت هستی، و برای غم داران در کمینگاه یاری رساندن هستی... و همانا رونده بسوی تو به تو نزدیک است، و تو از خلق خود پنهان نیستی، مگر اینکه اعمالشان حجابی برای آنها باشد..."

16- فقط یک قدم...

ابو سعید ابوالخیر در مسجدی سخنرانی داشت . مردم از تمام اطراف روستاها و شهرها آمده بودند، جای نشستن نبود و بعضی ها در بیرون نشسته بودند.

سپس شاگرد ابو سعید گفت: تو را به خدا از آنجا که هستید یک قدم پیش بگذارید.

همه یک قدم پیش گذاشتند، سپس نوبت به سخنرانی ابو سعید رسید، او از سخنرانی خود داری کرد.

مردم که مدت یک ساعت در مسجد بودند و خسته شده بودند شروع به اعتراض کردند.

ابو سعید پس از مدتی گفت: هر آنچه که من میخواستم بگویم شاگردم به شما گفت، شما یک قدم به جلو حرکت کنید تا خدا ده قدم به شما نزدیک شود...

17- شیخ جعفر شوشتری و گریه

شیخ شوشتری نشست به بود. الاغی که باری بر پشتش بود را نزدیک وی آوردند و بارش را خالی کردند. الاغ سری تکان داد. ناگاه شیخ به گریه افتاد. علت را پرسیدند گفت گویا الاغ به من گفت شیخ من بارم را به مقصد رساندم. تو هم بارت را به مقصد رسانده ای؟

18- تو برنده ای

وقتی با خدا گل یا پوچ بازی می کنی

نترس! تو برنده ای

آخه خدا همیشه دو تا دستش برای تو پُره

19- قلب من خانه خداست

قلب من خانه ی خداست

ممکن است گاهی گریه کنم ولی هیچگاه در تنهایی گریه نمیکنم

خداوند اینجاست اشکهای مرا پاک می کند... چون ...

قلب من خانه ی خداست

ممکن است گاهی بیفتم و بلغزم اما هرگز در سقوط تنها نمی مانم

خداوند هست و مرا بلند می کند... چون...

قلب من خانه ی خداست

شاید گاهی رنج بکشم اما هرگز در این رنج کشیدن تنها نمی مانم

پروردگار مرا از رنجهای رها می کند... چون...

قلب من خانه ی خداست

خوشحالم، برای اینکه میدانم هرگز تنها نیستم

خداوند همواره با من است...چون...

قلب من خانه ی خداست

20-بزرگ ترین عذاب

گویند در بنی اسرائیل، مردی بود که می گفت: من در همه عمر، خدا را نافرمانی کرده ام و گناه و معصیت بسیار از من سر زده است؛ اما تاکنون زبانی و کیفری ندیده ام . اگر گناه، جزا دارد و گناهکار باید کیفر ببیند، پس چرا ما را کیفری و عذابی نمی رسد؟

در همان روزها، پیامبر قوم بنی اسرائیل، نزد آن مرد آمد و گفت: خداوند می فرماید که ما تو را عذاب های بسیار کرده ایم و تو خود نمی دانی! آیا تو را از شیرینی عبادت خود، محروم نکرده ایم؟ آیا در مناجات را بر روی تو نبسته ایم؟ آیا امید به زندگی خوش در آخرت را از تو نگرفته ایم؟ عذابی بزرگ تر و سهمگین تر از این می خواهی؟

21-از خدا خواستن عزت است

از خلق خواستن شرمندگی است،

اگر برآورده شود منت است،

اگر برآورده نشود ذلت است.

از خدا خواستن عزت است،

اگر برآورده شود نعمت است،

اگر برآورده نشود حکمت است

22- گر اطاعتش را کنم چه می کند؟

با تمام وجود گناه کردم و در تکرار آن اصرار ورزیدم،

اما نه نعمتش را از من گرفت و نه گناهم را فاش کرد!

اگر اطاعتش را کنم چه می کند؟!

ملا محسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را اینجا می آورم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد! دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخ برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجای می رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.

کودکی با پاهای برهنه بر روی برفها ایستاده بود،

و به ویتترین فروشگاه‌های نگاه می کرد.

زنی در حال عبور کودک را دید،

او را به داخل فروشگاه برد

و برایش لباس و کفش خرید و با مهربانی گفت: مواظب خودت باش.

کودک پرسید: ببخشید خانم شما خدا هستید؟

زن لبخند زد و پاسخ داد: نه من فقط یکی از بنده های خدا هستم.

کودک گفت: می دانستم با او نسبتی دارید.

25- وقتی که تنهای تنها می شوی

وقتی که تنهای تنها می شوی

وقتی که دوستان، درست در حساس ترین لحظه رهايت میکنند

وقتی که طوفان امتحان، خاشاک دوستی های سطحی رامی رباید

و لجن متعفن خودخواهی و منفعت طلبی را نمایان می سازد

وقتی که هیچ تکیه گاهیی برایت نمی ماند

و هیچ دستی خالصانه به سویت دراز نمی گردد

یک پناهگاه می ماند که هیچ حادثه ای نمیتواند آن را از تو بگیرد

او حتی در مقابل بدی های تو خوبیی می آورد

و روی زشتیی های تو پرده ی اغماض می افکند

اگر بدانی که محبت و اشتیاق او به تو چقدر است

بند بند تنت از هم می گسلد

حتماً دانسته ای او کیست!؟

پس چرا در انتها به او برسی

از او آغاز کن

26- آرام باش ...

آرام باش ، آرام باش ، تو خدا را داری ...

آن حقیقت ، آن یگانه ، آن هوادار شبانه

آرام باش ، تو خدا را داری ...

آن معبود ، آن پاک ، آن همه خوبی و احساس و بهار را داری!

آرام باش ، تو خدا را داری ...

پس نگو تنهایم ، پس نگو بی یاور ، بی یارم

تو خدا را داری یعنی عشق ، معبود ، سنگ صبور دل من ، دل تو

پس خموش !!!

ما خدا را داریم ...

27- دوستی از من به من نزدیکتر

پیش از اینها فکر می کردم خدا ، خانه ای دارد کنار ابرها

هیچکس از جای او آگاه نیست ، هیچکس را در حضورش راه نیست

پیش از اینها خاترم دلگیر بود ، از خدا در ذهنم این تصویر بود

آن خدا بی رحم بود و خشمگین ، خانه اش در آسمان، دور از زمین

بود، اما در میان ما نبود ، مهربان و ساده و زیبا نبود

هرچه می پرسیدم، از خود، از خدا ، از زمین، از آسمان، از ابرها

زود می گفتند: این کار خداست ، پرس و جو از کار او کاری خطاست

کج گشودی دست، سنگت می کند ، کج نهادی پای، لنگت می کند

تا خطا کردی، عذابت می کند ، در میان آتش، آبت می کند

باهمین قصه، دلم مشغول بود ، خوابهایم خواب دیو و غول بود

تا که یک شب دست در دست پدر ، راه افتادم به قصد یک سفر

در میان راه، در یک روستا ، خانه ای دیدیم، خوب و آشنا

زود پرسیدم: پدر، اینجا کجاست؟ گفت: اینجا خانه ی خوب خداست

گفت: اینجا می شود یک لحظه ماند، گوشه ای خلوت، نمازی ساده خواند

با وضویی دست و رویی تازه کرد ، با دل خود، گفت و گویی تازه کرد

گفتمش، پس آن خدای خشمگین، خانه اش اینجا است؟ اینجا، در زمین؟

گفت: آری، خانه ی او بی ریاست ، فرش هایش از گلیم و بوریاست

مهربان و ساده و بی کینه است ، مثل نوری در دل آینه است

تازه فهمیدم خدایم، این خداست ، این خدای مهربان و آشناست

دوستی، از من به من نزدیک تر ، از رگ گردن به من نزدیک تر

می توانم بعد از این، با این خدا ، دوست باشم، دوست، پاک و بی ریا

می توان با این خدا پرواز کرد ، سفره ی دل را برایش باز کرد

می‌توان با او صمیمی حرف زد ، مثل یاران قدیمی حرف زد

می‌توان درباره هر چیز گفت ، می‌توان شعری خیال انگیز گفت (قیصر امین‌پور)

28- راه و رسم بندگی

در زمانهای قدیم شخص ثروتمندی غلامی خرید و به منزل آورد و در منزل از او پرسید :

نام تو چیست ؟

غلام گفت : هرچه صدایم کنی !

پرسید : چه کار بلدی ؟

غلام گفت : هر کاری بگوئی انجام میدهم !

پرسید : چه غذائی میخوری ؟

غلام گفت : هر چه بدهی میخورم !

پرسید : کجا می‌خوابی ؟

غلام گفت : هر کجا بگویی می خوابم !

آن مرد با ناراحتی گفت : تو مرا مسخره کرده ای ؟ این چه جوابهایی است که می دهی ؟

غلام گفت : مگر نه این است که من بنده شما هستم ؟

آن مرد گفت : بله !

غلام گفت : کدام بنده ای به صاحب خود میگوید : به من فلان غذا را بده و مرا فلان اسم صدا کن و فلان

کار را به من بده و فلان محل را برای خواب من آماده کن و ...

صاحب من شما هستی و هر کاری بگویی اطاعت می کنم چون کار من فقط اطاعت است.

آن مرد باخود فکر کرد و پیش خود گفت : اگر راه و رسم بندگی این است که غلام می گوید ، پس

چطور من بندگی خدا را میکنم ، که هی میگویم چرا این را به من ندادی و فلان چیز را به من بده و من

را اینکاره کن هی دستور می دهم و چرا و چرا ؟....

29- خدایا من فقط تو رو دارم

من خدایی دارم،

که در این نزدیکیست

نه در آن بالاها

مهربان، خوب، قشنگ

چهره اش نورانیست

گاه گاهی سخنی می گوید،

با دل کوچک من،

ساده تر از سخن ساده من

او مرا می فهمد،

او مرا می خواند

او مرا می خواهد،

او همه درد مرا می داند ...

یاد او ذکر من است،

در غم و در شادی

چون به غم می نگرم،

آن زمان رقص کنان می خندم ...

که خدا یار من است،

که خدا در همه جا یاد من است

او خدایست که

همواره مرا می خواهد

او مرا می خواند

او همه درد مرا می داند ...

30- کاری بسیار ساده

شکر

روزی مردی خواب عجیبی دید . دسته بزرگی از فرشتگان را دید که سخت مشغول کارند و نامه هایی را که توسط پیک ها از زمین میرسند ، باز می کنند و آنها را داخل جعبه می گذارند.

مرد از فرشته ای پرسید: شما چکار می کنید؟

فرشته در حالی که داشت نامه ای را باز می کرد، گفت: اینجا بخش دریافت است و ما دعاها و تقاضاهای مردم از خداوند را تحویل میگیریم.

مرد کمی جلوتر رفت تعداد دیگری از فرشتگان را دید که به سرعت کاغذهایی را داخل پاکت می گذارند و آن ها را توسط پیک هایی به زمین می فرستند.

مرد پرسید: شماها چکار می کنید؟

یکی از فرشتگان با عجله گفت: اینجا بخش ارسال است، ما الطاف و رحمت های خداوند را برای بندگان به زمین می فرستیم.

مرد کمی جلوتر رفت و یک فرشته را دید که بیکار نشسته است ، با تعجب از فرشته پرسید: شما چرا بیکارید؟

فرشته جواب داد: اینجا بخش تصدیق جواب است . مردمی که دعاهایشان مستجاب شده باید جواب بفرستند ولی فقط عده بسیار کمی جواب می دهند.

مرد با تعجب پرسید: مردم چگونه می توانند جواب بفرستند؟

فرشته پاسخ داد: بسیار ساده ، فقط کافیهست بگویند: خدایا شکر ...

31- وای بر ما ...

و عجیب است ...

که پس از گذشت یک دقیقه به پزشکی اعتماد می کنیم ،

بعد از گذشت چند ساعت به کلاهبرداری ،

بعد از چند روز به دوستی ،

بعد از چند ماه به همکاری ،

بعد از چند سال به همسایه ای ...

اما بعد از یک عمر به خدا اعتماد نمی کنیم !

خدا : بنده ی من نماز شب بخوان و آن یازده رکعتی .

بنده : خدایا ! برام مشکله نیمه شب بیدار شم .

خدا : بنده ی من پس فقط دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر بخوان .

بنده : خدایا سه رکعتم زیاده .

خدا : بنده ی من فقط یک رکعت نماز وتر بخوان .

بنده : خدایا ! خیلی خستم ! حوصله ندارم .

خدا : بنده ی من قبل از خواب وضو بگیر و رو به آسمان کن و بگو یا الله .

بنده : خدایا ! من در رختخوابم اگه بلند شم خواب از سرم می پره !

خدا : بنده ی من همونجا که دراز کشیدی تیمم کن و بگو یا الله .

بنده : خدایا هوا سرد است ! نمی تونم دستامو از زیر پتو در بیارم .

خدا : بنده ی من در دلت بگو یا الله ما نماز شب برات حساب می کنیم .

بنده اعتنایی نمی کنه و می خوابه.

خدا : ملائکه ی من ! ببینید من با اینکه اینقدر ساده گرفتم اما او خوابید ...

چیزی به اذان صبح نمانده ، او رو بیدار کنین

دلم براش تنگ شده ، خیلی وقته با من حرف نزده .

ملائکه : پروردگارا ! بیدار نمی شه !

خدا : در گوشش بگویند پروردگارت منتظر توست .

ملائکه : خداوندا ! دوباره او را صدا زدیم ، اما بیدار نمی شه .

خدا : الان آفتاب طلوع میکنه ، بنده ی من بیدار شو نماز صبحت قضا میشه .

ملائکه : خداوندا نمی خوای با او قهر کنی؟

خدا : نه ، هرگز ، من هیچوقت با بنده ام قهر نمی کنم ،

آخه اون جز من کسی رو نداره ... شاید توبه کنه ...

من منتظرش می مونم ... اون بالاخره برمی گرده ...

بنده ی من تو به هنگامی که با من سخن می گویی من آنچنان گوش فرا میدهم

که انگار فقط تو را دارم اما

تو چنان از من غافل که گویا صدها خدا داری .

33- منو فراموش نمی کنی

خداوندا ...

تو خیلی بزرگی

و من خیلی کوچک

ولی جالب اینجاست

تو به این بزرگی

من کوچک را فراموش نمیکنی ؛

ولی من به این کوچکی

تو را فراموش کرده ام

لوئیز ردفن ، زنی بود با لباسهای کهنه و مندرس ، و نگاهی مغموم . وارد خواربار فروشی محله شد و با فروتنی از صاحب مغازه خواست کمی خواربار به او بدهد. به نرمی گفت شوهرش بیمار است و نمیتواند کار کند و شش بچهشان بی غذا ماندهاند.

جان لانگ هاوس، صاحب مغازه، با بیاعتنایی محلش نگذاشت و با حالت بدی خواست او را بیرون کند. زن نیازمند در حالی که اصرار میکرد گفت: «آقا شما را به خدا به محض اینکه بتوانم پولتان را میآورم.» جان گفت نسیه نمیدهد. مشتری دیگری که کنار پیشخوان ایستاده بود و گفت و گوی آن دو را میشنید به مغازه دار گفت : «بین این خانم چه میخواهد خرید این خانم با من.»

خواربار فروش گفت: لازم نیست خودم میدهم لیست خریدت کو ؟

لوئیز گفت : اینجاست.

- « لیستات را بگذار روی ترازو به اندازه ی وزنش هر چه خواستی ببر . » !!

لوئیز با خجالت یک لحظه مکث کرد، از کیفش تکه کاغذی درآورد و چیزی رویش نوشت و آن را روی کفه ترازو گذاشت. همه با تعجب دیدند کفه ی ترازو پایین رفت.

خواربارفروش باورش نمیشد.

مشتری از سر رضایت خندید.

مغازه دار با ناباوری شروع به گذاشتن جنس در کفه ی دیگر ترازو کرد کفه ی ترازو برابر نشد، آن قدر چیز گذاشت تا کفهها برابر شدند.

در این وقت ، خواربار فروش با تعجب و دلخوری تکه کاغذ را برداشت ببیند روی آن چه نوشته است.

کاغذ لیست خرید نبود ، دعای زن بود که نوشته بود :

« ای خدای عزیزم تو از نیاز من با خبری، خودت آن را برآورده کن »

گفتم: چقدر احساس تنهایی می‌کنم

گفتی: فانی قریب

... من که نزدیکم (بقره/۱۸۶) ::

گفتم: تو همیشه نزدیکی؛ من دورم... کاش می‌شد بهت نزدیک شم

گفتی: و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الأصال

... هر صبح و عصر، پروردگارت رو پیش خودت، با خوف و تضرع، و با صدای آهسته یاد کن

(اعراف/۲۰۵) ::

گفتم: این هم توفیق می‌خواهد!

گفتی: ألا تحبون ان يغفر الله لكم

... دوست ندارید خدا ببخشدتون؟! (نور/۲۲) ::

گفتم: معلومه که دوست دارم منو ببخشی

گفتی: و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه

... پس از خدا بخواید ببخشدتون و بعد توبه کنید (هود/۹۰) ::

گفتم: با این همه گناه... آخه چیکار می‌تونم بکنم؟

گفتی: الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده

... مگه نمی‌دونید خداست که توبه رو از بنده‌هاش قبول می‌کنه؟! (توبه/۱۰۴) ::

گفتم: دیگه روی توبه ندارم

گفتی: الله العزيز العليم غافر الذنب و قابل التوب

... (ولی) خدا عزیزه و دانا، او آمرزنده‌ی گناه هست و پذیرنده‌ی توبه (غافر/ ۳-۲) ...

گفتم: با این همه گناه، برای کدوم گناهم توبه کنم؟

گفتی: ان الله يغفر الذنوب جميعا

... خدا همه‌ی گناه‌ها رو می‌بخشه (زمر/ ۵۳) ...

گفتم: یعنی بازم پیام؟ بازم منو می‌بخشی؟

گفتی: و من يغفر الذنوب الا الله

... به جز خدا کیه که گناهان رو ببخشه؟ (آل عمران/ ۱۳۵) ...

گفتم: نمی‌دونم چرا همیشه در مقابل این کلامت کم میارم! آتیشم می‌زنه؛ ذوبم می‌کنه؛ عاشق می‌شم! ... توبه می‌کنم

گفتی: ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين

... خدا هم توبه‌کننده‌ها و هم اونایی که پاک هستند رو دوست داره (بقره/ ۲۲۲) ...

ناخواسته گفتم: الهی و ربی من لی غیرک

گفتی: اليس الله بكاف عبده

... خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟ (زمر/ ۳۶) ...

گفتم: در برابر این همه مهربونیت چیکار می‌تونم بکنم؟

گفتی:

يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا و سبحوه بكرة و اصيلا هو الذي يصلي عليكم و ملائكته

ليخرجكم من الظلمت الى النور و كان بالمؤمنين رحيمًا

... ای مؤمنین! خدا رو زیاد یاد کنید و صبح و شب تسبیحش کنید. او کسی هست که خودش و فرشته‌هاش بر شما درود و رحمت می‌فرستن تا شما رو از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون بیارن. خدا نسبت به مؤمنین مهربونه (احزاب/۴۳-۴۱)

36- کلینیک خدا

به کلینیک خدا رفتم تا چکاپ همیشگی ام را انجام دهم، فهمیدم که بیمارم ...

خدا فشار خونم را گرفت، معلوم شد که لطافتم پایین آمده.

زمانی که دمای بدنم را سنجید، دماسنج 40 درجه اضطراب نشان داد.

آزمایش ضربان قلبنشان داد که به چندین گذرگاه عشق نیاز دارم، تنهایی سرخرگهایم را مسدود کرده بود ...

و آنها دیگر نمی‌توانستند به قلب خالی ام خون برسانند.

به بخش ارتوپد رفتم چون دیگر نمی‌توانستم با دوستانم باشم و آنها را در آغوش بگیرم.

بر اثر حسادت زمین خورده بودم و چندین شکستگی پیدا کرده بودم ...

فهمیدم که مشکلنزدیک بینی هم دارم، چون نمی‌توانستم دیدم را از اشتباهات اطرافیانم فراتر ببرم.

زمانی که از مشکلشنوایی ام شکایت کردم معلوم شد که مدتی است که صدای خدا را آنگاه که در طولروز با من سخن می گوید نمی شنوم ...!

خدای مهربانم برای همه این مشکلات به من مشاوره رایگان داد.

به شکرانه اش تصمیم گرفتم از این پس تنها از داروهایی که در کلماتراستینش برایم تجویز کرده است استفاده کنم :

هر روز صبح یک لیوان قدردانی بنوشم

قبل از رفتن به محل کار یکقاشق آرامش بخورم

هر ساعت یک کپسول صبر، یک فنجان برادری و یک لیوان فروتنیبنوشم.

زمانی که به خانه برمیگردم به مقدار کافی عشق بنوشم

وزمانی که به بستر می روم دو عدد قرص وجدان آسوده مصرف کنم...

37- آیا خدا وجود دارد ؟

مردی برای اصلاح سر و صورتش به آرایشگاه رفت. در بین کار گفتگوی جالبی بین آنها در گرفت. آنها در رابطه به موضوعات و مطالب مختلف صحبت کردند

و وقتی به موضوع خدا رسید، آرایشگر گفت: "من باور نمیکنم خدا هم وجود داشته باشد".

مشتری پرسید: "چرا باور نمیکنی؟"

آرایشگر جواب داد: "کافیست به خیابان بروی تا ببینی چرا خدا وجود ندارد، به من بگو اگر خدا وجود داشت این همه مریض می شدند؟ بچه های بی سرپرست پیدا میشد؟ اگر خدا وجود میداشت نباید درد و رنجی وجود داشت. نمیتوانم خدای مهربانی را تصور کنم که اجازه میداد این همه درد و رنج وجود داشته باشد."

مشتری لحظه ای فکر کرد اما جوابی نداد. چون نمیخواست جر و بحث کند. آرایشگر کارش را تمام کرد و مشتری از مغازه بیرون رفت. به محض اینکه از مغازه بیرون آمد مردی را دید با موهای بلند و کثیف و به هم تاییده و ریش اصلاح نکرده ظاهرش کثیف و به هم ریخته بود.

مشتری برگشت و دوباره وارد آرایشگاه شد و به آرایشگر گفت: "میدانی چیست! به نظر من آرایشگر ها هم وجود ندارند!"

آرایشگر گفت: "چرا چنین حرفی میزنی؟ من اینجا هستم. من آرایشگرم، همین الان موهای تو را کوتاه کردم."

مشتری با اعتراض گفت: "نه. آرایشگرها وجود ندارند، چون اگر وجود داشتند. هیچکس مثل مردی که بیرون است. با موهای بلند و کثیف و ریش اصلاح نکرده پیدا نمیشد."

آرایشگر: "نه بابا! آرایشگرها وجود دارند، موضوع این است که مردم به ما مراجعه نمیکنند."

مشتری تأیید کرد: "دقیقاً نکته همین است، خدا هم وجود دارد! فقط مردم به او مراجعه نمیکنند و دنبالش نمیگردند، برای همین است که این همه درد و رنج در دنیا وجود دارد!"

کودکی این انشا را برای معلم کلاس سومش که از آنها خواسته بود خدا را توصیف کنند نوشته:

من خدا را خیلی دوست دارم. یکی از کارهای مهم خدا ساختن آدمها است. او آنها را می سازد تا به جای آنهایی که می میرند بگذارد تا به اندازه کافی آدم باشد تا از پس کارهای روی زمین بر بیایند.

او آدم بزرگ نمی سازد، فقط بچه می سازد. فکر کنم چون بچه ها کوچکتند و ساختنشان آسانتر است. و این طوری او مجبور نیست وقت با ارزشش را تلف کند تا به آنها راه رفتن و حرف زدن یاد بدهد. و می تواند این کار را به عهده پدر و مادرها بگذارد. و فکر کنم تا حالا که خوب جواب داده.

دومین کار مهم خدا گوش دادن به دعاهاست و این یکی خیلی کار زیادی میبره چون بعضی از مردم حتی غیر از وقت گرفتاری و مشکل هم دعا می کنند. حتی پدربزرگ و مادربزرگ بعد از خوردن غذا دعا می کنند. البته غیر از عصرانه ها. خدا اصلا وقت ندارد که به رادیو گوش دهد یا تلویزیون تماشا کند. چون خدا همه چیز را می شنود باید خیلی صدا توی گوشش باشد مگر اینکه یه فکری برای کم کردن صداشون کرده باشه.

چونکه خدا همه چیز را می شنود و می بیند و همه جا هست، باعث میشه خیلی مشغول باشه. پس شما نباید برید و وقتش رو با خواستن چیزهایی که اصلا مهم نیستند بگیرید یا برید سراغ پدر و مادر ها ازشون چیزهایی بخواید که گفتن نمی تونید داشته باشید.

روزی تصمیم گرفتم که دیگر همه چیز را رها کنم. شغلم را، دوستانم را، مذهبم را، زندگی ام را! به جنگلی رفتم تا برای آخرین بار با خدا صحبت کنم. به خدا گفتم: آیا میتوانی دلیلی برای ادامه زندگی برایم بیاوری؟ و جواب او مرا شگفت زده کرد. او گفت: آیا سرخس و بامبو را میبینی؟ پاسخ دادم: بلی. فرمود: هنگامی که درخت بامبو و سرخس را آفریدم، به خوبی از آنها مراقبت نمودم. به آنها نور و غذای کافی دادم. دیر زمانی نپایید که سرخس سر از خاک برآورد و تمام زمین را فرا گرفت، اما از بامبو خبری نبود. من از او قطع امید نکردم. در دومین سال سرخسها بیشتر رشد کردند و زیبایی خیره کنندهای به زمین بخشیدند. اما همچنان از بامبوها خبری نبود. من بامبوها را رها نکردم. در سالهای سوم و چهارم نیز بامبوها رشد نکردند. اما من باز از آنها قطع امید نکردم.

در سال پنجم جوانه کوچکی از بامبو نمایان شد. در مقایسه با سرخس کوچک و کوتاه بود، اما با گذشت ۶ ماه ارتفاع آن به بیش از 100 فوت رسید. 5 سال طول کشیده بود تا ریشه های بامبو به اندازه کافی قوی شوند. ریشه هایی که بامبو را قوی میساختند و آنچه را برای زندگی به آن نیاز داشت را فراهم میکردند.

خداوند در ادامه فرمود: آیا میدانی در تمامی این سالها که تو درگیر مبارزه با سختیها و مشکلات بودی، در حقیقت ریشه هایت را مستحکم می ساختی؟ من در تمامی این مدت تو را رها نکردم، همانگونه که بامبوها را رها نکردم. هرگز خودت را با دیگران مقایسه نکن، بامبو و سرخس دو گیاه متفاوتند، اما هر دو به زیبایی جنگل کمک میکنند.

زمان تو نیز فرا خواهد رسید، تو نیز رشد میکنی و قد می کشی! از او پرسیدم: من چقدر قد میکشم؟ در پاسخ از من پرسید: بامبو چقدر رشد میکند؟ جواب دادم: هر چقدر که بتواند.

گفت: تو نیز باید رشد کنی و قد بکشی، هر اندازه که بتوانی. به یاد داشته باش که من هرگز تو را رها نخواهم کرد!!

کشتی در طوفان شکست و غرق شد. فقط دو مرد توانستند به سوی جزیره کوچک بی آب و علفی شنا کنند و نجات یابند. دو نجات یافته دیدند هیچ نمی توانند بکنند، با خود گفتند بهتر است از خدا کمک بخواهیم. دست به دعا شدند. برای این که ببینند دعای کدام بهتر مستجاب می شود به گوشه ای از جزیره رفتند. نخست از خدا غذا خواستند. فردا مرد اول، درختی یافت و میوه ای بر آن، آن را خورد. سرزمین مرد دوم چیزی برای خوردن نداشت. هفته بعد مرد اول، از خدا همسر و همدم خواست، فردا کشتی دیگری غرق شد، زنی نجات یافت و به مرد رسید. در سمت دیگر، مرد دوم هیچ کس را نداشت. مرد اول از خدا خانه، لباس و غذای بیشتری خواست، فردا به صورتی معجزه وار تمام چیزهایی که خواسته بود به او رسید. مرد دوم هنوز هیچ نداشت. دست آخر، مرد اول از خدا کشتی خواست تا او و همسرش را با خود ببرد. فردا کشتی آمد و در سمت او لنگر انداخت، مرد خواست بدون مرد دوم، به همراه همسرش از جزیره برود. پیش خود گفت، مرد دیگر حتما شایستگی نعمت های الهی را ندارد، چرا که درخواست های او پاسخ داده نشد. (پس همین جا بماند بهتر است.).

زمان حرکت کشتی ندایی از آسمان پرسید: "چرا همسفر خود را در جزیره رها می کنی؟"

پاسخ داد: "این نعمت هایی که بدست آورده ام همه مال خودم است، همه را خود درخواست کرده ام. در خواست های او که پذیرفته نشد، پس لیاقت این چیزها را ندارد."

ندا مرد را سرزنش کرد: "اشتباه می کنی. زمانی که تنها خواسته او را اجابت کردم این نعمت ها به تو رسید"

مرد با حیرت پرسید: "از تو چه خواست که باید مدیون او باشم؟"

” از من خواست که تمام خواسته های تو را اجابت کنم

41-فلسفه ملاصدرا درباره خدا

خداوند بی نهایت است و لامکان و لازمان

اما به قدر فهم تو کوچک می شود

و به قدر نیاز تو فرود می آید

و به قدر آرزوی تو گسترده می شود

و به قدر ایمان تو کارگشا

یتیمان را پدر می شود و مادر

ناامیدان را امید می شود

گمگشتگان را راه می شود

در تاریکی ماندگان را نور می شود

محتاجان به عشق را عشق می شود

خداوند همه چیز می شود و همه کس را

به شرط اعتقاد

به شرط پاکی دل

به شرط طهارت روح

به شرط پرهیز از معامله با ابلیس

بشوید قلبهایتان را از هر احساس ناروا و مغزهایتان را از هر اندیشه خلاف

و زبانهایتان را از هر آلودگی در بازار و پیرهیزید از هر ناجوانمردی ، ناراستی و نامردی

چنین کنید تا ببینید خداوند چگونه

بر سفره شما با کاسه ای خوراک و تکه ای نان می نشیند

در دکان شما کفه های ترازوهایتان را میزان می کند

مگر از زندگی چه می خواهید که در خدایی خدا یافت نمی شود؟؟؟

42- حکایت است پادشاهی از وزیرش که آدم خدا پرستی بود پرسید: بگو خداوندی که تو می پرستی

!!چه می خورد، چه می پوشد، و چه کار می کند پس اگر تا فردا جوابم نگویی عزل می گردی

... وزیر سر در گریبان به خانه رفت

وی را غلامی بود که وقتی او را در این حال دید پرسید که او را چه شده؟

.و او حکایت را آنچنان که بر او رفته بود بازگو کرد

.غلام خندید و گفت: ای وزیر عزیز این سوال که جوابی آسان دارد

وزیر با تعجب گفت: یعنی تو آن میدانی؟ پس برایم بازگو ؛ اول آنکه خدا چه میخورد؟

غلام پاسخ گفت: غم بندگانش را، بدین صورت که میفرماید: من شما را برای بهشت و قرب (نزدیکی)

خود آفریدم. چرا دوزخ را برمیگزینید؟

.آفرین غلام دانا. و آنگاه پرسید: خدا چه میپوشد؟ رازها و گناه های بندگانش را

وزیر که خیلی خوشش آمده بود گفت: مرحبا ای غلام تیزهوش

او آنقدر ذوق زده شده بود سوال سوم را فراموش کرد و با شتاب به دربار رفت و به پادشاه بازگو

کرد.

.ولی باز در سوال سوم درماند، رخصتی گرفت و شتابان به جانب غلام رهسپار شد و سومین را پرسید

!غلام گفت: برای سومین پاسخ باید کاری کنی. که کمی برات سخت است

چه کاری؟ ردای وزارت را بر من بیوشانی، ردای مرا بیوشی، مرا بر اسبت سوار کرده و افسار به دست

به درگاه شاه بیری تا پاسخ را باز گویم.

وزیر که چاره ای دیگر نمی دید قبول کرد و آنها با آن حال به دربار حاضر شدند.

پادشاه با تعجب از این وضعیت پرسید؟ ای وزیر این چه حالیست تو را؟

و غلام حاضر جواب آنگاه پاسخ داد: که این همان کار خداست ای شاه که وزیری را در خلعت غلام و غلامی را در خلعت وزیری حاضر نماید.

پادشاه از درایت غلام خوشنود شد و بسیار پاداشش داد و او را وزیر دست راست خود کرد.

43- وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد ، خداوند عیسی را به پیرزنی که در کنار دریا زندگی می کرد راهنمایی نمود .

وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد ، دید در خرابه ای زندگی می کند و با بدنی فلج و چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است . وقتی حضرت عیسی علیه السلام جلوتر رفت و دقت کرد ، دید پیرزن مشغول ذکر است :

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمُجْمِلِ الْمُكْرَمِ »

خدایا شکرت که نعمت دادی ، کرم کردی ، زیبایی دادی ، کرامت دادی .

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که او با این بدن فلج که فقط دهانش کار می کند ، چرا چنین ستایش می کند ؟ با خود گفت که او از اولیای خداست و من بی اجازه وارد خرابه شدم ؛ برگردم ، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم . به دم خرابه بازگشت و گفت : « السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ » پیرزن گفت : « وعلیک السَّلَام یا روح الله». عیسی پرسید : خانم ! مگر مرا می بینی ؟

گفت : نه . پرسید : پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن گفت : همان خدایی که به تو گفت مرا بین ، به من هم گفت چه کسی می آید . عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید : خداوند به تو چه داده است که این قدر تشکر می کنی ؟ تشکر تو برای چیست ؟ پیرزن گفت : یا عیسی ، آن چه به من داده بود از من گرفت ، آیا همین طور پس گرفته است ؟ آیا وقتی می خواست آن را از من بگیرد ، به من نگاه کرد و پس گرفت ؟ عیسی فرمود : آری ، اول به تو نگاه کرده و بعد پس گرفته است . پیرزن گفت : من به همان نگاه او خوشم . خدا این نگاه را به دیگری نداشته و به من کرده است ؛ پس جای شکر دارد .

چنین پیرزنی به خداوند وصل است در حالی که پیامبر هم نبود . در واقع استاد حضرت عیسی علیه السلام شد . اما وقتی برای ما مصیبتی پیش می آید ، فکر می کنیم خدا با ما قهر کرده است در حالی که برخی از آن ها جبران گناهان ماست تا خداوند متعال در آخرت ما را عذاب نکند ، برخی دیگر از گرفتاری ها به خاطر این است که از خدا غافل نشویم ، برخی دیگر هم به خاطر این است که خدا دوستان دارد و می خواهد به خاطر صبر بر مشکلات ، پاداش بیشتری دریافت کنیم .

44-داستان خدانشناسی

« مردی می خواست کاملاً خدا را بشناسد . ابتدا به سراغ افراد و کتابهای مذهبی رفت ، اما هر چه جلوتر رفت گیج تر شد . افراد و کتاب های نوع دیگر را نیز امتحان کرد اما به جایی نرسید .

خسته و نا امید راه دریا را در پیش گرفت . کنار ساحل کودکی را دید که مشغول پر کردن سطل آب کوچکی از آب دریا بود . سطل پر و سر ریز می شد اما کودک همچنان آب می ریخت .

مرد پرسید : (چه می کنی؟) کودک جواب داد : (به دوستم قول دادم همه آب دریا را در این سطل بریزم و برایش ببرم)

تصمیم گرفت پسر را نصیحت کند و اشتباهش را به او بگوید ، اما ناگهان به اشتباه خود هم پی برد که می خواست با ذهن کوچکش خدا را بشناسد و کل جهان را در آن جا دهد ! فهمید که با دلش باید به سراغ خدا برود .

به کودک گفت : (من و تو یک اشتباه را مرتکب شده ایم)

مولوی می گوید : هر چه اندیشی پذیرای فناست آنچه در اندیشه ناید آن خداست «

45-داستان زیبای شیطان و نمازگذار

« مردی صبح زود از خواب بیدار شد تا نمازش را در خانه خدا (مسجد) بخواند . لباس پوشید و راهی خانه خدا شد . در راه به مسجد ، مرد زمین خورد و لباس هایش کثیف شد . او بلند شد ، خودش را پاک کرد و به خانه برگشت . مرد لباسهایش را عوض کرد و دوباره راهی خانه خدا شد . در راه به مسجد و در همان نقطه مجدداً زمین خورد ! او دوباره بلند شد ، خودش را پاک کرد و به خانه برگشت . یک بار دیگر لباسهایش را عوض کرد و راهی خانه خدا شد . در راه به مسجد ، با مردی که چراغ در دست داشت برخورد کرد و نامش را پرسید . مرد پاسخ داد : من دیدم شما در راه به مسجد دو بار به زمین افتادید . از این رو چراغ آوردم تا بتوانم راهتان را روشن کنم . مرد اول از او بطور فراوان تشکر می کند و هر دو راهشان را به طرف مسجد ادامه می دهند . همین که به مسجد رسیدند ، مرد اول از مرد چراغ بدست در خواست می کند تا به مسجد وارد شود و با او نماز بخواند . مرد دوم از رفتن به داخل مسجد خودداری می کند . مرد اول درخواستش را دوبار دیگر تکرار می کند و مجدداً همان جواب را می شنود . مرد اول سوال می کند که چرا او نمی خواهد وارد مسجد شود و نماز بخواند . مرد دوم پاسخ داد : من شیطان هستم . مرد اول با شنیدن این جواب جا خورد . شیطان در ادامه توضیح می دهد : من شما را در

راه به مسجد دیدم و این من بودم که باعث زمین خوردن شما شدم . وقتی شما به خانه رفتید ، خودتان را تمیز کردید و به راهمان به مسجد برگشتید ، خدا همه گناهان شما را بخشید . من برای بار دوم باعث زمین خوردن شما شدم و حتی آن هم شما را تشویق به ماندن در خانه نکرد ، بلکه بیشتر به راه مسجد برگشتید . به خاطر آن ، خدا همه گناهان افراد خانوادها را بخشید . من ترسیدم که اگر یک بار دیگر باعث زمین خوردن شما بشوم ، آنگاه خدا گناهان افراد دهکده تان را خواهد بخشید . بنابراین ، من سالم رسیدن شما را به خانه خدا (مسجد) مطمئن ساختم «

46- داستان کوتاه و خواندنی ” بزرگترین افتخار “

پسر کوچولو به مادر خود گفت:مادر داری به کجا می روی؟مادر گفت:عزیزم بازیگری معروف که از محبوبیت زیادی برخوردار است به شهر ما آمده است.این طلایی ترین فرصتی است که می توانم او را ببینم وبا او حرف بزنم،خیلی زود برمیگردم.اگر او وقت آن را داشته باشد که با من حرف بزند چه محشری می شود.

و در حالی که لبخندی حاکی از شادی به لب داشت با فرزندش خداحافظی کرد....

حدود نیم ساعت بعد مادرش با عصبانیت به خانه برگشت.

پسر به مادرش گفت:مادر چرا چهره ی پریشانی داری؟آیا بازیگر محبوبت را ملاقات کردی؟

مادر با لحنی از خستگی و عصبانیت گفت:من و جمعیت زیادی از مردم بسیار منتظر ماندیم اما به ما خبر رساندند که او نیم ساعت است که این شهر را ترک کرده است.ای کاش خدا شهرت و محبوبیتی را که به این بازیگر داده است به ما داده بود.کودک پس از شنیدن حرف های مادر به اتاق خود رفت ولباس های خود را بیرون آورد و گفت:مادر آماده شو با هم به جایی برویم من می توانم این آرزوی تو را برآورده کنم.

اما مادر اعتنایی نکرد و گفت: این شوخی‌ها چیست او بیش از نیم ساعت است که این شهر را ترک کرده است. حرف‌های تو چه معنی‌ای میدهد؟

پسر ملتمسانه گفت: مادرم خواهش می‌کنم به من اعتماد کن، فقط با من بیا. مادر نیز علیرغم میل باطنی خود درخواست فرزند خود را پذیرفت زیرا او را بسیار دوست می‌داشت. بنابراین آن دو به بیرون از خانه رفتند.

پس از چندی قدم زدن پسر به مادرش گفت: رسیدیم. در حالی که به کلیسای بزرگ شهر اشاره می‌کرد. مادر که از این کار فرزندش بسیار دلخور شده بود با صدایی پر از خشم گفت: من به تو گفتم که الان وقت شوخی نیست. این رفتار تو اصلاً زیبا نبود.

کودک جواب داد: مادر تو در سخنان خود دقیقاً این جمله را گفتی که ای کاش خدا شهرتی و محبوبیتی را که به این بازیگر داده است به ما داده بود پس آیا افتخاری از این بزرگ‌تر است که با کسی که این شهرت و محبوبیت را داده است نه آن کسی که آن را دریافت کرده است حرف بزنی؟

آیا سخن گفتن با خدا لذت بخش‌تر از آن نیست که با آن بازیگر محبوب حرف بزنی؟ وقتی خدا همیشه در دسترس ماست پس چه نیاز به بنده‌ی خدا. مادر هیچ نگفت و خاموش ماند.

خدا را می توانی ببینی ؟

پسر بچه ای از خواهر بزرگترش پرسید : « آیا کسی واقعا می تواند خدا را ببیند؟ » خواهرش که مشغول انجام دادن کاری بود با تندى پاسخ داد : « البته که نه نادان ! خدا آن بالا در آسمان هاست . هیچ کس نمی تواند او را ببیند » .

مدتی گذشت . پسر بچه سؤال خود را از مادرش پرسید : « مامان ! آیا کسی تا به حال خدا را دیده است ؟ » مادر با مهربانی پاسخ داد : « نه پسر من ! خدا در قلبهای ما آدمهاست اما هرگز نمی توانیم او را ببینیم » .

پسر بچه تا حدودی راضی شد . اما هنوز کنجکاو بود .

اندکی پس از آن پدر بزرگ مهربانش او را برای ماهیگیری به سفر برد .

آنها مدت زیادی را با یکدیگر بودند . روزی خورشید ، با شکوهی وصف ناپذیر در برابر دیدگان آنها غروب می کرد . پسر بچه دید که صورت پدر بزرگش سرشار از مهربانی و آرامش خاطر است . او اندکی فکر کرد و سرانجام با دودلی پرسید : « بابا بزرگ ! من ... من قصد نداشتم که دیگر این سوال را از کسی بپرسم . اما مدت زیادی است که به آن فکر می کنم . اگر جواب آن را به من بدهی خیلی خوشحال می شوم . آیا کسی ... آیا کسی ... واقعا توانسته خدا را ببیند ؟ »

مدتی گذشت . پیرمرد همان طور که نگاهش به غروب خورشید بود ، به نرمی پاسخ داد :

« پسر من ! من الان غیر از خدا هیچ چیز دیگری را نمی توانم ببینم » .

-48

بلوط و کدو تنبل

زنی در مرغزار قدم می زد و به طبیعت می اندیشید . او به یک مزرعه کدو تنبل رسید . در گوشه ای از مزرعه یک درخت با شکوه بلوط قد برافراشته بود .

زن زیر درخت نشست و در این اندیشه فرو رفت که چرا طبیعت بلوط های کوچک را بر روی شاخه های بزرگ قرار داده و کدو تنبل های بزرگ را بر روی بوته ای کوچک . با خود گفت :

« خدا هم با این خلقتش دست گل به آب داده است ! او باید بلوط های کوچک را بر روی بوته های کوچک قرار می داد و کدو تنبل های بزرگ را بر روی شاخه های بزرگ » .

سپس زیر درخت بلوط دراز کشید تا چرتی بزند . دقایقی بعد یک بلوط بر روی دماغ او افتاد و از خواب بیدارش کرد .

او همان طور که دماغش را می مالید ، خندید و فکر کرد : « شاید حق با خدا باشد » .

سوگند به روز وقتی نور می‌گیرد و به شب وقتی آرام می‌گیرد که
من نه تو را رها کرده‌ام و نه با تو دشمنی کرده‌ام. (ضحی 1-2)

افسوس که هر رسول و نماینده‌ای را به تو فرستادم تا به تو بگویم دوست
دارم و راهی پیش پایت بگذارم او را که مرا به سخره گرفتی. (یس 30)

و هیچ پیامی از پیام‌هایم به تو نرسید مگر از آن روی
گردانیدی. (انعام 4)

و با خشم رفتی و فکر کردی هرگز بر تو قدرتی نداشته‌ام (انبیا

و مرا به مبارزه طلبیدی و چنان توهم زده شدی که گمان بردی

خودت بر همه چیز قدرت داری. (یونس 24)

و این در حالی بود که حتی مگسی را نمی توانستی و نمی توانی

بیافرینی و اگر مگسی از تو چیزی بگیرد نمی توانی از او پس بگیری (حج 73)

پس چون مشکلات از بالا و پایین آمدند و چشمهایت از وحشت فرو رفتند،

و قلبت آمد توی گلویت و تمام وجودت لرزید چه لرزشی، گفتم کمک هایم در راه است و

چشم دوختم ببینم که باورم می‌کنی اما به من گمان بردی چه گمان هایی. (احزاب 10)

تا زمین با آن فراخی بر تو تنگ آمد پس حتی از خودت هم به تنگ
آمدی و یقین کردی که هیچ پناهی جز من نداری، پس من به سوی تو بازگشتم تا تو نیز به
سوی من بازگردی ، که من مهربان ترینم در بازگشتن. (توبه 118)

وقتی در تاریکی ها مرا بزاری خواندی که اگر تو را برهانم با
من می مانی، تو را از اندوه رهانیدم اما باز مرا با دیگری در عشقت شریک کردی .
(انعام 63-64)

این عادت دیرینه ات بوده است، هرگاه که خوشحالت کردم از من
روی گردانیدی و رویت را آن طرفی کردی و هر وقت سختی به تو رسید از من ناامید شده
ای. (اسرا 83)

آیا من برنداختم از دوش باری که می شکست پشتت را؟ (سوره شرح

غير از من خدایى كه برايت خدایى كرده است ؟ (اعراف 59)

پس كجا مى روى ؟ (تكوير 26)

پس از این سخن دیگر به کدام سخن مى خواهی ایمان بیاوری ؟ (مرسلات

50)

چه چیز جز بخشنده‌گی ام باعث شد تا مرا كه مى بینی خودت را

بگیری ؟ (انفطار 6)

مرا به یاد می آوری ؟ من همانم که بادها را می فرستم تا
ابرها را در آسمان پهن کنند و ابرها را پاره پاره به هم فشرده می کنم تا قطره ای
باران از خلال آن ها بیرون آید و به خواست من به تو اصابت کند تا تو فقط لبخند
بزنی، و این در حالی بود که پیش از فرو افتادن آن قطره باران، ناامیدی تو را
پوشانده بود.(روم 4)

من همانم که می دانم در روز روح چه جراحات هایی برمی دارد ،
و در شب روح را در خواب به تمامی بازمی ستانم تا به آن آرامش دهم و روز بعد
دوباره آن را به زندگی برمی انگیزانم و تا مرگت که به سویم بازگردد به این کار
ادامه می دهم.(انعام 60)

من همانم که وقتی می ترسی به تو امنیت می دهم (قریش 3)

برگرد، مطمئن برگرد، تا یک بار دیگه با هم باشیم (فجر 28-29)

تا یک بار دیگه دوست داشتن همدیگر را تجربه کنیم. (مأده 54)

و قسم به روزی که دلت را میشکنند و جز خدایت مرحمی نخواهی یافت.....

50- داستان جوان عاشق!

ملاحسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را اینجا می آورم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود

وباسجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخش برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجایم رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.

برداشت های مختلف درباره خدا

مفهومی که عموم مردم از خدای متعال درک می کنند و معنایی که هنگام شنیدن واژه خدا یا معادلهای آن در زبانهای مختلف می فهمند عبارت است از موجودی که جهان را آفریده است به دیگر سخن خدا را به عنوان آفریدگار می شناسند و احیاناً معانی دیگری از قبیل پروردگار و معبود کسی که شایسته

پرستش است را مورد توجه قرار می دهند و در واقع خدا را بعنوان انجام دهنده کار آفرینش و توابع آن می شناسند .

فلاسفه با توجه به اینکه اینگونه مفاهیم از مقام فعل الهی و بعضا از افعال مخلوقین مانند پرستیدن انتزاع می شود کوشیده اند مفهومی را بکار بگیرند که حکایت از ذات مقدس الهی نماید بدون اینکه احتیاجی به در نظر گرفتن افعال و مخلوقات وی داشته باشد و بدین ترتیب مفهوم واجب الوجود را برگزیده اند یعنی کسی که هستی او ضروری و زوال ناپذیر است .

معنای صحیح خداهمان است که در قرآن آمده است. یعنی خدائی که تمام کتب اسمانی از سوی وی نازل شده و در ان کتب خود را بعنوان خالق و صانع جهان به بشر شناسانده و راه مستقیم حقیقت را باو نشان داده است.

خدایی که دارای صفات ثبوتیه است.او زیباست.برداراست.به همه چیز عالم است.بر هر چیز ممکنى قادر است.در دنیا رحمن ودر آخرت رحیم است.رزاق وخالق هر چیزی است.حی وقیوم است.شنوا وبیناست.و...

خدایی که دارای صفات سلبیه است.او جسم نیست و مکان خاصی ندارد اگر چه همه جااست.جهل و مرگ و نقص برای او نیست.و...

نشانه های معرفت الهی

چقدر ما انسان ها خدا را شناخته ایم؟ اگر خدا را خوب بشناسیم اعمالمان و رفتارمان با بقیه فرق خواهد کرد.

یکی از نشانه های معرفت و شناخت بالای الهی، عبادت و مناجات با خدا می باشد.

هرچقدر معرفت نسبت به خدا بیشتر باشد عبادت انسان هم بیشتر می شود البته عبادت همراه با علم و آگاهی. لذا معمولاً پیامبران و امامان عابدترین مردم بوده اند و بعد از آنها اولیاء خدا و کسانی که محبتشان فقط متوجه خدا بوده، خیلی اهل عبادت بوده اند.

حذیفه یمانی گفت:

شبى با پیامبر بودم. حضرت مشغول نماز شد و گفت:

الله اكبر وذوالملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة.

بعد(بعد از سوره حمد) حضرت، سوره بقره را خواند و به رکوع رفت. رکوعش باندازه ایستادنش طول کشید. در رکوع می فرمود:

سبحان ربیّ العظیم .سبحان ربیّ العظیم.

سپس سر از رکوع برداشت و ایستاد که مدتش باندازه رکوع بود و می فرمود:

لربیّ الحمد.لربیّ الحمد.

و به سجده رفت و سجده اش نیز باندازه قیامش طول کشید و می فرمود:

سبحان ربیّ الاعلیّ.سبحان ربیّ الاعلیّ.

سپس سر از سجده برداشت و می فرمود:

ربّ اغفرلیّ.ربّ اغفرلیّ.

سپس سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند. «زندگانی پیامبر اسلام»

عایشه همسر پیامبر گفت:

رسول خدا(ص) شبها آنقدر برای نماز بلند می شد و می ایستاد که ساق پایش آسیب دید. من به حضرت گفتم: چرا اینطور می کنید؟ در حالیکه خدا گناهان گذشته و آینده شمارا آمرزید!

فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟ «اهل البیت ص 266»

عایشه گفت: پیامبر یکشب طولانی تا صبح ایستاده نماز می خواند و یکشب طولانی تا صبح نشسته نماز می خواند. «اهل البیت ص 267»

بعد از نبی ص، علی ع شخصیتی است که در معرفت الهی به مقامی می رسد که هفتاد بار در نماز بیهوش می شود. همچنین فاطمه زهراء س در معرفت الهی به جایی می رسد که

پیامبر درباره او فرمود:

دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می باشد. او پاره تن من و نور چشم و میوه دل من است. او روح در تن من است و او حوریه انسیه است. هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شمارا شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم. {فاطمه سرور زنان عالم}

درباره مقام معرفت سیده نفیسه آمده است:

او در سال 145 هجری در مکه متولد شد. وی در 15 سالگی با جناب اسحاق پسر امام جعفر صادق (ع) ازدواج کرد در سال 193 با شویش وارد مصر شد. زنی بسیار عابده، عالمه و پرهیزکار که 190 بار قرآن

را درقبری که در خانه‌اش حفر نموده بود، ختم نمود و در هنگام تلاوت، گریه می‌کرد. اکثر روزها روزه بود. همه شبها را به عبادت می‌گذراند و در شب و روز بیش از یکبار غذا نمی‌خورد.

علما برای شنیدن حدیث به خانه او می‌رفتند. از جمله احمد بن حنبل، ذوالنون مصری و شافعی خدمت این بانو مشرف می‌شدند.

شافعی در هنگام رحلت وصیت نمود که جسدش را بر دور خانه سیده نفیسه طواف دهند و این بانو بر او نماز گذارد!

این بانوی بزرگوار، سی بار به حج مشرف شد. و در هنگام رحلت روزه دار بود. بعد از رحلتش، چون شوهرش خواست که بدنش را به مدینه منتقل کند، مردم آن دیار خواهش کردند که او را در مصر دفن نماید تا باعث برکت اهل منطقه گردد. رسول خدا 6 در خواب به او فرمود که خواسته مردم را اجابت کند که خداوند قبر او را باعث برکت برای مردم قرار می‌دهد. اسحاق هم بدن این زن صاحب فضیلت را در مصر دفن نمود. اکنون هم آرامگاه او زیارتگاه حاجتمندان می‌باشد. {با قرآن بیشتر آشنا شویم}

حضرت مریم س هم در معرفت الهی به مقامات بالایی رسید از جمله به عنوان سرور زنان عالم انتخاب شد. بدون ازدواج، حضرت عیسی ع را با معجزه الهی بدنیا آورد. روزی بصورت مستقیم برای او از طرف پروردگار فرستاده می‌شد.

همچنین در طول تاریخ مخصوصا در تاریخ اسلام افرادی بودند که در معرفت به درجات بسیار بالایی نائل آمدند که می‌توان از نوع عبادت آنها این مطلب را متوجه شد.

به چند نمونه اشاره می‌شود:

اعجوبة عبادت، حسنعلی نخودکی اصفهانی

«آقای نظام الولیة سر کشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید، نوبت سر کشیک من بود. اول شب خدام آستان مبارک به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید حرم را ببندیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: اج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تاکنون بالای بام و درپای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چندبار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین است بگذارید که هر گاه از نماز فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم با گفتم: برو ببین حاج شیخ در چه حالند.

پس از چند دقیقه خادم مزبور باز گشت و گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده اند و سرمای شدید آن شب را هیچ احساس نکرده اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید.»¹

شب زنده داری میرزا جواد آقا ملکی

مرحوم حجة الاسلام سید محمود یزدی، که از شاگردان حاج میرزا جواد آقا بوده، در بیرونی منزل استاد می نشست. درباره نماز شب های آن عارف وارسته می گوید: شب ها که ایشان برای شب زنده داری و عبادت بر می خاست، مدتی در رختخواب به گریه از خوف خدا و اشک برای عشق به حق مشغول بود. گاهی به سجده می رفت و زمانی لب به دعا می گشود. آن گاه در صحن منزل رو به طرف آسمان می کرد و آیات مخصوص را تلاوت می فرمود:

«ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار... ربنا ما خلقت هذا باطلا...»⁽⁹⁾ اثر این آیات الهی آن چنان بود که او را از خود بی خود کرده، سر بر دیوار می گذاشت و لحظاتی گریه می کرد. آن گاه که برای گرفتن وضو آماده می شد، در کنار حوض نشسته، مدتی گریه می کرد و پس از وضو ساختن چون به مصلايش می رسید و مشغول تهجد می شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیار می ریخت؛ به طوری که از گریه های طولانی در نمازها و مخصوصاً قنوتها، بعضی ایشان را جزء «بکایین» عصر به شمار آورده اند.

سید عبدالحسین لاری

«دختر ایشان گفت: شبها هر گاه بر می خاستم، ایشان را در حال نماز می دیدم. یکبار گفتم: مقداری هم بخوابید.

فرمود: آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم.»²

سید زین الدین طباطبایی

«روزی ایشان از وصف کربلا و روز عاشوراء برای دوستان تعریف می کردند و همچنین در اهمیت زیارت عاشوراء حرف می زدند، گفتند:

در شبی که در حجره مشغول زیارت عاشوراء بودم، در سجده شکر زیارت، حالم منقلب شد و کربلا با آن صحنه های روز عاشوراء و امام حسین (ع) را دیدم و غش کردم، تا نزدیک ظهر در حال غش و یا از خود بی خود بودم.» «برنامه سلوک ص 233»

رحلت در حال نماز

«حاج آقا حسین فاطمی فرمود: به من گفتند که آقای حاج میرزا جواد (ملکی تبریزی) جویای حال تو شده است. چون می دانستم ایشان کسالت دارند با عجله به خدمتش رفتم، دیدم استحمام کرده و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آماده ای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر شروع به گفتن اذان و اقامه کرد و دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیرة الاحرام رسید و گفت: الله اکبر!

روح مقدسش از بدن به عالم قدس پرواز کرد.»³

رحلت در حال سجده

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهیدهاشمی نژاد بسیار اهل عبادت بود و در منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده و شبها را به عبادت می گذراند. او در جوانی به درجه اجتهاد رسیده بود و وقتی چندین ساعت با یکی از علماء مشهد بحث علمی کرد. آن عالم از وی پرسید: با این سن کم این همه علوم را چگونه فرا گرفته ای؟

وایشان جواب داد که از عنایت علی بن موسی الرضا (ع) فرا گرفته ام.

رحلتش را در سن بیست و چهار سالگی از زبان میزبانانش این گونه نوشته اند: بعد از صرف شام به من گفت: خیلی مایلیم در حیاط منزل، زیر درخت تا صبح در عبادت باشم. بعد برخاست دو رکعت نماز خواند. ذکر رکوعش را که شمردم، هفتاد بار بود. بعد از نماز کمی از مواظ و احادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت، دیگر سر از سجده برنداشت و روح پاکش به ملکوت اعلی پرکشید. «دین ما علمای ماص 87-88»

رحلت در نماز عصر

«آیه الله سید احمد کربلائی که استاد سید علی قاضی از اساتید علامه طباطبائی بوده است، رحلتش در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر، بسوی ملکوت پرواز کرد.» {هزارویک نکته درباره نماز}

شهید ثالث (ملا محمد تقی برغانی قزوینی).

«در حالات او آمده است: از نصف شب تا طلوع صبح به طور مداوم در مسجد خود به مناجات و دعا و تضرع و زاری و بی قراری و گریه و ناله اشتغال داشت. و مناجات «خمسه عشر» را از حفظ می خواند. و این حالات تا شب شهادت او ادامه داشت و بارها شده بود که در ایام زمستان، آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت برف و سرما، پوستینی بر دوش و عمامه بسر مشغول به تضرع بوده و در حالت ایستاده، دستها را به آسمان برداشته تا این که برف قامت مبارکش را سراسر از پا تا سر سفید پوش کرده است.»⁴

امام خمینی «رض»

احمد آقا می گفت: شب رمضانی، من روی پشت بام خوابیده بودم. خانه ایشان یک خانه کوچک چهل و پنج متری بود. بلند شدم و دیدم که صدا می آید و بعد متوجه شدم که آقا است که در تاریکی در حال نماز خواندن است و دستهایش را به طرف آسمان دراز کرده و گریه می کند. برنامه عبادت ایشان در ماه رمضان این بود که شب تا صبح نماز و دعای خواندن و بعد از نماز صبح و مقداری استراحت، صبح زود برای کارهایشان آماده بودند. ⁵

یکی از علماء درباره شهید آیه الله مصطفی خمینی «رض» چنین می گوید: حاج آقا مصطفی در ایران که بودند، تقریباً همه روزه به زیارت حرم حضرت معصومه (س) می رفتند و شبها به خواندن دعائیداشتند.

حالت عرفانی و نزدیکی با خدا، بوضوح در ایشان نمایان بود و تمامی حالات و افکارش، تحت تاثیر مستقیم این نیرو قرار داشت.

در عراق به غیر از کارهای معمول همه روزه سفرهائی به صورت پیاده به کربلا داشتند که با چند نفر براه می افتادند و تمام این مسیر را که هفده فرسخ است، پیاده می پیمودند تا به زیارت قبر سالار شهیدان نائل شود.

در بین راه هنگام شب که همه می‌خوابیدند، ایشان یک کاسه آب کنار خود می‌گذاشتند و وضو می‌گرفتند و تا نماز صبح، مشغول عبادت می‌شدند و بعد از آن مقداری استراحت می‌کردند. 6

حاج سید احمد کربلائی نجفی

سید در جاهای خلوت نماز می‌خواند و از اقتدای مردم دوری می‌جُست و کثیر البُکاء بود، بطوریکه حتی در نماز نمی‌

توانست از گریه، خودداری کند و بی اختیار می‌گریست. بخصوص در نافله های شب.

سید علی قاضی شاگرد آن مرحوم می‌گوید: شبی از شبها را تنهائی در مسجد سهله می‌گذرانیدم. نیمه شب، شخصی آمد و در مقام ابراهیم (ع) ایستاد و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در سجده بود. آنگاه رفتم و دیدم که او آقا سید احمد کربلائی بگاء است. (قدّس الله سرّه القدّوسی) از شدّت گریه

خاک سجده گاه، گِل شده بود. صبح که شد، او رفت و در حجره مدرسه نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید! 7

1-7 {داستانهایی از زندگی علماء}

دومین نشانه معرفت الهی، دائم الذکر بودن است

امام صادق (علیه السلام) فرمود: محکم ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب کرده است زیاد یاد خدا بودن است. سپس حضرت فرمود: مراد من (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) نیست اگر چه اینها هم ذکر است و لکن منظور از یاد خدا و دن این است که زمانیکه با حلالی و حرامی برخورد کرد یاد خدا بوده اگر طاعتی است به آن عمل کند و اگر معصیتی است از آن دوری کند.

از نظر ظاهری و تشریعی هم، خدا به انسان سفارش کرده که صبح و شب بیاد او باشید. «خدایت را زیاد کن و صبح و شب او را تسبیح بگو.» آل عمران 41

اگرچه خداوند از تسبیح و تحمید مخلوقاتش مخصوصاً انسان بی نیاز است ولی این ذکرها مایه معرفت و تکامل انسان شده و او را در رسیدن به معرفت الهی یاری می کند.

انسانهای عاقل و زرنگ در عرف عرفا و اولیاء خدا کسانی هستند که همیشه بیاد و ذکر خدا بوده و هیچ چیز حتی اشتغالات روزمره آنها را از این امر باز نمی دارد.

«انسانهای مؤمن کسانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از یاد خدا مشغول نمی کند.» نور 37

«آنانکه در حالت ایستاده و نشسته و خوابیده بذكر خدا مشغول بوده و در خلقت آسمانها و زمین تفکر کرده و می گویند: ای خدای ما! اینهارا باطل و بیهوده نیافریده ای. تو از هر نقصی منزهی. پس ما را از جهنم دور نگه دار.» آل عمران 191

«ای مؤمنین! مبادا مال و منال شما را از یاد خدا غافل کند که در این صورت زیان کرده است.» منافقون 9

«خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید» جمعه 10

کسانیکه از ذکر و یاد خدا غافل باشند - که متأسفانه اکثر انسانها این گونه هستند، دچار ضررهای مختلف دنیوی و اخروی می شوند از جمله:

1- دچار سختی در زندگی می شوند: «کسیکه از ذکر من دوری کند، دارای زندگی سختی می شود.» طه 124

2- کور محشور می شوند: «کسانی را که از یاد من دوری کنند، کور محشور می نمائیم. او می گوید: خدایا! چرا مرا کور محشور نمودی؟ در حالیکه من چشم داشتم؟ خدا گفت: همینطور است. ولی آیات من بتو رسید ولی آنها را فراموش کردی و امروز تو فراموش می شوی.» طه 124

3- شیطان همراه او می شود: «کسیکه از ذکر خدای رحمن دوری کند، شیطان را همراه او می کنیم.» زخرف 36

4- دلش سیاه و دچار قساوت می شود: «خدا به موسی گفت: ای موسی! مرا در هیچ حالی فراموش نکن که فراموشی من دلها را قسی می کند.» حدیث قدسی

5- باعث می شود که انسان غافل، خودش را فراموش نماید: «مانند کسانی که خدا را فراموش کردند، نباشید که خدا هم یادِ خودشان را از خودشان بُرد.» حشر 19

امام صادق ع در وصف پدر خود می گوید پدرم همیشه به ذکر الهی مشغول بود مخصوصا به ذکر لاله الا الله. غذا می خورد ذکر می گفت. سخن می فرمود ذکر می گفت و...

سومین نشانه گریه و تضرع و احساس حضور دائمی باری تعالی

اگر شناخت و معرفت انسان بالا باشد آرام و قرار ندارد و بخاطر اینکه خدا را با چشم دل می بیند عظمت خداوند او را به عکس العمل های مختلف وا می دارد. گاهی مانند شعیب نبی از شوق حضور در محضر الهی مرتب گریه می کند.

در علل الشرایع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده شعیب پیامبر آنقدر از حب خدا گریست که دیدگانش نابینا شد خدای متعال چشمان او را بدو مرحمت کرد. مجددا آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دیدگانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم بازماند خدای منان نعمت گرانیامیه چشم را بدو ارزانی فرمود. چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تاکی بدینکار می پردازی و می گریی اگر از آتش خائفی تو را از شکنجه در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا به تو ارزانی فرمودم. عرضکرد سید و آقای من می دانی که از ترس آتش نمی نالم و از اشتیاق به بهشت نمی گریم. لیکن عقده محبت قلب مرا ربوده و صبر و طاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصال تو نائل آیم. خدای متعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال می گریی موسی بن عمران کلیم خود را به خدمت تو برمی انگیزم. {خوبیها و بدیها}

گاهی مانند میرداماد چهل سال پای خود را دراز نمی کند چون از محضر پروردگارش حیا می کند.

گاهی مانند سید محمدباقر شفتی میشود که همینکه تنها می گردد اشک شوق حضور از چشمانش سرازیر می شود.

گاه مانند شیخ محمد رضا همدانی چهل روز دریابانهای اطراف خود به حالت بیقراری می رسد

و گاه مانند فضه خادمه فاطمه زهرا س چهل سال جز با قرآن، کلام دیگر نمی گوید.

چهارمین علامت، شکرگزاری دائمی است

خدا در قرآن به نوح لقب «شکور» داده است. زیرا صبح و شب شکر خدا را می کرد و می گفت: خدایا! آنچه در صبح و شب از نعمت و سلامتی دینی و دنیوی دارم، از توست. تویی یگانه و بدون شریک. ای خدا! حمد و شکر این نعمتها مخصوص توست تا از من راضی شوی.

همچنین او هیچ چیز کوچک و بزرگ را بر نمی داشت الا بسم الله والحمد لله می گفت.

او در حین غذا خوردن می گفت: شکر خدایی که بمن غذا داد و اگر می خواست مرا گرسنه می گذاشت.

و هنگام آشامیدن می گفت: شکر خدایی که مرا سیراب کرد و اگر می خواست مرا تشنه می گذاشت.

و در هنگام لباس پوشیدن می گفت: شکر خدایی که مرا پوشاند و اگر می خواست مرا بی لباس قرار می داد.

و در هنگام پوشیدن کفش می گفت: شکر خدایی که مرا کفش پوشاند و اگر می خواست مرا پابرهنه می گذاشت.

و در هنگام قضاء حاجت می گفت: شکر خدایی که اذیت را از من دور کرد و اگر می خواست در من باقی

می گذاشت «تفسیر جامع ذیل آیه 3 اسراء»

«امام صادق(ع): در هر نفس کشیدنی یک شکر بلکه هزار شکر و بیشتر لازم است و پائین ترین درجه شکر

آنست که نعمت را فقط از خدا بداند و به آنچه خدا به او داده راضی باشد و خدا را با نعمتش معصیت

نکند (مثلاً با چشم گناه نکند) و در امر و نهی الهی با نعمت خدا با خالق خود مخالفت ننماید. پس در هر حالی

بنده شکر گزار خدا باشد، تا خدا را در هر حالی کریم بیابی.»

در حالات رسول خدا(ص) آمده است که: یکروز در سفر کوتاهی وقتی برای استراحت توقف کردند، پنج

سجده بجا آورد. اصحاب علت را پرسیدند. فرمود: جبرئیل برایم پنج بشارت آورد و من برای هر

بشارتی یک سجده انجام دادم.

«امام صادق(ع): هرگاه یکی از شما بیاد نعمتی از نعمتهای خداوند عزوجل افتاد، پیشانیش را برای

شکرگزاری، بر روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده شود و سجده کند. و اگر بخاطر انگشت

نماشدن نمی تواند پیاده شود، پیشانیش را برزین اسب (در زمان مافران ماشین) بگذارد و اگر اینهم نشد، پیشانیش را بر کف دست بگذارد و خدا را بر نعمتهایش شکر کند.»

«امام چهارم را سجاد (ع) یعنی بسیار سجده کننده گویند زیرا هرگاه به او نعمتی می رسید، به سجده شکر می رفت و هرگاه بین دو نفر اصلاح می کرد، سجده شکر می نمود و اگر از مریضی شفا می یافت، سجده شکر می کرد و اگر خدا به او فرزندی می داد سجده شکر می نمود.»

از آداب سفر است که وقتی به سلامت برگشتیم، سجده شکر نمائیم.

«امام رضا (ع) بعد از نماز ظهر به سجده رفته و صدبار می فرمود: حمدًا لِلَّهِ. و بعد از نماز عصر به سجده رفته و صدبار می فرمود: شکرًا لِلَّهِ.»

خدا در قرآن از بندگانش گلایه کرده و فرموده است که:

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ» (سبأ 13) یعنی بندگان شکرگذارم کم هستند.

آنکه شد چشم او به منعم باز جان او بر کشد به حمد آواز

قسمتی از مناجات شاکرین:

«خدایا! بخششهای پی در پی تو مرا از برپائی شکرت غافل نموده و ریزش مداوم فضلت مرا از شمردن ستایش ناتوان کرده و پشت سر هم بودن ستوده های تو، مرا از ذکر حمدهای تو باز داشته و متوالی بودن مساعدت های تو مرا از پخش نیکوهای تو ناتوان کرده است...»

خدایا! در برابر نعمتهای بزرگ تو، شکر من ناچیز و در برابر اکرام تو به من، سپاس من حقیر می نماید...

خدایا! نعمتهای تو چنان زیاد است که زبانم از شمارش آن ناتوان است و نعمتهای تو چنان بسیار است

که فهم من از درک آن قاصر است چه رسد به شمردن آن! من چگونه می توانم شکر کنم؟ حال

آنکه هر شکری که کنم نیاز به شکری دیگر دارد. پس هرگاه که می گویم: شکر مخصوص توست. واجب

است که دوباره بگویم: خدایا شکر! (که توفیق شکر بمن دادی). {مفاتیح الجنان}

پنجمین نشانه شناخت خدا، داشتن اخلاص است

اخلاص در اصطلاح بمعنی کار برای خدا کردن و فقط او را در نظر داشتن و همه عبادات و اعمال را

وسایلی برای نزدیکی به خدا دانستن است.

در حدیث قدسی است که خداوند فرمود:

((الا خلاص سر من اسراری اودعه فی قلب من احبته))

اخلاص رازی از رازهای من است که ودیعه می گذارم در قلب کسیکه او را دوست دارم.

خطاب به حضرت ابراهیم(ع) رسید که بگو:

((قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین))

خدایا نمازم و روزه ام و مرگم همه برای خداوند عالمیان است

نقلست که هرگاه بنده به صفحه دل و لوح خاطر متوجه رضایت خدا در عمل گردد و جوارح خود را به خضوع و خشوع در آورد حق تعالی از روی کرم بسویش اقبال نموده دلهای خلائق را مصرف او ساخته محبوب گرداند و چون بارگاه قیومی از عمل بنده ای راضی شود به او محبت داشته و خطاب مقدس به جبرئیل (ع) فرماید که فلانی از ظل دوستی ما مفتخر گشته پس جبرئیل دوستی خود را باو افکند پس بخ جبرئیل خطاب در رسد که ندا به اهل آسمان دهد که حق تعالی فلانی را در ظل محبت خود در آورد شما هم محبت خود را متوجه او گردانید پس همه اهل آسمان به صدد دوستیش در آیند و دوستی او را حق تعالی در دلهای خلائق جاری و ساری فرماید. {خوبیها و بدیها}

ششمین نشانه معرفت الهی، خداترس بودن است

.یکی از دستگیره های نجات بخش انسان داشتن صفت خداترسی است.

ان الذین هم من خشیه ربهم مشفقون {مومنون}

والذین یوتون ما اتوا وقلوبهم وجله انهم الی ربهم راجعون {مومنون}

وپیامبر خدا فرمود: هر که خداشناس تر باشد خداترس تر خواهد بود.

امام علی به فرزندش وصیت کرد که تورا سفارش می کنم که درنهمان و آشکار از خداترسی. و فرمود که

در قیامت ندا دهند نزدیکترین افراد به خداوند خداترس ترین مردمان است. و فرمود که عالمترین

مردم، خداترس ترین مردم است. {میزان الحکمه}

اما مراد از ترس از خدا چیست؟ یک معنایش این است که خدا را همه جا حاضر ببینیم. امام صادق ع:

طوری خدا را عبادت کن گویی خدا را می بینی و اگر خدا را نمی بینی بدان خداتورا می بیند. و اگر

معتقد باشی خداتورا نمی بیند کافر شده ای و اگر معتقد باشی خداتورا می بیند در مقابلش گناه بکنی اورا

پایین ترین بینندگان قرار داده ای.

معنای دوم این است که باید انسان همواره بین خوف و رجاء بسربرد.

امام علی ع فرمود مومن شب و روز در خوف و هراس بسر می برد هر چند نیکوکار باشد.

لقمان به پسرش گفت: از خدا چنان بتس که اگر عمل نیک انس و جن را نزد او ببری باز گمان کنی تورا

عذاب می کند و به او چنان امیدوار باش که اگر گناه همه انس و جن ببری باز گمان کنی تورا ببخشد.

و پیامبر خدا فرمود اگر اندازه رحمت خدا را بدانید بر آن تکیه کرده و جز عمل کم نخواهید انجام داد و اگر

اندازه خشم خدا را بدانید خواهید پنداشت که هرگز نجات نمی یابید.

سومین معنای خداترسی آنست که از عاقبت بد بترسد و هراسان باشد.

افرادی مانند ابلیس وقارون و بلعم و طلحه و زبیر و امثال اینها که اول خوب بودند ولی بعد عاقبت به شر شدند نشان می دهد که انسان همواره در معرض خطر است و باید مرتب با درک حضور خدا، از گناهان فاصله بگیرد.

از دیگر معانی خداترسی آنست که عظمت خدا را متوجه و متذکر باشد. و آنقدر معرفت الهی نصیبش شود که خدا در چشمش عظیم و غیر خدا در چشمش حقیر باشد. در این صورت قدرتهای ظاهری و مادی در نزد او بی ارزش و قدرت را فقط در خدا می بیند.

ناصرالدین شاه و ملاهادی سبزواری

نقل شده که ملاهادی سبزواری در سبزواری بود که ناصرالدین شاه در سفر مشهد وارد سبزواری شد. گفت ملاهادی را نزد من بیاورید. وقتی نزد ملاهادی رفتند و مطلب را گفتند، روایتی برای ناصرالدین شاه نوشت که قال رسول الله (ص): اذا كان العلماء في باب الملوك بئس العلماء وبئس الملوك. و اذا كان الملوك في ابواب العلماء نعم العلماء ونعم الملوك. اگر عالم پیش شاه برود، هم عالم بد است و هم شاه! و اگر شاه نزد عالم برود، هم عالم خوب است و هم شاه! وقتی نامه را دست ناصرالدین شاه دادند، بعد از خواندن، روانه منزل ملاهادی شد. در زدند. پیرمردی قد بلند و ریش سفید در را باز کرد. شاه خیال کرد که نوکر ملا است. پرسید آقا هستند؟ فرمود خودم هستم. شاه وارد شد و نشست و مقداری صحبت کردند. ظهر که شد ملاهادی بیرون رفت. شاه خیال کرد آقا برای آوردن غذا رفته است. ولی مشخص شد که ملاهادی برای گرفتن وضو و ادای نماز رفته است. بعد از نماز ملا و شاه نشستند. نه بوی پلو می آمد نه بوی چلو! یک مرتبه خادم آقا آمد و یک ظرف فلزی دوغ و نمک و چند گرده نان خشک آورد. ناصرالدین شاه مقداری از نانها را بعنوان تبرک برداشت و هرچه کرد نان بی خورشت به مزاجش سازگار نشد!

موقع رفتن شاه گفت اجازه بدهید شهریه طلاب را من بدهم؟ ملاهادی فرمود: طلاب بدعادت می شوند. شما که همیشه زنده نیستی که شهریه آنها را بدهی! خوب است به همان مقدار کفایت کنند. شاه گفت: اجازه بدهید شما را قاضی القضاات کنم؟ ملاهادی گفت: این دست شما نیست. شاه گفت پس بگذارید

بشما کمکی بکنم؟ ملاهادی جواب داد: لاهو شیء فی الوجود الا الله. روزی من دست خداست و غیر خدا رازق نیست {اصول سه گانه}

همچنین شخص خداترس برای اینکه عظمت پروردگار در نظرش بیشتر شود باید به معجزات پیامبران و امامان توجه نماید. باید به عجایب خلقت متذکر گردد. باید به ضعف انسان ها حتی پادشاهان و قدرتمندان متوجه شود.

پنجمین معنای خداترسی آنست که در برخورد با گناه بیاد خدا افتاده و از گناه دوری نماید

اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَكَّرُوا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ {اعراف 201}

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس:

حضرت رسول (ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف کرد. خانم گفت بوسیله ای او را داخل قصر کن. همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حسن و جمالش در شگفت شد در خواست نزدیکی کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره بری عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم زن به کنیز گفت ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهد انجام بدهد. عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی. اکنون خود را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست اویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد. حضرت رسول (ص) فرمود: همینکه خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برد بنده ما از ترس معصیت می

خواهد خود را بکشتن دهد. او را بیال خود دریاب تا آزرده نشود عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین گذاشت. زیباییهایش در همان قصر ماند زنش پرسید پول زنبیل ها را چه کردی ؟ گفت امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم. جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم . زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد . زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود. در این بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد. گفت از تنور آتش بگیر . آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما گرم صحبت نشسته اید ناهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است. نانها را جدا کرده پیششوهر آورد باو گفت تو در پیش خدا منزلتی داری که برایت نان آماده می شود از خداوند بخواه بقیه عمر ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد. عابد گفت صبر همین زندگانی بهتر است. {خوبیها و بدیها}

داستان عفت و گریه امام حسین(ع) در برابر زن کامجو:
ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید در آنحال امام حسن (ع) مشغول نماز بود . نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بی شوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلیم از شما کام بگیرم. حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو وای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین(ع) وارد شد دید مادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن(ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد.
عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب نیز متفرق شدند. مدتی از آن پیش

آمد و گذشت. حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین (ع) پرسید چه شده برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زیبا ئی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟ پیامبر (ص) فرمود: کسیکه قدرت پیدا کند بر زنی یا کنیزی پس از ترس خدا او را ترک کند خداوند آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید. {خوبیها و بدیها}

ششمین معنا آنست که -بدنبال جلب رضایت الهی بوده و اگر همه مردم از او ناراضی باشند ولی خدا از او راضی باشد برای او خوشایند و مطلوب است. اللهم ورضاک والدارالآخره
او بدنبال این نیست که مردم از او تعریف کنند یا از او خوششان بیاید. بلکه تمام حواس و هوشش متوجه این است که همه اعمالش مطابق رضایت الهی باشد.

امام حسین ع: -«کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می کند و کسیکه برای رضای مردم، خدا را غضبناک می کند، خدا او را به مردم وا می گذارد!» {میزان الحکمه}

هفتمین علامت معرفت، توجه ویژه به قرآن کریم است

«امام سجاده (ع) آیه مالک یوم الدین را زیاد تکرار می کرد.» از بعضی نقل شده که آیه (وامتاز والیوم ایها المجرمون) یس 59 را تا صبح تکرار نمود.»

«امام رضا (ع) هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر بخواهم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای را نمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است.

در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می رسید.

وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا پناه می برد.

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام و در این عبا هزار ختم قرآن کرده ام.»

{ با قرآن بیشتر آشنا شویم }

امام رضا (ع) در وصف قرآن فرمود:

((هو جبل الله المتین و عروته الوثقی، و طریقہ المثلی، المودی الی الجنه و المنجی من النار، لا یخلق من الازمنه، و لا یغث علی الالسنه، لانه لم یجعل لزمان دون زمان، بل جعل دلیل البرهان، و حجه علی کل انسان، ((لا یتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید.)) قرآن، ریسمان استوار و متین و دستگیره محکم و در خور اعتماد و راهی نمونه و بی بدیل است که به بهشت منتهی می شود و از دوزخ رهایی می بخشد. در طول زمان کهنه نمی شود و ارجمندی و وزانت خود را از دست نمی دهد، زیرا آن برای یک عصر قرار داده نشده است، بلکه راهنما و برهان و حجت بر هر انسان است. باطل و نادرستی و کثری در آن راه نمی یابد، نه از پیش رو و نه از گذشته ها و پشت سر، فرو فرستاده خدای حکیم حمید است. { پژوهشهای قرآنی جلد 5 و 6 ص 195-186 }

سه سال در انعام ماندم!

«استاد محمد رضا حجتی که به شغل تعمیر چرخ خیاطی اشتغال دارد، در رابطه با قرآن می گوید:

من عاشق قرآن هستم. سه سال تمام در سوره انعام متوقف شده بودم و نمی توانستم رد شوم. امثال و حکمتها و عبرت های آن تمامی نداشت.

من قرآن را مراقب و تکمیل کننده کل حرکات زندگی ام می بینم.» {با قرآن بیشتر آشنا شویم}

سخن امام خمینی «رض» در باره قرآن کریم

«قرآن آیات الهی است و انگیزه بعثت، آوردن این کتاب بزرگ است و تلاوت کردن این کتاب بزرگ و آیه عظیم الهی است. گرچه همه عالم آیات حق تعالی هستند لکن قرآن کریم فشرده از تمام خلق و تمام چیزهائی که در بعثت باید انجام بگیرد، قرآن کریم یک سفره ای است که خدای تبارک و تعالی به وسیله پیغمبر اکرم در بین بشر گسترده است که تمام بشر از آن هر یک به مقدار استعداد خودش استفاده کند.

این کتاب و این سفره گسترده در شرق و غرب و از زمان وحی تا قیامت کتابی است که تمام بشر، عامی، عالم، فیلسوف، عارف، فقیه، همه از او استفاده می کنند یعنی کتابی است که در عین حال که نازل شده است از مرحله غیب به مرحله شهود و گسترده شده است پیش ما جمعیتی که در عالم طبیعت هستیم، در عین حالی که منتزّل شده است از آن مقام و رسیده است به جائی که استفاده ما بتوانیم از او بکنیم.

در عین حال مسائلی در او هست که مختص به علمای بزرگ است، فلاسفه بزرگ است، عرفای بزرگ است و انبیا و اولیا است. بعض مسائل او را غیر از اولیای خدای تبارک و تعالی کسی نمی تواند ادراک کند مگر با تفسیری که از آنان وارد می شود، به مقدار استعدادی که در بشر هست مورد استفاده قرار می گیرد و مسائلی هست که عرفای بزرگ اسلام از آن استفاده می کنند و مسائلی هست که فلاسفه و حکمای اسلام از آن استفاده می کنند و مسائلی هست که فقهای بزرگ از آن استفاده می کنند و این سفره

همگانی است برای همه و همین طور که این طوائف از آن استفاده می کنند، مسائل سیاسی، مسائل اجتماعی، مسائل فرهنگی و مسائل ارتشی و غیر ارتشی همه در این کتاب مقدس هست.»

« {قرآن باب معرفه الله ص 41}

هشتمین نشانه معرفت خداوند، داشتن ولایت محمد و آل محمد است

پیامبر اکرم (ص) فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! من نظری بسوی زمین کردم و تورا از آن اختیار کردم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود بر

گرفتم که من محمودم و تو محمدی! دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را

جانشین و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خودم برگرفتم که من علیّ اعلی هستم و او علی است.

سپس فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم. آنگاه ولایت شما را بر فرشتگان عرضه کردم، تا

هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقرّین شود.

ای محمد! اگر بنده ای آنقدر عبادتم کند تا خسته شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد ولی در حالی از

دنیا برود که منکر ولایت شما باشد، او را در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم

بخشید. {جایگاه اهل بیت در جهان هستی}

حضور معصومین (ع) بر بالین محتضران!

ابابصیر می گوید: از امام صادق (ع) سؤال کردم: آیا مؤمن از مرگ ناراحت می

شود؟ امام فرمود: نه بخدا! گفتم: چرا ناراحت نمی شود؟ فرمود هرگاه مرگ مؤمنی فرا برسد، رسول

خدا (ص) و اهل بیتش (ع) بر بالین او حاضر می شوند! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، نیز بیایند!

علی (ع) می فرماید: یا رسول الله! این شخص از دوستان ما است! پس او را دوست بدار! همه فرشتگان نیز

توصیه او را به عزرائیل، می کنند! و می گویند: این شخص از دوستان محمد و آل محمد است. با او مدارا کن!

عزرائیل گوید: قسم به خدائی که شمارا برگزید، و محمد را به نبوت انتخاب کرد، من نسبت به او از پدر
مهربانتر و از برادر رفیق ترم!

سپس عزرائیل به آن شخص می گوید: ای بنده خدا! آیا از آتش، خودت راراهندی؟ آیا از گرو امانت
الهی، بیرون آمدی؟ او جواب می دهد: آری!

عزرائیل می پرسد: چگونه؟ می گوید: به محبت محمد و آلش و به ولایت علی بن ابی طالب
و فرزندانش! عزرائیل می گوید: خدا تورا از هرچه خوف داشتی، ایمن نمود و آنچه امید
داشتی، بتو داد! چشمانت را باز کن و نگاه کن! او وقتی چشمش را باز می کند، افرادی را که در اطراف او
هستند - پیامبر (ص) و اهل بیتش و ملائکه را - می بیند. سپس چشمش به دری از باغی از باغهای بهشت، می
افتد. عزرائیل می گوید: این را خدا برایت مهیا ساخته و اینها هم رفقای هستند! آیا دوست داری به اینها
ملحق شوی و یا به دنیا برگردی؟ او دستش را بالای چشمانش گذاشته و می گوید: نمی خواهم به دنیا
برگردم!

در این هنگام از دل عرش، ندا می شود: **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ! وَالْآئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ**
إِلَّا رَجَعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً بِالْوِلَايَةِ، مَرْضِيَةً بِالْثَوَابِ. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي
غَيْرَ مَشْوُوبَةٍ! یعنی: ای بنده ای که در کنار محمد و وصیش و امامان بعد از او آرامش یافتی! به سوی خدایت،
برگرد! درحالی که به ولایت اهل بیت، راضی شونده و به ثواب راضی شده ای! پس با محمد آلش، داخل
بندگانم شو و درحالی که دچار اضطرابی نیستی، به بهشت وارد شو! . {جایگاه اهل بیت در جهان هستی}

شش صورت در قبر مؤمن!

امام صادق (ع) فرمود: هرگاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت به همراه او وارد قبرش می شود که
دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند! صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ
و سومی در مقابل و چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه زیباتر است در بالای سر اومی
ایستند!

آنکه از همه زیباتر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت راستی، می گوید: من نماز، سمت چپی می گوید: من زکاتم! روبرویی می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزدپایش ایستاده است، می گوید: من کارهای خیر توام!

سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی که از همه زیباتری؟

او جواب می دهد: من ولایت آل محمد (ص) هستم. {جایگاه اهل بیت در جهان هستی}

نهمین علامت معرفت الهی، خودشناسی است

علامه طباطبایی درباره خودشناسی می فرماید:

در کتاب الدرر و الغرر از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و او را آزاد سازد، و از هر چیزی که دورش می کند منزهش بدارد.

مؤلف: یعنی از اسیری هوای نفس و بندگی شهوات آزادش کند.

و نیز در کتاب مزبور از آن جناب روایت شده که فرمود: بزرگترین جهل ها، جهل انسان است به نفس خویش.

و نیز فرمود: بزرگترین حکمت ها برای انسان نفس خود را شناختن است.

و نیز فرمود: از مردم هر کس که بیشتر نفس خود را می شناسد او از پروردگار ترسنده تر است.

مولف: جهتش این است که چنین کسی به خدای خود بیشتر عالم و عارف است کما اینکه خدای سبحان فرمود: (انما یخشی الله من عباده العلماء - از بندگان، تنها علما از خدای می ترسند).

و نیز در کتاب مذکور از آن حضرت روایت می کند که فرمود: بهترین عقل انسان خودشناسی اوست. بنابراین کسی که خود را شناخت، خردمندی یافت، و کسی که نادان به نفس خود بود گمراه شد.

و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت روایت می کند که فرمود: در شگفتم از کسی که برای گمشده خود جار میزند، و از این و آن می پرسد، در حالی که خودش را گم کرده و در پی یافتن خود نیست .

و نیز فرمود: در شگفتم از کسی که خود را نشناخته چگونه می تواند پروردگار خود را بشناسد.

و نیز فرمود: کمال معرفت و نهایت درجه آن این است که آدمی خود را بشناسد.

مؤ لف : سابقا وجه این مطلب گذشت و گفتیم که حقیقت معرفت همین است و نیز فرمود: چگونه دیگری را می شناسد، کسی که هنوز خود را نشناخته ؟.

و نیز فرمود: در معرفت آدمی همین بس که خود را بشناسد، و در نادانیش همین بس که خود را شناسد.

و نیز فرمود: هر که خود را بشناسد مجرد شده است .

مؤ لف : مقصود از تجرد، یا تجرد از علاقه های دنیایی است ، و یا تجرد از مردم و گوشه گیری است ، و یا بوسیله اخلاص عمل برای خدا از هر چه جز اوست مجرد شدن است .

و نیز فرمود: هر که نفس خود شناخت ، مجاهده با نفس نمود، و هر که نفس خود شناخت آنرا واگذاشت و رهایش کرد.

و نیز فرمود: هر که نفس خود شناخت کارش بالا گرفت .

و نیز فرمود: هر که نفس خویش را بشناسد دیگران را بهتر می شناسد، و هر کس نسبت به نفس خود جاهل باشد نسبت به دیگران جاهل تر است .

و نیز فرمود: هر کس نفس خود شناخت به غایت و نتیجه هر علم و معرفتی رسیده است .

و نیز فرمود: هر کس نفس خود نشناخت از راه نجات دور افتاد، و در گمراهی و جهالت ها گیج و سرگردان شد.

و نیز فرمود: معرفت نفس نافع ترین معرفت ها است .

و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت روایت شده است که فرمود: رستگاری و فوز اکبر برای کسی است که به معرفت نفس موفق شود. {المیزان}

در تفسیر نور آمده است:

بهترین راه خداشناسی، فکر در آفرینش خود و جهان است. حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام اثبات خداوند به دیگران فرمود: (رَبِّی الَّذِی یَحِیِّی وَ یُمِیتُ) (250) پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند. تفکر در پدیده ی حیات و اندیشیدن در مسئله مرگ، انسان را متوجه می کند که اگر حیات از خود انسان بود، باید همیشگی باشد. چرا قبلاً نبود، بعداً پیدا شد و سپس گرفته می شود؟! خداوند می فرماید: اکنون که دیدید چگونه موجود بی جان، جاندار می شود، پس بدانید که زنده شدن مجدد شما در روز قیامت نیز همینطور است. {تفسیر نور}

علامه محمدتقی جعفری می نویسد:

در این مبحث مقداری از علل تلازم ما بین **خودشناسی** و خداشناسی را مطرح مینمائیم:

1 نفس انسانی مجرد است، یعنی یک امر مادی نیست که در ماده و صورت و حرکت و قوانین آن سه، در محاصره بوده باشد، همینطور خداوند متعال حقیقتی است فوق ماده و صورت و حرکت و قوانین آنها.

2 نفس انسانی با اینکه با بدن در ارتباط است و بلکه بنا بر نظریه مشائی جسمانیّه الحدوث و روحانیّه البقاء (نفس انسانی از همین موادّ عالم طبیعت نشأت مییابد ولی در امتداد حرکت تکاملی رو به تجرّد می رود و به آن روحانیت که خداوند سبحان در ذات آن بودیعت نهاده است، میرسد.) است، با اینحال، اشراف و مدیریت بر همه اعضای مادی و غرایز طبیعی و نیروها و استعدادهای درونی دارد. خداوند سبحان با کمال ارتباط با همه اجزاء هستی

مع کلّ شیء لا بالمقارنه.

3- خداوند سبحان در عین ارتباط با حرکات و حوادث جهان هستی ، ما فوق حدوث و تغیر و مافوق زمان است ، همچنین نفس انسانی در عین ارتباط با حرکات و حوادث جهان هستی ، هم از بعد ثبات برخوردار است و هم فوق زمان و کوتاه کننده و بلند کننده آن .

4 خداوند سبحان در عین وحدت ذات اقدسش ، دارای صفات ذاتی است که با داشتن مفاهیم مختلف مانند : علم ، قدرت و وجوب ، آن وحدت نمی شکند و مبدل به کثرت نمیگردد ، همانطور نفس انسانی با داشتن وحدت ذاتی از مقداری صفات برخوردار است که اختلالی در وحدت آن وارد نمیسازد .

5 خداوند سبحان جهان هستی را بی سابقه وجود ، یعنی بدون ماده قبلی یا هیولی ، انشاء و ابداع و ایجاد فرموده است ، و در ایجاد موجودات هیچ نیازی به وسیله و تجربه ندارد همانطور که امیر المؤمنین علیه السلام در سخنان خود فرموده اند .

عزیز الدین نسفی درباره این جلوه میگوید : « ای درویش ، حضرت خدایتعالی هر کاری کند اوّل خود می کند و بی وسایط و بی ماده و بی دست افزار ،

آنگاه صورت آن چیز بر این وسایط گذر میکند و باین عالم سفلی میآید و در عالم شهادت موجود میشود . صورت اوّل وجود علم است و صورت دوم وجود عینی است

اگر شما در گذشته بسیار دور مرتکب جنایتی بشوید مثلاً در آغاز رشد من (ده سالگی) جنایتی را مرتکب شوید ، قطعی است که همانگونه که خودتان جانی بودنتان را در هشتاد سالگی احساس خواهید کرد ، مردم جامعه هم شما را حتّی در هشتاد سالگی جنایتکار تلقّی میکنند . و اگر کار نیکوئی از شما صادر شد ، مثلاً یک غریق را نجات دادید ، همانگونه که شما خودتان را نجات دهنده و احیاء کننده یک انسان احساس خواهید کرد ، همانطور مردم جامعه شما را در همان دوران کهنسالی نجات دهنده و احیاء کننده یک انسان تلقّی خواهند کرد . این موضوع بدیهی بهترین دلیل برای داشتن بعد ثبات در نفس انسانی است . این دلیل را در دلایل تجرّد نفس متذکّر شده ایم .

همچنین خلیفه خدا (انسان) هر چیزی که مینویسد یا هر کاری که میکند ، اوّل خود میکند بی وسایط و بی ماده و بی دست افزار ، آنگاه صورت آن چیز بر این وسایط گذر میکند و به بیرون می آید و در عالم

شهادت موجود میشود ، مانند حدّادی و نجّاری و گل کاری و در جمله حرفتها و صفتها . همچنین می دان صورت اوّل وجود عقلی است و صورت دوم وجود حسّی است ، صورت اوّل وجود ذهنی است و صورت دوم وجود خارجی است . « 1 باین معنی که خداوند لم یزل و لا یزال در تاریکی عدم نور وجود را برافروخته است ،

اسب ، میز ، کاغذ و غیر ذلک بوده است . یعنی این عدد 2 که شما فعلا در ذهن دارید تحوّل یافته از مفهوم انعکاسی آب یا ماه یا اسب یا میز یا کاغذ که پیش از این در ذهن شما منعکس بوده است ، نمیشد . پس عدد 2 حقیقتی است انشائی و ابداعی که نفس آنرا با توجّه به عوامل و انگیزه های مربوطه در ذهن شما انشاء و ابداع کرده است . این انشاء یعنی ایجاد بی سابقه وجود در تجرید اعداد و مفاهیم کلیّ و دریافت اصول اوّلّیه مانند « اجتماع نقیضین محال است » و « کلّ بزرگتر از جزء است » و « این ، همین است ،

(الف ، الف است) « و بلکه در دریافت همه قضایای کلیّ که در علوم و فلسفه ها تکیه گاه مسائل میباشند ، انشاء و ابداع با کمال وضوح قابل مشاهده است .

6 خداوند سبحان علم به ثابت ها و متغیّرات دارد ، و بدیهی است که علم خداوندی به متغیّرات ، موجب تغییر و دگرگونی و کثرت علم خداوندی نمیگردد .

همانگونه علم انسانی هم در موقع تعلّق به متغیّرات و با تعلّق به دگرگونی ها ، متغیّر و دگرگون نمیشود ، چنانکه با کثرت معلوماتی که نفس آدمی برای خود می اندوزد ، متکثّر نمیگردد . {شرح نهج البلاغه علامه جعفری}

درباره حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه

مرحوم علامه مجلسی قدس سره می گوید: این حدیث از چند طریق بریگانگی و ربوبیت خداوند دلالت دارد:

1. از آن جا که روح ، مدبّر بدن است پس جهان هستی هم مدبّری دارد.

2. از آن جا که روح ، یگانه است بر یگانگی خدا دلالت دارد.
 3. از آن جا که بر حرکت دادن تن قدرت دارد، دلیل بر قدرت خداست .
 4. از آن جا که از بدن آگاه است ، دلیل بر آگاهی خداوند است .
 5. از آن جا که روح بر اعضای بدن تسلط دارد، دلیل سلطه خداوند بر مخلوقات است .
 6. چون روح ، قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود، دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست .
 7. از آن جا که انسان ، از حقیقت نفس آگاه نیست ، دلیل بر این است که احاطه بر کنه ذات خدا ممکن نیست .
 8. از آن جا که روح را نمی توان لمس کرد، دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست .
 9. از آن جا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود، دلیل بر این است که خالق روح ، دیدنی نیست .
- بحارالانوار، ج 58، ص 99)

خود شناسی در روایات اسلامی

- در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم: نقل شده اثرات بسیار پرارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی نیاز می سازد از جمله:
- 1- در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «نال الفوز الاکبر من ظفر بمعرفة النفس؛ کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است!» (191)
 - 2- و در نقطه مقابل آن چنین می فرماید: «من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النجاة وخط في الضلال و الجهالات؛ کسی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می شود و در گمراهی و جهل گرفتار می آید!» (192)

3- در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن كل ما يبعدها؛ عارف حقیقی کسی است که خود را بشناسد، و (از قید و بند اسارت) آزاد سازد، و آن را از هر چیز که او را از سعادت دور می سازد پاک و پاکیزه کند!» (193)

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است.

4- باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السلام می خوانیم: «اکثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربه؛ کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت!» (194)

از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسؤولیت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می شود.

5- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «من عرف نفسه جاهد؛ و من جهل نفسه اهلها؛ کسی که خود را بشناسد، به جهاد با نفس بر می خیزد و کسی که خود را نشناسد آن را رها می سازد!» (195)

مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خود شناسی است.

6- در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: «من کرمته علیه نفسه هانت علیه شهواته؛ کسی که (در سایه خود شناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود» (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)» (196)

7- همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السلام می خوانیم: «من هانت علیه نفسه فلا تامن شره؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش!» (197)

از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می توان استفاده کرد، که یکی از پایه های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفه النفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ یک از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تاکید و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خود شناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.

3- خود شناسی وسیله خداشناسی است

قرآن مجید با صراحت می گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است.» (سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتب-ین لهم انه الحق) (198)

در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟

(و فی انفسکم افلا تبصرون) (199)

بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفه النفس» پایه «معرفه الله» است، آنجا که می فرماید: «و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظ-هورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بر بکم قالوا بلی شهدنا؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» (از 191 تا 200 از کتاب اخلاق در قرآن- آیه الله مکارم {

دهمین نشانه معرفت الهی، مخالفت با نفس است

خداوند وقتی انسان را خلق کرد برای تکامل او، دنیرو در او به امانت گذاشت یکی عقل و دیگری هوای نفس.

عقل پیامبر باطنی و دوست دار سعادت انسان بوده و بشر را به کارهای خوب و درست و کارهای موافق فطرت و حق ارشاد می کند.

ولی نفس در نقطه مقابل عقل است و دشمن انسان و بدخواه بشر بوده و آدمی را به کارهای زشت و مخالف فطرت و موافق باطل، دعوت می کند.

لذا خداوند فرمود: آنکه از خدا ترسید و با نفسش مخالفت کرد، بهشت گوارایش باد. {نازعات 40}

و در سوره شمس فرمود: قد افلح من زکّیها و قد خاب من دسیّها

کسیکه تزکیه نفس نمود، رستگاه و سعادت مند شد و کسی که آلودگی پیدا کرد بدبخت گردید.

مردی بنام مجاشع نزد پیامبر آمد و پرسید: چه راهی برای خداشناسی است؟

فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت با نفس. پرسید: چه راهی

برای رضایت خدا است؟ فرمود: عصبانی کردن نفس. پرسید: چه راهی برای وصل به خدا است؟

فرمود: دور کردن نفس. پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟ فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی

برای یاد خدا است؟ فرمود: فراموش کردن نفس. پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟

فرمود: دوری از نفس. پرسید: چه راهی برای مانوس شدن با خدا است؟ فرمود: وحشت از نفس.

پرسید: چه راهی برای رسیدن به اینها است؟ فرمود: کمک گرفتن از خدا برای مخالفت با نفس. {بحار

ج 77 ص 27}

یازدهمین علامت معرفت خداوند، زهد و عدم دلبستگی به دنیا است

- قرآن در موارد متعددی زندگی دنیا را نوعی بازیچه کودکان و سهو و سرگرمی می شمرد، می فرماید:

«و ما الحیاء الدنیا الا لعب و لهو...; زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست.»⁽¹⁾

در جای دیگر می‌فرماید: «اعلموا انما الحیاء الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد...; بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.»⁽²⁾

در حقیقت دنیاپرستان را به کودکانی تشبیه می‌کند که از همه چیز غافل و بی‌خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغولند و حتی خطراتی را که در یک قدمی آنها وجود دارد نمی‌بینند!

بعضی از مفسران زندگی انسان را به پنج دوران (از کودکی تا چهل سالگی) تقسیم کرده‌اند و برای هر دورانی مدت هشت سال قائلند و می‌گویند: هشت سال به بازی مشغول است، شت سال به لهو و سرگرمی‌ها، هشت سال در بحبوحه جوانی به سراغ زینت و زیبایی می‌رود، هشت سال به تفاخر و فخر فروشی می‌پردازد و بالاخره در هشت سال آخر به دنبال تکاثر و افزون طلبی در اموال و نیروها می‌رود و در اینجا شخصیت انسان تثبیت می‌شود و این حالت تا آخر عمر ممکن است باقی بماند و در نتیجه مجالی برای دنیاپرستان جهت اندیشیدن به حیات معنوی در ارزشهای جاودانی باقی نماند.

2- در آیات دیگری زندگی دنیا سرمایه «فریب و غرور» شمرده شده است، می‌فرماید: «...و ما الحیاء الدنیا الا متاع الغرور; زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست!»⁽³⁾

در جای دیگر می‌فرماید: «...فلا تغرنکم الحیاء الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور; پس مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد و فریب دهد!»⁽⁴⁾

این تعبیرات نشان می‌دهد که زرق و برق دنیای فریبنده یکی از موانع مهم بر سر راه تکامل معنوی انسان است که تا این مانع را پشت سر نهد راه به جایی نمی‌برد.

زندگی دنیا همچون سرابی است که تشنه‌کامان را در بیابان سوزان تعلقات مادی به سوی خود فرا می‌خواند، اما هنگامی که نزد آن می‌آیند چیزی که عطش را فرو نماند پیدا نیست، بلکه دویدن در این بیابان سوزان آنها را تشنه‌تر می‌کند، باز سراب را در فاصله دیگری جلو خود می‌بینند و به گمان اینکه آنجا آب است به سوی آن می‌شتابند و باز هم تشنه‌تر و تشنه‌تر می‌شوند تا هلاک گردند.

بسیارند کسانی که سالها به سوی دنیا دویده‌اند، هنگامی که به آن رسیده‌اند صریحا اعلام می‌کنند نه تنها گمشده خود را (یعنی آرامش و آسایش) پیدا نکرده‌اند، بلکه «شهد» آن را با «شرنگ» و «گل» آن را با «خار» همراه دیده‌اند، غالبا به جای آرامش، نگرانی‌ها و اضطراب‌های آنها برای حفظ آنچه دارند چندین برابر شده است!

3- گروه دیگری از آیات از این حقیقت پرده برمی‌دارد که مجذوب شدن به زرق و برق دنیا انسان را از آخرت غافل می‌کند؛ یعنی شغل شاغل و هم واحد آنها می‌شود و تمام توجه آنان را به سوی خود جلب می‌کند.

می‌فرماید: «یعلمون ظاهرا من الحیاء الدنیا و هم عن الآخرة هم غفلون؛ آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت غافلند!»⁽⁵⁾

آنها حتی زندگی دنیا را نشناخته‌اند و به جای اینکه آن را مزرعه آخرت و قنطره و گذرگاهی برای نیل به مقامات معنوی و میدانی برای ورزیدگی و تمرین جهت به دست آوردن فضایل اخلاقی بشناسند آن را به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود شناخته‌اند و طبیعی است که چنین افرادی از آخرت غافل می‌شوند.

در جای دیگر می‌فرماید: «ارضیتم بالحياء الدنیا من الآخرة؛ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟!» سپس می‌افزاید: «فما متاع الحیاء الدنیا فی الآخرة الا قليل؛ با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی بیش نیست.»⁽⁶⁾

آری افراد کم ظرفیت و هوسباز، چنان دنیای کوچک و ناپایدار در نظرشان بزرگ جلوه می‌کند که حیات جاویدان و ابدی را که مملو از مواهب الهی است به فراموشی می‌سپارند.

4- در بخش دیگری از آیات، دنیا به عنوان «عرض» (بر وزن غرض) به معنی موجود بی ثبات و زوال پذیر تعبیر شده است، از جمله می‌فرماید: «...تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم كثيرة...؛ شما سرمایه زوال‌پذیر دنیا را طلب می‌کنید در حالی که نزد خداوند غنیمت‌های فراوانی برای شما (در سرای آخرت) است.»⁽⁷⁾

در جای دیگر خطاب به اصحاب پیامبر اسلام(ص) می‌فرماید: «شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می‌خواهد»، (...یریدون عرض الدنيا و الله یرید الآخرة...) (8)

در آیات دیگری نیز همین گونه تعبیر دیده می‌شود که نشان می‌دهد گروهی از مسلمانان یا غیر مسلمین به خاطر حرص در جمع آوری متاع زوال‌پذیر و ناپایدار دنیا از پرداختن به مواهب پایدار الهی در سرای دیگر و ارزشهای والای انسانی و مقام قرب به خدا باز می‌مانند. آری نعمت حقیقی زوال‌ناپذیر نزد اوست و باقی همه «عرض» و «عارضی» و زوال‌پذیر است.

این تعبیر هشدار می‌دهد که مراقب باشید سرمایه‌های عظیم انسانی خود را فدای امور زوال‌پذیر نکنند.

5- در بخش دیگری از آیات، از مواهب مادی دنیا تعبیر به زینة الحیاء الدنيا شده است. (9)

تعبیراتی مشابه آن در آیات دیگر نیز آمده است، مانند: «من کان یرید الحیاء الدنيا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لایبخسون؛ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا به طور کامل به آنها می‌دهیم و چیزی از آنها کم و کاست نخواهد شد(ولی در آخرت بهره‌ای نخواهند داشت)». (10)

در جای دیگر خطاب به زنان پیامبر(ص) می‌فرماید: «یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیاء الدنيا و زینتها فتعالین امتعن و اسرحن سراحا جمیلا؛ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و به طرز نیکویی رها سازم! (تا بتوانید به مقصد خود برسید)». (11)

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که این زرق و برق‌ها تنها زیور و زینتی است برای حیات دنیای مادی. بدیهی است هرگز در مورد امور حیاتی و سرنوشت‌ساز تعبیر به زینت نمی‌شود آن هم زینت «حیات دنیا» که به معنی زندگی پست است.

شایان توجه اینکه: حتی زینت‌بودن آن هم در آیات دیگر زیر سؤال رفته است و تعبیر به «زین» شده که نشان می‌دهد یک زینت مصنوعی و خیالی و پنداری است، نه یک زینت واقعی و حقیقی.

مثلا در سوره بقره آیه 212 می‌خوانیم: «زین للذین کفروا الحیاء الدنیا...؛ زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است»!

و در سوره آل عمران آیه 14 می‌فرماید: «زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القنطیر المقنطرة من الذهب و الفضة...؛ محبت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و... در نظر مردم زینت داده شده است»!

این تعبیرات و تعبیرات مشابه آن نشان می‌دهد که حتی زینت‌بودن این امور جنبه پنداری و خیالی دارد و گرفتاران آنها در واقع گرفتار خیال و پندار خویشند.

در اینجا سؤال مهمی مطرح است: چرا خداوند این امور را در نظرها زینت داده؟! به یقین برای آزمایش انسانها و تربیت و پرورش آنهاست؛ زیرا هنگامی که از این اشیای زینتی جالب و دلربا که غالبا با گناه و حرام آلوده است به خاطر خدا رها می‌کند، نهال ایمان و تقوا در وجود آنها بارور می‌شود و گرنه صرف نظر کردن از اشیای غیر جالب افتخاری محسوب نمی‌شود.

به تعبیر دقیق‌تر تمایلات افسار گسیخته درونی و هوا و هوس‌های سرکش، امور مادی و گناه آلود را در نظر انسان جلوه می‌دهد، بنابراین زینت‌بودنش از درون انسان می‌جوشد و اگر به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند چنین اثری را در آن تمایلات و هوس‌های سرکش آفریده و اگر در بعضی از آیات به شیطان نسبت داده شده، مانند «...و زین لهم الشیطان اعمالهم...؛ شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد»⁽¹²⁾ نیز به خاطر همین است که این تزئین از یک نظر کار خداست چرا که اثر هر چیزی از اوست و از نظر دیگر کار هوس‌های درونی است و از دیدگاه سوم کار شیطان است (دقت کنید).

به هر حال از مجموعه آیات بالا به دست می‌آید که حب دنیا هرگاه به صورت افراطی در آید انسان را به بیگانگی از خدا می‌کشاند.

1- انعام، 32. 2- حدید، 20. 3- آل عمران، 185. 4- لقمان، 33. 5- روم، 7. 6- توبه، 38.

7- نساء، 94. 8- انفال، 67. 9- کهف، 46 و 28. 10- هود، 15. 11- احزاب، 28. 12- نمل، 24.

پیامبر(ص) فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم.

از حضرت باقر(ع) است که فرمود: پرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشائی . کافیست بدستوری که خدا به پیامبر (ص) داده است توجه کنی که در قرآن فرمود:

((و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم))

مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد.

و نیز فرموده است:

((لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا))

دیدگان خود را به زر و زیور دنیائی که بمردم کافر داده ام مگشای. پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسولخدا(ص) یاد کن که اگر دسترسی پیدا می کرد خوراکش نان جویی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود. {خوبیها و بدیها}

دوازدهمین نشانه معرفت الهی، ترجیح خداوند بر همه چیز است

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

ایمان به خدا کاملاً در انسان جا نمی گیرد تا زمانی که خدا برای او بهتر و مهمتر باشد از خودش و از مادرش و از پدر و اهلش و از مالش و از همه مردم، خدا برای او بهتر باشد.

انسان هرچه دارد از خداوند است. حیاتش. غذا و آبش. لباس و مسکنش. خانواده و فرزندان. سلامتی و نشاطش.

نفس کشیدنش. ضربان قلبش. تفکرش وحافظه اش وهرچه از نعمتهایی که انسان دارد از اوست.

لذا شایسته است که خدا را در ابتدای همه برنامه ها و کارها و فعالیت های خود قرار دهد. همانطور که خداوند درباره موفقیت های پیامبر اعظم در جنگها فرمود: وما رمیت اذ رمیت والله رمی. {انفال}

وقتی تو تیر می انداختی تو نبودی که این کار را کردی بلکه درحقیقت خداوند بود که تیرهارا انداخت.

ترجیح خدایعنی لاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم. هرچه حرکت وجنبش در جهان هستی است علت العلل آن خداوند سبحان است.

امام امت بعنوان یکی از خداشناسان کم نظیر همه موفقیت های خود ونظام اسلامی را از خدا می دید وهیچگاه امام کلمه من را در ذکر موفقیت هایش بکار نبرد.

ایشان در هنگام آزادسازی خرمشهر فرمود خدا خرمشهر را آزاد نمود. ودر هنگام آزادسازی مهران باز فرمود خدا مهران را آزاد نمود.

امام صادق(علیه السلام) فرمود : در یکی از کتابهای آسمانی خواند ام که خدا می فرماید سوگند به بزرگواری و چلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را ناامید می سازم و او را پیش مردم خوار می کنم و از قرب خود می رانم و از وصال خود محروم می دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می کند؟ با آنکه کلید همه شداید در دست من است و بدیگری امیدوار می گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه غیر را میکوبد با آنکه گشایش هر درهای بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است . پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهای او را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم {خوبیها وبدیها}

وصیتنامه بوعلی سینا

خداوند متعال، اولین و آخرین چیزی است که انسان باید بدان بیندیشد و چشم نفس وروح خود را با نظر به او تقویت کند و در پیشگاه او خشوع نماید، درحالی که با عقلش در ملکوت اعلی - که در آن نشانه

های پروردگار بزرگ است -سیر کند. هنگامی که از این سیر و سفر به دنیا برمی گردد خداوند متعال را تنزیه می کند و می یابد که حضرت حق باطن و ظاهر است و، بر هر و به هر چیز، تجلی کرده است. در هر چیزی برای خدا نشانه ای است. که دلالت می کند بر این که او یگانه است.

پس هنگامی که این حالت، برای شخص سالک، ملکه شود، ملکوت در او نقش می بندد و عالم لاهوت بر او تجلی می کند، با حضرت حق، مانوس می شود، بالاترین لذت را می چشد و از نفسش آن چه را که شایسته است می ستاند، سکینه بر او افاضه می گردد و آرامش بر او متحقق می شود و بر عالم مادی، سیطره می یابد به گونه ای که بر اهل عالم، شفقت می ورزد، راههایش راست می گیرد، سنگینی آن را سبک می پندارد، با عقلش دنیا را نیکو می بیند و نفسش دائماً متذکر خداست و از این سلوک، بهجت و سرور عجیبی به او دست می دهد. همانا برترین حرکات، نماز و بهترین سکونها روزه و سودمندترین نیکی، صدقه و پاکیزه ترین سر صبر و بیهوده ترین تلاش، جدال است. نفس آدمی تاهنگامی که به جدال و قیل و قال مشغول است از بدی ها رهانمی شود و از حالی به احوال دیگر، در می آید.

و بهترین عمل آن است که از نیت خالص بر می آید و بهترین نیت آن است که از راه علم به دست می آید. حکمت، مادر فضایل و شناخت خدا اولین معرفت است. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد. { منطق المشرقیین ، مقدمه }

از چه راهی خدا را بشناسیم؟

1-دل وشهود

یکی از راههای رسیدن به خدا، راه دل وشهود است.

íÊlÛq XñCßd,¾o ok yÔN Þ yD·× oß×C Ûì²ÛN ÖpÊpv ÚDwÛC
kCp¾C ,¬DÂ PëpSÆC éÆ با توجه به این
PvC kßVß×íÛìF ,ÂCß ærëp° ÖDÛF êCærëp° ´ßÛ ÝëC kDèÛ ok ,
lÛqCkpKìØÛ MDëßÛ·ØF Þ lÛOwç éÛCqßo
. lÛÇì× yoCkCß êßÛ·× êDèÆok éOzo ÈìF ækDO¾C oDÇF kCp¾C
qC íhpF ok íçDÊ éÆ
(l×DÛì× é¾Cph Þ oClÛJ Co íOì·ÂCß Þ PÃiÃd pç éÆ ÚDÆDÇz
Þ Dèi®w¾ßv Û°piÏµ) ÚDwÛC pç
çÛëp¾A ÚDèV PFDR Pì·ÂCß éF êDJ êkDèÛ Þ ½Dα íÛçm DF éÆ
íçDÊ Þ koCk ÚDØëC íOFDR Pì·ÂCßF
Co ÚDèV êDçælëlj Þ ÚDèV . lëDØÛì× Åok Co ÚDèV öCrVC
êoClëDJJDÛ DN pËëk êßv qC lÛÇì× DzDØN
êpËëk MnÎ pç ÚA Åok MnÎ éÆ lÛçli× ÚD;Û Co íñDGëq PFDR
Pì·ÂCß éÆ lFDìì× íñDçéÛiñA lÛÛD×

qDF êkD× íÊlÛq oClëDJDÛ Þ Ýëpiz êDçéÛßØÛ qC D·G¬ Þ
lÛDëDØÛì× rìZDÛ Þ oCBh ælÛÛìF Û;Z ok Co
PWd Þ éOhDv éVßO× ÓDF ÛÎD·F Co uDÛz Clh ÚDwÛC éÆ PvC
íÛD¾pµ éFnV ÚDØç ÝëC . koClì×
êDçPqoA éØç kpÊCkpÊ Þ koClì× yß×Cp¾ Co rìZ éØç Þ lÛÇì×
ÝërËëDV ÚDwÛC Ík ok Co ÅDJ êClh
Þ íÛlëk pç qC éÆ ælëkDÛ êClh çëDOv Þ çOvpKF CpÛDwÛC Þ
l;Çì× ÚÔ®F ¯h êÞ qCok Þ oBk
Clh HçCn× éÆ PvC íÛ¬DF ç;Æ ÝëC Ûç PÃìÃd ok Þ koClì×CB
PvC pNoDÇzA Þ pOÛzPo íÛlìÛz
PGe× Þ pè× æCo qC Co Clh éÆ PvC íwÆ ½oDµ . PvC ækoÞA
kßVBF íÛDwÛC ÚDèV ok Co íOvpJ
ok lëDGÛ Co ÚD¾pµ éÆ PvC ÝzPo DWÛëC qC Þ EDÃµ upN qC éÛ
Þ () ECBR lì×DF éÛ lÛÇì× çOvpJ
PGe× æCo qC çOvpJ) - çOvpJ êDèçCo qC PwiçCo ÚD¾pµ éÇÏF
kpØz íGçn× pËëk HçCn× pFCpF
. íÏÃµ pÇ;N æCo Þ íÛëk pçCB± æCo pFCpFokÚDëkCÄëDÃd Åok
êCpF PvC íçCo Þ (lì×C Dë ÛìF æCo qC éÛ
Þ PiÛRÞ lÛÛÇì× ÅßÏv æCo ÝëC qC éÆ koCk íÛCÞpiJ , PiÛRÞ
íOd íOvpJ Clh HçCn× qC Èë pç
. ½oDµ pi° Þ lÛoCk ½oDµ ÖÔvC Þ PìvßW× Þ Pìèìw× Þ PìØìÏÆ
Þ lÛÛÆ êpiÊéÎDGÛkÞ pFlN ÚApÂ ok Ökp× éÆ lÛÇì× p×C kßh
ÖÔÆ qC DV ÝëlÛZ ok ÍD·O× êClh
PvC ÚA ok éÆ Co éZ pç Þ çÛëp¾AÚDèV êoDìwF MDëA ok Þ
lÛëDØÛÛ PµDÛÂ íe®v ÅCokC kpW®F
. lÛÇì× í¾p·× kßh êDçéÛD;Û Þ MD×Ôµ Þ MDëA (öDÛSOvDiF)
PvC éÛD;Û Þ éëAPèV ÝëC qC éÛD;Û Þ éëA éÆ kß;ì× ÝzPo
éÛD;Û Þ éëA íÛ·× ok pFlN Þ ÄØ·N íØÆ DF
Úlëk DF éÆ íwÆ kß;ì× H¥Ûp®h P×Ôµ éÆ r×pÂ ¹CpZ ÔS× Co
kßh éÛ lçk ÚD;Û Co êpËëk éÆ
ÐÇz okpÊC Þ koClÛ ¹CpZ kßiF íëVßN Þ PwiÛ yp²Û ok p®h rV
êrìZ kß;ì× p®h éVßO× ÚA
éÛ koCk Co ÎÛo Dë é;iz Dë ¹CpZ Moßµ kßh æpÇ;O× ok
lÛÆpç¾ ÚA ÎÛo Dë é;iz PiçD× Dë ¹CpZ
. Co p®h Ößè;×
bìç lÛzDF ÚDèV êClh êDçéÛD;Û Þ MDëA êPo pç qC Þ éØç
ÚDèV êDçælëlj Þ ÚDèV pÊC ÝëCpFDÛF

ÚD;Û Co ÅDJ êClh rV lÛßz ælæk éÆ êÐo pç qC Ð PzCk
 lÛçCßiÛ kßh qC êkßVÐ ÍÔÃovC
 lÛçì× æDËÛ ÚDìÛDèV Ð ÚDèV æpèaF í0;Z ÝìÛZ DF ÚApÂ PèClç
 Ð ÛìÏ·OF éçìwÆ Ð kCk lÛçCßiÛ
 ÚDèV êDFpîk kß0Û ok ÚCpËèk éÆ íñDGèq ÝèC êDWF Ð kpÆ
 lçCßiÛ Åok ÅDJ êClh rV êrìZ
 íÏWN Ð íñD0Û kßh , ÚDèV ÈÛN éaèok qC éÆ læk lçCßh
 íçDÛO×DÛ íñDFpîk Ð íñDGèq êÐ lÛFDìì×
 íñClh PGe× PvlF Co Ík ækCk UCoDN éF Co kßh íOwç Ý×ph éÆ
 Pvc PÂÐ ÚA Ð lèD0Ûì×
 . kodKwì×
 Cpèq PwìÛ ÐÃµDè ÍDìh éÏìvßF Dè pËèk uCßdÞyßÊ Ð Û;Z
 éÏìvßF Pvc ÝzÐo éçÛDÛZ Åok ÝèC
 éÛµ Íßç»× PèClç Ð PÍÓk ÝèC ok Ð lÛzDGì× DçéÛD;Û Ð MDèA
 rìÛ DèÛA oDÆ Ð DçéÏìvÐ ÝèC kßh
 éçìOÂÐ koClÛ rìZ é0ç Úkß0Û yß×Cp¾ Ð Clh kDè rV íO0ç bìç
 éÆ ÞpçCo ÝèC() . lÛOwç
 kßhxçÛ lèCækoÐA ÚD0èC éçìÛDwÆ êC) lèD×pçì× kßh ÖÔÆ qC
 pËèk êDV ok ÍD·O× êClhkßÛ;ì×
 æoßv (lìÛDvo lÛçCßiÛ íÛDèq D0;F lÛß;ì× æCp0Ê éÆ ÚCpËèk
 lìO¾Dè Co æCo D0z éçìOÂÐ lìFDèok Co
 æCo ÚD0ç koCk pF ok Co Ð×DÆ Ð í·ÂCÐ íOèClç éÆ íçCpçDz
 éÛDËè éÆ lì0è¾ lçCßh , 105 éèA ælñD×
 é0ç Ð lvDÛ;F Co kßh éÆ koClì× À±ß× Co ÐC PvcPc êClh éÆ
 êÐ íÃìÃd êD0ÛçCo Ð Pvc ÐC xçÛ
 æDËÛ kßh xçÛ éaèok qC kßh êCliF Ð kpìÊ çìJ ok Co kßh
 xçÛ æCo éOhClÛC pv P;J Co DèçCo
 . P¾Dè lçCßh Co kßh í·ÂCÐ EßÏ®× éÆ lÛÆ
 rìÛ Ð () PhDÛz Co Clh PhDÛz Co kßh éÆ pç : lèD×pçì× (f)
 ÖpÆC pG0»ìJ êÐo ÝèC qC Ð
 . () lvDÛz pOèF Co kßh éÆ lvDÛ;ì× pOèF Co Clh D0z qC
 íÛDwÆ lèD×pçì×

آری ، خداوند قابل شهود و قابل رؤیت است ، با چه وسیله‌ای ؟ بوسیله آن بینائی که خدا نیروی آنرا در درون ما بودیعت نهاده است ، این همان بینائی است که اگر یک انسان آن را به فعلیت نرساند و در همان حالت بذر بودن تباہش بسازد ، نه تنها خدا را رؤیت و شهود نخواهد کرد ، بلکه حتی هیچ ارزش و عظمتی فوق غلطیدن در علفزار مادّه و مادّیات برای او قابل فهم نخواهد بود . آزادی بمعنای واقعی ، که اصل اساسی حیات انسانی است و عدالت که قانون حقیقی روح آدمی است ، حقیقت یابی و خدمت به حقیقت که با ارزش‌ترین و با عظمت‌ترین هدف برای ورود به « حیات معقول » است ، آری ، اینهمه ارزشها و عظمت‌ها بدون آن بینائی ، نه قابل درکند و نه قابل پذیرش . پس در حقیقت کسانی که از شهود خداوندی محرومند ، از رؤیت و شهود همه ارزشها و حقایق بی بهره میباشند . { ما اختلف علیه دهر فیختلف منه الحال ، و لا کان فی مکان فیجوز علیه الانتقال (نه دهر و زمانی به خداوند سبحان جریان داشته است که آن جریان حالات مختلفی در خدا ایجاد کند و نه در مکانی جایگزین بوده است که انتقال برای او از آن مکان ، امکان پذیر بوده باشد) }

2-راه دیگر شناخت خدا،راه عقل است.

قران مجید مومن را چنین تعریف میکند:

((انماالمؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و جاهدوا بانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصدقون)) سورةالحجرات ایه 15.

بی شک مو منان کسانی هستند که بخدا و

فرستاده وی ایمان آوردند و سپس دو دلی بر آنان راه نیافت و با مال و خواسته جانهای خویش در راه

خدا کوشیدند هم آنان راستگو یانند.

قران مجید در این معنی می فرماید ((أمن یدؤالخلق ثم یعیده و من یرزقکم من السماء و الارض أله مع

الله قل هاتوا بر ها نکم ان کنتم صادقین.))سوره النمل ایه 64.یعنی یا انکه افرینش را آغاز کند و سپس

انرا بر گرداند و انکه از اسمان و زمین روزیتان دهد ایا با خدا خدائی(دیگر)هست ؟

بگواگر شما راستگو یانید برهان خود را بیاورید.

عجز منطق در انکار خدا:

منطق وجود خدا را ثابت میکند ولی نفی وجود خدا عاجز است.

شاید بعضی اشخاص همچنانکه در گذشته نیز اتفاق افتاده وجود خدا را انکار کنند ، ولی هیچکدام هرگز

نتوانسته اند دلیل معقولی برای اثبات ادعای خود بیاورند .هر گاه کسی دلیل عقلی بر انکار یا شک در

وجود چیزی داشته باشند ،میتواند ان چیز را انکار کند. ولی من تا امروز در تمام مطالعات خود کسی را

نیافته ام که برهان قاطعی بر انکار وجود خدا داشته باشد ، بر عکس در اثبات وجود خدا دلایل معقول

بیشماری دیده ام و نیز با مطالعه تاریخ و احوال اقوام و ملل دریافته ام که ایمان حقیقی به خدا و پیامبران

چه فواید و منافعی گرانبھایی نصیب مردم ساخته است و انکار وجود انها چه نکبتھا و بدبختیھا برای

مردم ببار آورده است .

íOÂÞ Ý× : kß×p¾ ? PwìZ Clh kßVÞ Ðîîk :lìvpJ éÆ
íÃël@Ûq é@F j@vD@J ok : (´) D@``o ÖD@×C @
ÚA qC Co Dèëlf Þ ÛÛÆ kDëq Þ ÛÆ ÚA êDÛèJ Þ lÂ ok
ÛÛCBNíØÛ éÆ Ölëk Þ ÛOwëpË@Û kß@h l@G@îD@Æé@F
xJ PvCêCælÛqDv Þ oDØ·× CoÚDØOhDvÝëCéÆ ÛO¾DèokÛÛDvpFÚA
éF íO·¿@Û@× Þ kß@v Þ ÖqD@voÞk
.ÖkpÆ oCpÂC ÞC kßVÞéF
DçkDFÚkoÞA ok PÆpd éF Þ DçpFC ÚkoÞA lëlj Þ ÞC MolÂ éF
ËÏ¾ çhpZ ælçD;× qC , ÝëC pF æÞÔµ
Co éØçÝëC éÆ ÖkpF íJ oÞA P¿Ëz ÝÃO× êDçéÛD;Û pËëk Þ
ÚDÊODOv Þ æD× Þ lìzoß@h P@Æp@d Þ
.PvC êCælÛoÞA lëlj Þ pFl×

رسول خدا(ص) به زنی که مشغول کار با چرخ ریزی بود، فرمود: خدا را چگونه شناختی؟ زن دستش را برداشت و

چرخ از کار کردن ایستاد. و عرض کرد ای رسول خدا!! این چرخ به این کوچکی بدون گرداننده کار نمی کند

پس آسمان و زمین هم گرداننده دارد. حضرت فرمود آفرین ای زن. خدایت را خوب شناختی.

éF ÚDØËìF lÛlì;ëlÛCí× (lÛPclh) Ùì²µ êDèOØ·Û Þ ½pËZ
 Mol@Â ok p@ÊC : (') í@Ï@µ ÖD@×C @
 .PvC ælëk P¾A Dçé;ëlÛC Þ oDØìF DèÎk D×C lÛlìvCpçí× gqPk
 ECnµ qC Þ lÛl×Aí×æCo
 éF CoçëCrVC Þ læp¾A oCßOvC Co ÚA éÛßËZ éÆ lÛpËÛíØÛ PvC
 ælæp¾A ÞC éÆ íÇZßÆ kß@Vß@× é@F D@èA
 .?koßAlëlj çëCpF PvßJ Þ ÚCßiOvC Þ kß;Ê Û;Z Þ yßÊ gCoßv
 çëCpF Þ PvßiJ Ûç éF PÂk
 éÆlæpËÛF kkpËíØÛ Åok é;ëlÛC DF Þ læAíØÛ Û;Z éF DGëpÂN
 éÆ ÖClÛC ÅqDÛ Þ rëo éZoß× ÝìØç éF
 .lÛÆí× yÔN çëqßo ÚkoßA Pvk éF êCpF Þ kßoí× æCo Ýì×q êßo
 éÛßËZ
 Þ Û;Z ok Þ çØÇ@z êD@çß@Ï@è@J Þ ½Cp@-C Þ é@Zoß@× é@N Þ
 p@v Þ ÅCoß@h êoD@W@× ok p@ÊC
 .íO¾Cí×PØdqéF ÚAÀ×ß okPêßzíz ækq P;ËZ ÞC çÛëp¾A qC
 í;ëlÛìFçzßÊ
 DçDèok ÝëC ÚDëpV Þ qßo Þ Hz ÝëC ykpÊ Þ ÌÛv Þ EA Þ Phok
 Þ æDiÊ Þ æD× Þ l@ì@zoß@h é@F
 .pËÛF ÚßÊDÛßÊ êDèÛDFq Þ MD»Î ÝëC íÊlÛÆCpJ Þ DçéÎÂ ÝëC
 êlÛÏF Þ DèçßÆ ÝëC íÛCpCp¾P
 ÚDçDiÊ ÚßaØç éÆ lÛÛÆí× oßYN lÛÆ oDÇÛC Co éØç Ý@èC
 p@Fl@× Þ Û@±D@Û é@Æ x@Æ ÚA p@F êCÞ
 êCpF ÚDÛèC PwiÛ êCælÛÛëp¾A DèÛA ÚßÊDÛßÊ ÍDçzc êCpF Þ
 lÛoClÛ êpÊqpF Þ l@Û@O@w@çPokß@h
 íÛDØOhDv PvC ÝÇØ× DèA lÛkpÇÛ ÂiÂeN kßh êDçoßDF ok Þ
 lÛkpGÛ æDÛJ íÏ@ì@Îk é@F kß@hêD@µkC
 .? læA lælj pËÖèDÛV ÚßlF íOèDÛV (íOd) Dè Þ ælÛqDvÚßlF

تمامی انسانها اگر واقعا درباره اینکه خالق جهان کیست؟ فکر کنند و بررسی نمایند حتما اعتقاد به الله پیدا می کنند. حتی اگر پیرزن یا نوجوان و یا فلان آفریقایی ساکن دورترین نقطه زمین باشد. زیرا عقل بعنوان پیامبر باطنی همانطور که در مباحث گذشته ذکر شد هدایتگر انسان به خدا و خویها خواهد بود. عقل از راه استدالات فلسفی و از راه مباحثات کلامی و از راه تفکر در آیات الهی قادر است که انسان را به خدا برساند.

3- سومین راه شناخت خداوند از طریق آشنایی با صفات جمال و جلال الهی است.

از جمله صفات خداوند سبحان :

1- علم: یعنی خدای یکتا از تمام اسرار و کُنه موجودات و عالم هستی با خبر است. حتی از نیات و مقاصد و راز دلها نیز کاملاً آگاه است. (واعلموا انّ الله بکلّ شیء علیم) بقره 231
یعنی بدانید خداوند بر هر چیزی آگاه است.
همچنین می فرماید (وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الاّ الله و يعلم ما في البرّ والبحر وما تسقط من ورقه الاّ يعلمها ولا حبه في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الاّ في كتاب مبين) انعام 59
یعنی کلیدهای غیب نزد خداست و جز او کسی نمی داند. و او می داند آنچه را که در خشکی است و در دریاست و آنچه را که از برگها می افتند می داند و دانه ای که در دل زمین است و همه خشک و ترها در کتاب علم الهی است.
همه علومی که بشر تاکنون و بعدها به آن دست یافته و می یابد قسمت کوچکی از علم الهی است که به بشر هدیه داده است.
علم الهی اکتسابی نیست و در هیچ مدرسه و دانشگاهی بدست نیامده بلکه حضوری است و جدای از ذات اقدس الهی نیست. و هیچ گاه دچار آسیب نمی شود و فراموشی در آن راه ندارد و کمتر و بیشتر نمی گردد.

امام صادق (ع) در توصیف خداوند، می فرماید:

(رَبُّنَا نُورِي الدَّاتِ، عَالِمُ الدَّاتِ، صَمَدِي الدَّاتِ) (توحید ص 140)

پروردگار ما ذاتش سراپا نور است ، تمام ذاتش عالم است ، تمام ذاتش صمد است.
2- قدرت: جهان هستی با پدیده های عظیم و شگرفش، کرات عظیم آسمانها، کهکشانها، منظومه ها، اقیانوسها و دریاها و موجوداتش، نشانه هایی از قدرت خداست. خدا بر هر چیزی قادر است و قدرت او نسبت به تمام اشیاء یکسان می باشد.

(اذا اراد الله بشيء فيقول له كن فيكون) یس

یعنی هرگاه خدا اراده کند چیزی را فقط می گوید باش! و آن وجود پیدا می کند.
قدرت خدا هیچ حدّ مرزی ندارد. هر زمان اراده محو و نابودی چیزی را کند آن چیز از میان می رود و بطور کلی هیچ ضعف و ناتوانی در او متصور نیست.
قرآن کریم در هجده سوره ، خداوند را به صفت غنا و بی نیازی توصیف نموده است . یکی از لوازم این صفت آن است که او در وجود و هستی خود، به غیر ذات خویش نیازی ندارد و ترکیب ذات او از اجزای خارجی و عقلی ، ملازم با نیاز آن ذات به اجزا می باشد. و این با (غنی مطلق) بودن خداوند سازگاری ندارد. قرآن کریم می فرماید:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (فاطر 15)

ای مردم ، همه شما نیازمند به خدا هستید و خدا بی نیاز و ستوده شده است
همه معجزاتی که پیامبران داشته اند از جمله بیش از چهار معجزه ای که پیامبر اسلام داشته اند همه جزئی از قدرت الهی هستند و پیامبران هرگاه معجزه ای مثل زنده کردن مرده نشان می دادند می گفتند به اذن الهی زنده شو. و اعلام می کردند که خودشان بدون اراده الهی هیچ قدرتی ندارند.
نابود شدن اقوام و ملت های بزرگ و کوچک در اثر نافرمانی الهی نیز از قدرت الهی نشات می گرفته است. مثلاً خداوند برای نبود کردن قوم فاسد لوط ، جبرئیل را فرستاد که او شهر فاسد را زیر و رو نمود و همه اهلی شهر را به عمق زمین فرستاد!

قرآن کریم می فرماید:

(قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)(رعد 16)

بگو خداست آفریننده همه چیز و اوست یگانه قاهر.

امام صادق (ع) درباره عظمت خالقیت و ربوبیت خداوند، می فرماید:

(لَا يُكُونُ الشَّيْءَ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنْ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ)(بحار ج 4 ص 148)

چیزی را از نیستی ایجاد نمی کند، مگر خدا و جوهر چیزی را به جوهر دیگر تبدیل نمی سازد، جز خدا و چیزی را از هستی به نیستی منتقل نمی کند، مگر خدا پروردگار با عظمت ما به آن دلیل، قوی و نیرومند نامیده شده که جهان بزرگ قدرتمندی را آفریده؛ آن خدایی که آفریده است همانند زمین را و آن چه بر روی آن قرار دارد از کوه ها، دریاها، ریگزارها، درخت ها و موجودات متحرک از انسان ها و حیوانات، و وزش بادهای ابرهای مسخر و سنگین شده با آب بسیار و خورشید و ماه با همه بزرگی و نور خیره کننده آنها که چشم ها نه قدرت درک خود آن و نه نهایت بُرد آن را دارند. و ستارگان سیار و گردش فلک و غلظت آسمان و بزرگی آفرینش با عظمت و آسمانی که به صورت سقف بر بالای سر ما در هوا ایستاده و آن چه غیر آن است از زمین گسترده و آن چه بر روی آن است از موجودات سنگین، در حالی که این زمین زیر پای انسان ثابت است، هرچند گاهی گوشه ای از آن تکان می خورد و ناحیه دیگر آن ثابت است و گاهی قسمتی از آن فرو می رود و قسمتی دیگر به حال خود ایستاده (این همه را آفریده) تا قدرت خود را به ما نشان دهد و با فعل خود ما را به معرفتش راهنمایی کند.()

آفرینش حیات و مرگ موجودات، جلوه ای دیگر از قدرت مطلق پروردگار است؛ زیرا با گذشت هزاران سال، هنوز بشر نتوانسته است قوانین حاکم بر حیات و چگونگی آفرینش یک سلول زنده از موجودات بی جان را درک نماید و در فهم اسرار ساختمان وجود آن سرگردان مانده است. این کاری است که پیوسته و هر لحظه، تنها با اراده و قدرت بی پایان الهی در حال انجام می باشد. قرآن کریم می فرماید:

(لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)()

مالکیت آسمان ها و زمین از آن اوست . او همواره زنده می کند و می میراند و بر همه چیز قادر است . همچنین آن چه در تاریخ بشریت واقع شده و می شود، از شکست و پیروزی ، سعادت و شقاوت ، عزّت و ذلّت ، و نجات و هلاکت ، همه بر اساس اراده و قدرت مطلق خداوند و اجرای سنّت های الهی بوده است . قرآن کریم در آیات متعدد، به این موضوع اشاره کرده و هر گونه تغییر و تحوّل در سرنوشت ملّت ها، دفع ضرر و رساندن خیر، یاری پیامبران و بندگان صالح و شکست کافران و ستمگران را جزو دایره گسترده قدرت الهی و جلوه ای دیگر از شمول و عمومیت آن می داند. قرآن کریم می فرماید:

(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)(آل عمران 26)

بگو بار الها، مالک حکومت ها تویی ، تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را می گیری ، هر کس را بخواهی عزّت می دهی و هر کس را بخواهی ذلیل می گردانی ، تمام خوبی ها به دست توست ؛ زیرا تو بر همه چیز قادری .()

قدرت خدا بر ممکنات است و هیچ گاه قدرت بر محال تعلّق نمی گیرد؛ زیرا چیزی که محال است ، هستی نمی پذیرد و اصلاً سؤال از توان انجام آن و به کار بردن واژه قدرت درباره آن ، درست نیست ؛ مثلاً در این سؤال که (آیا خداوند قدرت دارد موجودی بسازد که نتواند آن را معدوم کند.)، به کار بردن کلمه (قدرت) غلط است ؛ زیرا موجودی که خدا می سازد ذاتاً ممکن است ، قابل فنا و نیستی نمی باشد و خدا می تواند آن را معدوم کند. و محال است موجودی فرض کنیم که قابل ایجاد باشد، اما قابل معدوم کردن نباشد.()

3- حیّ و قیّوم: خداوند دارای حیات جاویدان و ثابت است. خدا موجود است اما موجودی که وجودش از خودش است و بقیه موجودات قائم به او هستند. فرق حیات خدا با حیات دیگر موجودات در این است که حیات خدا عین ذاتش است نه عارضی و موقّتی! حیات خدا بمعنای علم و قدرت اوست. حیات

خداوند، ذاتی وازلی وابدی و تغییرناپذیر است. او قیوم است یعنی امور مختلف موجودات بدست اوست. رزق، عمر، حیات و مرگ مخلوقات به تدبیر اوست.

(وعنت الوجوه للحي القيوم) طه 111

یعنی همه چهره ها در برابر خداوند حیّ قیوم، خاضع می شوند

(یا حیّ ویا قیوم) از کاملترین ذکرهاست. زیرا حیّ اشاره به عمده ترین صفات ذات یعنی علم و قدرت دارد و قیوم مجموعه صفات فعل است.

علی(ع) می گوید: در جنگ بدر چندبار به چادر پیامبر آمدم و هر بار دیدم که در سجده است و می فرماید: یا حیّ ویا قیوم! تا اینکه خدا پیروزی را نصیب مسلمین کرد. (تفسیر روح البیان)

4- قدیم وابدی: یعنی او همیشه بوده و خواهد بود. برای او آغاز و پایانی تصور نمی شود (هو الاول والاخر

والظاهر والباطن وهو بكلّ شیء علیم) حدید 3

5- کریم: اگر بخواهیم کریم بودن خداوند را بفهمیم یکی باید به کریم بودن پیامبران و امامان ع نگاه کنیم که هیچگاه از بخشش به مردم خسته نمی شدند و این تازه قطره ای از دریای کرامت خداوند است و یکی هم به بخشش خدا به دوستان و دشمنانش که همه از برکات او بهره مند هستند.

6- ارحم الراحمین: چه کسی از خدا رحمش بیشتر است که قسمتی از رحمش را در مادر قرار داده است. خدا همه بندگان را دوست دارد و برای نجات آنها پیامبران، کتابهای آسمانی، شفاعت و توبه و توسل به خوبان را راه نجاتشان قرار داده است.

این صفت از صفات دیگر بیشتر مورد توجه است و خداوند هم با قرار دادن بسم الله الرحمن الرحیم در 113 سوره قرآن کریم و اینکه همه کارها با این کلمه مبارک باید شروع شود، عنایت و توجه خود را به صفات رحمتش نشان داده است

نعمتهای خداوند به بندگان مومن و کافرش علامت رحمت بی کران اوست

باران ها و ابرها و آبها و هزاران نعمت آسمانی و زمینی که در اختیار بشر قرار داده است

هو الذی یرسل الریح بشرا بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهورا (فرقان 48)

ومن رحمته جعل لكم الليل والنهار(قصص73)

فانظر الى آثار رحمت الله كيف يحيى الارض بعد موتها (روم30)

انّ ربكم الذى يزجى لكم الفلك فى البحر لتبتغوا من فضله انه كان بكم رحيم(اسراء66)
حلم وبردبارى بر گناهان بیشمار بندگانش نیز علامت رحمت اوست.
توبه پذیری حتی از کسانی که دهها سال در گناه غرق بودند نیز علامت رحمت بی انتهای اوست
در روایت است که اگر شخصی یکساعت قبل از مردنش توبه نماید خداوند او را می بخشد.حتی اگر یک
لحظه قبل از مردنش توبه کند خداوند او را می بخشد.

انّ الله غفور رحيم(بقره173)

قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور
الرحيم(زمر53)

در روایت است که حضرت موسی(ع) به امر خدا شخص فاسدى را از شهر بیرون نمود تا شهر را فاسد
نکند وجوانهارا نفریبد!او به بیابان رفت وبعد از چند روز مریض شد و کم کم رو به مرگ رفت.دم مرگ
ناگاه جرقه ای در دلش زده شد ودر آخرین لحظات عمرش گفت:

يا من له الدنيا والاخرة! ارحم من ليس له الدنيا والاخرة.

ای کسی که دنیا و آخرت مال توست!به کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت رحم نما!

با این حال از دنیا رفت.خدا به حضرت موسی(ع)وحی کرد که بنده ای ازبندگان خوب مات از دنیا رفته
است.تو به تشییع جنازه ودفن او اقدام کن.

حضرت موسی(ع) با اصحابش آمدند ودیدند که این همان جوانی است که او را از شهر بیرون کرده
بودند.گفت خدایا این همانی است که به امر تو از شهر بیرون کردم؟خدا فرمود آری.اما دم مرگ توبه
کرد.»{توبه اغوش رحمت حسین انصاریان}

توبه کسیکه صدنفر را کشته بود!

در زمان قدیم شخصی در جنگهای مختلفی که با قبیله مقابل انجام داد افرادی را بقتل رساند. روزی باخود حساب کرد و دید تا آنروز 99 نفر بدست او کشته شده اند. او تصمیم به توبه گرفت. لذا از مردم پرسید که کجا می توان توبه کرد؟ او را به خانه عابدی که در کوه زندگی می کرده دایت کردند. او عابد را پیدا کرد و گفت: من تاکنون 99 نفر را کشته ام. آیا برای من توبه است؟ عابد گفت: خیر زیرا گناه تو بسیار سنگین و غیر قابل بخشش می باشد و تو جهنمی هستی! او ناراحت شد و گفت: حال که مرا می یوس کردی، تو را هم می کشم! و عابد راهم بقتل رساند. سپس بشهر آمد و پرسید: دیگر کجا می توان توبه نمود؟ گفتند: خانه عالم در فلان محل است به آنجا برو شاید تو را کمک کند. او بدر خانه عالم رفت و وقتی او را دید داستان خود را تعریف کرد. عالم گفت: برای تو توبه است ولی چون گناهت بسیار بزرگ است باید به فلان شهر بروی و بدست فلان پیامبر توبه کنی! او از عالم تشکر کرد و بار سفر را بست. در بین راه اجل او رسید و از دنیا رفت. هرگاه شخصی بمیرد اگر از خوبان باشد دو فرشته رحمت روح او را بالا می برند و اگر از بدان باشد دو فرشته غضب روحش را می برند. این مرد که مُرد هم فرشتگان رحمت آمدند و هم فرشتگان غضب و این دو باهم نزاع کردند. فرشتگان رحمت گفتند ما باید روحش را بالا ببریم زیرا او در راه توبه بوده است! و فرشتگان غضب گفتند ما باید روحش را ببریم زیرا او 100 نفر را کشته و هنوز توبه نکرده است. حکمیت نزد خدا بردند. خدا وحی کرد که ببینید به پیامبر نزدیکتر است یا به محل کشته شده ها! اندازه گرفتند و دیدند که یک وجب به پیامبر نزدیکتر است! لذا فرشتگان رحمت، روحش را بالا بردند. {اثنی عشریه}

استجاب دعاهاى نیازمندان نیز علامت رحمت اوست

شفای بیماران و نجات کسانی که در حال هلاکت هستند نیز نشانه ای از رحمت او می باشد.

قبول شفاعت از گنه کاران نیز جزئی از رحمت واسعه الهی است

–نجات عده ای از اهل جهنم بعد از مدتی از حضور آنان در جهنم

امام پنجم (ع): بنده ای را بمدت هفتاد خریف که هر خریفی معادل

هفتاد سال است، در جهنم عذاب می کنند. سپس آن شخص دعا می کند که: خدایا! بحق محمد و اهل

بیتش، بمن رحم کن! خداوند به جبرئیل

وحی می کند که: نزد بنده ام فرود آی و او را از جهنم بیرون بیاور! جبرئیل

می گوید: خدایا! چگونه داخل آتش جهنم گردم؟ خداوند می فرماید: امر

کرده ام که آتش برای تو سرد باشد. جبرئیل می پرسد: خدایا! نمی دانم در کجای جهنم واقع است؟ خدا می فرماید: او در چاهی در سجّین است.

جبرئیل فرود می آید و آن شخص را در حالیکه بر صورت افتاده است، بیرون می آورد. خداوند به او می فرماید: چند مدت در آتش بودی؟ می

گوید: نمی توانم مدت آنرا حساب کنم. خداوند می فرماید: بعزت و جلالم سوگند! اگر دعا نمی کردی، بودن تو را در آتش طولانی می کردم. ولی من بر خود حتم کرده ام که هر شخصی مرا بحق محمد و اهل بیتش، سوگند دهد، او را بیامرزم. و امروز تو را آمرزیدم. {جایگاه اهل بیت در جهان هستی}

فراهم کردن نعمتهای بهشتی برای اولیاء و مومنین و نوات یافتگان از جهنم نیز نشانه رحمت بیکران اوست.

ویشتر هم بر همه من و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم (توبه 21)

ده چیز در بهشت است!

یکی از بزرگان گفته است: این ده چیز در بهشت است: جوانی که با او پیری نیست. *سلامتی که بدنبالش بیماری نیست. *سلطنتی که در او عزل نیست. *راحتی که با او شدت نیست. *نعمتی که با او محنت نیست. *بقائی که با او فنا نیست. *حیاتی که با او مرگ نیست. *عزتی

که با او ذلت نیست. *رضائی که با او سخط نیست. *أنسی که با او وحشت نیست. {از عالم پس از مرگ چه خبر؟}

وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ. آل عمران 179

یعنی: اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ است.

که کلمهٔ اجر عظیم فراوان در قرآن آمده است. و مراد از آن یکی بهشت جاودان است و دیگری رضای خداوند تبارک و تعالی.

7- ستار العیوب: او با اینکه از همه گناهان و خطاهای ما اطلاع دارد ولی تازمانی که حکمتش ایجاب می کند آنها را افشا نمی نماید.

8- جمیل و لطیف: خدا زیباست و خالق همه زیبایی ها می باشد. خدا به همه لطف و محبت دارد

9- رزاق: خداوند به همه موجودات رزق می دهد. انسان، جن، حیوانات و حشرات و هر موجود زنده حتی کرم داخل خاکها.

10- احسن الخالقین: خدا بهترین خلق کننده است اوست که انسانی با این زیبایی آفریده که بهتر از این تصور نمی شود. او ست که میلیاردها انسان و غیر انسان خلق کرده که اگر همه دانشمندان روی زمین جمع شوند نمی توانند یک مورچه طبیعی خلق نمایند.

11- خداوند حکیم است

مفهوم حکمت در مورد خداوند آن است که ذات حق بر اساس علم و آگاهی، که نسبت به جهات خیر و کمالات موجودات دارد، نظام آفرینش را به گونه ای ایجاد نموده و تدبیر می نماید که بیشترین کمال و خیر بر آن مترتب گردد و جهان موجود، کامل ترین جهان ممکن و (نظام احسن) است؛ زیرا او بر اساس اراده حکیمانه خود، موجودات را از عدم به کمال وجود رسانده و با تدبیر و سوق دادن هر مخلوق به سوی کمال و هدفی که در نهاد خود آن مخلوق نهفته است، فیض خود را در مورد او تداوم می بخشد. (توحید)

امام رضا (ع) در دعایی چنین می فرماید:

(سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ، أَتَقَنَّ مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ) (توحید)

منزه است خدایی که آفرینش را با قدرت خود آفریده است . هر چه را آفریده ، براساس حکمت خود محکم و استوار ساخته و هر چیزی را مطابق علم خود، در جای مناسب خویش قرار داده است .

حضرت علی (ع) می فرماید:

(لَمْ يُوْذِهِ خَلْقَ مَا ابْتَدَأَ وَلَا تَذْيِيرَ مَا ذَرَأَ وَلَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ وَلَا وَلِجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَى وَ قَدَّرَ، بَلْ قَضَاءٌ مُّتَقَنٌّ وَ عِلْمٌ مُحْكَمٌ وَ أَمْرٌ مُّبْرَمٌ)(نهج البلاغه)

آفرینش موجودات و تدبیر مخلوقات ، او را خسته نکرده و در خلقت اشیا، ناتوان نگردیده و در آن چه حکم نموده و مقدر فرموده ، شبهه ای بر او دست نداده ، بلکه حکم او حکمی است استوار، علمش پایدار و امرش ثابت و برقرار.

حضرت امام رضا(ع) به شخصی که درباره توحید سؤال کرده بود، چنین پاسخ داد:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ إِنْشَاءً وَ مُبْتَدِعِهَا إِبْتِدَاعاً بِقُدْرَتِهِ وَ حَكْمَتِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ فَيُبْطِلَ الْأَخْتِرَاعَ وَ لَا لِعَلَّةٍ فَلَا يَصِحُّ الْأُبْتِدَاعُ، خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ مَا شَاءَ مُتَوَحِّداً بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ)(توحید)

ستایش خدایی را که همه چیز را بدون نقشه قبلی آفرید و به قدرت و حکمت خود آنها را ابداع و اختراع کرد. آنها را از چیزی نیافرید تا اختراع بر آن صدق نکند و علت و سببی وجود نداشت تا ابتکار صحیح نباشد. آنچه را خواست ، هرگونه که خواست ، به تنهایی آفرید تا بدین وسیله ، حکمت و حقیقت ربوبیت خود را اظهار نماید.

در کتاب ((توحید)) با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش ، از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال را نود و نه اسم است - صد تا یکی کم - ، هر که آنها را احصاء کند () داخل بهشت گردد. و آنها عبارتند از:

1، واحد 2، احد 3، صمد 4، اول 5، آخر 6، سمیع 7، بصیر 8، قدیر 9، قاهر 10، علی 11، اعلی 12، باقی 13، بدیع 14، باری 15، اکرم 16، ظاهر 17، باطن 18، حی 19، حکیم 20، علیم 21، حلیم 22، حفیظ 23، حق 24، حسیب 25، حمید 26، حفی 27، رب 28، رحمن 29، رحیم 30، ذاری 31، رزاق 32، رقیب 33، رؤف 34، رائی 35، سلام 36، مؤمن 37، مهیمن 38، عزیز 39، جبار 40، متکبر 41، سید 42، سبوح 43،

شهید 44، صادق 45، صانع 46، طاهر 47، عدل 48، عفو 49، غفور 50، غنی 51، غیاث 52، فاطر 53، فرد 54، فتاح 55، فالق 56، قدیم 57، ملک 58، قدوس 59، قوی 60، قریب 61، قیوم 62، قابض 63، باسط 64، قاضی الحاجات 65، مجید 66، مولی 67، منان 68، محیط 69، مبین 70، مقیت 71، مصور 72، کریم 73، کبیر 74، کافی 75، کاشف الضر 76، وتر 77، نور 78، وهاب 79، ناصر 80، واسع 81، ودود 82، هادی 83، وفی 84، وکیل 85، وارث 86، بر 87، باعث 88، تواب 89، جلیل 90، جواد 91، خبیر 92، خالق 93، خیرالناصرین 94، دیان 95، شکور 96، عظیم 97، لطیف 98، شافی 99.(توحیدص 194)

صفاتى که در خداوند نیست و او منزّه از این صفات و خصوصیات است و باید ما مرتب با ذکر سبحان الله خداوند را از این نواقص منزّه بدانیم:

1- خداوند جسم نیست و دیده نمی شود (لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر) انعام 103

یعنی چشمها او را درک نمی کند ولی او همه چشمهارا درک می کند و او لطیف و آگاه است.

امام صادق (ع) فرمود:

(سُبْحَانَ مَنْ لَا يَغْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا يُحَدُّ وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ وَلَا يَمَسُّ وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ وَلَا يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا تَخْطِيطٌ وَلَا تَأْخِذٌ) (توحیدص 98)

منزّه است خدایی که کسی جز او نمی داند که ذات او چگونه است . برای او ماندی نیست . اوست شنونده و بینا، محدود و محسوس نیست ، قابل جستجو و لمس نمی باشد، حواس ، او را درک نمی کنند، چیزی بر او محیط نیست . جسم و صورت نمی باشد و نقش و خطّ و حدّ ندارد.

س: چرا خدا دیده نمی شود؟ زیرا لازمه دیده شدن، داشتن خصوصیتی است که در خدا نیست! موجودی قابل رؤیت است که جسم باشد، مکان داشته باشد، جهت داشته باشد، دارای اجزاء باشد، دائماً در حال تغییر و دگرگونی باشد! ولی خداوند از این خصوصیات منزّه است.

امام رضا(ع): از مانیست کسیکه خیال کند خداوند متعال، جسم است. مادر دنیا و آخرت از این فرد بیزار هستیم. (توحید صدوق باب 6 حدیث 20)

2- بی محل است و در همه جا هست: تا خدا را بی مکان و بی محل ندانیم، او را بدرستی نشناخته ایم.

(ولله المشرق والمغرب فاینما تولّوا فثمّ وجه الله ان! الله واسع علیم) بقره 115

مشرق و مغرب از آن خداست و به هر سو رو کنید، خدا انجاست. خداوند بی نیاز و دانا است.

شخصی از علی(ع) پرسید: پروردگار ما قبل از اینکه آسمان و زمین را بیافریند کجا بود؟ فرمود: کجا، سؤال

از مکان است در حالیکه خداوند وجود داشت و هیچ مکانی وجود نداشت (توحید صدوق باب 28

حدیث 12)

سؤال: چرا هنگام دعا دست بسوی آسمان بالا می بریم؟ زیرا معدن رزق و روزی (باران، خورشید و...) در آسمان است.

یکی از دانشمندان یهود، نزد یکی از خلفا (ابوبکر یا عمر) آمد و گفت: تو جانشین

پیامبری؟ گفت: آری! پرسید: سؤالی دارم بگو ببینم خداوند کجاست؟ در آسمان است یا در

زمین؟ خلیفه گفت: در آسمان بر عرش قرار دارد! یهودی گفت: پس زمین از او خالی است؟! خلیفه

گفت: از من دور شو والاّ تورا به قتل می رسانم! یهودی تعجب کرد و برگشت در حالیکه اسلام را مسخره

می کرد. خبر به علی(ع) رسید. یهودی را پیدا کرد و گفت: من از سؤال تو و جواب خلیفه با خبر شدم. ما

عقیده داریم که خداوند متعال مکان را آفرید بنابراین ممکن نیست خودش مکانی داشته باشد! و برتر از

آن است که مکانی او را در خود جای دهد... آیا در فلان کتاب خودتان نخوانده ای که روزی فرشته ای

از شرق نزد موسی(ع) آمد. حضرت فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد پروردگار! سپس فرشته ای از

غرب آمد. موسی(ع) گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد پروردگار! باز فرشته دیگری آمد. موسی(ع) گفت:

از کجا آمده ای؟ گفت: از آسمان هفتم از نزد پروردگار! باز فرشته دیگری آمد. موسی(ع) فرمود: تو از

کجا آمده ای؟ گفت: از زمین هفتم از نزد پروردگار! موسی(ع) فرمود: منزّه است خدایی که هیچ مکانی از

او خالی نیست و هیچ مکانی به او نزدیکتر از مکان دیگر نمی باشد!

یهودی گفت: شهادت می دهم که حقّ مبین همین است و تو از همه شایسته تر به مقام پیامبر

هستی! (پیام قرآن جلد 4 ص 274)

یکی از صفات خداوند متعال، عدل است.

دلیل بر عدل خداوند دو چیز است. 1- دلیل نقلی که آیات و روایات همه بر عدل خداوند دلالت دارند از جمله:

(انّ الله لا يظلم مثقال ذرة) نساء 40

یعنی خداوند سر سوزنی ظلم نمی کند.

(انّ الله ليس بظلام للعبيد) آل عمران 182

یعنی حقیقتاً خداوند به بندگانش ظلم نمی کند.

(لا يظلم ربك احدا) كهف 49

یعنی خدایت هیچ ظلمی به احدی نمی کند.

(انّ الله يأمر بالعدل والاحسان...) نحل 90 خدا امر به عدالت و نیکوکاری می نماید

(اذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل) نساء 58 هرگاه حکمی صادر می کنید از روی عدل باشد. و...

2- و دلیل عقلی: یعنی عقل می گوید ظلم بد است و خداوند حکیم هرگز کار قبیح و بد انجام نمی دهد

زیرا عوامل ظلم چند چیز است که آنها در خدا وجود ندارد. از جمله این عوامل: 1- نیاز: کسی ظلم می

کند که برای رسیدن به اموری، نیاز مند باشد و از راه ظلم بتواند که به آنها برسد. 2- جهل و نادانی: کسی

ظلم می کند که گاهی از زشتی و قباحیت ظلم بی خبر است. 3- ردائیل اخلاقی: کسی ظلم می کند که در

وجودش، کینه و عداوت، حسادت، خودخواهی و هواپرستی باشد. 4- عجز و ناتوانی: کسی ظلم می کند که از

دفع خطر از خودش عاجز است و برای رسیدن به مرادش جز ظلم راهی ندارد.

هر ظلمی که در عالم واقع میشود در اثر عوامل فوق است و این عوامل در ساحت قدس الهی راه ندارند

زیرا خداوند 1- غنی و بی نیاز است. 2- علمش نامحدود است. 3- تمام صفات کمال را داراست و از صفات

نقص منزّه است. 4- دارای قدرت نامتناهی و بی حدّ است. پس او عادل است.

عدل یک معنای ظاهری دارد یعنی ظلم نکردن! اما معانی وسیعی برای عدل گفته شده است که به آن

اشاره می شود:

1- عدل خداوند یعنی خداوند از انجام هر عملی که بر خلاف مصلحت و حکمت است، دوری می کند.

2- عدالت خداوند یعنی همه انسانها در پیشگاه او از هر جهت یکسان و برابرند. و هیچ انسانی نزد او بر

دیگری برتری ندارد مگر بواسطه تقوا و اعمال نیک. (انّ اکرمکم عندالله اتقیکم) حجرات 14

یعنی گرامیترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست.

3- عدالت خداوند یعنی خداوند هیچ عملی را هرچند خیلی ناچیز و کوچک باشد، از هیچ کس ضایع نکرده و بی اجر و پاداش نمی گذارد. و بدون تبعیض به هر کس، جزای عملش را خواهد داد. (فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرّا یره) زلزال 7 هر که کوچکترین عمل خوب داشته باشد آنرا خواهد دید و هر که کوچکترین عمل بد داشته باشد، نیز آنرا می بیند.

4- عدالت خداوند یعنی قرار دادن هر چیز در جای خودش. یعنی خالق متعال هر پدیده و مخلوقی را در جای خود و باندازه آفریده و مواد ترکیبی هر موجودی را باندازه قرار داده است. و در همه موجودات تناسب و تعادل قرار داده است. (وانبتنا فیها من کلّ شیء موزون) حجر 19 یعنی در روی زمین هر چیزی را به اندازه رویاندیم. (الذی خلق فسویّ) اعلی 2

یعنی آنکه خلق کرد و به میزان و تساوی خلق نمود

4- چهارمین راه خداشناسی از طریق قرآن کریم است.

اثبات وجود خدا در قرآن

بدون شک در سراسر نواحی و کرانه های جهان طبیعت و نفوس جانداران و تمام آفریدگان خدا، نشانه های بارز و دلایل آشکاری بر وجود خدای سبحان و یگانگی و خداوندگاری و سایر صفات او به وجوه مختلف و راههای گوناگون وجود دارد. در قرآن مجید نیز جهت بیداری و ارشاد، به پاره ای از آنها اشاره رفته است. از جمله در سوره بقره (آیه 164):

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون .

((همانا در آفرینش آسمانها و زمین ، آمد و شد شب و روز، کشتیهایی که در دریا به سود انسانها در جریان است ، آبی که خداوند از آسمان فرو می فرستد و بدان وسیله زمین را پس از مرگ زنده می سازد، وجود انواع گوناگون حیواناتی که در زمین پراکنده نموده ، گردش بادهای و ابری که میان آسمان و زمین مسخر است ، البته نشانه هایی (از توحید) برای خردمندان است.))

و در سوره انعام (آیات 95 تا 99): ان الله فالق الحب و النوى يخرج الحى من الميت و مخرج الميت من الحى ذلكم الله فانى توفكون . فالق الاصباح و جعل الليل سكنا و الشمس و القمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم . و هو الذى جعل لكم النجوم لتهتدوا بها فى ظلمات البر و البحر قد فصلنا الايات لقوم يعلمون . و هو الذى انشاكم من نفس واحدة فمستقر و مستودع قد فصلنا الايات لقوم يفقهون . و هو الذى انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات كل شىء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا و من النخل من طلعها قنوان دانية و جناب من اعناب و الزيتون و الرمان مشتبهها و غير متشابه انظروا الى ثمره اذا اثمر و ينعه ان فى ذلكم لايات لقوم يؤمنون .

خداوند شکافنده دانه و هسته است ، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آورد؛ این است خداوند، پس به کجا می گردانندتان ؟ اوست شکافنده پرده صبحگاهان ، شب را برای آسایش خلق ، و خورشید و ماه را به حساب معین قرار داده ، این تقدیر خدای مقتدر و داناست . و اوست که برای شما ستارگان را قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها راه یابید؛ همانا نشانه ها را برای دانایان مشروحا بیان داشتیم . و اوست که شما را از یک تن آفرید، برخی را در قرارگاه دنیا استقرار بخشیده و برخی را در اصلاّب و ارحام به امانت نهاده ؛ همانا نشانه ها را برای اهل فهم مشروحا بیان داشتیم . و اوست که از آسمان آبی فرستاد، پس بدان رویهم چیده و انباشته ، و از نخل خوشه های سر فرود آورده خرما، و باغهای انگور و درختان زیتون و انار را که برخی شبیه و برخی نامشابه است بر آوردیم . به میوه اینها وقتی پدید آید و برسد بنگرید؛ همانا در همه اینها نشانه هایی (از توحید) برای اهل ایمان است .))

و در سوره یونس (آیه 6): هو الذى جعل الشمس ضياء و القمر نورا و قدرة منازل لتعلموا عدد السنين و الحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق يفصل الايات لقوم يعلمون . ان فى اختلاف الليل و النهار و ما خلق الله فى السموات و الارض لايات لقوم يتقون .

((اوست که خورشید را رخشان و ماه را تابان ساخت و سیر ماه را در منازلی مقدر نمود تا شمار سالها و حساب سایر اوقات را بدانید؛ خداوند اینها را جز به حق نیافریده است ، نشانه ها را برای دانایان مشروحا بیان می دارد. همانا در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده نشانه هایی (از توحید) برای پرهیزکاران است .))

و در سوره رعد (آیات 3 و 4): و هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهارا و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنين یغشی اللیل و النهار ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون . و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لآیات لقوم یعلمون .

((و اوست که زمین را بگسترده و در آن کوهها و نهلهایی قرار داد، و از هر میوه ای یک جفت در آن مقرر داشت ؛ شب را با روز پیوشاند، همانا در اینها نشانه هایی (از توحید) برای اندیشمندان است . و در زمین قطعاتی مجاور و متصل هست و باغهای انگور و زراعت و نخلهای مشابه و غیر مشابه از آنها به عمل آید، و با اینکه همه از یک آب سیراب می شوند میوه های برخی را بر برخی دیگر برتری می دهیم ؛ همانا در اینها نشانه هایی (از توحید) برای دانایان است.)).

و در سوره نحل (آیات 66 تا 69): و ان لکم فی الانعام لعیبرۃ نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاریین . و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا ان فی ذلک لآیه لقوم یعقلون . و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یرشون . ثم کلی من کل الثمرات فاسکلی سبل ربک ذللا یرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیہ شفاء للناس ان فی ذلک لآیه لقوم یتفکرون .

((و همانا در خلقت چهارپایان برای شما مایه عبرت است که از آنچه در شکم آنها از میان سرگین و خون پدید می آید به صورت شیر خالص و گوارای نوشندگان ، به شما می نوشانیم . و از میوه های درخت خرما و انگور روزی شما کردیم که از آنها مشروبات مست کننده (64) و هم روزی پاک برمی گیرند؛ همانا در اینها نشانه ای (از توحید) برای خردمندان است ، و پروردگار تو به زبور عسل الهام کرد که از کوهها و درختها و داربستهایی که می سازند خانه برگیر، سپس از میوه ها بخور و راههای پروردگارت را به نرمی پیما؛ از درون آنها شربت شیرینی به رنگهای مختلف که شفابخش مردم است بیرون می آید؛ همانا در اینها نشانه ای (از توحید) برای اندیشمندان است.)).

و نیز در همین سوره (آیه 79): الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لآیات لقوم یؤ منون .

((آیا به پرندگان نمی نگرند که در فضای آسمان مسخرند و جز خداوند هیچ کس نگهدار آنها نیست؟! همانا در این امر نشانه هایی (از توحید) برای مؤ منان است))

و در سوره روم (آیات 21 تا 25): و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون . و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودهً و رحمۃً ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون . و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و اللوانکم ان فی ذلک لایات للعالمین . و من آیاته منامکم باللیل و النهار و ابتغاءکم من فضله و ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون . و من آیاته یریکم البرق خوفاً و طمعا و ینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون . و من آیاته ان تقوم السماء و الارض بامرہ ثم اذا دعاکم دعوةً من الارض اذا انتم تخرجون . ((و از نشانه های او این است که شما را از خاک بیافرید سپس به صورت آدمیان پراکنده شدید. و از نشانه های او این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرامش یابید، و میان شما مهر و دوستی قرار داد، همانا در این امر نشانه هایی برای دانشمندان است . و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شماست ، همانا در این امر نشانه هایی برای دانشمندان است . و از نشانه های او خواب شما در شب و روز و بهره گیری شما از فضل و بخشش اوست ؛ همانا در این امر نشانه هایی برای شنوایان است . و از نشانه های او این است که رعد و برق را که موجب ترس و امید است به شما نشان می دهد، و از آسمان آبی می فرستاد و زمین را پس از مرگ بدان زنده می کند؛ همانا در این امر نشانه هایی برای خردمندان است ، و از نشانه های او آن است که آسمان و زمین به امر او برپاست ، سپس چون شما را با یک ندا از زمین بخواند همگی (از قبرها) بیرون می شوید)).

(و در سوره جاثیه (آیه 3 تا 5): ان فی السموات و الارض لایات للمومنین . و فی خلقکم و ما یبث من دابةً آیات لقوم یوقنون . و اختلاف اللیل و النهار و ما انزل الله من السماء من رزق فاحیاه الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون).(65)

((همانا در آفرینش آسمانها و زمین نشانه هایی برای مؤ منان است ، و در آفرینش شما و حیواناتی که (در زمین) پراکنده می سازد نشانه هایی برای اهل یقین است . و در رفت و آمد شب و روز و در روزی

(بارانی) که خدا از آسمان فرو فرستاده و زمین را پس از مرگ بدان زنده می سازد، و در گردش بادهای نشانه هایی برای خردمندان است)).

5- پنجمین راه خداشناسی از طریق اهل بیت ع می باشد

اثبات وجود خدا در روایات

از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند: ((پروردگار خود را به چه چیز شناختی؟ فرمود: به فسخ عزیمت و شکست همت. بسا همتها گماشتم و میان من و آنها فاصله افتاد، و بسا تصمیمها گرفتم و تقدیر با تصمیم من مخالفت ورزید. از اینجا دانستم که تدبیر به دست دیگری است)).

در کتاب ((توحید)) با سند صحیح خود از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، به من فرمود: آیا تو خدا را وصف می کنی؟ گفتم: آری، فرمود: سخن خود را بیاور، گفتم: او شنوا و بیناست. فرمود: این صفتی است که همه آفریدگان در آن شریکند. گفتم: پس شما چگونه او را وصف می کنید؟ فرمود: او نوری است که تاریکی در آن نیست، و حیاتی است که مرگی در آن نیست، و دانشی است که نادانی در آن نیست، و حقی است که باطلی در آن نیست. پس از نزد حضرتش بیرون شدم در حالی که داناترین مردم به مسائل توحید بودم

در کتاب ((توحید)) به سند صحیح از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از آن حضرت درباره این آیه: الرحمن علی العرش استوی (طه 5): ((خداوند بر عرش استوا دارد)) پرسش شد، فرمود: نسبت او با تمام اشیاء مساوی است. بنابراین چیزی به او از چیز دیگر نزدیکتر نیست، دورها از او دور نیستند، و نزدیکها به او نزدیک نمی باشند، نسبت او با همه چیز مساوی است

از مولایمان امام جواد علیه السلام پرسش شد: چگونه پروردگارمان سمیع (شنوا) نامیده می شود؟ فرمود: زیرا آنچه با گوشها ادراک می شود بر او پوشیده نیست، ولی او را به گوشه که در سر قرار دارد توصیف نمی کنیم. و همچنین او را بصیر (بینا) می نامیم، زیرا آنچه با چشمها ادراک می شود -

امثال رنگ و شخص و مانند اینها - بر او پوشیده نیست ، ولی او را به دیدنی که با اشاره چشم صورت می گیرد توصیف نمی کنیم! (کافی ج 1 ص 117)

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که :

خداوند شبیه چیزی نیست و چیزی هم به او شباهت ندارد، و آنچه در وهم آید خداوند به خلاف اوست ، پس منزّه است او و منزّه است ، چه شاءن والایی و برهان روشنی و چه بخشش بزرگی دارد! (توحید ص 80)

در کتاب ((توحید)) آمده است :

وای بر تو ای ذعلب ، پروردگار من به صفت بعید بودن ، حرکت و سکون ، سرپا ایستادن و رفت و آمد موصوف نمی گردد. بسیار لطیف است ولی به لطف و نازکی موصوف نمی شود، بسیار با عظمت است ولی به بزرگی جسمانی وصف نمی گردد. بسیار بزرگ است ولی به کبر و بزرگی موصوف نمی شود، بسیار جلیل است ولی به غلظت و درشتی موصوف نمی شود، بسیار رئوف و مهربان است ولی به رقت و نازکدلی موصوف نمی گردد، مؤمن است نه به واسطه بندگانش (،) ادراک کننده است نه با قوای ادراکی ، گوینده است نه با لفظ، او در اشیاء است نه با ممزوج شدن ، از آنها بیرون است نه با جدایی ، بالای همه چیز است و نتوان گفت که چیزی بالای اوست ، پیش از هر چیز است و نتوان گفت پیشی دارد، داخل در اشیاء است نه مانند داخل بودن چیزی در چیز دیگر، و بیرون از اشیاء است نه چون بیرون بودن چیزی از چیز دیگر.

ذعلب پس از شنیدن این سخنان بیهوش شد. (توحید ص 230)

به سند صحیح خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است : خدای بزرگ می فرماید: و ان الی ربک المنتهی (نجم 42) ((همانا نهایت به سوی پروردگار توست))، پس چون سخن به (ذات) خدا رسید دست بردارید و لب فرو بندید. (کافی ج 1 ص 93)

و باز با سند خود از همان امام روایت کرده که : ای آدمیزاده ، دل تو را اگر پرنده ای بخورد سیرش نمی کند، و چشمش اگر نوک سوزنی روی آن افتد کورش می کند، تو می خواهی با (نهایت ضعف) این

دو عضو ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی؟! اگر راست می گویی ، این خورشید یکی از آفریده های خداست ، اگر توانستی چشمان خود را از نگاه به آن پرکنی حق همان است که تو می گویی! (کافی ج 1 ص 93)

اسامی خداوند در دعای جوشن کبیر

16- یا من هو رب کل شیء یا من هو إله کل شیء یا من هو خالق کل شیء یا من هو صانع کل شیء یا من هو قبل کل شیء یا من هو بعد کل شیء یا من هو فوق کل شیء یا من هو عالم بکل شیء یا من هو قادر علی کل شیء یا من هو بقی و یفنی کل شیء سبحانک یا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب

33- یا أعظم من کل عظیم یا أکرم من کل کریم یا أرحم من کل رحیم یا أعلم من کل علیم یا أحکم من کل حکیم یا أقدم من کل قدیم یا أكبر من کل کبیر یا ألطف من کل لطیف یا أجل من کل جلیل یا أعز من کل عزیز

38- یا من لا مفر إلا إلیه یا من لا مفرع إلا إلیه یا من لا مقصد إلا إلیه یا من لا منجی منه إلا إلیه یا من لا یرغب إلا إلیه یا من لا حول و لا قوة إلا به یا من لا یستعان إلا به یا من لا یتوکل إلا علیه یا من لا یرجى إلا هو یا من لا یعبد إلا إياه سبحانک یا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب

41- یا من خلق فسوی یا من قدر فهدی یا من یکشف البلوی یا من یسمع النجوى یا من ینقذ الغرقى یا من ینجى الهلکى یا من یشفى المرضى یا من أضحک و أبکی یا من أ مات و أحیا یا من خلق الزوجین الذکر و الأنثی سبحانک یا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب

42- يا من فى البر و البحر سبيله يا من فى الآفاق آياته يا من فى الآيات برهانه يا من فى الممات قدرته
يا من فى القبور عبرته يا من فى القيامة ملكه يا من فى الحساب هيئته يا من فى الميزان قضاؤه يا من فى
الجنة ثوابه يا من فى النار عقابه سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

46- يا غالبا غير مغلوب يا صانعا غير مصنوع يا خالقا غير مخلوق يا مالكا غير مملوك يا قاهرا غير مقهور
يا رافعا غير مرفوع يا حافظا غير محفوظ يا ناصرا غير منصور يا شاهدا غير غائب يا قريبا غير بعيد
سبحانك يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

50- يا من يرى و لا يرى يا من يخلق و لا يخلق يا من يهدى و لا يهدى يا من يحيى و لا يحيا يا من يسأل
و لا يسأل يا من يطعم و لا يطعم يا من يجير و لا يجار عليه يا من يقضى و لا يقضى عليه يا من يحكم و لا
يحكم عليه يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا
من النار يا رب

55- يا من نفذ فى كل شىء أمره يا من لحق بكل شىء علمه يا من بلغت إلى كل شىء قدرته يا من لا
تحصى العباد نعمه يا من لا تبلغ الخلائق شكره يا من لا تدرك الأفهام جلاله يا من لا تنال الأوهام كنهه يا
من العظمة و الكبرياء رداؤه يا من لا ترد العباد قضاءه يا من لا ملك إلا ملكه يا من لا عطاء إلا عطاؤه
سبحانك يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

58- يا من فى السماء السماوات عظمتها يا من فى الأرض آياته يا من فى كل شىء دلائله يا من فى
البحار عجائبه يا من فى الجبال خزائنه يا من يبدأ الخلق ثم يعيده يا من إليه يرجع الأمر كله يا من أظهر
فى كل شىء لطفه يا من أحسن كل شىء خلقه يا من تصرف فى الخلائق قدرته سبحانه يا لا إله إلا
أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

59- يا حبيب من لا حبيب له يا طبيب من لا طبيب له يا مجيب من لا مجيب له يا شفيق من لا شفيق له يا رفيق من لا رفيق له يا مغيث من لا مغيث له يا دليل من لا دليل له يا أنيس من لا أنيس له يا راحم من لا راحم له يا صاحب من لا صاحب له سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

70- يا حيا قبل كل حي يا حيا بعد كل حي يا حي الذي ليس كمثله حي يا حي الذي لا يشاركه حي يا حي الذي لا يحتاج إلى حي يا حي الذي يميت كل حي يا حي الذي يرزق كل حي يا حيا لم يرث الحياة من حي يا حي الذي يحيى الموتى يا حي يا قيوم لا تأخذه سنة ولا نوم سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

83- يا من يخلق ما يشاء يا من يفعل ما يشاء يا من يهدى من يشاء يا من يضل من يشاء يا من يعذب من يشاء يا من يغفر لمن يشاء يا من يعز من يشاء يا من يذل من يشاء يا من يصور في الأرحام ما يشاء يا من يختص برحمته من يشاء سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

84- يا من لم يتخذ صاحبة ولا ولدا يا من جعل لكل شيء قدرا يا من لا يشرك في حكمه أحدا يا من جعل الملائكة رسلا يا من جعل في السماء بروجا يا من جعل الأرض قرارا يا من خلق من الماء بشرا يا من جعل لكل شيء أمدا يا من أحاط بكل شيء علما يا من أحصى كل شيء عددا سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

90- يا من لا يعلم الغيب إلا هو يا من لا يصرف سوء إلا هو يا من لا يخلق الخلق إلا هو يا من لا يغفر الذنب إلا هو يا من لا يتم النعمة إلا هو يا من لا يقلب القلوب إلا هو يا من لا يدبر الأمر إلا هو يا من لا ينزل الغيث إلا هو يا من لا يبسط الرزق إلا هو يا من لا يحيى الموتى إلا هو سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

99- يا من لا يشغله سمع عن سمع يا من لا يمنعه فعل عن فعل يا من لا يلهيه قول عن قول يا من لا يغلطه سؤال عن سؤال يا من لا يحجبه شيء عن شيء يا من لا يبرمه إلحاح الملحدين يا من هو غاية مراد المريدين يا من هو منتهى همم العارفين يا من هو منتهى طلب الطالبين يا من لا يخفى عليه ذرة في العالمين سبحانك يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

سخنان ائمه معصومين ع درباره صفات خداوند عالميان

در ميزان الحکمه اين روايات آمده است:

P PvPC kßV éF ½CpOµC P ÚkpÆ oPDF PC PhDÛz UPC P PvClh
 PhDÛz Ýëk qD°A : (´) íĭµ ÖD@×C @
 P PìØwV qC) PvPC ÝOzCk |îDh , çÜOwÛCk éÛDĚëÍDØÆ P PvPC
 ÝOwÛCk éÛDĚë PC Äel¥N ÍDØ@Æ

pF æCßÊ íO¿ pç éÆ CpZ ,PvBC qC MD¿ í¿ÛBC ÝOwÛCk |ÎDh
 ÍDØÆ Þ (Þk ÝëC ÖqCßÎ Þ Pì`pµ
 PvC MÞD¿O× P¿ DF éÆ PvC ÝëC pFæCßÊ í¾ßαβ× pç Þ lÛÆí×
 Áp¾ ½ßαβ× D@F é@Æ P@vC Ý@ëC
 DN Þk Co ÞC ,koÞA ÝëpÂ çëCpF éÆpçÞ PvC ækoÞA DOØç Þ
 ÝëpÂ çëCpF lÛÆ ÀαÞ Co Clh éÆ pç ,x@J
 Co êÞ lÛClF rV êCoCk Co ÞCéÆpç Þ ælz ðëDÂ rV çëCpF
 lÛClF éÛDÊÞk Co ÞC éÆpç Þ PvC é@O@w@ÛCk
 Þ ld éF)ykÞlex,lÛÆæoDzC ÞC éF éÆpç Þ lÛÆ æoDzC ÞC éF
 lvDÛ¿Û Co ÞC éÆ pç Þ PvC éOhD@Û@¿@Û
 ok ÞC)) :lëßËFéÆ pçÞ PvCækoÞAok oDØz éF Co ÞC lÛÆ Ýìì·N
 ld çëCpF éÆ pç Þ PvC ækpÆ (íOèV
 íèN ÞC qCCo íëDV ((?PwìZ qCp¾ pF ÞC)) :lëßËF éÆ pç Þ
 PvC ælÛDWÛÊ íëDV ok Co Clh ((?PwìZ
 êrìZpç DF PvC æl×DiÛpF ÖlpqC D×C koCk kßVÞ
 PwìÛQkDdçìOwçD×CkoCkíOwç PvC éO@w@ÛCk
 oDÛÆpF Þ ClV ÚA qC éÆ éÛßÊ ÚA éÛ D×C PvC êrìZ pç êCßv Þ
 lzDF ÞC ÝëpÂ éÆêßeÛ éFéÛ D×C Pwç
 éÆ ÚA qC çìJ ækßF DÛìF kpiÊ oDÆ éF êoCrFC Þ lÛÆ PìÎD·¾
 é@Æ Ý@ëC é@Û D@×C P@vC ð@µD@¾ l@zD@F
 DF éÆ kßF êrìZ Þ íwÆ éÛ éÆ æDÊ ÚA kßF DèÛN Þ éÛDË kßz
 ,ÂCÞ ÞC íëDÛìF ÄÏ·O× éÆ lzDFêCælëp¾A
 .lÛÆ íëDèÛN uDwdC ykßGÛqC Dë kpiÊ ßh ÚA
 Mp@d?PwìZ çÛCk uCo :kpÆ Špµ Þ l×A (£)Clh Íßvo P×lh êkp×
 :(')Ýì@w@d ÖD@×C @
 ?PwìZ ÞC oCÞCrvPhDÛz :kpÆ Špµ PvC PhDÛz oCÞCrv éÆ éÛßÊ
 ÚA ,lÛÞClh PhDÛz :kß×p@¾
 oDÇzA Þ phA Þ ÍÞC Þ DÛCßNÞ ælÛÛëp¾A Þ DOÇë êkßG·× Co ÞC
 ,íÛCk lÛÛD× Þ ðS×íF Co ÞC éÆ ÝëC :kß@×p@¾
 .PvC oCÞCrv éÆ éÛßÊ ÚAClh PhDÛz PvC ÝëC íÛDwØç éÛ Þ
 koCk íëDOØç éÛ éÆ íÛCk ÚDèÛÞ
 êDèìO¿ËzqC !Clh Íßvo êC :kpÆ Špµ Þ l×A (£)pG×DìJ krÛ
 Ýì¿Û éëkDF íFp@µ :uD@G@µ Ý@FC @
 ?ív pJí× ÚA êDèìO¿ËzqC éÆ êCækpÆ éZ çÛCk pv DF :kß×p¾
 (£)pG×DìJ qß×DìF êrìZ Cp× çÛCk
 .krv éÆ ÚDÛZ Clh PhDÛz:kß×p¾ ?Clh Íßvo êC PwìZ çÛCk pv
 :lìvpJ Ýì¿Û éëkDF

P lÜÜD× P ÐS×íF Co PC éÆ ÝëC :kß×p¾ ?PvC éÛßËZ krv éÆ
 ÚD@Ü@Z Cl@h P@hD@Ü@z :kp@Æ Sp@µ
 íÛDwØç P DOØç P PvC (íOwç) phA P ÍPC P ClìJDÛ P ClìJ P
 DOÇë P éÛDËë éÆ Ý@ëC P í@ÛCl@Fé@ì@G@z
 .PC PhDÛz Äd PvC ÝëCkoClÛ

2-صفات و خصوصیات منحصر به فرد خداوند

,lvDÛzí×íÏÇìç P ÍDS× éF Dë íNoß× éF Dë íFDWd éF Co Clh
 éÆ lÛÆ ÍDìh éÆ pç :(')ÁkD× ÖD×C @
 éF ÐñDÂ éÛßËZ ,ÝëCpFDÜFPvC éÛDËë P DOÇë PC lÛëPC pì°
 Moß× P ÍDS× P EDWd Cpëq ,P@vC Åp@;@×
 Co PC éÆ éOhDÛz íwÆ ~Å¾Co Clh ?PvC éOhDÛz PC pì° éF Co
 PC lëßÊí× éÆ íwÆ PvClh íËÛDËë
 Co PC rV êkßVß× éÇÏF,lvDÛzíØÛ Co PC lvDÛ;Û Clh éF Co
 Clh éÆ íwÆ ,xJ lvD@Ü@;@F Cl@h é@F
 ,lìvo ÚCBOÛ Clh PhDÛzéF P Clh HGv éF pË× lÛÆíØÛ Åok Co
 êrìZ êCælëp¾A bìç lvDÛzí@×
 .Clh éF pË×
 ykßhqC PC éÆ íOhDÛz éF :kß×p¾ ?íOhDÛz éZ éF Co
 MoDÊkoPpJ :lz ælìvpJ (')íÏµ ÖD@×C qC @
 DF P PwìÛPC lÜÜD× íNoß× bìç :kß×p¾ ?lÛDvDÛz BN éF Co
 ykßh éÛßË@Z :l@z Sp@µ kCk Ý@× é@F
 .kkpÊíØÛ uDiÂ Ökp× DF P kßzíØÛ Åok pµD;× P uCßd

éØçP êCælÛq BN éÆ ÛìÛCkí× CoÝìØçDèÛN,ÛìÛCkíØÛ êrìZ BN
 PØ²µ éÛÆ qC D× :(')íÏ@µ ÖD@×C @
 bìç PlvpÛ BN éF êCé;ëlÛC bìç Pvk ECßh éÛ P kpiÊí× Co BN
 MpZ éÛ ,PvC oClëDJ BN éF r@ì@Z

.lFDìÛ ok Co BN êCælëk

Dë ,ylFDëok êCælëk éÆ PvC ÚA qC pNÓCP BC :lëDxp^¾í×
ÚDeGv êClëh ÀæP ok (')Dë"o ÖDëxC @
.koBA çËÛZCp^¾ êkph Dë ,lWÛËF íØçPok

çëBh êClh lÛCBN éÛBËZ ,PvC ÚCBNDÛ kBh lÛÛD× êCælëp^¾A
ÀæP qC éÆ íw@Æ :(')í@Ï@µ ÖDëxC @
.?lÛÆ ÀæPCo
ÅokuCBd DF P koClÛ oCrFC P PvoDØ× éF êqDìÛ MCkBVß×
çÛëp^¾A ok P kßzíØÛ ÀæP DèOçV éF @
ÐiñpGV íëBÊí× PvCo pÊC !ízBÆí× MoDÊkoBpJ ÀæP ok
éÛDçÏÇO× éÆ íwÆ êC kßzíØ@Û
P PÛ®Ïv pFCpF ok ÅDJ êDçé^¾p° ok éÆ DèÛDØç ,ÝÆ ÀæP Co
EpÃ× ÚDËOzp^¾ æDKv P ÐiñD@ç@ì@×P
DèÛN PvC pìeO× ÚDËlÛÛëp^¾A ÝëpOèF ÀæP P Àëp·N ok
ÚDçDçkph P lÛ·@"Dëh ClëhP@Ø@²@µ
rìÛ P lÛOwç coCBV P oCrFC P MDìç P Ðçz êCoCk éÆ lÛßzí×
Åok MDçæ éÏìvPéF í@NCKß@Vß@×
.kßzí× íÛD^¾ ,lìvo kBh ÚDëDJ é®ÃÛ éF P l×A pv éFçNl× ÚßZ
éÆ íwÆ
ÀæP , PvCækpÆ ÀæP Co ÝOçëBëh kßëh é@Æ é@ÛB@Ê ÚA r@V
oD@Ël@ëp^¾A :(')êKD@ç ÖDëxC @
BC éF Úlìvo qC DèØçP P lÛÛCBNDÛ BC Åok qC uCBd
éÆêoDËlëp^¾AkßzÀæPé@ÛB@Ê@Zkß@zí@Ø@Û
ÀæP qC pNpF ?lÛÛCBNDÛ BC pF é-DdC qC ÚDËlëk P lÛrVDµ BC
lëleN P Àëp·N qC DçéçlÛCP lÛCælÛD×ok
.ÚDëBÊP·Û P·Û qC pNÓCP P PvCÚCpËçìæBN
.kpFíØÛ íJ BC qC íOìçìÆ éF DèÎk P lvoíØÛ BC qC íOçæ Åok
éF ,ÖDçPC :(')íÏµ ÖDëxC @
BC ,kßz ÐñDÂ qp× P ld çëCpF éÆ pç P PvC ælz ÐëDÂ qp× P

ld BC êCpF ,lÛÆ ÀªP Co Clh éÆ pç @
Co çÛkß@F í@ÎqC ,koD@Ø@;@F Co BC é@Æp@ç P (P@vC æl@z
ÐñD@Â Cr@VC ç@ëCp@F) P@vC ækp@Ø@zCo
:lìvpJ éÆ íwÆ P PvC ækpÆ ÀªP Co BCÚDØËìF
,((PvCéÛßËZ)):lìvpJéÆíwÆPvCéOhDvÐ¬DF
.PvC ækCk oCpÂ ÚDÇ×ok Co BC ((PvDWÆ))
P Pçª éÆ íwÆ ,lvoíØÛ BC éF pËÛ¾os êDçé;ëlÛC P lÛÆíØÛ
çÆok lÛÏF êDèOØç éÆ íw@Æ @
çëßv éF éÆ pç P lÛÆí× æoDzC BC éF lzDF éOhDÛ;Û Co BC éÆ
íwÆ Pwi@Û êqp@× P l@d Coç@NCm
çëCpF P) PvC ækoPA ok yoDØz éF ,lÛÆ ykPlex éÆpç P PvC
ækpÆ kPlexCo BC ,lÛ@Æ æoD@zC
:lëßÊ éÆpç P PvC ækCk oCpÂ êrìZ ÚPok Co BC ((?PwiZ))
:lëßÊ éÆpç P(PvC ælz ÐèDÂ CrVC
.PvC éOwÛCk íîDhBC qC Co DçrìZ ((?PwiZ pF))

éÛ D×C,lÛçk íçCBÊ BC kßVp pF DèiÛlëk P pµD;× P uCBd
ÅCokC æCo qC éÛ D×C lÛFDëok Co BC DèÛ@çm @
,P¾DiÛ é¬DdCPC pF ÖDçPC P (ÐµD¾ pF Ð·¾ P pRå× pF pRC
PÎÓk EDF qC éçÏF) DèÛA ok BC oß@d p¬Dh éF
.lz íÏWO× ÚDÛA pF Dçkph P ÖDçPC é@vCB éF éçÏF

ÚDëpV ok DN PwiÛ íOèDèÛ Co BN Dçkph ok éÆ íO@w@ç
í@ëCl@h ÚA B@N D@ÛD@Ø@ç :(')í@Ï@µ ÖD@×C @
P kPlex ,éWiOÛ ok DN PwiÛ íÛDëDJ Co BN ,Dçé;ëlÛC Ð×DN
ok P ízDF Pìç;ìÆ êCoCk DèÛAÚlì;@ël@ÛC
.ízDF pì»O×
çëCpF Pì×DØN pÊC P lz lçCBh Ýì·× rìÛ í;ìJ kßz Ýì·× íwJ
ç@ëCp@F p@ÊC :(')D@¨o ÖD@×C @
.lëAí× ç×qÓ íOvDÆ P ÚD¥ÃÛ ,kkpÊßWovV
êkPlex pç Cpëq :kß×p¾ ? koClÛ ld Clh CpZ :lìvpJ éÆ
íÃ@ël@Ûq é@F j@vD@J ok (')D@¨o ÖD@×C @
PvC oCkpF íOvDÆ lzDF oCkpF íÛPr¾ ÚßZ P PvC oCkpF íÛPr¾
,lz oCkpF ld æDÊ pç P koCkíOèDèÛ
ÛçP ok éÛ P PvC rV êCoCk éÛ ,kpënJí× íOvDÆ éÛ ,lFDëí×

koCk êlÛqp¾ éÛ Þ lzDF Èëpz oClOÂC Þ Mrµ ok ,éWìOÛ ok DN
PvC íwÆ æliëCq éÛ :(')íĭµ ÖD×C @
.lzDF éOzCk íRoCÞ Þ kpìØF éWìOÛ ok DN

:lÛvpKF éÆ lÛÛDvo DV ÚA éF Co çvpJ Þ ÍCåv oDÆ Ökp@× é@Æ
l@zD@F kÞq : (£)Cl@h p@G@×D@i@J @
:liëßËF DØz lÛkpÆ í;vpJ ÝìÛZ pÊC ?PvC ælëp¾A Co Clh íwÆ
éz D×C ,æläp¾A Co ÚDèVlÛÞCl@h
.PwiÛ ÞC êDOØç xÆ biç Þ æl;Û æliëCq Þ æliëCrÛ ,PvC
qDiÛíF Clh ,PvCíÇë Clh

éF éÛÝÇÎ Pwç rìZ éØç ok Þ íÛDÇ× íëClV êDÛ·× éF éÛ D×C
PvClV rìZ éØç qC :(')íĭµ ÖD×C @
.DèÛA DF ÝOii×A BeÛ
okÞ koCk pF Co ÞC êrìZ Dè Þ lÛpF ÝìëDJ Þ ÓDF kßh DF Þ
lÛpiÊ ÚDì× ok Co ÞC DìzC éÆ PwiÛ ÚD@Û@Z @
.DèÛA qC ÚÞpiF éÛ Þ PvdçrìZ ÚÞok ok éÛ ,lÛÆ çOvCo Þ XÆ
kßh DF ,éWìOÛ
.lzDFíØÛ,Úlz ClV éÛßÊ éF DèÛA qC çëoÞk Þ PwiÛ DèÛA éF
ÚlìGwZ BeÛ éF DçrìZ éF ÞC íÇëkrÛ @
éO;ÊDN ,éO;ËÛ oÞk DèÛA qC Þ koCk kßVÞ DèÛA ok ÞC kßz
éO;Ê ,éWìOÛ ok DN ,ækpÇÛ Íßĭd DìzC ok @
.PvClV DèÛA qC ÞC kßz
DèÛA ´ß@hHGvéFÞC qC DìzC íëClV Þ PvdèÛA pF ÞC êÔìOvC Þ
éGĬ° Þ pèÂ HGv éF DìzC qC ÞC íëClV @
.PvÞC êßv éF ÚD;O;ÊqDF Þ ÞC pFCpF ok

ÚA qCæDËÛ éÆ lzDF Cßç Pëäo ÐFDÂ óiz Þ ælÛÛìF ÚDì× éÆ
PvC ÝÇØ× íÛD×q Úlëk :(')êkDç ÖD×C @
ÚDì× éÆÚA êCpF PwiÛ ÝÇØ× Úlëk ,lzDF éOzClÛ kßVÞ oßÛ Þ
lzdGÛ íëCßç æDÊ pç ,xJ kon@Ë@F

êClh þ lzDF(þk ÚA ÚDì×) PìiÛv þ êlÛÛDØç lëDF ,kßz
oCpÂpF «DGNoC Pëäo ÐFDÂ óz þ ælÛÛì@F
DF ÚCBNíØÛCo ÚDeGv êClh éÆ lz PFDR ,xJ PvC ærÛ× ælÛÛìF
DF PìiÛv þ êlÛÛDØç qC í@ÎD@·@N
.lzDF PìiÛv þ «DGNoC lëDF HGw× þ HGv ÚDì× Cpèq ,lëk Û;Z
þ pNpFíwF þ Clh PvC ærÛ× :kß×p¾ ,MphA ok Clh ælçD;× qC
çvpJ éF jvDJ ok (´)ÁkDα ÖD×C @
Clh éÆ ÚAÍDd lÛoCk íËÛßËZ þ ÌÛo éÆ lÛÛìFí× Co êrìZ ÚA
DèÛN ÚDÊlëk !Ð©¾ pwJ êC pNÓCþ
.PvDèiËÛßËZ þ DèËÛo ælÛÛëp¾A
éÆÚAíF ,kpÆ íïWN çëbh ÚDÊlëp¾A pF :lëD×p¾í× ÚDeGv êClh
Àαþ ok (£)Clh pG×D@ì@J @
.PvC ÝëpF qClÛC Û;Z ok þC þ kßz ælëk
.Úlëk qC ízDÛ êoDçZA éÛ D×C ,PvC oDçZA :(´)D`o ÖD×C

êCBN pF êCþ :kß×p¾ ?êCælëk Co MoDÊkoþpJ DëA :lìvpJ éÆ
Hïµm éF j@vD@J ok (´)í@ï@µ ÖD×C @
@ C×@DÖ µ@þC é@Ûß@Ë@Z :kp@Æ Sp@µ Û@O@vp@Jí@Ø@Û Û@zD@F
æl@ël@Û é@Æ Co í@ëCl@h Ý@× !H@ï@µm
éçïF,lÛCælëlÛ ÚkpÆ æDËÛ DF Co þC DèØ;Z !BN pF êCþ
:kß×p¾Mp@d?ÝÆç;αþÚDØëCp@F,êCæl@ëkCo
yCælçD;×(ÚDØëC qC ízDÛ íïÃµ oCBÛC Dë íïÃµ êDçoþDF þ
MDÃël¥N) ÚDØëC ÄëDÃd Äëp¬ qC D@è@îk
.lÛCækpÆ

ok rÊpçykßh éÆ lÛDvo íëDV éF Cp× ÐiñpGV ,lÛkpF ÚDØvA éF
Cp× éÆ Hz ÚA :(£)Clh pG×DìJ @
DN ,kßh PØ²µoßÛ qC ÐVþrµ êClh þ lz ækq oDÛÆ Ý× êCpF
DçækpJ ,xJ kßF éOzCnËÛ ÖlÂ D@V ÚA
.kCk ÚD;Û Ý× éF ,PzCk Pvþk
çîkDF ,êoA :kß×p¾ ,lëk Co yoDÊkoþpJ (£)pG×DìJ DëA éÆ
ÍCäv ÝëC éF jvDJ ok (´)Û±DÆ ÖD×C @
íÛ·ë ,((kpØ;Û¹þok lëk éÆ Co éZÚA Ík)) :lëD×p¾í× ÐVþrµ

êClh éÆ êCæliÛ;Û pĒ× lĕk Co ĒC
.ylĕk Ík DF éÇĬF ,lĕlÛ Û;Z DF Co Clh

lÛOhDÛzCo ßN éÆ ÚA DN êlÛDFDN PÛDOvĒk êDèÎk ok Co oCBÛC
éÆ ÚA íĕßN : @ Dµk ok @ (')Ýìwd ÖD×C @
.lÛO¾Dĕ æo PiĒÛDEĕ éF Ē
rìZéØç ok Co ßN ,HGv ÚClF Ē êlÛDvDÛz Ý× éF rìZ pç ok Co
kßh éÆ ÚA íĕßN : @ D@µk ok r@ì@Û @
.íÛÆí× oClĕlJ Ē oDÇzA Co êrìZ pç éÆ íĕßN Ē Öĕk Clĕßç

æDEÚA Ē PzCk ækpJ ok Ökp× qC Co kßh CpZ :lìvpJ éÆ
DVß·ÎC íFC ÝFC jvDJ ok (')ÁkD@æ ÖD@×C @
éÛßĒZækCk PÛD;Û ßN kßVĒ ok Co çNolÂ éÆ íwÆ !ßN pF êCĒ
:kß×p¾ ?kDOvp¾ ÚD;ĕßv Co ÚCpG×DìJ
êkßF ÚCBNDÛ,kpÆ PÊorF êkßF kph ,koĒA lĕlJ êkßGÛ éÆ Co
ßN ?PvC éOzCk ælìzßJ ßN qC Co kßh
ÚDzpÇÛ× ÛÛCBNíØÛĒ PvC Ý× kßVĒ ok éÆ Co Clh MolÂ pçD²×
éOvßìJ Mp@d liÛCkpÊ PĒDÛCBN
.!lZ lçCBh pçD±ĒC Ē Ý× ÚDì× lÛĒClh êkĒrF ÖkpÆ ÍDìh éÆ
íĕDV DN kpØzí× pF ÛĕCpF Ößz

êphApç qC l·F PvC phA Ē íÎĒC pç qC çìJ PvC ÍĒC éÆ Co
êClh çĕDOv Ē uDKv :(')íĬµ ÖD×C @
Co ĒC éÆ PvCHVCĒ çÛkßF phA HGv éF Ē lzDGÛ êqD°A Co ĒC
éÆ PvC ÖqÓ çÛkßF ÍĒC HG@v é@F Ē
.lzDGÛ êphA Ē ÚDĕDJ
Ē lzDFêqD°A Co ĒC éÆ ÚAíF ækßF rìZ éØç qC çìJ ,PvC ækßF
æoCBØç Ē kpĕnKÛ ÍCĒq æDE b@ì@ç @

.lzDF éOzCk íŮDëDJ Þ PëDèŮ éÆ ÚAíF Pwç rìZ éØç qC xJ

Cßç ok ælŮÆCpJ oDG° Þ kpÊ MCom Þ ÚDØvA ÚDÊoDOv Þ DèFA
êDçæp®@Â oD@Ø@z : (') í@Ï@µ ÖD@×C @
êDèçDËŮkDO¾CPwìŮ ælìzßJ ÞC pF ,ÈëoDN Hz ok ÚDËZoß×
æDËŮOçh Þ ÌŮvph pF oß@× P@Æp@dÞ
.lŮCkí× Co DèçÏJ Úkoßh ÛçpF Þ DèÊpF
êDçÝì×qpvÖCoA êDèGz éŮ ,PvC ælìzßJ ÞC pF oßWëk Hz íçDìv
éŮ éÆ iëClh PvC ærŮ× Þ ÅDJ @
ÚDØvA éŮCpÆok olŮN qC éÆ êqCÞA éŮ Þ éOvßìJ Ûç éF ÌŮo
êCæßèÂ êDçéKN Þ Dè@çß@Æ é@Ů Þ P@w@J
êDèŮD¾ß¬ Þ lO¾Cí×Þp¾ éÆ íÊpF éŮ Þ kßzì× ælŮÆCpJ ÚA qC
DçpFC çhomA éZÚA éŮ Þ krihí×pF
oCpÂ êDV Þ æDËŮkDO¾ClŮŮCkpÊí× oÞkÚD;çDËŮkDO¾CqC
CoDèŮAÚCoDF yoDF Þ ÚDÊoDOv (éF EßwŮ@×)
í¾DÆ é;J êqÞo êCpFéÆ Co éZÚA Þ Co ÞC lŸÃ× Þ oß× Úlì;Æ
éŮCkêDVP ŮCoDF æp®Â pç ÝO¾p@Ê
.lŮCkí× çØÇz ok Co êCækD× pç ÝìŮV xŮV Þ PvC
ÞÉorF êDçDëok ok DèËŮèŮ lz Þ l×A Þ DèNßÏh ok ÚDÊlŮF
ÚDçDŮÊ Þ DèŮDFD@ì@F ok yß@dÞ êCÞA @
.lŮCkí×Co Piv êDçkDF qC DèFA Úkoßh ÛçpF
.PvC æDÊA DçqCo qC poŮDèŮ Þ DçqCo éØç éF Clh

ÚAækßF (ÈÎD× Þ) oDÊkoÞpJ Þ PzClŮ kßVÞ í×ßÏ·× qßŮç éÆ
æDÊ ÚA ækßF DŮCk ÞC : (') íÏµ ÖD@×C @
.PvC ækßGŮ oDÆ ok êoÞlÃ× qßŮç éÆ íŮD×q ok ækßF DŮCßN Þ
ækßGŮ (íÆßÏØ× Þ) ækoÞpJ éÆ æDÊ

kßF qCçìJ DizC éF ÞC ÛÏµ ,xJ PvC ækßF ÛÎDµ é;ìØç ,lëAí×
lëlJ éZÚA éF Clh : (') pÂD@F ÖD@×C @
.ÚD;Ůl×A lëlJ qC l·F DèŮA éF PvÞC ÛÏµ lŮŮD× ,ÚD;Ůlz

ÞC ÛÏµ Þ Pvc ælÛëA ÚDÊlÛq éF ÞC ÛÏµ ÚBaØç éOznÊ ÚDÊkp×
 é@F ÞC Û@Ï@µ : (') í@Ï@µ ÖD@×C @
 .Pvc Ýëpëq êDèÛì×q ok éZÚA éF Pvc ÞC ÛÏµ lÛÛDØç ,Pvc ÝëpF
 êDèÛDØvA ok éZÚAéF
 Þ ækβF éZÚAéF Ýì×q Þ DèÛDØvA çÛëp¾A qC çìJ Clh DëA éÆ
 çvpJ ÝëC éF jvDJ ok (') ÁkD× ÖD×C @
 éØç éF) lÛëp¾DìF CoÝì×q Þ DèÛDØvA éÆ ÚA qC çìJ ,êoA
 :kβ×p¾ ,Pvc éOzCk ÛÏµ læAí× lælJ éZÚA
 .(Pvc éOzCk ÛÏµ rìZ
 pF ÚD;Ûl×A lælJ qC l·F ,ÝëCpFDÛF ,Pvc éOzCk ÛÏµ DèÛA éF
 DìzC ÚkoÞA lælJ qC çìJ : (') íÏµ ÖD@×C @
 qC l·F DèÛA éF Pvc ÞC ÛÏµ lÛÛDØç lÛëA kβVÞ éF éÆ ÚA qC çìJ
 DìzC éF ÞC ÛÏµ l;Û ÚPr¾C êrìZ ÞC ÛÏµ
 .ÚD;ÛkoÞA lælJ

Þ ÛÆDd Þ lÛÆí× oDO¾o Ílµ éF éÆ Pvc êpÊkCk lÛÞClh éÆ
 Ûçkí× íçCβÊ : (') í@Ï@µ ÖD@×C @
 .kqDví×ClV Ûç qC Co Ð¬DF Þ Äd éÆ Pvc êoÞCk
 okÞ lÛÆ Ûov çÛDÊlÛF éF éÆ Pvc ÚA qC pNÓDF Þ Pvc ÞËOvCo
 çëβh ælµÞ ok éÆ Pvc íëCl@h @
 .Pvc ækpÆ êpÊkCk DèÛA DF çëβh Ûçd ok Þ ækpÆ oDO¾o Ílµ
 éF çÛDÊlëp¾A ÚDì×
 .Pvc ækβØÛ ÞëDµo Co ÞÎClµ ,ækpÆ Ûçd éZÚA ok Þ l;íFí× Þ
 Pvc kDëq çëoDFkpF éÆ íëClh @
 íçk p;ìÆ Co éÆ pç βN éÆ ÝëC éF lÛ¾pO@·@× ÚD@Êl@ëp¾A
 é@Ø@ç : @ D@µk ok @ (') kD@W@v ÖD@×C @
 .Pvc βN ÖpÆÞ Ð@¾êÞo qC ,í;íFí×CoxÆ pç éÆ ÝëC pF lÛçCβÊ Þ
 íOwìÛoDÇØOv
 íÛDçDÛÊ HGv éF pË× ,l;Û éO¾pÊ í×kp× qC íÊlÛq æD¾o Þ
 PØ·@Û r@Êp@ç : (') í@Ï@µ ÖD@×C @
 .lÛÆíØÛ Ûov çÛDÊlÛF éF lÛÞClh éÆ CpZ ,lÛlz HÇNp×éÆ
 PwçDèÛA ok éÆ íÛDÃNC Þ êoDÆÛç× Þ βN êDçoDÆ ÖDØN ok Ý×
 !CoDÊkoÞpJ : (') pG@×D@ì@J p@ër@µ @
 ÝëC ÚA Þ ÛØè;F Co ÚA ÛÛCβNíØÛ éÆ Pwç 'β'β× Èè D×C ,ÖkpF
 íJ βN ÞÎClµ éF Ökph DF Þ Öli;ëlÛC

DèÛA ÚÐÆkßÆ éĬØV qC ÚÐËØç Ð×DzCo kßh ECnμ íĬĬ êpiÊí×
Û;h ÔF ÚClÛ×Crv pF ßN éÆ Pvc
ok Co ÚA Úl×A kßp¾, lÛßz Ý× ECnμoCßCrv í×kp× æÐêpç
!përμ êC :lz éO¿Ê ?íÛCkpÊí× riÛ
Úl×Apv pRC pF ÚÐÆkßÆ ,éWìOÛ oklzDF æl×A pv éF riÛ
ÚÐÆkßÆ pøμ éÆ ÛÛ@Æí@× ol@Ã@× í@ÛD@×q
.Ý× ECnμ éF ÚCoDçèÛÊ ß lÛpi×í× ÚDzpøμ

DØz éÆ ÝëC éÛ DëA :P¿Ê ß lz koCß (´)ÁkDα ÖD×C pF DVß·ÎC
íFC ÝFC :lëßÊí× ÛĬw× ÝF ÚCßp@× @
Ûç Ý× :P¿Ê DVß·ÎC íFC ÝFC CpZ :kß×p¾ (´)ÖD×C ?PvCrìZ
éØç æl@Û@Û@ëp@¾A Cl@h í@ëß@Êí@×
pGα íNl× æÐÊ ÚA ß ÛÛÆí× ´ß¾l× íëDV ok :P¿Ê
?íÛëp¾Aí×éÛßËZ :kß×p¾(´)ÖD×C !ÛÛëp¾Aí×
ß ÛÆ qC ,êrìZ pç ælÛÛëp¾A éÆ Pvc ÝëC éÛ DëA
:kß×p¾(´)ÖD×C lÛëAí×lëlJ íÛÐÊlÛGÛV ß ÛëDØÛí×
ß Pvc ÖClÆ ækD× ß pÛ ÚÐÊlÛGÛV ÚA qC éÆ íÛCkí× ßN DëA
:kß×p¾ CpZ :P¿Ê?Pvc æÐÊA DèÛA ÀìÆ
.lÛD× yß×Dh ,DVß·ÎC íFC ÝFC?lÛÆí× pøμ olÃZ

CoÝì×q (æpÆ) lÛCßNí× ßN oÐÊkoßpJ DëA :P¿Ê (´)Ûëp× ÝF
íwìμ éF xì@Ĭ@FC : (´)ÁkD@α ÖD@×C @
(´)íwìμ?lÛÆ ÉorF Co ´p× ÛìN ß ÈZßÆ Co Ýì×q éÆ ÚA ÚßlF
,lçk êDV í°p@×Û@i@N Ð@hCk
ß lÛCkpÊ ÈZßÆCo Ýì×q lÛCßOF éÆ íwÆ ,kßzìØÛ Àαß íÛCßNDÛ
P¿α éF Clh !ßN pF êCß :kß×p¾
.?PwìÆ íwÆÝìÛZ qC pNDÛCßN (kpìÊ êDV ÚA ÐhCk Ýì×q éÆ
ÚClÛZ) ÉorF Co ´p× ÛìN
êDVí°p× ÛìN ÐhCk ok Co DiÛk lÛCßNí× ßN oÐÊkßpJ DëA lz
éO¿Ê ßC éF éÆ æÐÊ ÚA @ (´)fìw× @
íÛlz lìçCßhí×ßC qC DØz éZÚA D×C ,kßzìØÛ ækCk PGwÛ ÐVßrμ
êClh éF íÛCßNDÛ ß rWμ : @ lçk
.PwìÛ

kßzíØÛÀαP íÛCBNDÛ éF lÛPCLh !ßN pF êCP :kßxp^¾ ,çvpJ
ÝìØç éF jvDJ ok rìÛ (')íĭ@μ ÖD@xC @
.?PwiÆíwÆ ÝìÛZ qC pNDÛCBN ,ÉorF Co ¹p× ÛiN P lÛCkpÊ
ÈZBÆ Co Ýì×q lÛCBOf éÆ íwÆ
íîD·NÞ ÅoDGN êClh éF íÛCBNDÛ P rWμ PGwÛ :kßxp^¾ ,ÍCåv
ÝìØç éF jvDJ ok rìÛ (')íĭ@μ ÖD@xC @
.PwiÛ íÛlz êlìvpJ Ý× qC éZÚA D×C ,kCk ÛCBNíØÛ
lÛCBNí×Ûç ¹p× ÛiN qC pOÇZBÆ êrìZ ok ,êoA :kßxp^¾ ,ÍCåv
ÝìØç éF jvDJ ok (')D@``o ÖD@xC @
pÊC,PvC ækCk êDV lzDFí× ¹p× ÛiN qC pOÇZBÆ éÆ B@N Û@;@Z
ok Co ÚA !l@çk êD@V Co Ý@i@×q
,íÛÆí×ælçD;× PvC Ýì×q P ÚDØvA ÚDì× éÆ Co éZÚA pç P Ýì×q
P ÚDØvA íÛÆ qDF Co PÛDØ;@Z
.lÛCkpÊí× oBÆ DèÛA Úlèk qC Co BN lçCBiF lÛPCLh pÊC éÆ
íîDd ok

çëßhÉorF êDçéÛD;Û qC íhpF P íÛO;Ê Ýiv ,P;Ê Ýiv ívß× DF
éÆ íwÆ :(')íĭμ ÖD×C @
.lzDF éOzCk êCéaÛDFq P íÃ®Û P êoCrFC P í×ClÛC éÆ ÚAíF
,lÛDèDØÛ P lF Co
.lzDF oDÆ ok êCéaÛDFq P HÎ P oCrFC P ÖClÛC éÆ ÚA íF
,P;Ê Ýiv ívß× DF @
P yßÊ êDèhCoßv DF éÛ D×C kßÚzí× P DçéaÛDFq P ÚDFq
é@ĭ@i@vP é@F é@Û D@×C ,l@çkí@× p@G@h @
ækCoC éZ pç éF é^{2¾}Dd DF éÛ D×C lÛÆí× pF qC P ÚkpÆ ³;ĬN
DF éÛ D×C lèßÊí× Ýiv ,ÚlìÛZêDçoCrFC
éÆ PvC íèClα DF éÛ ÞC ÝO;Ê ÝèC D×C ,lFDèí×íOwç ÞC P
((yDF)) :lèßÊí× ,lFDè íOwç éÆ lÛ@Æ
Co ÚA éÆ PvÞC Ð·¾ ÚDeGv êClh oDO;ÊéÇĬF ,kßz ælìÛZ éÆ
êqCÞA DF éÛ P lFßÇF Co yßÊ ækpJ
íîqC P ÛèlÂ (rìÛ ÞC Ð·¾) pÊCCpèq ,PvC éOzClÛ kßvP pO;ìJ
P l;íFí× ÛwW@N P ækp@Æ kD@W@èC
.kßF Ýì×Þk êClh ÚA kßFí×
PvCÞo éÛBÈZ ,lÛ×BŸ·× ÚCpG×DìJ pÊC :lìvpJ éÆ ÚB×D× ÍCåv
ÝèC éF j@vD@J ok (')D@``o ÖD@xC @

ívß× ÕC ÙìĭÆ :kß×p^¾ ?lÜÆ í;çCBh ÝìÜZ ßC qC ß PwìÛ íÛlëk
íîD·N êClh lÛClÛ ÕC ÙìĭÆé@Æ
êClh éÆ í×DËÛç D×C ,kßz ælëk Û;Z éF éÆ Pvc ÚA qC pNpF
lÛßClh éÆ PwÛCkí× (´)ÚCpØµÝ@F
éÆ kCk ´Ô¬C DèÛA éF ß P;ÊpF kßh ÖßÂ krÛ PzCk çFpÃ× ß
P;Ê Ýiv CßWÛ éF ßC D@FÐ@Vßr@µ
:lÜO;Ê ç×ßÂ Pvc éOhCkpJ êß DF CßWÛ éF ß éOzCk çFpÃ× ß
éO;Ê Ýiv ßCDF ÐVßrµ l@ÛßCl@h
DèÛA ívß× ,xJ ÙëßÛ;F Co Clh Ýiv ßN lÛÛDØç riÛ D× éÆ ÝëC
pË× ,ÙìÜÆíØÛoßDF Co PÛiv rÊpç
ß ÅoDGN êClh qC ß P^¾o æßÆ éÓDF kßh ß PzCk ÚD;èËÛ æßÆ
éÛ×Ckok ß kpF DÛiv æßÆ êßv é@F Co
DF ,ÖDÛ lÛĭF êClh ,xJ lÛDvpF Ökp× ÚA yßÊ éF Co yoDO;Êß
lëßÊ Ýiv êßDF Pvcßh íîD·@N
(PèV çz qC) ßoßĭV ß pv P;J ß LZ ß Pvcöß ÝìëDJ ß ÓDF qC
Ökp× P;Ê Ý@i@v (´)í@vß@×
ok ÚA qC xKv ß koßA lëlj Phok ok Co kßhoDO;Ê ÐVßrµ
lÛßClh éÆ Cpèq ,lÛliÛz Co ßC Ýi@v
.lÛliÛz^¾p¬ éØç qC Co ÚA éÆ êoß¬ éF ,PhDv ælÛÆCpJ ^¾Cp¬C

ízDÛ íëClìJ éÛ D×C PvcClìJ ,íwd uDØN ß uCßd é@vCß éF éÛ
D×C ,Pvc oD@ç@zA : (´)D@o ÖD@×C @
.ÚkßF oßk HGv éF éÛ D×C Pvc ÚDèÛ ,Û;Z DF ÚlëkqC

ClªÚA DF éÆ koCk ízßÊ gCoßv éÆ DÛ·× ÝëC éF éÛ ælz
æli×DÛ CßÛz D× oDÊkoßpJ : (´)D@o ÖD@×C @
DF éÆ ÙëoCk yßÊ gCoßv éÆ D× lÛÛD× ,lÛìFíØÛ Co êr@i@Z ÚA
é@@@vCß é@F í@îß ,kß@Û@zízí× Co
.ÙìÜìGF ÙìÛCßNíØÛ ÚA éĭlvß éF íîß ÙëßÛzízí×ÚA
bìç éÆ DV ÚA qC lÛìFí× kßÛzízí× éÆ êrìZ ÚDØç DF ß kßÛzízí×
,lÛìFí× éÆ êrìZ ÚDØ@ç D@F ßC @
qDF pËëk êrìZ (ÚD×rØç) ÚliÛz qC Co ßC êrìZ ÚliÛzß PwìÛ
ælizßJ ßC pF íÛDFq ß P»î éÛß@Ê
. (Áßĭi×) ÚDÊlÛßÛz íëCßÛz lÛÛD×éÛ D×C PvcßÛz ßC :ÙìO;Ê
,koCkíØÛ

ÛÏµ) mß¿Û êDÛ·× éF éÇÏF PwìÛ êkph ß íÇëoDF ß íØÆ êDÛ·×
 éF Clh ÚkßF Àì®Î : (') D''o ÖD×C @
 .PvC ÚkßF Åok ÐFDÂ pì° ß DìzC ok (ßC MolÂ ß
 .íØwV P¾D®Î êDÛ·× éF éÛ D×C ,PvC Àì®Î @
 .kßzìØÛ Àªß íëClìJDÛ ß D¿h éF D×C ,PvC Àì®Î : (') íÏµ
 ÖD×C @
 ÛÇ ß ælëp¾A (kph oDìwF ß) Àì®Î MCKßVß× ÛÇ ÚßZ ,PvC
 Àì®®Î Û®®¿®Ê : (') D®''o ÖD®×C @
 ß Àëp± pì° ß Àëp± ÚDÇDiÊ ok Co ßC ,Ûª éÛD¿Û DëA koCk
 íÇDÊA r®ëo ß À®ëp®± êD®çr®ì®Zé®F
 DGëpÃNéÆ íÛìFíØÛ Co DèÛëC qC pNkph ß é¿J ß ÈÆ ÚßZ
 íÛCoClÛDV rëo ß Àëp± êDçpÇìJ Úlëp¾Aok
 éOhDÛz qDFpËëLÇë qC ÚDzkCqÝèÆ ß kCqßÛ ß DèÛA ækD× ß pÛ
 lÛrëo xF qC ß lÛßzìØÛ ælëk Û¿®Z é®F
 rìÛ MCKßVß× ÝëCælÛÛëp¾A éÆ ÛëkpF íJ Ûëlëk Co DçrìZ ÝëC
 P¾Cp± ß êrëo ÚßZ ,xJ lÛßzìØÛ
 .PvC Àëp± ß Àì®Î
 êDÇClªß PvC ÚCßNDÛ éOwçA oDìwF ß Àëp± êDÇCßA ÚlìÛz qC
 ,ßC rV ,íëCßÛz pç : (') íÏµ ÖD×C @
 Úlëk qC,ßC rV ,íëDÛìF pç ß kßÛzìØÛ Co Pvk oßk êDÇqCßA ß
 kqDvì× pÆ Co çzßÊ rì®Û l®Û®Ï®F
 .PvC oßÆ rëo oDìwF ß Àëp± ÖDwVC ß ClìJDÛ êDèËÛo

 .PvC ÚCßNDÛ ,ßC rV ,êlÛ×ßpìÛ pç : (') íÏµ ÖD×C @
 ß PvCêlÛ×qDìÛ pç ælÛÛÆ qDìÛìF ,PvßC éF ækDowëC rìZ éØç
 ß PvC ÝNßp¾ ßC pFCpF ok rìZ éØç @
 .íÛCßNDÛ pç ælÛçk ßpìÛ ß êoCßh pç çìGNrµ
 PwJ éZ ß PvC PznÊ DF ß oCßÊorF ,êlÛ×ßpìÛ Ýìµ ok é®Æ
 í®ëCl®h P®vC é®G®Np®× l®Û®Ï®F @
 .!íhDowÊ ßC íÛD×p¾DÛ pF ,íÛCßNDÛ éØç ÝëC DF éÆ ÚDwÛC êC
 ßN êCéëD×ßp¾ß
 .PvC lÛ×ßpìÛ ß DÛCßN rìZ pç pF ß koCk íÊpìZ rìZ éØç pF
 ß koCk é¬DdC êrìZ pç pF @

.PvC Ðiîm ,ÐC rV ,êrërm pç :(')íîµ ÖD×C @
.PvC Ðiîm pç çìGNrm Ð :lëD×p¾í× ÚDeGv êClh ÀªÐ ok
(')íîµ ÖD×C @

Èî× ok Co ÐVÐrm êClh DëA éÆ liëßËF Ý× éF :lìvpJ éÆ
ÄëlÛq é@F j@vD@J ok (')ÁkD@ª ÖD@×C @
xJ :PçÊ pìh :kß×p¾ ?koCk íGiÂo Ð ÀîDi× íowç pìFlN oDÆ
ok Dë Pwç êqDGÛC çìçD@zkD@JÐ
Pzq MCKßVß× Ð ÅDÛvpN ÚDÊlÛrh Ð ælÛok MDÛCBìd ÐìGÂ qC
ÙìÙìFí× ÛîDµ ok éÆ íÛD×DwFDÛÝëC
bìç lÛÐClh liëßÊí× DØz éÆ PvC íîDd ok éØç ÝëC ?PwìZ
EpÃµ Ð oD× Ð é;J Ð ÖpÆ Ð ÚCÐCp¾
DèFpÃµ íëßÊí× éÆ ÝëC éÛ pË× :PçÊ ?lÛÆíØÛ ækßèìF oDÆ ÚßZ
lÛëp¾AíØÛ PîµÚPlF Co êrìZ
pçqkDJ ÝëpOèF Ð lÛowç lÛ×kßv ,koCk êoCokC Hz éÆ íwÆ
ÚD×ok êCpF Ð éÛDS×ÛÛv Ð kok êCpF
ÐC êoDØìF êCpF koßìF lì;v UCq DF Co ÚA ÖCnV éF ÔOG× |iz
pÊC éÆCpZ ,lÛëD@çoD@× P@zß@Ê
éF :lìvpJ qDF CpZ :PçÊ ?PvC lÛ×kßv æoßh êoDØìF êCpFíÆDh
ÖpÆ éÆ liëßÊí× Ð lÛlìç;@×
éÆ ÝëC DëA :PçÊ éÛ :kß×p¾ koCk kCpëC Ð Hìµ Clh pìFlNÐ
çÛëp¾A qC êrìZ DëA é@Æ l@ì@ëß@Ë@F Ý@×
êÐo qC : kß×p¾ Mp@d ? PvC ækßèìF Ð YßJ êoDÆDë koCk
íOØÇd ælëp¾A éÛOhDÛ Co ÚDwÛC lÛÐCl@h
.PvC PØÇd
qC pNPvok ÚkpÆ éÛOh ok Co kßh oDÆ Ð lìçkí× pìì»N PvC
ælëp¾A Clh Co éZÚA D@Ø@z :P@ç;@Ê
ÝëC éF Co ÐC Clh éÆ íîDd ok lëpìÊí× ækph ælzdÛ éÛOh pF
Ð PvC ækpÆ Clh éÆ lìÛCkí×êoD@Æ
ÝëC :liëßÊí× lÛÇÛ lìÛCkí× ælëlÛwJ íîØµ PvdØz oDÆ éÆ Co
ÚkpÆ éÛOh Ð PvCælëp¾A Moßª
.?PvC éÛDØìÇdpì° Ð æDGOzC Clh oDÆ
Ð éOzCk opÃ× Co ÚkpÆ éÛOh kßh ÐC D×C PvC Pvok Ð éÛDØìÇd
Clh oD@Æ Ý@ëC :kß@×p@¾ Mp@ç@d

½DÛ éF ÐªÐ ç¾DÛ lÛF læÁí× DìÛk éF éaF íOÃÐ éÆ ÚDÛaØç
PvC ækß×p¾ ÖqÓ çÛD@Êl@ëp@¾Ap@F
ÚA ækCk oßOvk ÚDÊlÛF éF ÍDd Ýìµ ok D×C ,PvC ækpÆ Co oDÆ
ÝëC Ùìçd lÛÐClh lzDFí×yokD@×
ok ÝìÛaØç PvC ÈÏè× Ð lÛØÛDëq D·®Â ,Ðkpç ,okD× Ð kCqßÛ
êCpF lÛpGÛ Co ½DÛlÛFpÊC éÆ lÛpGF Co
PwÛCBNí× Clh éÆ íÎDd ok lÛßz éO¾pÊ lÛlz lÛÏF íOÃÐ éÆ
PvC ækCk oßOvkriÛ DèÛhDÛ koß@×
lÛÏF éÆ pv Ð ÐìGv êß× PvC ÝìÛZ qDF Ð kß;Û lÛÏF
çëDèÛhDÛéÆ lÛëp@¾D@ì@F êoß@¬ Co ÚD@w@ÛC
D×C ælëp¾A é@ìF DF Co DèÛA lÛÐClh éÆ pÛ êDçÐDÊ PvC
ÐìGÃÝìØç qC riÛ Ð kpÆ æDNßÆ læDF Ð lÛßzí×
.koÐAíØÛ koCÐ êkCpëC Ð Hìµ ÐVÐrµ êClhpiFlN Ð pëlÃN éF
DèÛëC lÛpNl×AoDÆ DèÛA éOhC

Ð xÛC pç DF Ð íÛD×q pç ok Ð DVpç ok ÐC :lèD×p¾í×
,ÚDe@G@v êCl@h À@ªÐ ok (´)í@Ï@µ ÖD@×C @
.PwçíÛV
êßv éF Co DèOvk éÆ lÛÆí× íÂp¾ éZ :lì@vp@J é@Æ í@Ã@èl@Ûq
é@F j@vD@J ok (´)ÁkD@ª ÖD@×C @
Clh MolÂ Ð é¬DdC Ð ÛÏµ p²Û qC oDÆ ÝëC :kß×p¾ ?ÛëoClèËÛ
Ðp¾ Ýì×q ½p¬ éF DèÛëoCkpFÚD@Ø@vA
éF Co ÚD;ëDèOvk éÆ PvC ækCk oßOvk kßh ÚDÊlÛF Ð ÚDOvÐk
éF ÐVÐrµ êClhD×C ,PvC ÚDwç@ë
.PvC ækCk oCpÂ êqÐo Úl·× Co ypµ Cpëq ,lÛÛÆ lÛÏF,ypµ ½p¬
éF ,ÚDØvA

DV ÚA qC Ð íèOÛØÎC ÷olv éF DV ÚA qC Ð ÚDØvA éF
(£)pG×DìJ CpZ :lz ÍCåv (´)Û@±D@Æ ÖD@×C qC @
P;ª éF Clh éÆ íÎDd ok kpÆ CBWÛ Ð P;Ê Ýiv Clh DF DV ÚA
ok Ð lz ækpF oßÛ êDçækpJ êßvéF
ÀªÐ ÚDç× ÝOzCk éF éÛ íÎD·N Ð ÅoDGN êClh :kß×p¾ Mp@d
?kßzíØÛ À@ì@ªß@N D@VÝ@O@zCk

ÚDÛÆDv Þ kßh ÚDËOzp¾ éÆ PvCßh ÐVÞrµ lÛÞClh D×C kßzí×
 çÎDd Ð×Dz ÚD×qéÛ Þ kß@zí@×
 Þ koCk ÚD;ì×CpÊ DèÛA éF ÞC ÚkCk ÚD;Û DF Þ lÛCkpÊ ½p;×
 pG×Dì@J kß@VÞé@F Co ç@èD@è@ÛD@Ø@vA
 .lçk ÚD;Û êÞ éF lçkí× pGh çÛl×A kÞp¾ qC l·F éÆCo çìÊorF
 Þ PØ²µ êDèìO;Ëz

ÞC íÛÞokÏÛçA ÁßÏi× ækCoC :kß×p¾ ,ÁßÏi× ækCoC Þ Clh
 ækCoC qC ÍCåv éF jvDJ ok (´)Û±DÆ ÖD×C @
 lëlJ Þ kDWëCÚDØç ækCoC ÐVÞrµ êClh æoDFok D×C ,lÛÆí×
 qÞpF ÞC qC ÚA íJ ok éÆ PvC í@Ï@Ø@µ Þ
 l;ëlÛCí× éÛ Þ kpìÊí×ÛìØ¥N éÛ ,lÛÆí× Ð×DN Þ ÏÛok éÛ ÞC
 Cpëq ,pËëk rìZ éÛ PvC DìZC ÚkoÞA
 .pËëk rìZ éÛ ,PvÞC Ð·¾ÚDØç Clh ækCoC ,xJ lÛNDÂßÏi× MD;¤
 qC DèÛëC PwiÛ ÞC ok MD;¤ ÝëC

سیر الی الله

خداوند در قرآن کریم، بندگان را به پیمودن در مسیری که به ملاقات او منتهی می شود، دعوت کرده
 است. لذا می فرماید: انّ هذه تذکره فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

قرآن به شما تذکر می دهد پس هر که دوست دارد وسیله ای پیدا کند تا به خدا برسد.

همه اولیاء خدا در مسیر الی الله حرکت می کرده اند. همه عاقلان عالم، در این مسیر بوده اند.

پس می شود که انسان به وصال خدا برسد. با او رابطه محبت آمیز و عاشقانه برقرار کند. مشکلات خود را به او بگوید. بر او تکیه کند. از او کمک بگیرد. از او راهنمایی بخواند. از او روزی بخواند. از او شفای مریضش را درخواست کند. از او رفع و دفع غم و اندوهش را بطلبد.

و در نهایت او را ببیند. از علی ع پرسیدند: آیا خدا را دیده ای؟ گفت آیا چیزی را که نمی بینم عبادت می کنم؟ ولی نمی توان خدا را با چشم مادی دید اما خدا را با حقیقت ایمان می توان درک نمود.

روایت شده که امام کاظم ع بیمار شد. پزشک یهودی بر بالینش آوردند. حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او مشورت کنم آنگاه رو از طیب بر گردانیده بجانب قبله توجه نمود و این جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طیب منی بفضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جا می ده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طیب با تحیری عجیب می نگریست. بعد از مشاهده آن پیش آمد گفت ای سرور من اول گمان کردم تو بیماری و من طیب! اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طیب از تو خواهش می کنم مرا معالجه نمائی. حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد. {خویشها و بدیها}

*البته خیلی ها هستند که می گویند ما در مسیر الی الله هستیم. ما عاشق خدا هستیم. ما با خدا ارتباط معنوی داریم. اما آیا می شود هر ادعائی را قبول کرد؟

خصوصیات عارفان حقیقی و سالکان الی الله چیست؟ یکی اینکه باید مشخص شود خدا چقدر برای ما مهم است؟ امام صادق ع فرمود هر که می خواهد بداند چه منزلتی نزد خدا دارد نگاه کند که منزلت خدا نزد او چقدر است؟ زیرا بنده به همان اندازه نزد خدا منزلت دارد که بنده برای خدا نزد خود منزلت قائل است.

دوم اینکه چقدر از شبها را بخاطر خدا بیدار مانده است؟ خدا به موسی ع وحی کرد آن کسی که گمان می کند محبت مرا در دل دارد ولی شبها تا به صبح می خوابد دروغ می گوید. مگر نه اینکه هر دوستی

خلوت با دوستش را می خواهد؟ ای موسی! خشوع دل و خضوع اعضای بدن و اشک چشمانت را به من هدیه کن آنگاه مرا نزدیک خود خواهی یافت.

آری خدا به همه ما نزدیک است که فرمود: و نحن اقرب الیه من حبل الوريد {ق16} و فرمود
اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب {بقره 183} ولی ما هستیم که بخاطر حجابهای دنیا او را با دل نمی بینیم.
باید همانند اولیاء خدا قسمتی از شب را به خدا اختصاص دهیم.

آن جوانی که شبها را به تلویزیون و فوتبال و امثال اینها می پردازد و بعد نماز صبحش را یا قضا می خواند
یا با کسالت و لب طلائی! چگونه می تواند ادعا کند که من عارف هستم. متأسفانه اخیراً خیلی ها ادعای
عرفان دارند. حتی درمیان بعضی از خانمها. ولی باید به اعمال او دقت کنیم که آیا نشانه های عارف واقعی
را دارد؟ یا می خواهد خودنمایی کند و مشهور شود؟

سوم اینکه عبادت آنها نه از ترس جهنم است نه به طمع بهشت. بلکه بخاطر محبت واقعی و بریدن از
همه چیز فقط دل بستن به خدا است.

در صحیفه ادریس است که خدا فرمود: خوشا آنان که از روی عشق مرا پرستیدند و مرا معبود و
پروردگار خود گرفتند. برای خاطر من شبها نخواستند و روزها هم مجاهدت می نمودند.

منابع:

بسوی آفریدگار - لطف الله صافی گلپایگانی

میزان الحکمه - محمدی ری شهری

اعتقاد ما {آیه الله مکارم شیرازی}

آشنایی با قرآن {استاد مطهری}

اخلاق اسلامی {مؤسسه در راه حق}

میرزا جواد آقا ملکی {احمدلقمانی}

کشکول شیخ بهائی

احادیث قدسی {سید حسن مشکوه}

نردبان آسمان {مجموعه درسهای آیه الله بهاء الدینی}

نور الیقین {حسین شفیعی}

توحید صدوق

زاد السالک {توشه سالکان} {ملا محسن فیض کاشانی}

گامی در مسیر {جواد محدثی}

داستانهایی از زندگی علماء {مولف}

پیام قرآن {آیه الله مکارم شیرازی}

فاطمه سرور زنان عالم {مولف}

جایگاه اهل بیت در جهان هستی {مولف}

با قرآن بیشتر آشنا شویم {مولف}

خوبیها و بدیها {مولف}

http://ashtibakhoda.persianblog.ir/tagداستان_و_مطالب_و_اشعار_زیبا_درباره_خدا

<http://jkz.blogfa.com/category/3داستان-کوتاه>

<http://sabran.blogfa.com/post-1.aspx>

<http://asemanemanoto.blogfa.com/cat-16.aspx>

داستانهای کوتاه درباره ی خدا

نوشته ی :

مولوی

شل سیلور استاین

و دیگران

مترجم : مسعود حسین

انتشارات : آذر مگین

<http://amirxiii.persianblog.ir/tag/خدا>

عشق به خدا

بالا ترین عشق ها

مقدمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا
اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِهِ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
(105) ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، به خودتان پردازید .
هر گاه شما هدایت یافتید ، آن کس که گمراه شده است به
شما زبانی نمی‌رساند . بازگشت همه شما به سوی خداست .

پس شما را از آنچه انجام می‌دادید ، آگاه خواهد کرد (المائدة، 105)

بعد از حمد و سپاس بی کران خداوند حکیم و قدیر و صلوات و سلام بر محمد و آل او یکی از مهمترین فرق بین انسان و حیوان، این است که در انسان عشق به خدا نهاده شده است و ریشه دارد و اگر موانعی سر راه رشد این عشق نباشد، به صورت شگفت انگیزی به کمال رسیده و انسان را به بالاترین لذتها و مهمترین مقامات معنوی و بالاترین سعادت ها می رساند.

هدف از خلقت انسان هم در حقیقت همین است که انسان عاشق خدا شود و با عشق بازی با خداوند لطیف و جمیل، به لذت بی نظیری که در هیچیک از لذتهای مادی نیست دست پیدا کند.

انسان عاشق خدا، انسان عجیبی است. او شبانه روزش را به یاد معشوقش یعنی خداوند زیبا، می گذراند و هیچیک از لذتهای دنیا برای او ارزشی ندارد.

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي هر کس مرا بجوید ، خواهد یافت

وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي و هر کس مرا یافت ، می شناسد

وَمَنْ عَرَفَنِي احَبَّنِي و هر کس مرا شناخت ، دوستدار من می شود

وَمَنْ احَبَّنِي عَشَقَنِي و هر کس دوستدار من شد ، عاشقم می شود

وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ و هر کس عاشقم شود ، عاشقش می شوم

وَمَنْ عَشَّقْتُهُ قَتَلْتُهُ و هر که را عاشق شدم ، می کشمش

وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَىٰ دِيَّتِهِ و هر کس را کشتم ، دیه او بر من است

وَمَنْ عَلَىٰ دِيَّتِهِ فَاَنَا دِيَّتُهُ و هر که دیه او بر من است من خودم دیه او هستم

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

ما در این کتاب به ذکر نمونه هایی از عاشقان خدا می پردازیم.

این کتاب در یک مقدمه و پنج فصل تدوین می گردد.

فصل اول: اهمیت عشق به خدا

فصل دوم: نمونه هایی از عاشقان الهی در طول تاریخ بشریت

فصل سوم: راههای عشق به خداوند

فصل چهارم: عشق به خدا در اشعار و نثرهای عاشقان

فصل پنجم: موانع عشق ورزی به خدا

فصل اول: اهمیت عشق به خدا

خداوند حکیم ما انسان ها را خلق کرد تا او را عبادت کنیم و با او با عشق و محبت ارتباط برقرار کنیم و او را از ار هر چه نقص و بدی است ، پاک و منزه بدانیم و او را مالک و صاحب عالم هستی بدانیم و همه نیازهای خود را از او بخواهیم و خلاصه در همه حال بیاد او باشیم و با او عشق بازی کنیم. و این حالت از ابتدای تکلیف انسان باید باشد تا زمان مردن و انتقال از دنیا به آخرت

اگر انسان به این درجه از فهم و معرفت و شناخت و ارتباط قوی با خداوند زیبا و لطیف برسد یقینا در طول زندگی دنیوی همیشه با نشاط و پویا و امیدواری بسیار بالا خواهد بود و هیچگاه ناامید و مایوس و شکست خورده نخواهد شد.

لذت بخش ترین لذتها

همه پیامبران آمدند رابطه انسان را با خدا برقرار کنند زیرا خوشبختی انسان در این است که با خدای خویش ارتباط داشته باشد که هر چه این ارتباط عمیق تر و عاشقانه تر باشد انسان کاملتر و سعادتمندتر می گردد انسان باید خدا را معشوق خود قرار دهد و بداند که فقط خدا لایق عشق و ورزی است. و فقط او شایسته عشق وزی است.

حُب الله

حب الله و عشق به خدا عالیتین احساسی است که دل انسانی با آن آشنائی دارد. عشق به خدا همچون سد فولادین جلو تسویلات شیطانی را می گیرد و انسان را از دام هوی و هوسهای ناپایدار می رهاند. کمال دوستی در انسان فطری است ، و هر انسان به فطرت اولیه خود کمال دوست است . خداوند سبحان یگانه موجودی است که کمال مطلق است و همه نیکوئی ها و کمالات در ذات او گرد آمده ، و از همه بدیها و از هر آنچه نکوهیده است بری ء است . او خوب محض است ، و هیچ موجودی در خوبی به او نرسد او منبع خوبیهاست و هر موجود خوب و نیکو، خوبی و نیکوئی را از او دارد، و هیچ موجود دیگری به قدر او سزاوار دوست داشتن نیست جز او هیچ محبوب دیگر دوام و بقاء ندارد و هیچ موجود دیگری حب و دوستی را نشاید. تو ای خدا! به هر خوبی آراسته ای و از هر زشتی پیراسته ای ، عزت و جمال و قدرت و کمال و ملک و جلال از آن توست تو عزیزتر از هر عزیز و عادلتر از هر عادل و مهربانتر از هر مهربانی . ای خدای هستی بخش ! من چگونه به تو عشق نورزم ، تو چندان مرا دوست داری که میان این همه جمادات و نباتات و حیوانات و سنگها و درختان و جانداران

گوناگون ، به من انسانیت بخشیدی . مرا به صورت زیبای انسانی آفریدی ، به من روح انسانی دادی ، و به عقل و هوش و عواطف انسانی آراستی ، در دامن مادری مهربان پروریدی ، به پستان مادرم شیر آفریدی و در آغوش او جایم دادی . همواره مرا به لطف خویش بنواختی ، و انواع نعمتها به من ارزانی داشتی ، تو همواره پناهگاه و امید بخش و یاور من در مراحل زندگی هستی . دوست و مونس من به تنهایی ، و مایه سرور دلم به وقت غم و اندوه توئی ، جز تو ای خدای من ! کسی شایسته آن نیست که به او مهر و رزم و عشق او را به دل پذیرا باشم ، به دوستی تو ای سرور من ! می بالم ، و به عبودیت تو می نازم . آری آنانکه خدای خود را شناخته اند او را از همه چیز دوست تر دارند. والذین امنوا اشد حبا لله (1) «آنانکه به خدا ایمان دارند محبت و دلدادگی آنها به خدا بیشتر است » انسان طبیعتا کمال دوست است . آنگاه که حقیقت ایمان در دل او تجلی یافت ، و خدا را آنگونه که باید، شناخت ، و یقین کرد که منبع همه کمالات خداست ، و دیگران هیچ کمالی از خود ندارند، و هر چه دارند از ناحیه اوست ، طبعاً حب و عشق او به ساحت ربوبی بیشتر از هر چیز دیگر خواهد بود. اینست که اولیاء الله و آنها که به مقام یقین رسیده اند نظیر پیامبران ، ائمه (علیه السلام) و دیگر بندگان مخلص خدا دلباخته ذات ربوبی هستند و دلهای آنها انباشته از حب الله و محبت خداست و جز محبت او چیزی در دل ندارند. قل ان كان اباؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال افترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فتربصوا حتی یاتی الله بامرہ واللہ لایہدی القوم الفاسقین (2) «بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و فامیل شما و اموالی که بدست آورده اید و تجارتی که از کساد آن می ترسید و خانه هائی که خوش دارید محبوبتر است برای شما از خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا منتظر باشید تا خدا بیاورد امر خویش را خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند». یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینہ فسوف یاءتی الله بقوم یحبهم و یحبونہ (3) «ای مردمی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود مرتد شود خدا خواهد آورد گروهی را که خدا آنها را دوست دارد و آنها (نیز) خدا را دوست می دارند». پیامبر بزرگوار چنان به خدا مهر می ورزید که نماز در محضر الهی قرء العین او بود. در کلمات آن حضرت

می خوانیم: جعل الله جل ثناؤه قرءة عینی فی الصلوة وحب الی الصلوة كما حب الی الجائع الطعام و الی الظمان الماء و ان الجائع اذا اكل شبع ، و ان الظمان اذا شرب روى و انا لا اشبع من الصلوة (4)

«خدای عزوجل ، نماز را نوردیده من قرار داده ، و آن را چنان محبوب من ساخته است که گرسنه غذا را و تشنه آب را چنان دوست دارد. گرسنه مقداری که غذا خورد سیر می شود، تشنه نیز قدری که آب نوشید سیراب می گردد، ولی من هرگز از نماز سیر نمی شوم». در دعای کمیل مروی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم: هبني صبرت على حرناك فكيف اصبر على فراقك ...

ولابکین علیک بکاء الفاقدين ولا نادینک این کنت یا ولی المؤمنین «اگر به دوزخم بری ، گیرم بر حرارت آتش توانستم تحمل کرد، بر فراق تو چگونه صبر کنم . (تو را چنان دوست دارم که مفارقت تو بر من از سوختن در آتش دوزخ سخت تر است). تا آنجا که می گوید: (در میان آتش سوزان) به از دست دادن تو (محبوب من) البته می گیرم ، و فریاد سر می دهم: کجائی ای دوست مؤمنان». در دعای مروی از امام سجاد (علیه السلام) نیز می خوانیم: الهی من الذی ذاق حلاوة محبتک فرام منک بدلا، و من الذی انس بقربک فابتغى عنک حولا(5) «پروردگارا کیست که شیرینی محبت تو را چشیده باشد، و به جای تو خواهان دیگری گردد، و کیست به قرب تو انس بگیرد و از تو کناره جوئی کند». یا منی قلوب المشتاقين و یا غایه امال المحبين اسئلك حبک و حب من یحبک «ای مقصود دلهای مشتاقان! ای منتهای آرزوهای محبان! از تو محبت تو را و محبت دوستدارانت را خواستارم».

باز در همان دعا می خوانیم: اللهم انی اسئلك ان تملأ قلبی حبا لک و خشية منک ، حب الی لقائک و احب لقائی». «پروردگارا دل مرا از محبت به تو و ترس از تو مملو ساز، لقاء خود را به من محبوب گردان تو نیز لقاء مرا دوست بدار». باز عرض می کند: لا تحرقنی بالنار فانت موضع املی ولا تسکنی الهاویة فانک قرءة عینی «به آتشم مسوزان که تو مرکز امید منی مرا به دوزخ جای مده تو نور دیدگان منی». چه کسانی را خدا دوست دارد؟ گروههایی که به شهادت قرآن کریم خدا آنها را دوست دارد از این قرار است: 1 - متابعت کنندگان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که خدا آنان را دوست دارد، و مشمول رحمت و مغفرت خویش می سازد: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم

الله و يغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم (6) 2 - نیکوکاران ان الله يحب المحسنين (7) و همچنین آیات 134 و 148 آل عمران و آیه 93 مائده . 3 - توابین و مطهرین (از قذارت جسمی یا روحی) ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين (8) و همچنین آیه 108 سوره توبه 4 - متقین فان الله يحب المتقین (9) و همچنین آیات 4 و 7 سوره توبه . 5 - صابران والله يحب الصابرين (10) 6 - توکل کنندگان ان الله يحب المتوكلين (11) 7 - عدالت پیشه گان ان الله يحب المقسطين (12) 8 - رزمندگان در راه خدا که در برابر دشمنان اسلام همانند بنیان استواری هستند که با قلع ساخته شده باشد: ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنیان مرصوص (13) گروههایی که به شهادت قرآن کریم خدا آنها را دوست نمی دارد 1 - تجاوزکاران ان الله لا يحب المعتدين (14) و همچنین آیه 55 سوره اعراف . 2 - کافران فان الله لا يحب الكافرين (15) و همچنین آیه 45 سوره روم . 3 - کفران کنندگان گناهکار والله لا يحب كل كفار اثيم (16) 4 - ظالمان والله لا يحب الظالمين (17) و همچنین آیه 40 سوره شوری . 5 - متکبران فخر فروش ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا (18) و همچنین آیه 101 سوره لقمان و 23 سوره حدید . 6 - خیانت پیشه گان گناهکار ان الله لا يحب من كان خوانا اثيما (19) 7 - مفسدان والله لا يحب المفسدين (20) و همچنین آیه 77 سوره قصص . 8 - خائنان ان الله لا يحب الخائنين (21) 9 - اسراف کنندگان انه لا يحب المرففين (22) 10 - مستکبران انه لا يحب المستكبرين (23) 11 - دلبستگان (به دنیا) به حدی که موجب غفلت از خدا شود ان الله لا يحب الفرحين (24)

:پی نوشت ها

1- سوره بقره ، آیه 165 -

2- سوره توبه ، آیه 24 -

3- سوره مائده ، آیه 54 -

4- پندهای پیغمبر اکرم به ابوذر شماره 26 و مکارم الاخلاق -

صحیفہ سجادیہ دعای ابو حمزہ ثمالی 5-

سورہ آل عمران ، آیه 31- 6

سورہ بقرہ ، آیه 195 و سورہ مائدہ ، آیه 13- 7

سورہ بقرہ ، آیه 222- 8

سورہ آل عمران ، آیه 76- 9

سورہ آل عمران ، آیه 146- 10

سورہ آل عمران ، آیه 159- 11

سورہ مائدہ ، آیه 42 و حجرات ، آیه 9 و ممتحنہ ، آیه 8- 12

سورہ صف ، آیه 4- 13

سورہ بقرہ ، آیه 190 و مائدہ ، 87- 14

سورہ آل عمران ، آیه 32- 15

سورہ بقرہ ، آیه 276- 16

سورہ آل عمران آیات 57 و 140- 17

سورہ نساء، آیه 36- 18

سورہ نساء، آیه 107- 19

سورہ مائدہ ، آیه 64- 20

سورہ انفال ، آیه 58- 21

سوره اعراف ، آیه 31 و انعام ، آیه 141- 22

سوره نحل ، آیه 23- 23

سوره قصص ، آیه 24- 76

<http://quran.al-shia.org/fa/id/36/items/he/01.htm>

محبت خدا

(8) نکاتی درباره عشق به خدا از ایه الله مصباح یزدی

آن خدای متعال به یکی از صدیقین وحی می فرماید که من بندگانی دارم که آنها را دوست دارم و آنها نیز مرا دوست می دارند. در ادامه روایت، خداوند در پاسخ به پرسش آن صدیق، درباره نشانه های این بندگان، می فرماید: این بندگان روز را با مواظبت از سایه ها [1] به شب می رسانند و هنگامی که سایه ها تمام شد و خورشید غروب کرد، همانند پرندگانی که به آشیانه هایشان می روند، به جایگاهی برای راز و نیاز با خدا می شتابند.

در آیات و روایات توجه خاصی به راز و نیاز و ارتباط شبانه با خدای متعال شده است و با مراجعه به احادیثی قدسی که بر انبیای گذشته وحی شده است، درمی یابیم که این امر در ادیان گذشته نیز مطلوب بوده است. خداوند در آیات ابتدایی سوره مزمل که در همان آغاز رسالت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، می فرماید: **يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ خُ فِمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا خُ نِصْفُهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا خُ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا**؛ شب را قیام کن و نصف شب، یا دو ثلث شب و یا حداقل ثلث شب را به عبادت پرداز! سپس می فرماید: **إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ**؛ خدا می داند که تو هر شب، از دو تا یک ثلث شب را به عبادت می پردازي؛ وقتی فراغت بیشتری داری دو ثلث، برخی اوقات نصف، اما هیچ گاه عبادت تو کمتر از ثلث شب نمی شود. جالب این است که می فرماید: **وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ**؛ تنها تو نیستی که این گونه عبادت می کنی؛ جمعی از کسانی که به تو ایمان آورده اند نیز این گونه اند. در آیه دیگر می فرماید: **كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** [2] اندکی از شب را استراحت می کنند و بیشتر آن را به عبادت می پردازند. به هر حال شب موقعیت خاصی دارد. البته عبادت همیشه مطلوب است و بعضی از عبادت ها همانند نماز ظهر، عصر و نافله ها و دعاهای آنها حتما باید در روز انجام بگیرد، ولی این ها در مقابل عبادت های شب کمرنگ است و اهتمام به عبادت شب بیشتر است.

در روایت دیگری نقل شده که به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وحی شد: **يَا ابْنَ عِمْرَانَ! كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي**؛ ای موسی! کسی که می گوید من خدا را دوست دارم، اما شب - هنگامی که تاریکی همه جا را فرا می گیرد - به خواب می رود و به یاد من نیست، دروغ می گوید. در ادامه خداوند می فرماید: **أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟** [3] آیا می شود برای کسی زمينه خلوت با محبوبش فراهم شود و خودداری بکند؟! انسان کسی را دوست بدارد و مدت ها منتظر فرصتی برای گفت و گوی خاص و درد دل با او باشد، حال که وسیله فراهم است و هیچ سر و صدایی نیست، بخوابد؟! در کتاب های ادعیه و امثال آن نیز مناجات های خاصی مخصوص سحرخیزان وارد شده است که برخی از آنها مضامین بسیار جالبی دارد که بر همین نکته تکیه می کند که در روز، تکالیف شرعی و

اجتماعي و گرفتاري‌هاي زندگي مجالي نمي‌دهد که انسان فرصت راز و نیاز با خدا را پيدا کند، ولي شب، هنگام سکوت، آرامش و وقت خلوت است. اگرچه امروزه شب‌ها نیز همانند روز شده است و برخي‌ها روزها مي‌خوابند و شب‌ها برای کار يا گردش بيرون مي‌روند، ولی به هر حال ساعت‌هايي در شب مخصوص خواب، استراحت و خلوت است. در مناجاتي منسوب به امام سجاد^{عليه‌السلام}، هنگام شب را چنین توصيف مي‌فرمايد: **إِلَهِي غَارَتْ نُجُومُ سَمَواتِكَ وَنَامَتْ عُيُونُ أُنَّامِكَ ... وَغَلَقْتُ مَلُوكُ بَنِي أُمَيَّةَ عَلَيْهَا أَبْوَابَهَا وَطَافَ عَلَيْهَا حُرَّاسُهَا؛ [4]** خدايا! جای ستارگاني که وسط آسمان بودند، تغيير کرده و به افق نزديک شده‌اند. چشم مردم به خواب رفته و سکوت و آرامش دنيا را فراگرفته است. پادشاهان درهاي کاخ‌هايشان را بسته‌اند و نگهبانان را بر آن‌ها گماشته‌اند تا کسي شبانه حمله نکند. درها بسته است و اجازه ورود به کسي نمي‌دهند، اما در خانه تو باز است و هيچ حاجب و مانعي نیز وجود ندارد. تو دوستانت را دعوت و سفارش و اصرار مي‌کني که بياييد من براي آمزش گناهان و قضاي حوائج و انس گرفتن با شما آماده هستم.

چرايي و چيستي مناجات شبانه

در اين جا اين سؤال مطرح می‌شود که عبادت و مناجات شب چه خصوصيتي دارد؟ چه لزومي دارد که انسان با خدا خلوت کند و در هنگام شب به عبادت بپردازد؟ اين همه تأکيد درباره نماز شب براي چيست، و اين که حتي اگر مثلاً يازده رکعت نماز شب را نمي‌توانيد بخوانيد، حداقل سه رکعت «شفع» و «وتر» را بخوانيد؛ اگر هزين سه رکعت را نیز نمی‌توانيد، یک رکعت وتر را بخوانيد. باز اگر همه اين یک رکعت را نمي‌خوانيد به یک حمد و سوره يا حداقل یک حمد تنها اکتفا کنيد؟ سحرخيزي و استفاده از وقت فراغت شب چه خصوصيتي دارد؟ سنت پيغمبر اکرم (ص) اين بود که براي نماز شب سه مرتبه بلند مي‌شدند؛ یک مرتبه بلند مي‌شدند و چهار رکعت نماز مي‌خواندند، سپس بعد از کمی استراحت، چهار رکعت ديگر را مي‌خواندند. باز استراحت مي‌کردند و بالاخره بار سوم سه رکعت شفع و وتر را مي‌خواندند. برخی از بزرگان و علما که مقيد بودند به سنت پيامبر (ص) تأسي کنند، نیز به هزين صورت رفتار می‌کردند.

در روايتی امام صادق^{عليه‌السلام} مي‌فرمايد: **اليس كل محب يحب خلوة حبيبه [5]**؛ آيا هر عاشقي دوست ندارد که با معشوقش خلوت کند؟! چرا انسان خلوت را دوست دارد و آن را نسبت به جلوت ترجيح می‌دهد؟ اين موضوع درباره انسان‌ها ممکن است علت‌های مختلفی داشته باشد، اما علت اصلي عقلايي آن (علاوه بر جنبه روان‌شناختي) اين حقيقت است که لازمه محبت آن است که محب می‌خواهد ارتباط خصوصي با محبوب داشته باشد و با او درددل، گفت‌وگو و اظهار محبت کند. نکته اصلي اين خواسته نیز آن است که انسان می‌خواهد محبوبش نیز او را دوست بدارد و براي تقويت اين رابطه عاطفي طرفيني مي‌خواهد تمام توجه‌اش به محبوب باشد، و محبوب نیز تمام توجه‌اش به او باشد. همه انسان‌ها اين را مي‌فهمند که وقتی با دوست خود سخن می‌گويند، می‌خواهند او به آن‌ها توجه کند و اگر او روی برگرداند و با ديگری سخن بگويد، ناراحت می‌شوند. علت اين که انسان مي‌خواهد با دوستش خلوت کند نیز هزين است که در خلوت، کس ديگری مزاحم انسان نيست و چيزي طرف مقابل را از توجه به او باز نمي‌دارد، و حتي گاهي از نور و سر و صدا نیز پرهيز می‌شود. شايد ديده‌ايد در برخی از رستوران‌ها چراغ‌هاي کم‌نور و حتی شمع روشن می‌کنند و دوستانى که با هم به آن جا مي‌روند، مقيدند که فرد ديگری به آن‌ها توجه نداشته باشد. شايد علت اين که در غزل‌ها، چکامه‌ها و داستان‌هاي عاشقانه، مسأله «رقيب» جايگاه خاصي دارد، همين باشد. البته اين مسأله گاهي از روي حسادت است، ولي جهت عقلايي نیز دارد و آن اين است که وقتی رقيبی در کار باشد نيمي از توجه محبوب به او معطوف مي‌شود. محب مي‌خواهد همه توجه محبوب به او باشد و وقتی می‌بيند دل محبوب با کس ديگري است و او را نیز دوست دارد و يا کس ديگري مزاحم گفت‌وگویشان است، ناراحت می‌شود.

تفاوت خلوت با خدا و خلوت با انسان

از آنجا که انسانها تعلقات متعددی دارند، در رابطه با آنها راه فراری از این مشکل نیست. شاید نتوان در عالم، عاشق و معشوقی پیدا کرد که همه توجهشان فقط به یکدیگر باشد، اما محبت خدا اینگونه نیست. با این که خدا میلیاردها مخلوق دارد، اگر همه عاشق او باشند، می‌تواند با هر یک، آنچنان رفتار کند که گویی جز او بنده‌ای ندارد. **لا يشغله شأن عن شأن [6]**؛ توجه خداوند تجزیه نمی‌شود که مقداری از آن به کسی و مقداری دیگر، به دیگری تعلق بگیرد. وقتی کسی بداند خدا به او عنایت دارد، نگران این که به دیگری نیز عنایت نیست و می‌داند که عنایت خداوند به دیگری از عنایت خداوند به او نمی‌کاهد. نگرانی به خاطر این بود که توجه محبوب به محب کم شود و رابطه‌ای که با او دارد کاهش پیدا کند. از این رو درباره خداوند مسأله رقابت معنی ندارد و هرچند خداوند میلیاردها محب داشته باشد، با همه آنها آنچنان است که گویی یک بنده بیشتر ندارد و همه می‌توانند با او خلوت کنند و توجه او را به خود جلب کنند و کثرت دوست‌داران نیز ضرری به آن نمی‌زند.

از آنجا که ما انسانها این مطالب را با خودمان قیاس می‌کنیم، تصور آن برایمان مشکل است. ما انسانها اگر دو نفر را دوست داشته باشیم، نصف دلمان برای این است و نصف دیگرش برای دیگری. خیال می‌کنیم خدا نیز همین طور است و العیاذ بالله وقتی همه بندگان را دوست می‌دارد، دلش به تعداد بندگان تقسیم می‌شود. ولی نه تنها، خدا اینگونه نیست، بلکه بنده‌های خاص خدا نیز این طور نیستند. وقتی شما به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها می‌روید، می‌بینید افراد با زبانها و حاجات مختلف ایشان را صدا می‌زنند، آیا فکر می‌کنید که ایشان اینها را نمی‌شنوند؟! فهم این مطلب در قیاس با ما انسانهای عادی مشکل است. اگر سه یا چهار نفر با ما سخن بگویند، سخنان همه آنها را نمی‌توانیم بفهمیم و به زحمت یک یا دو نفر را مخاطب قرار می‌دهیم. البته کارشناسان گفته‌اند اگر انسان تمرین کند می‌تواند حداکثر تا هفت صدا را با هم بشنود. اما این کجا و شنیدن و جواب دادن هزاران نفر با هم کجا؟ اولیای خدا حتی می‌دانند حاجت هر فرد چگونه باید برآورده شود و همان را از خدا می‌خواهند و خدا نیز تفضل می‌کند. این درباره حضرت معصومه است که نه پیغمبر است و نه امام، بلکه دختری والامقام از این خاندان است. حساب امام معصوم که دیگر جداست و اگر تمام عالم یکجا وجود مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را صدا بزنند همه را می‌شنود.

گفتیم که خواست انسان این است که توجه محبوبش، فقط به او باشد و ظرفیت او را پر کند. این حالت معمولاً در خلوت پیدا می‌شود. این است که دو طرف می‌خواهند ارتباط در خلوت باشد تا توجه هر دو کاملاً به یکدیگر باشد و یک رابطه روحی طرفینی در کامل‌ترین وجه آن برقرار بشود. در چنین شرایطی گاهی حتی نور نیز مزاحم است و محب تنها به همان اندازه از نور بهره می‌گیرد که بتواند صورت محبوب را ببیند. شاید گاهی این حالت به اندازه‌ای برسد که دیدن صورت نیز برای فرد مطلوب نیست و همین که بداند توجه طرف به اوست، لذت می‌برد. بنابراین طبیعی است که انسان بخواهد با محبوب خود خلوت داشته باشد.

مناجات شبانه؛ ادای حق دوستی

آیا ما واقعاً خدا را دوست داریم؟ آیا درست است که ما از خدایی که این همه نعمت به ما داده است و علی‌رغم روسیاهی‌ها و آلودگی‌هایمان، ما را در آغوش لطف، رحمت و کرم خودش می‌پذیرد، روی برگردانیم و تمام شب را بخوابیم و هیچ یادی از خدا نکنیم؟! خوب است انسان در این باره مقداری فکر کند. در روایات نیز تأکید شده است که اگر طالب محبت هستید، فکر کنید. اندیشیدن درباره نعمت‌ها، صفات کمالیه، الطاف، گذشت‌ها و بزرگواری‌های خداوند باعث می‌شود که محبت انسان به خداوند بیشتر بشود. البته اینگونه

نیست که کسانی که شب تا به صبح می‌خوانند و مثلاً برای نماز شب بلند نمی‌شوند، خدا را دوست نمی‌دارند، ولی حداقل حق دوستی را ادا نمی‌کنند و اشتغالات دیگر، قلبشان را گرفته و محبت به قدری نیست که بر آن‌ها غالب شود. باید بدانیم که حد نصاب محبت این است که انسان حداقل از مجموع ساعات شب، نیم ساعت را برای گفت‌وگویی با خدا در نظر بگیرد. به‌خصوص که او خود دعوت و اصرار می‌کند و پیغمبر می‌فرستد و چند آیه قرآن درباره اهمیت این امر نازل می‌کند. بی‌توجهی به این امر جفاست و انسان باید بکوشد مقداری از وادی محبت بهره‌ای ببرد و بداند همه نعمت‌های خدا، خوردنی‌ها آشامیدنی‌ها نیست.

تزام و واجب و مستحب

پرسشی دیگر که به‌خصوص برای ما طلبه‌ها مطرح می‌شود این است که درست است که ما خدا را دوست داریم و دروغ نیز نمی‌گوییم، اما وظایفی داریم که خدا برای ما تعیین کرده است. مثلاً درس خواندن برای ما تکلیفی واجب است و باید مباحثه و مطالعه کنیم و به دنبال تبلیغ و تحقیق و امثال آن برویم. این تکالیف واجب است ولی سحرخیزی و امثال آن مستحب است. آیا جایز است ما به خاطر یک امر مستحب از واجب‌مان کم بگذاریم؟ این پرسش در لفظ قابل طرح است و روشن است که قطعاً همه فقها پاسخ خواهند داد که تکلیف واجب بر امر مستحب مقدم است و اگر تراجمی بود، باید مستحب را ترک، و واجب را انجام داد. اما حقیقت این است که مطلب چیز دیگری است. ما در طول شبانه‌روز به‌جز وقت‌هایی که صرف درس و بحث و کارهای واجب می‌کنیم، وقت‌های دیگری نیز داریم که اگر برای آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم، می‌توانیم دست کم یک ربع ساعت پیش از فجر بلند شویم و آن را به سحرخیزی اختصاص دهیم، و اگر خسته بودیم، بعد از نماز صبح استراحت کنیم. البته خواب بین الطلوعین نیز کراهت دارد، اما در دوران امر بین سحرخیزی و ترک خواب بین الطلوعین، سحرخیزی اولی است.

نقل کرده‌اند که در زمان شیخ انصاری رضوان‌الله‌علیه طلبه‌ای این مسأله را خدمت ایشان مطرح کرد و گفت ما می‌خواهیم مستحبات به‌خصوص نافله شب را انجام دهیم، ولی درس و بحث داریم؛ آیا جایز است که از مطالعه‌مان کم بگذاریم و در عوض نافله بخوانیم؟ [7] شیخ انصاری از او می‌پرسد: شیخنا شما قلیان می‌کشید؟ وقتی طلبه پاسخ می‌دهد که بله آقا ما مثل همه قلیان می‌کشیم [8]، شیخ می‌گوید: یکی از این‌ها را کم کن و در عوض نافله شب را بخوان. قلیان کشیدن مقدمات دارد و آماده کردن تنباکو و ذغالش وقت می‌برد. یکی را کم کن و در عوض نافله بخوان. این ثوابش بیشتر از قلیان کشیدن است و دیگر تراجمی واقع نمی‌شود.

خدا ان شاء الله به همه ما توفیق بدهد که به آن‌چه مورد رضایت او و موجب سعادت ماست عمل کنیم.

[1]. به احتمال قوی منظور این است که پیش از ظهر منتظر تمام شدن سایه هستند تا نمازشان را اول وقت بخوانند و پس از آن نیز منتظرند سایه به حدی برسد که وقت فضیلت نماز عصر را درک کنند.

[2]. ذاریات، 17-18

[3]. الأُمالی (للصدوق)، ص 357.

[4]. دعائم الإسلام، ج 1، ص 212.

[5]. الأُمالي (للصدوق)، ص 356.

[6]. إقبال الأعمال، ج 1، ص 201.

[7]. حال شاید مطالعه را به عنوان واجب نیز فرض نمی کرده است و می خواسته بداند بین این دو تا مستحب کدام افضل است.

[8]. در گذشته قلبان کشیدن بین عموم مردم امر رایجی بود، و حتی در بین علما و طلبه ها نیز مرسوم بود.

ایه الله مصباح می فرمایند:

نیاز به مناجات با خدا

برخی خیال می کنند که عبادت در آن جایی که توصیه به عبادت در دوثلث یا نیمی از شب شده است، به معنای هر کاری است که انسان برای خدا انجام دهد، و به روایاتی از قبیل **الْعِبَادَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعُهُ أَجْزَاءٌ فِي طَلَبِ الْحَالِلِ** [5] استناد می کنند؛ ولی این گونه نیست و منظور روایاتی که می گوید بخشی از اوقات خود را برای عبادت و مناجات با خدا قرار بده، کارهای دیگر نیست. یکی از مهم ترین کارها نزد عقلا مسأله مدیریت جامعه است که همه شئون دیگر را تحت الشعاع خود قرار می دهد. این اهمیت به اندازه ای است که برخی از روایات فایده اجرایی یک حد الهی برای جامعه را بیش از چهل روز بارندگی معرفی کرده است. امیرمؤمنان سلام الله علیه هنگامی که مالک اشتر را به عنوان فرماندار مصر می فرستادند دستورالعملی نیز برای ایشان نوشتند (3) که در آن تمام ارکان دولت، کیفیت معامله با آنها و وظایف هر یک را به صورت مفصل شرح داده اند، اما در ضمن همه این اوامر از او می خواهند که بهترین اوقات خود را برای عبادت خدا قرار بدهد. نکته جالب این است که در آن دستورالعمل می فرمایند: گرچه هر کاری را برای خدا انجام بدهی و ضرری برای مردم نداشته باشد، عبادت است، اما بهترین اوقات خود را در شبانه روز برای عبادت خدا و مناجات با او قرار بده! ضمناً سفارش می کنند که مبادا گوشه این عبادت ها را سوراخ کنی و از آنها کم بگذاری! باید آنها را در بهترین اوقات به صورت کامل انجام بدهی و این است که تو را در عمل به سایر وظایف کمک می کند.

[3]. **اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعْرِفُونَكُمْ غُيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ هَذِهِ السَّاعَةُ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ (تحف العقول، 409)**

[5]. جامع الأخبار (لشعیری)، ص 139.

خداوند بندگان را دارد که محبت شان نسبت به خدا فوق درک ماست. درباره حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام نقل شده است که سال هایی طولانی گریه کرد تا چشم هایش نابینا شد. خدای متعال دوباره چشم هایش را به او برگرداند. باز سال ها گریه کرد تا دوباره چشمش نابینا شد. باز خدای متعال چشم هایش را به او برگرداند. باز سالیانی گریه کرد. خداوند به او وحی کرد: [3] اگر از ترس جهنم گریه می کنی، من جهنم را بر تو حرام می کنم. اگر آرزوی بهشت داری، من بهشت را در اختیار تو گذاشتم. دیگر چه می خواهی؟ عرض کرد: خدا! تو

می‌دانی گریه من، نه از ترس جهنم است و نه به خاطر رسیدن به بهشت، من تو را دوست دارم و خواستار لقای تو هستم؛ من می‌خواهم به تو نزدیک شوم. خدای متعال نیز به او وحی کرد که چون این‌گونه هستی، من کلیم خودم را خادم تو قرار خواهم داد. داستان فرار حضرت موسی به مدین و ملاقات با دختران شعیب مقدمه بود برای این‌که موسی هشت یا ده سال برای شعیب شبانی کند.

حقیقت این مسایل چیست؟ واقعا گریه برای دوستی خدا آن‌هم در حدی که چند بار انسان کور شود و باز بینا شود، به چه معناست؟ این‌ها مسایلی است که برای ما درست قابل فهم نیست. درباره مراتب معرفت و محبت حضرت ابراهیم نیز این‌گونه آمده است [4] که وقتی حضرت ابراهیم از نمرودیان جدا شد و به طرف سرزمینی که خداوند متعال برایش مقدر فرموده بود، می‌رفت، گله بزرگی به همراه خود داشت. [5] در شب تاریکی جبرئیل به امر خداوند فریاد زد: «سَبَّوحٌ قُدُّوسٌ». حضرت ابراهیم حالت جذبه‌ای پیدا کرد و گفت: ای کسی که اسم محبوب من را بردی! نصف این گوسفندان را به تو می‌بخشم، یک بار دیگر اسم محبوبم را تکرار کن! نمی‌دانم گاهی برای شما اتفاق افتاده که نیمه شبی بلند شوید و صدای قرآن، اذان یا مناجاتی به گوشتان برسد و حالت ابتهاجی پیدا کنید؟! جبرئیل یک بار دیگر گفت: سُبْحَ قُدُّوس. باز شوق ابراهیم بیشتر شد و گفت بقیه گله‌ام را نیز به تو بخشیدم، یک بار دیگر تکرار کن. این چه حالتی است که از شنیدن نام محبوب در دل ابراهیم پدید آمد؟ مگر محبت چه طور می‌شود و به کجا می‌تواند برسد که حضرت ابراهیم برای شنیدن نام محبوبش حاضر است هستی و سرمایه‌اش را بدهد؟ اجمالا باید بدانیم که بین محبت ما تا محبت حضرت ابراهیم از زمین تا آسمان فاصله است؛ ما خدا را دوست داریم، علی‌علیه‌السلام نیز خدا را دوست داشت، اما محبت ما با محبت امیرمؤمنان و حضرت ابراهیم خیلی خیلی تفاوت است. باید باور کنیم که چنین مراتبی از محبت خدا برای انسان ممکن است، و کمال حقیقی و ارزش انسانی انسان به همین است که چنین رابطه‌ای با خدا داشته باشد.

اگر این‌ها واقعیت دارد، و انبیا آمده‌اند تا ما را به همان راهی ببرند که خودشان رفتند و به همان مقامی برسانند که خودشان به آن رسیدند، ما نیز باید طالب چنین مقولاتی باشیم. البته نمی‌گویم باید مثل آن‌ها بشویم؛ ما خیلی کوچک‌تر از این هستیم که بتوانیم به صورت صادقانه مرتبه اول محبت را داشته باشیم، و اگر همین مرتبه اول را داشته باشیم که مورد غضب الهی واقع نشویم، باید کلاهمان را به عرش بیاندازیم، ولی هستند بندگان که همت‌هایی بلند و دل‌هایی پاک دارند، مسیر انبیا باورشان است، و می‌دانند کمال همین است و باید راه آن‌ها را رفت. البته رفتن این راه هیچ منافاتی با انجام وظایف اجتماعی و سیاسی ندارد؛ بت‌شکنی و به آتش افتادن حضرت ابراهیم نیز در همین مسیر بود. بندگی و محبت الهی در همه چیز سرایت می‌کند و همه جا جلوه‌هایش ظاهر می‌گردد؛ حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ كُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ؛ [6] وقتی محبت خدا در دل فردی طلوع کند، او را از هر دل‌مشغولی باز می‌دارد.

[3]. البته این وحی‌ها نیز بیشتر جنبه آموزشی دارد؛ باید کسانی این داستان‌ها را بشنوند و یاد بگیرند و حقایق را درک کنند. وگرنه خداوند از علت گریه حضرت شعیب ناآگاه نبود و بهتر از همه می‌دانست او برای چه گریه می‌کند.

[4]. تفسیر صافی، ج 1، ص 505.

[5]. در روایت است که خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر این‌که مدتی او را به شبانی واداشت، تا این‌که با مردم با ملامت رفتار کند و توقع زیادی از مردم نداشته باشد و نادانی‌ها و غفلت‌هایشان را تحمل کند.

[6]. مصباح الشریعة، باب 92، ص 192.

طبق آیات، روایات و ادله عقلی یکی از ارزش‌های متعالی در فرهنگ اسلامی و بزرگ‌ترین عامل برای تقرب به خدای متعال، محبت اوست. ولی در جامعه ما و حتی در محافل علمی، فرهنگی و اخلاقی آن طور که باید و شاید به این موضوع اهمیت داده نمی‌شود و حتی برخی با این که دلالت برخی آیات جای هیچ‌گونه تأویل و توجیهی را باقی نمی‌گذارد، با استفاده از تأویلاتی، نسبت محبت به خدا را یک نسبت مجازی می‌دانند. به عنوان مثال خداوند در این آیه که با زندگی امروز ما نیز ارتباط بسیاری دارد، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حُبُّهُمْ وَحُبُّونَهُ» [1]؛ خداوند در مقام استغنا هشدار می‌دهد که ما به شما نیازی نداریم و خیال نکنید که با ایمان‌تان، منتی بر خدا دارید. حتی اگر از دین برگردید، به خداوند ضرری نمی‌رسد و او کسانی را خواهد آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند. این آیه به صراحت بر محبت و عشق طرفینی بین خدا و برخی از بندگان دلالت دارد و از تأویلاتی که در این باره شده، ابا دارد. این دلالت فقط مخصوص این آیه نیست و ده‌ها آیه دیگر که در آن‌ها محبت خداوند به صابران، صالحان، توبه‌کنندگان و... نسبت داده می‌شود، نیز بر این معنا دلالت دارند.

محبت خدا از نگاه روایات

روایات فراوانی درباره محبت خدا وارد شده، از جمله این روایت که می‌فرماید: الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ؛ [2] دوست‌دار خدا، باطن خودش را کاملاً برای خدا خالص کرده است، عمق دلش مخصوص خداست و هیچ کس دیگر آن‌جا جا ندارد. وَأَصْدَقُهُمْ قَوْلًا؛ از همه راستگوتر است، زیرا همه مؤمنان از دوستی و اطاعت خدا و ترس از عذاب و غضب الهی دم می‌زنند، اما در مقام عمل این ادعاهایشان تأیید نمی‌شود، اما کسی که خدا را دوست بدارد، این گفتارش کاملاً صادق است. وَأَوْفَاهُمْ عَهْدًا؛ دوست‌دار خدا بیش از همه به عهد خود نسبت به خدای متعال وفادار است: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ [3] همه مؤمنان با خدا عهد بسته‌اند که دستورات او را اطاعت کنند و از دشمن او پرهیز کنند، اما فقط برخی از آن‌ها به عهدشان وفادار و در آن صادقند. وَأَزْكَاهُمْ عَمَلًا؛ کسی که خدا را دوست داشته باشد عملش از همه پاک‌تر و پاکیزه‌تر است. وَأَصْفَاهُمْ ذِكْرًا؛ یادش نسبت به خدای متعال صاف‌تر و پی‌پیرایه‌تر است. وَأَعْبَدُهُمْ نَفْسًا؛ تمام وجودش وقف بندگی خداست و چیزی از وجودش را در غیر راه بندگی خدا صرف نمی‌کند. تَتَّبَعَاهُ بِه الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ وَتَفْتَخِرُ بِرُؤْيَيْهِ؛ آثار این محبت نیز این است که وقتی با خدا راز و نیاز می‌کند، ملائکه به وجودش مباحثات و به دیدن او افتخار می‌کنند. بِهِ يَعْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى بِلَادَهُ وَ يَكْرُمَتِهِ يُكْرِمُ اللَّهُ عِبَادَهُ؛ خداوند شهرها و کشورها را به واسطه وجود چنین کسی آباد می‌کند و به واسطه احترام و ارزشی که برای این شخص قائل است به دیگران هم احترام می‌گذارد. يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوهُ بِحَقِّهِ وَيَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ بِرَحْمَتِهِ؛ اگر مردم از خدا به حق چنین کسی، چیزی بخواهند، خدا خواسته‌شان را ادا می‌کند. و به واسطه رحمتی که خدا به چنین بنده‌ای می‌دهد بلاها را از دیگران دفع می‌کند. وَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلُّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتُهُ لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِتَرَابٍ قَدَمَيْهِ؛ اگر مردم می‌دانستند که دوست‌دار خدا چه قرب و منزلتی پیش خدا دارد، به چیزی غیر از خاک پای او، به خدا تقرب نمی‌جستند.

[2]. مصباح الشریعة، ص 193.

[3]. احزاب، 23.

علامه مجلسی روایتی از کتاب مسکن الفواد شهید ثانی نقل کرده که:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ الصِّدِّيقِينَ [2] أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُجِبُونِي وَ أُحِبُّهُمْ [3]؛ خداوند به یکی از پیغمبران خود وحی کرد که من در میان مخلوقات، بندگان دارم که مرا دوست می دارند و من نیز آن ها را دوست دارم. آن ها مشتاق من و من نیز مشتاق آن ها هستم. مرا یاد می کنند و من نیز آن ها را یاد می کنم. من چنین بندهایی دارم. اگر راه آن ها را بشناسی و از آن ها پیروی کنی، تو را دوست خواهم داشت، اما اگر از راه آن ها انحراف پیدا کنی، بر تو غضب خواهم کرد؛ فَإِنْ أَخَذْتَ طَرِيقَهُمْ أَحْبَبْتُكَ وَإِنْ عَدَلْتَ عَنْهُمْ مَقَتُّكَ.

این پیامبر صدیق از خداوند پرسید: علامت این بندگان چیست؟ خداوند در پاسخ، علامتی ذکر فرمود که برای ما خیلی غریب می نماید. فرمود: همانند شبان مهربانی که هنگام چراندن گوسفندان دائماً مراقب آن ها است که از نظرش دور نشوند، این افراد تمام روز را به سایه ها نگاه می کنند تا این که نزدیک غروب می شود و سایه ها همه جا را می گیرد و هوا تاریک می شود. در این هنگام همانند پرندگان که وقت غروب به سوی آشیانه شان می روند و آن جا آرام می گیرند، این افراد نیز حالت انسی با غروب پیدا می کنند. مثل این که اصلاً در طول روز منتظر بوده اند تا شب فرا رسد و در گوشه ای آرام بگیرند. فَإِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ وَاحْتَلَطَ الظَّالِمُ وَفُرِشَتِ الْفُرُشُ وَنُصِبَتِ الْأَسْرَةُ وَخَالَ كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ؛ وقتی روشنایی اول شب می رود و تاریکی بر عالم سایه می اندازد و بسترها برای استراحت گسترده می شود [4] و هر کس با محبوب خود خلوت می کند، این بندگان تازه به نماز می ایستند و در پیشگاه من به سجده می افتند، صورت های شان را روی خاک می گذارند و با من با سخن خودم مناجات می کنند؛ نَاجُونَ بِكَلَامِي؛ مثلاً قرآن می خوانند ولی با آیات قرآن با من سخن می گویند. تَمَلُّونِي بِأَنْعَامِي؛ با یاد نعمت های من، در پیشگاه من متملقانه [5] صحبت می کنند. برخی اشک از چشمان شان جاری است. برخی فریاد می کشند. برخی آه می کشند و برخی از صبر بر فراق من گله می کنند. برخی به نماز ایستاده اند و در حال تفکر و توجه اند. برخی در حال رکوع اند و برخی در حال سجده. بَعْضِي مَا يَتَحَمَّلُونَ مِنْ أَجْلِي؛ این کارهایی که به خاطر من انجام می دهند، از چشم من دور نیست و من توجه دارم که به خاطر محبت من چه سختی هایی را تحمل می کنند. وَيَسْمَعِي مَا يَشْكُونَ مِنْ حُبِّي؛ گوش من پای ناله و شکایت های آن ها از فراق و جدایی من است.

رفتار خدا با دوستان خود

تا اینجا، علامت های دوستان خدا را خواندیم. حال بینیم خدا با این ها چه می کند؛ أَوَّلُ مَا أُعْطِيَهُمْ ثَلَاثًا؛ خداوند می فرماید: اول چیزی که به این بندگان می دهم سه چیز است: أَقْدَفُ مِنْ نُورِي فِي قُلُوبِهِمْ فَيُخْرِوْنَ عَنِّي كَمَا أَخْبَرُ عَنْهُمْ؛ نوری در دل های شان قرار می دهم که با آن همان گونه که من از دل آنان خبر دارم، از دل من با خبرند. مثل این که دل ها با هم مربوط می شود و از یک دیگر با خبرند. دومین چیز این است که اگر همه آسمان ها و زمین ها و آنچه مابین آن ها است را به آن ها بدهم، باز هم آن را برای آن ها کم می دهم؛ لَوْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَمَا فِيهِمَا مِنْ مَوَارِيثِهِمْ لَا سَقَلَتْهُمَا لَهُمْ؛ اگر همه هستی را در اختیار آن ها قرار بدهم، باز هم می گویم استحقاقشان بیشتر است. خداوند بلوف نمی زند. مگر این ها را به اهل بیت علیهم السلام عنایت نفرمود؟! مگر همه عالم را در اختیار سیدالشهدا قرار نداد؟! وَالثَّالِثُ أَقْبَلُ بِوَجْهِي عَلَيْهِمْ؛ سومین چیزی که به دوستانم می دهم این است که رویم را به طرف آن ها می کنم؛ توجه ام را به آن ها معطوف می کنم. ما نمی فهمیم معطوف شدن توجه خدا به بنده اش به چه معناست. از این رو خدا خود می فرماید: فکر می کنی هیچ کس می داند چه به دوستانم می دهم؟! این سؤال استنکاری است و به این معناست که هیچ کس نمی داند؛ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ. [6]

[2]. مقام صدیقین مقامی بسیار بلند است که خداوند برای بیان عالی بودن مقام برخی از پیامبران به کار می برد و می گوید إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (مریم، 41 و 56). در سوره مائده آیه 75 نیز این مقام را درباره حضرت مریم می آورد؛ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ. اجمالاً این مقام به این معناست که اثری از کذب، مجاز و امثال آن در وجود صدیق نیست، سراپا صدق است و بین گفتار و رفتار هیچ اختلافی وجود ندارد.

. بحار الأنوار، ج 67، ص 26، به نقل از مُسَكِّنُ الْفُؤَادِ لِلشَّهِيدِ الثَّانِي. [3]

[4]. در گذشته مانند این زمان نبوده که اول شب تازه اول کار، گردش و تفریح باشد. آن روزها هنگام غروب کسی به فکر بیرون ماندن از خانه نبود. شب‌ها کوچه‌ها تاریک بود. فقط اول غروب فانوسی در بازار یا کوچه‌ها روشن می‌کردند تا بازار یا کوچه‌ها خیلی تاریک نباشد.

[5]. تملق به هر اندازه و برای هر کسی نامطلوب است، ولی اعلی مراتب تملق نزد خدا مطلوب و پسندیده است.

[6]. سجده، 17.

قرآن کریم در وصف مؤمنان می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ¹؛ محبت مؤمنان نسبت به خدا شدیدتر است»

راهی ساده برای کسب محبت خدا

راه ساده‌تر کسب محبت خدا این است که محبت با واسطه کسب کنیم و آن راهی است که در روایات بسیاری ذکر شده است که همه به دو حدیث قدسی منتهی می‌شوند؛ **أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِنِي وَ حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي**⁸ خدای متعال به حضرت موسی وحی کرد که یا موسی مرا دوست بدار و کاری کن که مردم نیز مرا دوست بدارند! حضرت موسی عرض کرد: خدایا تو می‌دانی که من هیچ کس را همانند تو دوست نمی‌دارم. تو محبوب‌ترین موجود نزد من هستی، اما دل‌های مردم که دست من نیست. چگونه آن‌ها را محب تو قرار بدهم؟ **فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَذَكِّرْهُمْ نِعْمَتِي وَ آيَاتِي؛** خداوند فرمود: نعمت‌های من را به یادشان بیاور. آن‌ها به گونه‌ای خلق شده‌اند که وقتی بدانند کسی به آن‌ها محبت کرده، دوستش می‌دارند.

. 1 یقره، 165.

از امام سجاد صلوات‌الله‌علیه نقل شده که فرمودند: **إذا صار أهل الجنة في الجنة ودخل ولي الله إلى جناته ومساكنه واتكأ كل مؤمن على أريكته حفته خدامه؛**^[1] هنگامی که مؤمنان وارد بهشت می‌شوند و در آن استقرار پیدا می‌کنند و نعمت‌های خدا سرازیر می‌شود و باغ‌ها و قصرهایی که برای هر مؤمنی مهیا شده، در اختیارش می‌گذارند و بر آریکه خودش تکیه می‌دهد، تعداد بسیاری از فرشتگان به عنوان خدمت‌گذار در اختیارش قرار می‌گیرند و اطرافش حلقه می‌زنند. **تهدلت عليه الثمار وتفجرت حوله العيون وجرت من تحتها الانهار؛** میوه‌ها در مقابلش سر فرود می‌آورند، و چشمه‌ها از اطرافش می‌جوشند، و زیر تختش نهرهای آب جاری می‌شود. **وبسطت له الزراي وضفت له النمارق واتته الخدام بما شئت شهوته من قبل ان يسئلهم؛** و همچنین فرش‌های بهشتی که از زیباترین فرش‌هاست زیر پایش گسترده می‌شوند و بالش‌ها و مخده‌ها برای تکیه دادنش گذاشته می‌شود و همین که میل چیزی در دلش پیدا شود فرشتگان برایش فراهم می‌کنند. **ويخرج عليهم الخور العين من الجنان فيمكثون بذلك ما شاء الله؛** تا هر زمانی که بخواهد همسران بهشتی نیز در اختیارش قرار می‌گیرند.

وقتی همه این نعمت‌ها فراهم شد و کاملاً استقرار پیدا کرد، خداوند متعال با آن‌ها چنین سخن می‌گوید: ای دوستان من! ای اهل طاعت من! ای کسانی که در همسایگی من زندگی می‌کنید! **الا هل انبئكم بخير مما انتم فيه؟** می‌خواهید به شما بگویم چه بهتر از این چیزهایی است که شما دارید؟ آن‌ها در پاسخ می‌گویند: خدایا چه چیزی بهتر از این است که ما داریم؟! **نحن فيما اشتتهت انفسنا ولذت اعيننا من النعم في جوار الكريم؛** ما این‌جا در جوار کریم، هرچه دلمان بخواهد، فراهم و هرچه چشم‌مان را خوش آید، آماده است. دیگر از این بهتر چه

می‌شود؟! **فيعود عليهم بالقول**؛ خداوند بار دیگر می‌فرماید: آیا می‌خواهید بگویم چه بهتر از اینهایی است که دارید؟ دیگر خلاف ادب است که بگویند نمی‌خواهیم و بهتر از این نمی‌شود. **فيقولون ربنا نعم**. **فيقول لهم تبارك وتعالى رضاي منكم ومحبتي لكم خير واعظم مما انتم فيه**؛ خداوند پاسخ می‌فرماید: رضای من از شما و محبت من به شما، بهتر از همه این چیزهایی است که دارید. **فيقولون نعم يا ربنا رضاك عنا ومحبتك لنا خير لنا واطيب لانفسنا**؛ مؤمنان نیز تصدیق می‌کنند که رضایت خدا برای آنها از همه چیز خوش‌تر است. در ادامه روایت، حضرت سجاد علیه‌السلام آیه 72 از سوره توبه را تلاوت می‌فرمایند که در آن ابتدا نعمت‌های بهشتی نام برده می‌شود و سپس می‌فرماید: **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**.

این روایات به ما می‌فهماند که نعمت‌هایی وجود دارد که فراتر از نعمت‌های محسوس است و مؤمنان پس از دریافت همه نعمت‌ها، وقتی احساس می‌کنند که خداوند دوستشان دارد و از آنها راضی است، لذتی می‌برند که از لذت ناشی از همه آن نعمت‌ها بالاتر است. بنابراین نباید همت خودمان را به امور مادی و نعمت‌های دنیوی و چیزهایی که با بدن سروکار دارد و با حواس ما درک می‌شود، محدود کنیم.

یک نمونه از سخنان خداوند با حضرت داوود را می‌خوانیم:

يَا دَاوُدُ أَتَبْلُغُ أَهْلَ أَرْضِي أَيُّ حَبِيبٍ مِّنْ أَحَبِّي ای داوود! به همه مردم اهل زمین این پیام را برسان که من دوست کسی هستم که مرا دوست بدارد، و اگر کسی می‌خواهد با من رابطه محبت برقرار کند من آماده‌ام. **وَجَلِيسٍ مِّنْ جَالِسِي**؛ اگر کسی بخواهد با من همنشین کند، همنشین‌اش می‌شوم. **وَمُونِسٍ لِّمَنْ أَنَسَ بِدِكْرِي**؛ کسی که با یاد من انس بگیرد، انیس‌اش می‌شوم و او را از تنهایی و وحشت درمی‌آورم. **وَصَاحِبٍ لِّمَنْ صَاحَبَنِي**؛ کسی می‌خواهد با من همراه شود، من آماده‌ام و رفیق و همراهش می‌شوم. **وَمُخْتَارٍ [3] لِّمَنْ اخْتَارَنِي**؛ کسی که مرا انتخاب کند، من نیز او را انتخاب می‌کنم. **وَمُطِيعٍ لِّمَنْ أَطَاعَنِي**؛ اگر کسی مرا اطاعت کند، من نیز از او اطاعت می‌کنم. **مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَغْلَمَ ذَلِكَ يَقِينًا مِّنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتْهُ لِنَفْسِي وَأَحَبَّتُهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِي**؛ اگر کسی واقعا مرا دوست بدارد و من بدانم که مرا می‌خواهد، من نیز او را دوست می‌دارم. او را برای خودم می‌پذیرم و برای دوستی خودم انتخاب می‌کنم. بالاتر این که محبتی به او پیدا می‌کنم که هیچ کس نمی‌تواند بر آن سبقت بگیرد. **مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي**؛ اگر کسی واقعا مرا بجوید مرا خواهد یافت، اما کسی که سراغ دیگران برود، به من نخواهد رسید. سپس خداوند به مردم پیغام می‌دهد که **فَارْفُضُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ غُرُورِهَا وَهَلُمُّوا إِلَيَّ كَرَامَتِي وَمُصَاحَبَتِي وَمُجَالَسَتِي**؛ خود را از این وسایل فریب که به آنها مشغول شده‌اید، رها کنید! این‌ها مطلوب حقیقی شما نیست؛ به سوی کرامت من بیایید و با من همنشین شوید و با من انس بگیرید! **وَأَنَسُونِي أُوَانِسْكُمْ وَأَسَارِعْ إِلَىٰ مَحَبَّتِكُمْ [4]** با من انس بگیرید تا مونس شما شوم و به محبت شما شتاب بگیرم. اگر با من انس بگیرید، نه تنها انیس شما می‌شوم و شما را از وحشت و تنهایی در می‌آورم، بلکه اصلا محبتم را در اختیار شما قرار می‌دهم.

يَا دَاوُدُ ذِكْرِي لِلدَّاكِرِينَ؛ اگر شما یاد من باشید من نیز یاد شما خواهم بود. در روایات دارد که اگر شما در تنهایی مرا یاد کنید، من در عرش و مقام خودم شما را یاد می‌کنم و اگر در میان مردم مرا یاد کنید، من در میان فرشتگان، سکان سماوات و ملاّ اعلیٰ شما را یاد می‌کنم و نام شما را می‌برم. **وَحَنِّي لِلْمُطِيعِينَ**؛ کسانی را که مطیع من باشند، به بهشت می‌برم. **وَحَنِّي لِلْمُشْتَاقِينَ** آنهایی که اشتیاق مرا داشته باشند، دوست‌شان می‌دارم. **وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ [5]** اما کسانی که به من محبت خالص داشته باشند و دل‌شان را فقط برای من آماده کرده باشند و محبت‌های دیگر را از آن خارج کرده باشند، خودم مال آنها هستم. این فراز، مطلب بسیار بلندی است. وقتی شما کسی را دوست می‌دارید به او می‌گویید اموال در اختیار شما. اگر او را بیشتر دوست بدارید، می‌گویید هر وقت مرا احضار کنید، در خدمت شمایم. دست

آخر به او مي گوييد: جانم به قربان شما. آخرين چيزي که یک فرد مي تواند به ديگري اهدا کند، خودش است. وَأَنَا خَاصَّةً لِلْمُحِبِّينَ! اين مرتبه از آن کسي است که به خدا محبت خالص داشته باشد

[1]. زخرف، 67.

[2]. وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (انبیاء، 79) به قرينه ذکر پرندگان در کنار کوه ها مي توان نتيجه گرفت، همراهي کوه در تسبيح با حضرت داوود صرف انعکاس صوت نبوده است؛ البته قرآن تصريح مي کند که اجسام نيز نوعي درک و شعور دارند؛ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. درباره پرندگان نيز مي فرمايد: كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ؛ اين پرندگان همه نماز و تسبيح شان را مي دانند.

[3]. کلمه مختار هم براي اسم فاعل و هم براي اسم مفعول مي آيد؛ «مَحْتَرِّزٌ» و «مَحْتَرِّزٌ» ياي متحرک ماقبل مفتوح قلب به الف مي شود و هر دو مي شود مختار. البته مختار در اين جمله اسم فاعل است.

[4]. بحار الأنوار، 67، ص 26 به نقل از مسکن الفؤاد شهيد ثاني

[5]. عدة الداعي و نجاح الساعي، ص 252.

در روايت ديگري خداوند به حضرت موسی -عليه السلام- وحی می کند: يَا مُوسَى هَبْ لِي مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ وَمِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ، ثُمَّ ادْعُنِي فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ تَجِدُنِي قَرِيباً مُجِيباً. [1] خداوند بنا بر اين روايت، سه سفارش به حضرت موسي مي کند: اول اين که از چشمانت به من اشک من هديه کن! يکي از چيزهايي که محب دوست دارد اين است که هديه اي به محبوبش بدهد. خداوند مي فرمايد: اگر مرا دوست داري، به من اشک چشم هديه کن. وَمِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ؛ دل شکسته باش! در دلت احساس خشوع و شکستگی نسبت به من داشته باش! وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ؛ بعد از خشوع قلب، بدنت نيز خضوع داشته باشد. در خطابي ديگر درباره حضرت عيسي بن مريم (ع)، خداوند تعبير «تبصص» را آورده است و فرموده است: وَاعْلَمْ أَنَّ سُورِي أَنْ تُبْصِصَ إِلَيَّ [2]. اين که در روايات سفارش شده که بعد از سجده شکر، صورت را به خاک بگذاريد، نيز تجسم همين حالت تبصص است. البته خداوند کمبودي ندارد که با اظهار خضوع، عبادت و يا گريه و زاري ما جبران شود

[1]. بحار الأنوار، ج 67، ص 15.

[2]. الکافي، ج 2، ص 502.

از مرحوم آقاسيدمصطفي رحمه الله عليه شنيدم که نقل مي کرد، مرحوم آخوند ملا محمد کاشي که در اصفهان تدريس مي کرد، نيمه هاي شب که براي نماز شب از خواب برمي خاست، در و ديوار و درخت هاي مدرسه همراه با او تسبيح مي گفتند. اما زماني که خودش به نماز مي ايستاد، چنان مي لرزيد که نمي توانست خودش را کنترل کند. اين حالت ناشي از درک واقعي عظمت الهي است

یکی از خصوصیات عاشقان خدا در این روایت ذکر شده است: النَّاسُ عِنْدَهُمْ مَوْتَى وَ اللَّهُ عِنْدَهُمْ حَيٌّ قَيُّومٌ كَرِيمٌ¹؛ محبان واقعی خدا کسانی هستند که مردم دنیا در نظرشان مرده هستند، و برای آنها فقط خداوند زنده است؛ خدایی که خوان کرمش گسترده است و قوام همه عالم به اراده اوست

1. بحار الأنوار، ج 74، ص: 28.

<http://www.mesbahyazdi.ir/node/4968>

فصل دوم: نمونه هایی از عاشقان الهی در طول تاریخ بشریت

پیامبران و امامان اینگونه بودند. 124 هزار پیامبر و دوازده امام از طرف خدا برای اینکه مردم را با خدا و زیباییهایش آشنا کنند در طول تاریخ در قرون مختلف در بین اقوام مختلف و قاره های کره زمین می زیسته اند. آنها ابتدا خودشان شیرینی مناجات و نجوی با خدا را چشیدند سپس مردم را به این سعادت راهنمایی کردند.

درباره حضرت نوح ع آمده که قبل از اینکه به پیامبری مبعوث شود مدت هفتصد سال تنها در کوهها خدا را عبادت می کرد. این نشان می دهد که اگر انسان بتواند با خدا ارتباط عاشق و معشوق برقرار کندهیچوقت احساس تنهایی نمی کند. حتی اگر هفتصد سال طول بکشد

سایر پیامبران هم کم و بیش این چنین بودند. تا اینکه نوبت به بعثت حضرت محمد ص افتاد. در این موقع ارتباط پیامبر اسلام با خدا به بالاترین درجه از ارتباط یک انسان با خداوند متعال رسید. که قرآن در آیات مختلف به آن اشاره کرده است از جمله در آیات سوره مزمل می فرماید: یا ایها المزمّل. قم اللیل الا قلیلا. نصفه اونقص منه قلیلا. او زد علیه ورتل القرآن ترتیلا..... ان ربک یعلم انک تقوم ادنی ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه ..

که این آیات به ما می فهماند که پیامبر دوسوم شب را به نجا و عبادت و راز و نیاز با معشوق حقیقی اختصاص می دادند.

همچنین در ایه می فرماید. ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی.

یعنی انقدر پیامبر در معراج به خداوند سبحان نزدیک شد که گویا پیامبر یک طرف سر کمان و خداوند متعال طرف دیگر کمان قرار داشتند.

بعد از پیامبر اسلام دومی نفری که به بالاترین ارتباط با خداوند جمیل دست پیدا کرد، امیرمومنان علی ع بود. علی ع شبی هزار رکعت نماز می خواند، علی ع بیش از هفتاد بار در نمازهایش از فرط دلداگی به خدا واز خوف خدا بیهوش شدند.

علی ع انچنان محبوب خدا شد که : در حدیث قدسی خطاب به حضرت محمد ص آمده است اگر علی نبود شما خلق نمی شدی.

و خداوند تولد علی را در کعبه قرار داد که این فقط مختص علی ع است و بشر دیگری تاکنون در کعبه متولد نشده است. و یازده امام از فرزندان علی ع هستند و شهادت علی ع در مسجد و محراب و شب قدر بوده است و.. که اینها همه بر محبوبیت فوق العاده علی ع در پیشگاه الهی دلالت می کند.

در بعضی کتابهای تاریخی نقل شده است که روزی حضرت عیسی (ع) با گروهی از حواریون به سوی شهری در حرکت بودند . در نزدیکی آن شهر گنجی ظاهر شد. حواریون به طمع افتادند و به قصد حیات گنج از ادامه همراهی با حضرت مسیح سرباز زدند. عیسی (ع) به آنان فرمود : این گنج جز رنج و مشقت ثمره ای ندارد اما من در این شهر گنج بی رنجی سراغ دارم که به سوی آن می روم. حضرت وارد شهر شد و پسرک یتیم خارکشی را مورد تفقد و عنایت قرار داد آنچنانکه در عرض سه روز آن پسر از حسیض خارکشی به اوج پادشاهی آن شهر رسید . در پایان روز سوم که حضرت عیسی (ع) برای خداحافظی نزد آن تازه پادشاه رفت او از تخت پادشاهی پایین آمد و به عیسی (ع) عرض کرد : پرسشی برایم پیش آمده که خواب و راحت را از من گرفته است ؟ گفت : در این اندیشه ام تو که قادری در عرض سه روز مرا از حسیض خارکشی به اوج پادشاهی برسانی چرا خود به آن جامه های کهنه قناعت کرده ای و خدم و حشمی نداری ؟

حضرت فرمود : فرزندم این نیت های فانی دنیوی در نظر کسی ارزش دارد که از لذت های جاودان اخروی بیخبر باشد کسی پادشاهی ظاهری را اختیار می کند که لذت پادشاهی معنوی را نچشیده باشد.

همان کسی که تو اکنون به جای او بر این تخت پادشاهی نشسته ای اینک زیر خاک خفته است و کسی از او یاد نمی کند . پس همین یک مورد برای عبرت گرفتن کافی است. دولتی که به مذلت و فراموش شدن می انجامد به چه کار می آید ؟

هنگامیکه سخنان حضرت عیسی(ع) به پایان رسید پادشاه جوان دوباره دست به دامان ایشان شد و گفت ای بزرگوار آنچه را گفתי فهمیدم و شبیه ام زدوده شد ولی پرسش و ابهام محکم تری برایم پیش آمد . عیسی (ع) فرمود : چه پرسشی عرض کرد با اطمینانی که نسبت به شما دارم گمان ندارم که در آشنایی با کسی خیانت کنی و آنچه را حق نصیحت و نیکو خواهی او باشد فرو گذاری . شما که بر من و مادرم منت گذاشتی و به خانه ما آمدی سزاوار نبود چیزی را که اصل و باقی است از من دریغ ورزی و مرا در رسیدن به امر فانی و ناچیز یاری رسانید و از سلطنت جاوید و لذت حقیقی محروم گردانید.

عیسی (ع) فرمود : می خواستم تو را بیازمایم و ببینم آیا شایسته آن مرتبه های عالی هستی یا نه ؟ و آیا پس از ادراک این همه لذتهای فانی برای ادراک لذتهای باقی آنها را ترک می کنی یا نه ؟

اکنون اگر اینها را ترک کنی هم پاداش بزرگ نصیب تو خواهد شد و هم حجتی خواهد بود برای آنان که زخارف باطل دنیا را مانع سعادت کامل آخرت می دانند.

جوان با شنیدن این سخنان جامه های زیبا و زیور های گرانبها را به دور افکند از تخت پادشاهی پایین آمد و در راه دستیابی به پادشاهی معنوی گام نهاد. عیسی بن مریم (ع) او را نزد حواریون آورد و گفت : آن گنجی که من در پی آن بودم این در یتیم است در عرض سه روز او را از خوارکشی به پادشاهی رساندم ولی او به همه آن مقامهای ظاهری پشت پا زد و در راه اطاعت از من گام نهاد .

شما پس از سالهای دراز پیروی از من به این گنج پر رنج فریفته شدید و از من دست برداشتید و مرا تنها گذاشتید . گفته اند فرزند آن پیرزن که حضرت عیسی (ع) او را پس از مردن برای مدت بیست سال دیگر زنده کرد همین جوان بود . آن جوان بعد ها از بزرگان دین گشت و گروه بسیاری به برکت او به راه حق هدایت شدند.

شعیب و اشکهایش

شیخ صدوق قدس سره در کتاب علل الشرایع حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: حضرت شعیب (علیه السلام) از عشق خداوند تبارک و تعالی آنقدر گریه کرد که چشمش نابینا شد، خداوند بینایی او را به او بازگردانید، ولی شعیب دوباره آنقدر گریه کرد تا کور شد، خداوند برای بار دوم نیز او را بینا کرد.

شعیب مجدداً گریست تا کور شد تا سومین بار نیز خداوند بینائیش را به وی باز گردانید و چون بار چهارم شد خداوند به او وحی کرد:

ای شعیب آیا برای همیشه می‌خواهی این چنین گریه کنی؟ اگر گریه تو ترس از آتش جهنم است من تو را از آتش دوزخ پناه داده و نجات می‌دهم و اگر برای اشتیاق بهشت است من آن را به تو مباح نمودم.

شعیب در جواب: ای معبود من تو خود می‌دانی که من نه به خاطر ترس از دوزخ و نه برای اشتیاق بهشت تو می‌گیرم، بلکه دل‌باخته عشق تو گشته‌ام و نمی‌توانم خود داری کنم جز آنکه به وصل دیدار تو نائل گردم.

خداوند به او وحی کرد حال که چنین است من کلیم خودم موسی بن عمران را به خدمتکاری تو ^۱ تاریخ انبیاء ج 2 ص 23 می‌گمارم.

ارتباط عاشقانه اصحاب امام حسین ع با خداوند

از ویژگی های اصحاب امام حسین ع ، ارتباط تنگاتنگ و عاشقانه با

خداوند بود؛ در زیارت رجبیه خطاب به یاران امام حسین (ع) می خوانیم:

السلام علیکم ایها الربانیون، انتم خیره اختارکم الله لابی عبدالله (ع) و انتم ((

خاصه اختصاصکم الله به؛ سلام بر شما ای ربانیون، شما برگزیدگان خدایید

که او شما را برای ابی عبدالله (ع) برگزید و مشمول عنایات ویژه خویش

((..ساخت

ربی و ربانی)) کسی است که ارتباط تنگاتنگ و عاشقانه با خدا داشته ((
باشد و شهیدان کربلا این ارتباط عاشقانه با خداوند را داشتند و همین
عشق و محبت بود که آنها را تا مرز فدا شدن در راه خدا پیش برد که
عشق و محبت جاذبه ساز است و همانند آهن ربا آدمی را به سوی خویش
می کشد

گر جام عشق دم زند آتش در این عالم زند
این عالم بی اصل را چون ذره ها بر هم زند
عالم همه دریا شود دریا زهیت لا شود
آدم نماند و آدمی گر خویش بر آدم زند

بر این اساس است که در آیات و روایات, دین, به عشق خداوند تفسیر
شده است, ایمان همان عشق و محبت به خداوند است گرچه از
استدلالات عقلی ناشی شود در روایات فراوانی آمده است: ((الدین هو

الحب و الحب هو الدين؛ (27) دين محبت خداوند است و محبت همان
(.دين است)

:در روایتی از حضرت امام صادق(ع) می خوانیم

لايمحض رجل الايمان بالله حتى يكون الله احب اليه من نفسه و ابيه و))
امه و ولده و اهله و ماله و من الناس كلهم؛ (28) ايمان کسی به خدا کامل
نخواهد شد مگر آن که خداوند نزد او محبوبتر از جان و پدر و مادر و
(.فرزندان و خانواده و مال و تمام مردم باشد

این خصوصیت را یاران امام حسین(ع) داشتند. همین ویژگی بود که زمینه
ساز وفاداری شکوهمند شب عاشورا شد، به طوری که برخی گفتند: اگر
هفتاد بار در راه شما کشته و زنده شویم باز در رکاب شما مییم و بعضی
گفتند: هزار بار

اویس قرن:

در حالات عرفایی اویس گویند: بعضی از شبها می گفت: امشب شب رکوع است و به یک رکوع شب را به صبح می رساند.
یک شب می گفت: امشب شب سجود است و به یک سجده شب را سپری می کرد. به او گفتند: اویس، چرا این قدر به خودت
زحمت می دهی؟! گفت: کاش از ازل تا ابد یک شب بود و من آن را به یک سجده سپری می کردم

محمد رضا انصاری:

آیت الله انصاری همدانی آغاز تحول درونی خود و شروع سیر و سلوک خود را چنین بیان فرموده‌اند:

من به تشویق علمای همدان به دیار قم رهسپار شدم و تا آن زمان به طور کلی با عرفان و سیروسلوک مخالف بودم و مقصود شرع را همان ظواهری که دستور داده شده می‌دانستم تا اینکه برایم اتفاقی پیش آمد؛ یک روز در همان سن جوانی که به همدان رفته بودم به من اطلاع دادند که شخص وارسته‌ای به همدان آمده و عده زیادی را شیفته خود کرده، من به مجلس آن شخص رفتم و دیدم عده زیادی از سرشناسها و روحانیون همدان گرد آن شخص را گرفته‌اند و او هم در وسط ساکت نشسته بود، پیش خود فکر کردم گرچه اینها افراد بزرگی هستند و دارای تحصیلات عالیه‌ای می‌باشند اما این تکلیف شرعی من می‌باشد که آنان را ارشاد کنم و تکلیف خود را ادا کردم و شروع به ارشاد آن جمع نموده نزدیک به دو ساعت با آنها صحبت کردم و به کلی منکر عرفان و سیروسلوک *إلی الله* به صورتی که عرفا می‌گفتند گشتم، پس از سکوت من مشاهده کردم که آن ولی الهی سر به زیر انداخته و با کسی سخن نمی‌گوید بعد از مدتی سر بلند نمود و با دید عمیقی به من نگریست و گفت:

«عن قریب است که تو خود آتشی به سوختگان عالم خواهی زد»
من متوجه گفتار وی نشدم ولی تحول عظیمی در باطن خود احساس کردم برخاستم و از میان جمع بیرون آمدم در حالی که احساس می‌کردم که تمام بدنم را حرارت فرا گرفته است، عصر بود که به منزل رسیدم و شدت

حرارت رو به ازدیاد گذارد. اوائل مغرب نماز مغرب و عشاء را خواندم و بدون خوردن غذایی به بستر خواب رفتم، نیمه‌های شب بیدار شدم، در حال خواب و بیداری دیدم که گوینده‌ای به من می‌گوید:

العارف فینا کالبدر بین النجوم و کالجبرئیل بین الملائکة؛ «

شخص عارف در بین ما همانند قرص ماه است در بین ستارگان و همانند

» فرشته امین وحی است در بین فرشتگان

به خود نگریستم دیدم دیگر آن حال و هوی و اشتیاقی که به درس داشتم در من نمانده است. کم کم احساس کردم که نیاز به چیز دیگری دارم تا اینکه مجدداً به قم آمدم. در قم شروع به حاشیه زدن بر کتاب شریف عروه الوثقی کردم تا یک شب با خود فکر کردم که چه نیازی به حاشیه من است بحمدالله به اندازه کافی علمایی که حاشیه زده‌اند وجود دارند و نیازی به حاشیه من نیست و از ادامه کار منصرف شدم. در همان شب این خواب را دیدم « در عالم رؤیا یک حوض بسیار بزرگ با رنگهای مختلفی دیدم که دور آن حوض پر از کاسه‌های بزرگی بود که بر آنها اسماء خداوند و از جمله این آیه شریفه

ذلک فضل الله یوتیه من یشاء؛ «

» این فضل خداست که به هر که خواهد می‌دهد. مائده/56

نوشته شده بود وقتی من به نزدیک آن حوض رسیدم جامی لبریز از آب حوض کرده و به من نشانند که از خواب پریدم و تحولی عظیم در خود احساس کردم و آنچنان جذبات عالم علوی و نسیم نفحات قدسیه الهی بر قلب من نواخته شده بود که قرار را از من ربود، وجود خود را شعله‌ای از آتش دیدم،

یک بار آنقدر سوختن قلبم شدت یافته بود که احساس می کردم مرگم «
نزدیک است. می سوختم و دیگر امیدی به ماندن نداشتم. مطمئن بودم
دوام نمی آورم می سوختم، می سوختم ... ناگهان احساس کردم نوری
پیدا شد و به قلبم خورد و آن گاه قلبم آرام شد و حرارتش فروکش کرد
»

از آن به بعد به این طرف و آن طرف زیاد مراجعه کردم که شاید دستم به
ولی کاملی برسد و از وی بهره گیری نمایم. در آن زمان عالم تحریر و ولی
الهی آیت الله العظمی شیخ میرزا جواد ملکی تبریزی (ره) رحلت کرده
بودند و هر چه نزد شاگردانش رجوع می کردم عطش من فرو نمی نشست تا
اینکه خود را تنها و بیچاره و مضطر دیدم سر به بیابانها و کوههای اطراف قم
گذاشتم، صبحها می رفتم و عصرها برمی گشتم تا اینکه پس از چهل الی پنجاه
روز تضرع و توسل زیاد به ساحت مقدس معصومین (ع) وقتی اضطرار و
بیچارگی به حد اوج خود رسید و یکسره خواب و خوراک را از من ربود
ناگهان پرده ها از جلوی چشم من برداشته شد و نسیم جانبخش رحمت از
حریم قدسی الهی ورزیدن گرفت و لطف الهی شامل حالم گردید و مقصد
خود را در وجود مقدس خاتم الأنبیاء حضرت محمد (ص) یافتم و متوجه
شدم در این زمینه وجود خاتم الأنبیاء دستگیری می نماید، از آن زمان به
بعد مرتباً به ساحت مقدس آن حضرت متوسل می شدم و از حضرت
بهره گیری فراوان می نمودم

و خود ایشان نقل می کنند که

از آن به بعد هر جا مکاشفات و یا رویدادهای ذهنی که برایم پیش می «

آمد و نمی توانستم جوابشان را پیدا کنم به ساحت مقدس پیامبر اکرم(ص)
» .متوسل می شدم و جواب می گرفتم

:هم ایشان و هم آقای قاضی(ره) و هم شاگردانشان می گویند
» .ایشان در این راه استادی نداشته و توحید را مستقیماً از خدا فراگرفته «

حضرت علی (ع) می فرماید: « حبّ الله نار لا یمرّ علی شیء الا احترق و نورالله لا یطلع علی شیء الا اضاء: دوستی خدا آتشی است که از هر چه عبور می کند آن را می سوزاند و نور الهی نمی تابد بر چیزی مگر آنکه آن را روشن می کند. مصباح الشریعه ج 2، ص 239
»

حضرت امیرع هفتاد بار در نماز از ترس خداوند بیهوش شد.

قل ان صلواتی و..

اگر انسان ارتباطش رو با خدا خیلی عالی و عمیق کند بجایی می رسد که می گوید: قل ان صلواتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین.

حقیقتاً نمازم.روزه ام.زند گیم.مردنم همه برای خداست.

دنیایم.آخرتم.بهشتم.لذتم همه خدا است

سیده نفیسه: سیده نفیسه، دختر حسن انور فرزند زید بن حسن بن علی (ع) یکی از زنان عارف و صاحب

کمال و حافظ قرآن بود که در عبادت بسیار می کوشید. روزها روزه می گرفت و شب ها به عبادت و راز و نیاز می پرداخت. از آنجا که ثروت فراوانی داشت به بیماران و نیازمندان کمک می کرد تا به آن حد که برای خود هیچ باقی نماند. وی سی بار به حج و زیارت خانه خدا مشرف شد که بیشتر این سفرها با پای پیاده بود.

سیده نفیسه، سالی با همسرش اسحاق مؤتمن (پسر امام صادق علیه السلام) از مدینه منوره به زیارت حضرت ابراهیم خلیل (ع) در بیت المقدس مشرف شد و در برگشت از مدینه به مصر آمد و در منزلی سکنی گزید. در همسایگی آنها دختری نابینا و یهودی زندگی می کرد. روزی به آب وضوی سیده نفیسه، تبرک جست و بینایی چشمهایش را باز یافت. از این رو بسیاری از یهودیان اسلام آوردند و اهل مصر به او اعتقاد عجیبی پیدا کردند و از او خواستند که در مصر بماند. وی تقاضای مردم را پذیرفت و مردم نیز از محضرش برکات فراوانی را مشاهده نموده و استفاده های بسیاری از آن بردند.

بعد از رحلتش همسرش بر آن شد تا جنازه او را از مصر به مدینه منتقل کند اما مردم مصر تقاضا کردند تا او را در سرزمین آنان دفن کند تا از قبرش برکت جویند. اسحاق امتناع ورزید ولی شب هنگام رسول اکرم (ص) را در خواب دید که به او فرمودند: ای اسحاق! نفیسه را نزد مردم مصر بگذار تا برکت بر آنان نازل شود. (سفینه البحار، ج2، ص604) از این رو جنازه آن بانوی متقی در مصر در همان قبری که خود تدارک دیده بود و بسیار در آن ختم قرآن کرده بود و بسیار نماز به پا داشته بود به خاک سپرده شد. (به برخی نقل ها هزار و نهصد بار قرآن را ختم کرد)

پیام زن، **(فارسی)** «وصف و ارستگی، مروری بر شرح حال سیده نفیسه «قسمت سوم». غلامرضا گلی زواره شماره ۱۲۲.

کسانی که در نماز رحلت کردند

میرزا جواد ملکی و رحلت در حال نماز

«حاج آقا حسین فاطمی فرمود: به من گفتند که آقای حاج میرزا جواد (ملکی تبریزی) جویای حال تو شده است. چون می دانستم ایشان کسالت دارند با عجله به خدمتش رفتم، دیدم استحمام کرده و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آماده ادای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر شروع به گفتن اذان و اقامه کرد و دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیر الاحرام رسید و گفت: الله اکبر!

روح مقدسش از بدن به عالم قدس پرواز کرد.»

شب زنده داری میرزا جواد آقا ملکی

مرحوم حجه الاسلام سید محمود یزدی، که از شاگردان حاج میرزا جواد آقا بوده، در بیرونی منزل استاد می نشست.

درباره نماز شب های آن عارف و ارسته می گوید: شب ها که ایشان برای شب زنده داری و عبادت بر می خاست، مدتی

در رختخواب به گریه از خوف خدا و اشک برای عشق به حق مشغول بود. گاهی به سجده می‌رفت و زمانی لب به دعا می‌گشود. آن‌گاه در صحن منزل رو به طرف آسمان می‌کرد و آیات مخصوص را تلاوت می‌فرمود:

«ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار... ربنا ما خلقت هذا باطلا...»⁽⁹⁾ اثر این آیات الهی آن چنان بود که او را از خود بی‌خود کرده، سر بر دیوار می‌گذاشت و لحظاتی گریه می‌کرد. آن‌گاه که برای گرفتن وضو آماده می‌شد، در کنار حوض نشسته، مدتی گریه می‌کرد و پس از وضو ساختن چون به مصلاش می‌رسید و مشغول تهجد می‌شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیار می‌ریخت؛ به طوری که از گریه‌های طولانی در نمازها و مخصوصاً قنوت‌ها، بعضی ایشان را جزء «بکاین» عصر به شمار آورده‌اند.

شیخ علی کاشانی ورحلت درحال سجده

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهید هاشمی‌نژاد بسیار اهل عبادت بود ودر منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده‌وشبها را به عبادت می‌گذراند.او در جوانی به درجه اجتهاد رسیده بودووقتی چندین ساعت با یکی از علماء مشهد بحث علمی کرد.آن عالم از وی پرسید:با این سن کم این همه علوم را چگونه فرا گرفته‌ای؟

وایشان جواب داد که از عنایت علی بن موسی الرضا(ع) فرا گرفته‌ام.

رحلتش را در سن بیست وچهارسالگی از زبان میزبان‌ش این گونه‌نوشته‌اند:بعد از صرف شام به من گفت:خیلی مایلیم در حیاط منزل،زیردرخت تا صبح در عبادت باشیم.بعد برخواست دورکعت نماز خواند.ذکر رکوعش را که شمردم،هفتاد بار بود.بعد از نماز کمی از مواظ و احادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت،دیگر سر از سجده برنداشت و روح پاکش به ملکوت اعلیٰ پرکشید.»دین ما علمای ماص 87-88»

سید احمد کربلایی ورحلت درنماز عصر

«آیه الله سید احمد کربلایی که استاد سید علی قاضی از اساتید علامه طباطبائی بوده است،رحلتش در هنگام نماز بود ودر هنگام نماز عصر،بسوی ملکوت پرواز کرد.»هزارویک نکته درباره نماز

تقی بی نماز!

نامش سید یونس و از اهالی آذرشهر آذربایجان بود به قصد زیارت هشتمین ستاره‌های آسمان امامت حضرت ثامن الحجج (علیه‌السلام) مشهد را در پیش گرفت و بدانجا رفت اما پس از ورود و نسختین زیارت همه پول او مفقود و بدون خرجی می‌ماند ناگزیر به حضرت رضا متوسل(علیه‌السلام) می‌شود و شب در منزل در عالم رؤیا می‌بیند که حضرت می‌فرماید: سید یونس بامداد فردا هنگام طلوع فجر برو و در بست پایین خیابان زیر غرقه نقاره خانه بایست اولی کسی که آمد مشکلت را به او بگو تا او مشکل تو را حل کند. می‌گوید پیش از طلوع آفتاب بیدار شدم وضو ساختم و به حرم مشرف شدم و پس از زیارت قبل از دمیدن فجر به همان نقطه‌ای که در خواب دیده و دستور

یافته بودم آمدم و چشم به هر سو دوخته بودم تا نفر اول را بنگرم که به ناگاه دیدم آقا تقی آذرشهری که متأسفانه در شهر ما به خاطر بدگویی برخی به او تقی بی‌نماز می‌گفتند از راه رسید اما من با خود گفتم آیا مشکل خود را به او بگویم؟ با اینکه در وطن متهم به بی‌نمازی است چرا که در صف نمازگزاران نمی‌نشیند من چیزی به او نگفتم و او هم گذشت و به حرم مشرف شد من نیز بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا(علیه‌السلام) گفتم و آمدم بار دیگر شب در عالم خواب حضرت را دیدم و همان دستور را دادند و این جریان سه شب تکرار شد. روز سوم گفتم بی‌تردید در این خواب‌های سه‌گانه رازی است به همین جهت بامداد روز سوم جلو رفتم و به اولین نفری که قبل از فجر وارد می‌شد و جز آقا تقی نبود سلام کردم و او نیز مرا مورد دلجویی قرار داد و پرسید اینک سه روز است که شما را در این جا می‌بینم کاری داری؟ من جریان را گفتم و او نیز علاوه بر خرج توقف يك ماهه‌ام در مشهد پول سوغات را نیز داد و گفت: پس يك ماه قرار ما در فلان روز و فلان ساعت آخر بازار سرشور در میدان سرشور باشد، تا ترتیب رفتن تو به سوی شهرت را بدهم از او تشکر کردم. آمدنم يك ماه زیارت وداع کردم و سوغات هم خریدم خورجین خویش را برداشتم در ساعت مقرر در مکان مورد توافق حاضر شدم دست سر ساعت بود که دیدم آقا تقی آمد و گفت: آماده رفت هستی؟ گفتم: آری. گفت: بسیار خود بیا! بیا نزدیک‌تر رفتم گفت خودت به همراه بار و خورجین و هرچه داری بر دوشم بنشین تعجب کردم و پرسیدم مگر ممکن است؟ گفت: آری نشستیم به ناگاه دیدم آقا تقی گویی پرواز می‌کند و من هنگامی متوجه شدم که دیدم شهر روستاهای میان مشهد تا آذرشهر به سرعت از زیر پای ما می‌گذرد و پس از اندک زمانی خود را در صحن خانه خود در آذر شهر دیدم دقت کردم دیدم آری خانه من است و دخترم در حال غذا پختن است آقا تقی خواست برگردد دامانش را گرفتم و گفتم به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنم. در شهر ما به تو انعام بی‌نمازی و لامذهبی زده‌اند و اینک قطعی شد که از دوستان خاص خدایی از کجا به این مرحله دست یافتی و نمازهایت را کجا می‌خوانی؟ او گفت: دوست عزیز چرا تفتیش می‌کنی؟ باز او را سوگند دادم... تا اینکه تعهد گرفت که تا زنده‌ام به کسی نگویم گفت: سید یونس من در پرتو ایمان و خودسازی و تقوا و عشق به اهل بیت(علیهم‌السلام) و خدمت به خوبان و درماندگان به ویژه با ارادت به امام عصر(علیه‌السلام) مورد عنایت قرار گرفتم و نمازهای خود را هر کجا باشم با طی‌الارض در خدمت او و به امامت آن حضرت(علیه‌السلام) می‌خوانم.

منبع سایت تبیان

گوهرشاد وجوان عاشق:

گوهرشاد خانم(همسر شاهرخ میرزا و عروس امیر تیمور گورکانی) سازنده ی مسجد معروف گوهرشاد مشهد، پیش از ساختن مسجد به دست اندرکاران گفت: از محل آوردن مصالح ساختمانی تا مسجد برای حیوانات باربر ظرفهای آب و علف بگذارید، مبادا حیوانی در حال گرسنگی و تشنگی بار بکشد، از زدن حیوانات پرهیز کنید، ساعات کار باید معین باشد و مزد مطابق زحمت داده ...شود و

گوهرشاد خانم، بیشتر وقتها خود جهت هدایت و سرکشی حاضر می شد و دستورات لازم را می دارد. روزی یکی از کارگران به طور ناگهانی چشمانش به صورت او افتاد و در اثر همین نگاه، آتش عشق در وجودش شعله ور گشته و عاشق دلباخته ی او شد؛ اما در این باره نمی توانست چیزی بگوید تا اینکه غم و غصه ی فراوان او را مریض کرد. به خانم گزارش دادند که یکی از کارگران که با مادرش زندگی می کرد مریض شده است. بعد از شنیدن این ماجرا خانم به عیادتش رفت و علت را جویا شد. مادر کارگر جوان گفت: او عاشق شما شده است

خانم با اینکه عروس شاهزاده بود، اما هیچ ناراحت نشد! به مادر جوان گفت: باشد، وقتی من از همسرم جدا شدم با او ازدواج می کنم ولی به شرط اینکه مهریه من را قبل از ازدواج بپردازد و آن این است که چهل شبانه روز در محراب این مسجد نیمه کاره عبادت کند

جوان پذیرفت، چند روز از پی عشق او عبادت کرد؛ ولی با توجه خاص امام رضا (علیه السلام) حالش تغییر یافت (و از آن پس) (بخاطر خدا عبادت کرد

پس از چهل روز، گوهرشاد خانم از حالش جویا شد، جوان به فرستاده ی خانم گفت: به خاطر لذتی که در اطاعت و بندگی خدا (یافتم، از لذت نفس شهوانی پرهیز کرده ام.) (بخاطر اینکه لذت عبادت را فهمیده ام، دیگر عاشق خدا شده ام

جوان عاشق و نماز قلابی

ملا محسن فیض کاشانی در دیوان خود بنام طاق‌دیس، داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را اینجا می‌آورم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد وبا یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت واز او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد! دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخش برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون من پسری ندارم که جانشینم شد یا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجای می رسی؟! لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد

در احوالات یکی از علمای عارف قرن ما بنام ایه الله نجابت میگویند در
اواخر عمر هر جا در مجله یا روزنامه کلمه عشق را میدید اشک از چشمان
نشان سرا زیر میشد

<http://shiraz-arfan.persianblog.ir/post/22/>

فصل سوم: راههای عشق به خداوند

برای ارتباط انسان با خداوند، نماز و عبادتهای دیگر توصیه شده است که بهترین وسیله ارتباطی با خداوند لطیف، همان نماز است. البته نماز داریم تا نماز. متأسفانه در نزد اکثر ما مسلمان ها نماز فقط بعنوان یک تکلیف سخت می باشد که باید بخوانیم و جزو واجبات است و اگر بخوانیم بهشت می رویم و اگر نخوانیم جهنم می رویم و عذاب می شویم درحالی که عده ای از اولیاء هستند که از نماز بعنوان لذت بخش ترین لذتها بهره می برند. زیرا هرچقدر بیشتر خدا را بشناسی شیرینی مناجات با او را بیشتر درک می کنی.

ایه الله بهجت فرمود :

اگر سلاطین عالم می دانستند که در نماز چه لذتی وجود دارد، حاضر بودند برای رسیدن به آن «
لذت، دست از سلطنت بکشند».

آقا (حضرت آیت الله العظمی بهجت) می فرمود: عالم پیر مردی که حدود نود سال سن داشت می گفت من از غذا لذت نمی برم ، غذا خوردن مانند این است که کیسه ای را پر کنم ولی از نماز لذت
(4) می برم (فریادگر توحید، ص 182)

آمده است که :

امام سجاده ع در نماز بودند که خانه آتش گرفت. امام هیچ متوجه نشدند تا زمانیکه نمازشان تمام شد. آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است.

نماز امام موسی کاظم ع

عبدالله قزوینی گوید: روزی نزد فضل بن ربیع «زندانبان امام کاظم» که بالای پشت بام بود رفتم. بمن گفت: بیا از این روزنه نگاه کن ببین چه می بینی؟

نگاه کردم و گفتم: گویا پارچه ای روی زمین افتاده است.

گفت بیشتر دقت کن!

دوباره نگاه کردم و گفتم: گویا شخصی در حال سجده است!

گفت: او را می شناسی؟

گفتم: نه گفت: این مولایت موسی بن جعفر است. از زمانیکه او را زیر نظر دارم برنامه شبانه روزی او را این گونه دیدم که:

بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید در حال دعا است. بعد به سجده می رود و تا ظهر در سجده است. موقع ظهر بدون گرفتن وضو مشغول نماز میشود و من می فهمم که بخواب نرفته بوده است. بعد از نماز ظهر و عصر، دوباره به سجده می رود که تا مغرب طول می کشد. بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء، افطار کرده و به سجده کوتاهی می رود. سپس مقدار کمی می خوابد و بعد بلند شده وضو می گیرد و تا صبح مشغول عبادت می شود.

نماز سیده نفیسه

«سیده نفیسه، عروس امام صادق (ع) بود. او روزها را روزه و شبها را به عبادت بسر می برد. وسی مرتبه به حج رفت. و بیشترش را پیاده طی کرد و سخت گریه می کرد و به پرده های کعبه می آویخت و می گفت: الهی و سیدی و مولای! متعنی و فرحنی برضاک عنی. یعنی خدایا باراضی شدن از من، مرا خوشحال نما.

دختر برادر او گفت: چهل سال خدمت عمه‌ام نفیسه بسر بردم. هرگز ندیدم شب بخوابد یا روز افطار کند.

در منزلش، قبری کنده بود و در آن قبر بسیار نماز می‌خواند و یکصد و نود بار در آن قبر قرآن ختم نمود.» «ریاحین الشریعة

حاج سید احمد کربلانی نجفی

سید در جاهای خلوت نماز می‌خواند و از اقتدای مردم دوری می‌جست و کثیر البکاء بود، بطوریکه حتی 'در نماز نمی

توانست از گریه، خودداری کند و بی اختیار می‌گریست. بخصوص در نافله های شب.

سید علی قاضی شاگرد آن مرحوم می‌گوید: شبی از شبها را تنهائی در مسجد سهله می‌گذرانیدم. نیمه شب، شخصی آمد و در مقام ابراهیم (ع) ایستاد و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در سجده بود. آنگاه رفتم و دیدم که او آقا سید احمد کربلانی بکاء است. (قدس الله سره القدوسی) از شدت گریه

خاک سجده‌گاه، گِل شده بود. صبح که شد، او رفت و در حجره مدرسه نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید! «سیمای فرزاتگان ص 106»

ملا محمد تقی برغانی قزوینی

«در حالات او آمده است: از نصف شب تا طلوع صبح به طور مداوم در مسجد خود به مناجات و دعا و تضرع و زاری و بی قراری و گریه و ناله اشتغال داشت. و مناجات «خمسة عشر» را از حفظ می‌خواند. و این حالات تا شب شهادت او ادامه داشت و بارها شده بود که در ایام زمستان، آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت برف و سرما، پوستینی بر دوش و عمامه بسر مشغول به تضرع بوده و در حالت ایستاده، دستها را به آسمان برداشته تا این که برف قامت مبارکش را سراسر از پا تا سر سفید پوش کرده است.» «داستانهایی از زندگی علماء ج 1»

ملا محمد اشرفی

«مرحوم تنکابنی می‌نویسد: ملا محمد اشرفی از نیمه شب تا صبح به عبادت و تضرع و زاری و بی قراری و مناجات با حضرت باری، مشغول بود و آن قدر بر سر و سینه می‌زد که چون صبح می‌شد، هر که او را می‌دید، خیال می‌کرد او تازه از بستر مریضی برخاسته است.» «داستانهایی از زندگی علماء ج 1»

سید باقر شفتی

«در باره عبادت او نوشته‌اند: از نیمه شب تا صبح مشغول گریه و زاری و تضرع بوده و در صحن کتابخانه‌اش مانند دیوانگان می‌گردید و دعا و مناجات می‌خواند و بر سر و سینه‌اش می‌زد. و چنان بی اختیار ناله و زاری او بلند می‌شد که اگر همسایگان بیدار بودند، می‌شنیدند.

در اواخر عمر، آن قدر گریه کرده بود و ناله و بی قراری نموده بود که به بادفتن مبتلا شده بود و پزشکان هر چه معالجه می‌نمودند، فایده‌ای نداشت. به همین جهت او را از گریه منع کرده و گفتند: گریه بر تو حرام است زیرا باعث زیاده بادفتن

می‌شود. پس هر گاه به مسجد می‌رفت تا او نشسته بود، روضه خوانان بالای منبر نمی‌رفتند. مگر زمانی که از مسجد خارج می‌شد و اگر روضه خوانی بالای منبر می‌رفت و او حضور داشت، سید بر نمی‌خواست و باز گریه می‌کرد.

یکی از نزدیکان او می‌گوید: با آن مرحوم به یکی از روستاها رفتیم. شب رادر راه گذرانیدیم. سید بمن فرمود: نمی‌خواهی؟ من رفتم تا بخوابم. سید وقتی خیال کرد که من خواب هستم، برخاست و مشغول نماز شد. به خدا قسم دیدم که بندهای شانه و اعضایش می‌لرزید به طوری که کلمات را از شدت حرکت فکین و اعضا، تکرار می‌نمود تا آن را صحیح ادا کند. «داستانهایی از زندگی علماء ج 1 و ج 3»

میرداماد

«او مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و می‌گفت: چگونه در حضور خدا پایم را دراز نمایم و بیست سال عمل مباح از او صادر نشد و در هر شب 15 جزء قرآن تلاوت می‌نمود.» «داستانهایی از زندگی علماء ج 1»

اعجوبه عبادت، حسنعلی نخودکی اصفهانی

«آقای نظام الولیه سر کشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می‌بارید، نوبت سر کشیک من بود. اول شب خدام آستان مبارک به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید حرم را ببندیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: آج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای بام و درپای گنبد مشغول نماز می‌باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چندبار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می‌خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین است بگذارید که هر گاه از نماز فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم با گفتم: برو ببین حاج شیخ در چه حالند.

پس از چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده‌اند و سرمای شدید آن شب را هیچ احساس نکرده‌اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید.» «داستانهایی از زندگی علماء ج 1»

سید عبدالحسین لاری

«دختر ایشان گفت: شبها هر گاه بر می‌خاستم، ایشان را در حال نماز می‌دیدم. یکبار گفتم: مقداری هم بخوابید.

فرمود: آنقدر بخوابم که دیگر بیدار نشویم.»

حسن بن علی بن فضال

«از فضل بن شاذان روایت شده که حسن بن علی بن فضال برای عبادت به صحرا می‌رفت و سجده را چندان طول می‌داد که پرندگان می‌آمدند و بر پشتش به گمان اینکه پارچه‌ای است می‌نشستند و حیوانات وحشی در اطراف او می‌چریدند و از او وحشت نمی‌کردند.» مفاتیح الجنان ص 98

علی بن مهزیار

«روایت شده که علی بن مهزیار در هنگامی که آفتاب طلوع می‌کرد، به سجده می‌رفت و تا برای هزار نفر از مؤمنین دعا مانند آنچه برای خود دعا کرده بود، نمی‌کرد، سر بر نمی‌داشت. و از سجده‌های زیاد، بر پیشانی او پینه مانند زانوی شتر بسته شده بود.

خواجه ربیع

از ربیع بن خثیم حکایت شده است که با یک رکوع، شب را به صبح می‌رساند، آن گاه قامت راست می‌کرد و می‌نالد و می‌گفت: «آه! مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم.

همچنین نقل شده که وقتی خواجه ربیع وفات کرد یکی از همسایگانش دخترکی داشت که گفت: پدرجان! آن ستونی که هر شب در خانه همسایه ما بود چه شد؟

پدر گفت: فرزندم! آن ستون نبود بلکه همسایه صالح ما (ربیع) بود که از اول شب تا صبح روی پاهایش ایستاده بود (و مشغول عبادت و نماز و مناجات بود) «هزار و یک تکتۀ درباره نماز» حسین دیلمی

نماز عجیب سید هندی

در کتاب ارمغان هندوپاک نوشته مرتضوی لنگرودی آمده که سیدی در هند نماز عجیبی می‌خواند. وقتی به سجده می‌رفت اعضای بدنش همانند سر و دست و پاها جدا می‌شدند و من رفتم و سر او را در حالی که ذکر می‌گفت روی دست گرفتم. بعد از نماز از او پرسیدم این چه نمازی است؟ سید هندی گفت من چون از نمازهای یومیۀ و نافله ان لذتی که می‌خواهم نمی‌برم از خدا خواستم بهمن نمازی بدهد که در آن روحم از جسم منقطع شود. و خداوند این نماز را به من داده که در این نماز من دیگر در عالم دنیا نیستم.

لازم به ذکر است که نماز اساس اسلام است و هر که نماز نخواند به هیچوجه در پیشگاه خدا مقام و منزلتی نخواهد یافت حتی اگر تا آخر عمر گناهی مرتکب نشود. پس گروههای از دروایش و صوفیه و غیره که نماز ندارند اینها منحرف هستند و باطل می‌باشند. نماز در تمام ادیان واجب بوده است

نماز در تمام ادیان الهی به عنوان برترین آیین عبادی و رکن معنویت و ارتباط با خداوند مطرح بوده است.

درخواست حضرت ابراهیم (ع) چنین بوده است که: «ربّ اجعلنی مقيم الصلوه و من ذریّتی...»؛ ۱
«پروردگارا، من و ذریّه‌ام را برپا دارنده نماز قرار ده».

به حضرت موسی (ع) در کوه طور خطاب شد: «انّی انا الله لا اله الاّ أنا فاعبدنی و اقم الصلوه لذکری؛ ۲
همانا

من الله هستم، معبودی جز من نیست مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من برپا دار».

حضرت عیسی (ع) می‌گوید: «... و اوصانی بالصّلوه والزّکاه ما دمت حیّا؛ ۳... و مرا توصیه به نماز و زکات مادام که زنده‌ام کرده است».

و در چند جای قرآن سخن از میثاق بنی اسرائیل است که بخشی از موادّ آن اقامه نماز است. ۴

۱ (ابراهیم (۱۴) آیه ۴۰.

۲ (طه (۲۰) آیه ۱۴.

۳ (مریم (۱۹)، آیه ۳۱.

۴ (از جمله بقره (۲) آیه ۸۳ و مائده (۵) آیه ۱۲ و... .

همانطور که :

خدا به حضرت موسی (ع) وحی می‌کرد که می‌دانی چرا تو را برگزیدم و از میان خلق تو را کلیم خود گردانیدم؟ موسی گفت: نمی‌دانم پروردگار من

فرمود: برای آنکه بر احوال بندگان خود نظر کردم و در میان ایشان کسی ندیدم نزد من از تو ذلیل‌تر باشد به درستی که تو چون از نماز فارغ می‌شوی دو طرف روی خود را بر خاک می‌گذاری.

دعا از مهمترین وسایل ارتباط با معشوق الهی

بعد از نماز، بهترین وسیله ارتباطی با خداوند، دعا است. البته دعاهایی که امامان ما فرموده اند مخصوصاً دعای جوشن کبیر. دعاهای خمره عشر. ابوحمره ثمالی. مناجات شعبانیه. در مناجات هشتم خمره عشر می گوئیم:

مناجات هشتم: مناجات اهل ارادت

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

سُبْحَانَكَ مَا أَضْيَقَ الطُّرُقَ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ،

منزهی تو! چه اندازه تنگ است راهها بر کسی که تَوَاشِ رهنمون نباشی

عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ، وَمَا أَوْضَحَ الْحَقَّ

برای کسیکه تو راهش را نشان داده و چه اندازه حقیقت روشن است

إِلَهِي فَاسْأَلْكَ بِنَا سُبُلَ الْوُصُولِ إِلَيْكَ،

ای خدایا پس ما را به راههای رسیدن به درگاهت بدار

فِي أَقْرَبِ الطُّرُقِ لِلْوُقُودِ عَلَيْكَ، قَرِّبْ عَلَيْنَا الْبَعِيدَ، وَسَيِّرْنَا

نزدیکترین راهی که به تو رسند ما را بَرِ دور را بر ما نزدیک گردان و از

الْعَسِيرِ الشَّدِيدِ، وَالْحِجْنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ، وَسَهِّلْ عَلَيْنَا

و دشوار را بر ما آسان و هموار ساز و ملحقمان دار و راههای سخت و
به آن بندگان که در پیشی گرفتن به سویت شتاب کنند

وَبَابِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ، وَإِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَعْْبُدُونَ،

و یکسره بطور مداوم در خانهات را می کوبند و در شب و روز تو را پرستش کنند

الرَّغَائِبَ، مِنْ هَيْبَتِكَ مُشْفِقُونَ، الَّذِينَ صَغَّيْتَ لَهُمُ الْمَشَارِبَ، وَبَلَّغْتَهُمْ وَهُمْ

از هیبتت ترسانند آنانکه آبخورشان را پاک کردی و بخواسته هایشان رسانیدی و آنها

وَأَنْجَحْتَ لَهُمُ الْمَطَالِبَ، وَقَضَيْتَ لَهُمْ مِنْ فَضْلِكَ الْمَآرِبَ،

و به دادن آنچه جویایش بودند کامرواشان ساختی و حاجتهاشان را از فضل خویش برآوردی

وَمَلَأَتْ لَهُمْ صَمَائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ، وَرَوَّيْتَهُمْ مِنْ صَافِي شَرِّكَ،

و دلهاشان را سرشار از دوستی خویش کردی و از آب زلال معرفت سیرابشان کردی

إِلَى لَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَصَلُّوا، وَمِنْكَ أَقْصَى مَقَاصِدِهِمْ حَصَلُّوا، فَبِكَ

تو به لذت مناجات نائل گشتند و از ناحیه تو بالاترین مقاصدشان را بدست آوردند پس بوسیله

هُوَ عَلَى الْمُغْفِلِينَ عَلَيْهِ مُقِيلٌ، وَيَالْعَطْفِ عَلَيْهِمْ عَائِدٌ مُفْضِلٌ، فَيَا مَنْ

کسی که بر آنانکه به سویش رو کنند رو آوری و با توجه بدانها مهرورزی و نعمت بخشی پس ای

وَيَالْغَافِلِينَ عَنْ ذِكْرِهِ رَحِيمٌ رَوْفٌ،

بی خبران و غافلان از ذکر خود رحیم و مهربانی و ای آنکه نسبت به

وَيَجْذِبُهُمْ إِلَى بَابِهِ وَذُودٌ عَطُوفٌ،

و با جلب آنان به درگاہ دوستدار و مهرورزی از تو

أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَطًّا، وَأَعْلَاهُمْ عِنْدَكَ مَنَزَلًا،

خواهم از کسانی قرارم دهی که بهره بیشتری از تو دریافت داشته و مرتبه والاتری را حائز گشته

وَأَجْزَلِهِمْ مِنْ وَدِّكَ قِسْمًا، وَأَفْضَلِهِمْ فِي مَعْرِفَتِكَ نَصِيبًا،

و از دوستیت نصیب بیشتری عایدش شده و در معرفت سهم زیادتری بهره اش داده اند

إِلَيْكَ هِمَّتِي، وَأَنْصَرَفَتْ نَحْوُكَ رَغْبَتِي، فَقَدْ انْقَطَعَتْ

بسوی تو منقطع شده و اراده و آرزویم به جانب تو گشته است زیرا که توجه من از همه جا

فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي، وَلَكَلَّا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَسَهَارِي،

پس مراد من تنها تویی نه دیگری و شب زنده داری و بی خوابیم فقط بخاطر تو است نه غیرتو

وَلِقَاؤُكَ قُرَّةَ عَيْنِي، وَوَصْلُكَ مُنَى نَفْسِي، وَإِلَيْكَ شَوْقِي،

و دیدارت نور چشم من است و وصل تو آرزوی جان من و بسوی تو است اشتیاقم

وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي، وَإِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِي،

و در وادی محبت تو سرگشته ام، و در هوای تو است دلدادگیم

وَرِضَاكَ بُغْيَتِي، وَ رُؤْيَاكَ حَاجَتِي، وَجِوَارُكَ طَلْبِي،

و خوشنودی تو است مقصودم و دیدار تو است حاجت من و نعمت جوارت مطلوب من است

سُؤْلِي، وَفِي مُنَاجَاةِكَ رَوْحِي وَرَاحَتِي، وَقُرْبِكَ غَايَةُ

خواسته من است و در مناجات با تو است خوشی و راحتیم نزدیکی و قرب به تو منتهای

عُلَّتِي، وَبَرْدُ لَوْعَتِي، وَعَيْنُكَ دَوَاءُ عِلَّتِي، وَشِفَاءُ

جگر سوخته‌ام و تسکین حرارت دلم و پیش تو است داروی دردم و شفای
وَكَشْفُ كُرْبَتِي، فَكُنْ أُنَيْسِي فِي وَحْشَتِي،

و برطرف شدن دشواریم پس ای خدا بوده باش تو انیس و همدم در حال وحشتم

عَثَرَتِي، وَغَافِرَ زَلَّتِي، وَقَابِلَ تَوْبَتِي، وَمُجِيبَ دَعْوَتِي، وَمُقِيلَ

از لغزشم و آمرزنده گناهم و پذیرنده توبه‌ام و اجابت کننده دعایم و گذرنده

عِصْمَتِي وَمُغْنِي فَاقَتِي، وَلَا تَقْطَعْ عَنكَ، وَوَلِيَّ

نگهداریم و توانگری ده از نداریم و مرا از خویش جدایم مکن و سرپرست

نَعِيمِي وَجَنَّتِي، يَا دُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَلَا تُبْعِدْنِي مِنْكَ، يَا

و از درگاهت دورم منما ای تو نعیم و جنت من و ای دنیا و آخرتم

يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ای مهربانترین مهربانان

{قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ ... } {الفرقان 77}

ای پیامبر رحمت ، به مردم « بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنا و نظری به شما نکند»

▪

.....
پروردگار شما گفته است : مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم . کسانی که از عبادت من تکبر می

{ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند . {غافر 40

.....
« سَأَلَكْ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ »

هنگامی که بندگانم در باره من از تو سؤال کنند، [پاسخش این است] که من یقیناً نزدیکم، دعای دعا

کننده را چون مرا بخواند مستجاب می کنم

.....
خدایا من کسی را که گناهانم ببخشد و بر اعمال زشتم پرده پوشد و کارهای بدم را به کار نیک بدل

... کند جز تو نمی یابم

.....
:به حضرت داود علیه السلام خطاب فرمود

زمینیان را بگو: چرا با من دوستی نمیکنید که سزاوار دوستی منم؟ من خدایی هستم که با من بخل

نیست، با داناییم جهل نیست، با صبرم ناتوانی نیست، در صفتم تغییر نیست، در گفته ام تبدیل نیست،

رحمتم فراگیر است، از فضل و کرم برنگردم، در ازل بر خود رحمت نوشتم، عود محبت سوختم، دل

بندگانم به نور معرفت افروختم، من دوست آنم که مرا دوست است، رفیق آنم که مرا رفیق است،

همنشین آنم که در خلوت ذکر با من است، مونس آنم که به یاد من انس دارد

داود، هر که مرا جوید، مرا یابد، و او که مرا یابد سزاوار است که مرا نبازد

داود، نعمت از ماست، شکر دیگری میکنند؛ دفع بلا از ماست، از دیگری میبینند؛ پناهگاهشان حضرت

ماست، به دیگران پناه میبرند؛ میگریزند ولی عاقبت باز میگردند

.....
شرایط دعا بدون تفسیر و توضیح عبارت است از

طهارت شرعیه - از قبیل وضو، غسل، تیمم - پاکی از حق الناس، اخلاص، صحیح خواندن متن دعا،
حلال بودن کسب، صله رحم، صدقه قبل از دعا، مطیع خدا بودن، اجتناب از معصیت، اصلاح عمل،
دعا در سحر، دعا در نماز وتر، دعا وقت فجر صادق، دعا در طلوع آفتاب، دعا در چهارشنبه بین ظهر
و عصر، صلوات پیش از دعا

مناجات خمس عشر 11

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدا که رحمتش بسیار و مهربانی اش همیشگی است

إِلَهِي كَسْرِي لَا يَجْبُرُهُ إِلَّا لُطْفُكَ وَ حَنَانُكَ وَ فَقْرِي لَا يُغْنِيهِ إِلَّا عَطْفُكَ وَ إِحْسَانُكَ وَ رَوْعَتِي لَا يُسَكِّنُهَا إِلَّا أَمَانُكَ وَ ذِلَّتِي لَا يُعِزُّهَا إِلَّا
سُلْطَانُكَ وَ أُمْنِيَّتِي لَا يَبْلُغُنِيهَا إِلَّا فَضْلُكَ وَ خَلَّتِي لَا يَسُدُّهَا إِلَّا طَوْلُكَ وَ حَاجَتِي لَا يَقْضِيهَا إِلَّا غَيْرُكَ وَ كَرْبِي لَا يُفْرِجُهُ إِلَّا سِوَى رَحْمَتِكَ وَ
ضُرِّي لَا يَكْشِفُهُ إِلَّا رَأْفَتُكَ وَ غُلَّتِي لَا يَبْرِدُّهَا إِلَّا وَصْلُكَ وَ لَوْعَتِي لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا لِقَاؤُكَ وَ شَوْفِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُغُهُ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى وَجْهِكَ وَ
قَرَارِي لَا يَفِرُّ دُونَ دُنُوِّي مِنْكَ،

خدایا شکستگی ام را جز لطف و محبتت جبران نکنند، و تهیدستی ام را بی نیازی نرساند جز مهر و احسانت، و
هراسم را جز امان تو آرام ننماید، و خواری ام را جز توانایی ات به عزت تبدیل نکند، و مرا جز فضلت به آرزویم نرساند
و شکاف فقرم را جز احسان تو پر نکند، و حاجتم را کسی جز تو بر نیاورد، و غمزدگی ام را جز رحمتت برطرف ننماید
و بدحالی ام را جز مهرت نگشاید و سوز سینه ام را جز وصل تو خنک نکند و آتش درونم را جز دیدارت خاموش نگرداند
و بر حرارت شوقم به تو جز نگاه به جمالت آب نریزد، و آرامشم بدون نزدیک شدن به حضرتت برقرار نشود

وَ لَهْفَتِي لَا يَرُدُّهَا إِلَّا رَوْحُكَ وَ سَقَمِي لَا يَشْفِيهِ إِلَّا طِبُّكَ وَ غَمِّي لَا يُزِيلُهُ إِلَّا قُرْبُكَ وَ جُرْحِي لَا يَبْرِئُهُ إِلَّا صَفْحُكَ وَ رَبِّنْ قَلْبِي لَا يَجْلُوهُ
إِلَّا عَفْوُكَ وَ وَسْوَاسُ صَدْرِي لَا يُزِيحُهُ إِلَّا أَمْرُكَ فَيَا مُنْتَهَى أَمَلِ الْإِمْلِينَ وَ يَا غَايَةَ سُؤْلِ السَّائِلِينَ وَ يَا أَفْصَى طَلِبَةِ الطَّالِبِينَ وَ يَا أَعْلَى
رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ وَ يَا وَلِيَّ الصَّالِحِينَ وَ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَ يَا دُخْرَ الْمُعْدِمِينَ وَ يَا كَنْزَ الْبَائِسِينَ وَ يَا غِيَاثَ
الْمُسْتَغِيثِينَ،

و حسرتم را جز نسیم رحمتت برنگرداند، و بیماری ام را جز درمانت شفا ندهد و غم را جز مقام قربت برطرف
نسازد، و زخمم را جز چشمپوشی ات التیام ندهد، و آلودگی دلم را جز گذشت تو نزداید، و وسواس سینه ام را جز
فرمانت از میان نبرد، ای نهایت آرزوی آرزومندان، ای غایت خواهش خواهندگان، ای دورترین مطلوب جویندگان، ای
والاترین رغبته راغبان، ای سرپرست شایستگان، ای امان ترسیدگان، ای اجابت کننده ی دعای بیچارگان، ای ذخیره
ی ناداران، ای گنج بینوایان، ای فریادرس دادخواهان،

وَ يَا قَاصِي حَوَائِجِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ لَكَ تَخَضُّعِي وَ سُؤَالِي وَ إِلَيْكَ تَضَرُّعِي وَ ابْتِهَالِي أَسْأَلُكَ
أَنْ تُبَلِّغَنِي مِنْ رَوْحِ رِضْوَانِكَ وَ تُدِيمَ عَلَيَّ نِعَمَ امْتِنَانِكَ وَ هَا أَنَا بِبَابِ كَرَمِكَ وَاقِفٌ وَ لِنَفْعَاتِ بِرِّكَ مُتَعَرِّضٌ وَ بِحَبْلِكَ الشَّدِيدِ مُعْتَصِمٌ وَ

يَعْرِضُكَ الْوُفَى مُتَمَسِّكٌ إِلَهِي اَرْحَمَ عَبْدَكَ الدَّلِيلَ ذَا اللِّسَانِ الْكَلِيلِ وَ الْعَمَلِ الْقَلِيلِ وَ اَمُنْ عَلَيْهِ يَطَوَّلِكَ الْجَزِيلِ وَ اَكْنُفُهُ تَحْتَ ظِلِّكَ الطَّلِيلِ يَا كَرِيمُ يَا جَمِيلُ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ای برآورنده ی حاجات تهیدستان و بر خاک نشستگان، ای کریم ترین کریمان، ای مهربان ترین مهربانان، فروتنی و خواهش به پیشگاه توست، و زاری و ناله ام به سوی تو، از تو می خواهم مرا به نسیم خرسندی ات برسانی، و نعمت های نیکویی را بر من تداوم بخشی، من اینک بر در خانه ی کرمت ایستاده ام، و در معرض نسیم های نیکی ات قرار دارم، و به رشته ی محکمت چنگ زده ام و به دست اویز استوارت دست آویختم، خدایا بر بنده ی خوارت که زبانش گنگ، و عملش اندک است رحم کن، و با احسان پیوسته و برجسته ات بر او منت گذار، و او را زیر سایه ی بلندت حمایت فرما ، ای گرامی، ای زیبا، ای مهربان ترین مهربانان.

مناجات خمس عشر 12

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدا که رحمتش بسیار و مهربانی اش همیشگی است

إِلَهِي قَصْرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْ بُلُوغِ ثَنَائِكَ كَمَا يَلِيْقُ بِجَلَالِكَ وَ عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ وَ انْحَسَرَتِ الْأَبْصَارُ دُونَ النَّظَرِ إِلَى سُبْحَاتِ وَجْهِكَ وَ لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعِزِّ عَنْ مَعْرِفَتِكَ إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرْسَخَتْ [تَوَشَّجَتْ] أَشْجَارُ الشَّوْقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ وَ أَخَذَتْ لَوْعُهُ مَحَبَّتَكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ يَأْوُونَ وَ فِي رِبَاضِ الْقُرْبِ وَ الْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ وَ مِنْ حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ يَكْأَسُ الْمُلَاطَفَةُ يَكْرَعُونَ،

خدایا زبانها از ادای ثنایت آنچنان که شایسته ی عظمت توست کوتاه است، و خردها از درک ژرفای جمالت ناتوان است، و دیده ها از تماشای بزرگی های ذات درمانده است، برای خلق راهی به سوی شناسایی ات جز ناتوانی از شناخت قرار ندادی، خدایا ما را از کسانی قرار ده که شاخسارهای اشتیاق به سویت در بوستانهای سینه هایشان استوار و پابرجا شده است و سوز عشقت در کانون دل هایشان برافروخته، از این روی به آشیانه ی اندیشه های والا جای گیرند، و در گلستان قرب و مکاشفه ات می گردند، و از حوض های محبت با جام ملاطفت می نوشند

وَ شَرَانِعِ الْمُصَافَاةِ يَرْدُونَ قَدْ كُنِيفَ الْغِطَاءِ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ انْجَلَتْ ظُلُمَةُ الرَّيْبِ عَنْ عَقَائِدِهِمْ وَ صَمَائِرِهِمْ وَ انْتَفَتْ مُخَالَجَةُ الشَّلَكِ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَ سَرَائِرِهِمْ وَ انْشَرَحَتْ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ صُدُورُهُمْ وَ عَلَتْ لِسْبَقِ السَّعَادَةِ فِي الزَّهَادَةِ هِمْمُهُمْ وَ عَذَبَ فِي مَعِينِ الْمُعَامَلَةِ شِرْبُهُمْ وَ طَابَ فِي مَجْلِسِ الْأَنْسِ سِرُّهُمْ وَ آمِنَ فِي مَوْطِنِ الْمَخَافَةِ سِرْبُهُمْ وَ اطمَأْنَنَ بِالرُّجُوعِ إِلَى رَبِّ الْأَرْبَابِ أَنْفُسُهُمْ ،

و در کنار نهرهای صفا وارد می شوند، درحالی که پرده از دیدگان شان برداشته شده، و تاریکی دودلی از باورها و ضمائرشان زدوده گشته، و خلجان شك از دلها و باطنشان بیرون رفته، و سینه هایشان با تحقق معرفت گشوده شده، و همتشان برای پیشی گرفتن در میدان خوشبختی بر اثر زهد بلندی گرفته، و نوشیدنشان در چشمه ی زلال کردار گوارا شده، و باطنشان در مجلس انس پاکیزه گشته، و راهشان در جای ترسناك ایمنی یافته، و جانشان با رجوع به رب الارباب اطمینان یافته،

وَ تَبَيَّنَتْ بِالْفُوزِ وَ الْفَلَاحِ أَرْوَاحُهُمْ وَ قَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ وَ اسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَ تَبَلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ وَ رِيَحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ إِلَهِي مَا أَلَدَّ خَوَاطِرَ الْإِلْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ وَ مَا أَخْلَى الْمَسِيرَ إِلَيْكَ بِالْأَوْهَامِ فِي مَسَالِكِ الْغُيُوبِ وَ مَا أَطْلَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَ مَا أَعَذَّبَ شِرْبَ قُرْبِكَ فَأَعِدْنَا مِنْ طَرْدِكَ وَ إِبْعَادِكَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَحْصَى عَارْفِكَ وَ أَصْلَحِ عِبَادِكَ وَ أَصْدَقِ طَائِعِيكَ وَ أَخْلَصِ عِبَادِكَ يَا عَظِيمُ يَا جَلِيلُ يَا كَرِيمُ يَا مُبِيلُ بِرَحْمَتِكَ وَ مَتَّكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

و ارواحشان به نیکبختی و رستگاری یقین یافته، و دیدگان شان با نظر به محبوبشان روشنی گرفته، و آرامیشان با

دریافت خواهش و رسیدن به آرزو استقرار یافته، و تجارتشان در فروش دنیا به آخرت سودبخش بوده، خدایا چه لذتبخش است در دلها خاطرات الهام گرفته از یادت، و چقدر شیرین است پویش به سوی تو با مرکب اندیشه ها در راه های غیب، و طعم عشقت چه خوش، و شربت مقام قربت چقدر گوارا است، پس ما را از راندن و دور کردن پناه ده، و از خاصترین عارفان و شایسته ترین بندگان و راستگوترین فرمانبرانت و خالصترین پرستندگان قرار داده، ای بزرگ، ای باشکوه، ای گرامی، ای بخشنده، به مهربانی ات ای مهربانترین مهربانان.

فصل چهارم :عشق به خدا در اشعار شاعران

باباطاهر عریان می گوید:

خوشا آنانکه الله یارشان بی
خوشا آنانکه دایم در نمازند
دلم میل گل باغ ته دیره
بشم آلاله زاران لاله چینم
به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
بهر جا بنگرم کوه و در و دشت
غمم غم بی و همراز دلم غم
غمتم مهله که مو تنها نشینم
غم و درد مو از عطار واپرس
خلایق هر یکی صد بار پرسند
دلت ای سنگدل بر ما نسوجه
بسوجم تا بسوجانم دلت را
خوشا آندل که از غم بهره ور بی
ته که هرگز نسوته دلت از غم

بحمد و قل هو الله کارشان بی
بهشت جاودان بازارشان بی
درون سینه ام داغ ته دیره
وینم آلاله هم داغ ته دیره
به دریا بنگرم دریا ته وینم
نشان روی زیبای ته وینم
غمم هم صحبت و همراز و همدم
مریزا بارک الله مرحبا غم
درازی شب از بیمار واپرس
تو که جان و دلی یکبار واپرس
عجب نبود اگر خارا نسوجه
در آذر چوب تر تنها نسوجه
بر آندل وای کز غم بی خبر بی
کجا از سوته دیلانت خبر بی

یک وصل و یکی هجران پسندد
پسندم آنچه را جانان پسندد
ته که نابرده‌ای ره در خرابات
بیاران کی رسی هیهات هیهات
نگشتم یک زمان من شاد از این دل
بر آرم من دو صد فریاد از این دل
دلا خون شو که خوبان این پسندند
گروهی آن گروهی این پسندند
نهم داغ غمت چون لاله بر دیل
وز آن دم تا دم صور سرافیل
بی ته نخل امیدم نی بر آیو
نشینم تا که عمرم بر سر آیو
قسم بر آیهی نصر من الله
اگر کشته شوم الحکم لله
غمی همچون غم هجران مو نه
حریف دیده‌ی گریان مو نه
من آن سوزنده شمع بی‌سرستم
یکی خشکیده نخل بی‌برستم
جهان با این فراخی تنگت آیو
تو وینی نامه‌ی خود تنگت آیو
بدور ما فراغت کیمیا بی
دل ما بی که دردش بیدوا بی
سخن با ته گزند با ته نشینند
بشم آنان بویتم که ته وینند
چه میخواهی ازین حال خرابم
چرا هر نیمه شو آیی بخوابم
مهل در محنت و درد فراقم
که همجفت غمم تا از تو طاقم
مبو روحی که چشمم ته مبیناد
اگر گوشم شنید چشمم مبیناد
میان هردو چشمم جای پایت
نشنید خار مژگانم بی‌پایت

یکی درد و یکی درمان پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران
ته که ناخوانده‌ای علم سماوات
ته که سود و زیان خود ندانی
خدایا داد از این دل داد از این دل
چو فردا داد خواهان داد خواهند
دلا خوبان دل خونین پسندند
متاع کفر و دین بی‌مشتی نیست
دلا پوشم ز عشقت جامه‌ی نیل
دم از مهرت زنم همچون دم صبح
بی ته اشکم ز مژگان تر آیو
بی ته در کنج تنهایی شب و روز
به والله و به بالله و به تالله
که دست از دامن من بر ندارم
دلی همچون دل نالان مو نه
اگر دریا اگر ابر بهاران
من آن مسکین تذروبی پرستم
نه کار آخرت کردم نه دنیا
مکن کاری که پا بر سنگت آیو
چو فردا نامه خوانان نامه خونند
غم عالم نصیب جان ما بی
رسد آخر بدرمان درد هرکس
خوشا آنانکه هر شامان ته وینند
مو که پایم نبی کایم ته وینم
دو زلفانت گرم تار ربام
ته که با مو سر یاری نداری
بیا یک شو منور کن اطاقم
به طاق جفت ابروی تو سوگند
دو چشمم درد چشمانت بچیناد
شنیدم رفتی و یاری گرفتی
عزیزا کاسه‌ی چشمم سرایت
از آن ترسم که غافل پا نهی تو

که هر چه دیده بیند دل کند یاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد
روح روشن شو تار به چشمم
گلستان سربسر خار به چشمم
وگر روید کسش هرگز مبیواد
رخش از خون دل هرگز مشویاد
که این تاریک شوانرا چون کرم روح
کهی واجم که هرگز و نه ای روح
بیا تا پای دل از گل برآریم
بیا تا تخم نیکوئی بکاریم
بخون دیدگان آلاله می کشت
بباید کشت و هشت و رفت ازین دشت
بدرگاه خدا نالم همیشه
اجل سنگست و آدم مثل شیشه
گذر باید کنی آخر لب گور
که مورانت نهند خوان و کنند سور
وگر دلبر دلی دل را چه نامی
ندانم دل که و دلبر کدامی
اگر آهی کشم اندیشه دیرم
مو آن نخلم که در خون ریشه دیرم
چرا از دیدگانم خون روان بی
چرا در تن مرا نه دل نه جان بی
ز غم در اضطرابی ای دل ای دل
که شاید کام یابی ای دل ای دل
در این ره روشنایی کمترک بی
بیفکن تا که بارت کمترک بی
گنه از برگ و باران بیش دیرم
مو از یاولنا اندیش دیرم
نه روز از شو شناسم نه شو از روز
همه روزم شود چون عید نوروز
مرا خوشتر ز بوی سنبل آیو
سحر از بسترم بوی گل آیو

زدست دیده و دل هر دو فریاد
بسازم خنجرى نیشش ز فولاد
بیته بالین سیه مار به چشمم
بیته ای نو گل باغ امیدم
بیته یارب به بستان گل مرویاد
بیته هر گل به خنده لب گشاید
ته که می شى بمو چاره بیاموج
کهی واجم که کی این روح آیو
بیا تا دست ازین عالم بداریم
بیا تا بردباری پیشه سازیم
یکی برزیگرک نالان درین دشت
همی کشت و همی گفت ای دریغا
درخت غم بجانم کرده ریشه
رفیقان قدر یکدیگر بدانید
اگر شیرى اگر میرى اگر مور
دلا رحمى بجان خویشتن کن
اگر دل دلبرى دلبرى کدامى
دل و دلبر بهم آمیته وینم
دلى نازک بسان شیشه دیرم
سرشکم گر بود خونین عجب نیست
گر آن نامهربانم مهربان بی
اگر دلبر بمو دلدار می بو
چرا دایم بخوابی ای دل ای دل
بوره کنجی نشین شکر خدا کن
شب تار و بیابان پرورک بی
گر از دستت برآید پوست از تن
مو از قالوا بلى تشویش دیرم
اگر لاتقنطوا دستم نگیرد
جدا از رویت ای ماه دل افروز
وصالت گر مرا گردد میسر
نسیمی کز بن آن کاکل آیو
چو شو گیرم خیالش را در آغوش

مو کز بی حاصلانم چون ننال
مو که دور از گلانم چون ننال
مرا وصل تو آرام دلک بی
مدام دست حسرت بر سرک بی
گل و سنبل بهم آمیته دیری
بهر تاری دلی آویته دیری
وگر بی پا و دستیم از ته ایمان
بهر ملت که هستیم از ته ایمان
وگر نایی به هجرانت گداجم
بمیرم یا بسوچم یا بساجم
ایوب آسا به کرمان مبتلا بی
حسین آسا بدشت کربلا بی
عیار قلب و خالص بوته ذونه
که قدر سوته دل دل سوته ذونه
چو نقطه بر سر حرف آمدستم
الف قدم که در الف آمدستم
مژه بر هم زنم خونابه ریچه
سری سوچه سری خونابه ریچه
ز باغم جز گل ماتم نروئی
گیاه ناامیدی هم نروئی
سیه روجم که روجم سرنگون بی
زدست دل که یارب غرق خون بی
که آن دلبر دمی همدم نمی‌بو
زمانی از دل ما کم نمی‌بو
بسوچم عالم ار برهم زنم بال
بسوچه گلشن از تاثیر تمثال
در آن آتش دل و جان سوته دیرم
بمژگان خاک راهش رو ته دیرم
مرا داغ فراق بر جگر بی
که هر دم سوچ دل زان بیشتر بی
شراب عیشم از خون جگر بی
ترا گر بر سر خاکم گذر بی

مو کز سوته دلانم چون ننال
بگل بلبل نشیند زار نالد
چه خوش بی وصلت ای مه امشبک بی
زمهرت ای مه شیرین چالاک
مسلسل زلف بر رخ ریته دیری
پریشان چون کری زلف دو تا را
اگر مستان هستیم از ته ایمان
اگر گبریم و ترسا ور مسلمان
اگر آئی بجانت وانواجم
ته هر دردی که داری بر دلم نه
عاشق آن به که دایم در بلا بی
حسن آسا بدستش کاسه‌ی زهر
نواى ناله غم اندوته ذونه
بیا سوته دلان با هم بنالیم
مو آن بحریم که در ظرف آمدستم
بهر الفی الف قدی بر آیو
دلم از دست خوبان گیج و ویجه
دل عاشق مثال چوب‌تر بی
ز کشت خاطریم جز غم نروئی
ز صحرای دل بیحاصل مو
سیه بختم که بختم واژگون بی
شدم آواره‌ی کوی محبت
بیته یک شو دلم بی غم نمی‌بو
هزاران رحمت حق باد بر غم
مو ام آن آذرین مرغی که فی‌الحال
مصور گر کشد نقشم به گلشن
ز عشقت آتشی در بوته دیرم
سگت ار پا نهد بر چشم ای دوست
بدریای غمت دل غوطه‌ور بی
ز مژگان خدنگت خورده‌ام تیر
مدام دل براه و دیده تر بی
بیویت زندگی یابم پس از مرگ

آوش از دیده دادم صبح و شامان
برد بادش سر و سامان بسامان
خراج ابروانت ملک ری بی
نمیدانم که فردای تو کی بی
چو مو محنت کشی در دهر کم بی
دل بی طالع مو کوه غم بی
بشم از چین و ما چین دورتر شم
که این دوری بسه یا دورتر شم
بگوش آوازه‌ی جان کندن آيو
وای آن ساعت که نوبت وامن آيو
بدیدم قبر دولتمند و درویش
نه دولتمند برده یک کفن بیش
که می‌نالید وقت صبحگاهی
که یارا بی وفایی بی وفایی
شنیدم ناله و افغان و آهی
که این دنیا نمی‌ارزد بکاهی
دلش از درد دنیا ریستر بی
به شیرین جانت آخر نیستر بی
یقین از بند و از زندان نترسد
که گرگ از هی هی چوپان نترسد
هزارانت دگر خون کرده ویشه
هنو نشمرده از اشمرده ویشه
اگر خود پادشاهی عاقبت هیچ
در آخر خاک راهی عاقبت هیچ
همایی کی به هر بوم و بر آيو
که خور اول به کهساران بر آيو
ته که یارم نه‌ای پیشم چرایی
نمک پاش دل ریشم چرایی
اگر رویت بوینم غم نمایی
دلی بی غم درین عالم نمایی
بگو ای بی‌وفا ای بیمروت
نخواهم دوخت تا روز قیامت

گلی کشتم باین الوند دامان
چو روج آيو که بویش وا من آيو
دو چشمانت پیاله‌ی پر ز می بی
همی وعده کری امروز و فردا
قدم دایم ز بار غصه خم بی
مو هرگز از غم آزادی ندیرم
بشم واشم ازین عالم بدر شم
بشم از حاجیان حج بیرسم
صدای چاوشان مردن آيو
رفیقان میروند نوبت به نوبت
به قبرستان گذر کردم کم ویش
نه درویش بیکفن در خاک رفته
دیم یک عندلیب خوشنواپی
بشاخ گلبنی با گل همی گفت
به قبرستان گذر کردم صباحی
شنیدم کله‌ای با خاک می‌گفت
هر آنکس مال و جاهش بیشتر بی
اگر بر سر نهی چون خسروان تاج
هر آنکس عاشق است از جان نترسد
دل عاشق بود گرگ گرسنه
هزاران دل بغارت برده ویشه
هزاران داغ ریش ار ویشم اشمرد
اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ
اگر ملک سلیمانیت ببخشند
غم عشق تو کی بر هر سر آيو
زعشقت سرفرازان کامیابند
ته که نوشم نه‌ای پیشم چرایی
ته که مرهم نه‌ای بر داغ ریشم
بیته یکدم دلم خرم نمایی
اگر درد دلم قسمت نمایند
اگر یار مرا دیدی به خلوت
گریبانم ز دستت چاک چاکو

بخون ریزی دلش اصلا نگفت اف
چراغ دودمانیرا کند پف
گلم گر نیستی خارم چرایی
میان بار سربارم چرایی
خیال خط و خالت در نشی یار
که تا وینم خیالت در نشی یار
خمارین نرگسان پر خواب مکه
برنیه روزگار اشتاب مکه
سبک دستی بزد بر بال من تیر
هران غافل چرد غافل خورد تیر
نه خان دیرم نه مان دیرم نه لنگر
چو شو آیو به خشتی وانهم سر
پریشانم پریشان آفریدند
مرا از خاک ایشان آفریدند
چو نی از استخوانم نالش آیو
ز مژگان پاره‌های آتش آیو
جهازم چوب و خرواری ببارم
هنوز از روی مالک شرمسارم
دلم از عهد و پیمان بر نگرده
نشینم تا که این دوران بگرده
بیالین خشتی و بستر زمینه
که هر کت دوست دیره حالش اینه
همه فکر و خیالی ای دل ای دل
بوینم تا چه حالی ای دل ای دل
بمو دایم به جنگی ای دل ای دل
بوینم تا چه رنگی ای دل ای دل
قدح از دست مو افتاد و نشکست
وگرنه صد قدح نفتاده بشکست
برانی گر بخواری از که ترسی
دو عالم دل ته داری از که ترسی
سراپایی بجز دلبر ندونم
بغیر از ساقی کوثر ندونم

فلک نه همسری دارد نه هم کف
همیشه شیوه‌ی کارش همینه
فلک در قصد آزارم چرایی
ته که باری ز دوشم بر نداری
زدل نقش جمالت در نشی یار
مژه سازم بدور دیده پرچین
پریشان سنبلان پرتاب مکه
براینی ته که دل از ما برینی
جره بازی بدم رفتم به نخجیر
برو غافل مچر در کوهساران
مو آن رندم که نامم بی‌قلندر
چو روح آیو بگردم گرد گیتی
مرا نه سر نه سامان آفریدند
پریشان خاطران رفتند در خاک
بی ته هر شو سرم بر بالش آیو
شب هجران بجای اشک چشمم
مو که چون اشتران قانع به خارم
بدین مزد قلیل و رنج بسیار
سرم چون گوی در میدان بگرده
اگر دوران به ناهلان بمانه
دلم از دست تو دایم غمینه
همین جرمم که مو ته دوست دیرم
چرا آزرده حالی ای دل ای دل
بساجم خنجری دل را برآرم
مگر شیر و پلنگی ای دل ای دل
اگر دستم فتی خونت بریجم
شب تاریک و سنگستان و مو مست
نگهدارنده‌اش نیکو نگهداشت
کشیمان ار بزاری از که ترسی
مو با این نیمه دل از کس نترسم
مو آن رندم که پا از سر ندونم
دلارامی کز او دل گیرد آرام

زیبیکر مشیت خاکستر برآره
هزاران شاخه دیگ برآره
دل با غم خوشی دیرم خدایا
به سینه آتشی دیرم خدایا
بود وصل مو و هجرانم از دوست
جدا هرگز نگردد جانم از دوست
خرم آنانکه این آلالیان کشت
همان کوه و همان صحرا همان دشت
فراقت مرغ بی بال و پرم کرد
صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد
غریبی و اسیری و غم یار
غم یار و غم یار و غم یار
منم آن آتشین دل دیدگان تر
گدازد آتشت بر آب شکر
مثال شعله خشک وتر ندونند
سرای خالی از دلبر ندونند
که سر پیوسته در پای ته دیرند
که اندر دل تمنای ته دیرند
که فرزندان آدم را همه برد
همه گویند فلان ابن فلان مرد
بکامم زهر از آن شکر دهان بی
کنونم چون مگس بر سر زنان بی
هوایی غیر وصلت در سرم نی
تمنای دگر جز دلبرم نی
گریبان تا بدامانم بسوزد
همی ترسم که ایمانم بسوزد
زدرد و محنت آزادی مبیناد
الهی هرگز آبادی مبیناد
بنوشه جو کنارانم تویی یار
امید روزگارنم تویی یار
جدا از گلزارم کردی آخر
شش و پنجی بکارم کردی آخر

مرا عشقت ز جان آذر برآره
نهاد مهرت از دل گر ببرند
تن محنت کشی دیرم خدایا
زشوق مسکن و داد غریبی
بود درد مو و درمانم از دوست
اگر قصابم از تن واکره پوست
خرم کوه و خرم صحرا خرم دشت
بسی هند و بسی شند و بسی یند
غم عشقت بیابان پرورم کرد
بمو واجی صبوری کن صبوری
سه درد آمو بجانم هر سه یکبار
غریبی و اسیری چاره دیره
تویی آن شکرین لب یاسمین بر
از آن ترسم که در آغوشم آبی
خوشا آنانکه پا از سر ندونند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر
خوشا آنانکه سودای ته دیرند
بدل دیرم تمنای کسانی
الهی گردن گردون شود خرد
یکی ناگه که زنده شد فلانی
دلم از سوز عشق آتش بجان بی
همان دستان که با ته بی بگردن
ته که دور از منی دل در برم نی
بیجانت دلبر کز هر دو عالم
دگر شو شد که مو جانم بسوزد
برای کفر زلفت ای پریرخ
دلم بی وصل ته شادی مبیناد
خراب آباد دل بی مقدم تو
الاله کوهسارانم تویی یار
الاله کوهساران هفته ای بی
فلک زار و نزارم کردی آخر
میان تخته ی نرد محبت

کجا آواره و در خانه‌ی کیست
اسیر نرگس مستانه‌ی کیست
چو آن ویران که گنجش برده باشند
که رودان عزیزش مرده باشند
پیشان روزگارم تا کی و چند
گری سربار بارم تا کی و چند
مطیع نفس و شیطانی چه حاصل
تو قدر خود نمیدانی چه حاصل
مه نو زابرویت آزرده دارد
زبان دل بذکرت گرم دارد
سرانجامت بود جا در ته گور
بگردش موش و مار و عقرب و مور
یکی عشق و دگر در دهر فردیم
جمالت یک نظر نادیده مردیم
غم عشقت بهر کس گفتنی نی
میان مردمان بنهفتنی نی
دلا اصلا نترسی از ته گور
شوی بنگاه مار و لانه‌ی مور
حرامم بی ته بی آواز بلبل
کشم در پابی گلبن ساغر مل
بدل مهر مه روی ته دیرم
ته ای هر سو نظر سوی ته دیرم
شو و روزان در آزارم ازین دل
زمو بستان که بیزارم ازین دل
در شادی بروی ما گشایی
که تا وینی چه سخت بیوفایی
بتن توش و توانایی نمانده
چرا چینم که بینایی نمانده
نمی‌آید ز مو بیمار داری
چرا تشنه است با این آبداری
خیالت مونس شبهای تارم
بغیر عشق ته کاری ندارم

نمیدانم دلم دیوانه‌ی کیست
نمیدونم دل سر گشته‌ی مو
چو آن نخلم که بارش خورده باشند
چو آن پیری همی نالم درین دشت
پسندی خوار و زارم تا کی و چند
ته که باری ز دوشم برنگیری
دلا غافل ز سبحانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملایک
خور از خورشید رویت شرم دارد
بشهر و کوه و صحرا هر که بینی
اگر شیری اگر ببری اگر کور
تنت در خاک باشد سفره گستر
عزیزا ما گرفتار دو دردیم
نصیب کس مباد این غم که ما راست
زدل مهر تو ای مه رفتنی نی
ولیکن شعله مهر و محبت
دلا اصلا نترسی از ره دور
دلا اصلا نمیترسی که روزی
حرامم بی ته بی آلاله و گل
حرامم بی اگر بی ته نشینم
بسر شوق سر کوی ته دیرم
بت من کعبه‌ی من قبله‌ی من
خدایا خسته و زارم ازین دل
مو از دل نالم و دل نالد از مو
سر راهت نشینم تا بیایی
شود روزی بروز مو نشینی
شدستم پیرو برنایی نمانده
بمو واجی برو آلاله‌ی چین
خدایا دل ز مو بستان بزاری
نمیدونم لب لعلش به خونم
بوره ای روی تو باغ بهارم
خدا دونه که در دنیای فانی

بسر غیر ته سودایی ندیرم
خدا دونه که در بازار عشقت

بدل جز ته تمنایی ندیرم
بجز جان هیچ کالایی ندیرم

طواف کعبه

خوشا به نیمه شبی با خدا صفا کردن * * * زبان حال گشودن زدل دعا کردن
تمام لذت عالم نمی رسد قدرش * * * به يك دقیقه مناجات ، با خدا کردن

(ژولیده نیشابوری)

نیایش هایی از امام خمینی رحمه الله

قلبی که به عشقت نتپد جز گل نیست

آن دل که به یاد تو نباشد دل نیست

از زندگی بی ثمرش حاصل نیست

آن کس که ندارد به سر کوی تو راه

فرزانه من جدا ز جان کی بودی

از دیده عاشقان نهان کی بودی؟

یارا تو بریده از روان کی بودی

طوفان غمت ریشه هستی بر کند

غصه خواهم نوا نمی خواهم

درد خواهم دوا نمی خواهم

زین مرض من شفا نمی خواهم

عاشقم عاشقم مریض توام

از تو ترک جفا نمی خواهم

من جفايت به جان خریدارم

مروه را با صفا نمی خواهم

تو صفای منی و مروه من

صوفی بی صفا نمی خواهم

صوفی از وصل دوست بی خبر است

ذکر و فکر و دعا نمی خواهم

تو دعای منی تو ذکر منی

قبله، قبله نما نمی خواهم

هر طرف رو کنم توپی قبله

هر که را بنگری فدایی توست

من فدایم، فدا نمی خواهم

همه آفاق روشن از رخ توست

ظاهری جای پا نمی خواهم

عاشقم، عاشق رخسار توام

پرده برگیر که من یار توام

عشوه کن، ناز نما، لب بگشا

جان من، عاشق گفتار توام

بر سر بستر من پا بگذار

من دل سوخته بیمار توام

با وصال ز دلم عقده گشا

جلوه ای کن که گرفتار توام

عاشقی سر به گریبانم من

مستم و مرده دیدار توام

گر کُشی یا بنوازی ای دوست

عاشقم، یار وفادار توام

هر که بینم خریدار توست

من خریدار خریدار توام

دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست

آن که دیوانه خال تو نشد عاقل نیست

مستی عاشق دلباخته از باده توست

به جز این مستیم از عمر دگر حاصل نیست

عشق روی تو در این بادیه افکند مرا

چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست

دست من گیر و از این خرقه سالوس رهان

که در این خرقه به جز جایگه جاهل نیست

نیایش هایی از حافظ

هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود

هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

از دماغ من سرگشته خیال دهنت

به جفای فلک و غصه دوران نرود

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند

تا ابد سر نکشد وز سر پیمان نرود

هر چه جز بار غمت بر دل مسکین من است

برود از دل من وز دل من آن نرود

که اگر سر برود از دل و از جان نرود

درد دارد چه کند گر پی درمان نرود

دل به خوبان ندهد وز پی ایشان نرود

* * *

منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

سرّ گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

بهره مند از سر کویت دگری نیست که نیست

غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

آن چنان مهر توام در دل و جان جای گرفت

گر رود از پی خوبان دل من معذور است

هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

ناظر روی تو صاحب نظرانند آری

من از این طالع شوریده به رنجم ور نی

از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

* * *

نیایش هایی از علامه حسن زاده آملی

به گدایی به سر کوی تو باز آمده ام

چه مریدی که ز نازت به نیاز آمده ام

که من خسته دل از راه دراز آمده ام

تا بدین کعبه در، از خاک حجاز آمده ام

که در لقای تو دارم سفر دقیقه دقیقه

مگر به روی تو افتد نظر دقیقه دقیقه

فغان ز آتش سوز جگر دقیقه دقیقه

نهال باغ امیدش ثمر دقیقه دقیقه

باز از یاد تو در سوز و گداز آمده ام

چه مرادی که مریدی چو تو نادیده کسی

تو که نزدیک تر از من به منی می دانی

همه جا کعبه عشق است و من از دعوت دوست

همی هواک تو دارم به سر دقیقه دقیقه

بدین امید سرآید شبیم که در سحرش

خیال وصل توام ار نبود آب حیاتم

چه خون دل که خورد باغبان تا که دهد

که قدر لذت سوز و گداز را داند!

فتد چو مرغک بی بال و پر دقیقه دقیقه

به کام دل برسیدن شگفت پنداریست

که می زند به تن و جان شرر دقیقه دقیقه

به طوف کعبه عشق است آسمان و زمینش

چنان که انجم و شمس و قمر دقیقه دقیقه

نیایش هایی از نجم الدین رازی

من بی تو دمی قرار نتوانم کرد

احسان ترا شمار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود هر مویی

یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

بخشای بر آن که جز تو یارش نبود

جز خوردن اندوه تو کارش نبود

در عشق تو حالتیش باشد که دمی

هم با تو و هم بی تو قرارش نبود

حاشا که دلم از تو جدا داند شد

یا با کس دیگر آشنا داند شد

از مهر تو بگسلد که را دارد دوست

وز کوی تو بگذرد کجا داند شد؟

یا رب به دو نور دیده پیغمبر

یعنی به دو شمع دودمان حیدر

بر حال من از عین عنایت بنگر

دارم نظر آنکه من نیفتم ز نظر

نیایشی از ملا احمد نراقی

ای خدا ای از تو دل ها را نشاط

ای به یادت جسم و جان را ارتباط

ای فلک سرگشته سودای تو

هستی عالم به یک ایمای تو

پرتو خورشید نور افشان ز توست

آب و رنگ چهره خوبان ز توست

چشم امید همه در دست تو

ای همه هستی ز نور هست تو

تا نه جان دامن نه تن دامن نه سر

از تو خواهم از عنایت یک نظر

از تو سوزانیدن از من ساختن

یک نظر از تو ز من جان باختن

<http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/3280/4363/35119>

خدایا
خوش به حال آنکه قلبش مال توست
حال و روزش هر نفس، احوال توست
خوش به حال آنکه چشمانش تویی
همه آمال توست آرزوهایش

.

مهربان پروردگار من؛

می دانم حتی دست خالی برگشتن از درگاهت؛

... بی حکمت «نیست»

خیز، ای بنده محروم و گنهکار بیا
یک شب ای خفته غفلت زده بیدار بیا

بس شب و روز که در زیر لَحَد خواهی خفت
دَم غنیمت بشمار امشب و بیدار بیا

شب فیض است و در توبه و رحمت باز است
خیز، ای عبد پشیمان و خطاکار بیا

برده شب که بود آیت ستّاری من
دور از دیده مردم، به شب تار بیا

این تویی، بنده آلوده و شرمنده من
این منم، خالق بخشنده ستّار بیا

شا دست نیازت به عطای دگران
دل به من بسته و بگسسته ز اغیار بیا

فرصت از دست مده، می گذرد این لحظات
منشین غافل و بی حاصل و بیکار بیا

خدایا! ساده بگویم ... دوست دارم

خدایا قلبم تشنه نور و عشق توست

هر روز به افکار و آرزوهایم بیا

به رویا‌هایم، در خنده‌هایم و اشک‌هایم

از سر رحمت در فراموشی‌هایم پدیدار شو

به عبادتم، به کار، زندگی و مرگم بیا

خدایا ... یاریم کن تا به این مقام برسم که احساس کنم که کسی از من غنی‌تر نیست

زیرا از عشق و شادی برخوردارم

یاریم کن تا به این مقام برسم که فقط تو را داشته باشم و لطف و عشق تو مرا لبریز کند

به این مقام برسم که بگویم

بیا فقر، بیا درد

وقتی که خدا شهریار قلب من است

هیچ گزندی به من نمیرسد

همه چیز میگذرد

مانند رویا می‌آیند و می‌روند

من در شادی بی‌مرگی هستم و ترسی ندارم

زیرا که او در من ساکن است

و سایه جاودانه او بر روح من حکمفرماست

دستگیرم باشی و اینک دستم را بر آستان بلند می کنم که

تو همانی که من می خواهم . پس مرا همان کن که تو می خواهی

ای خدایی که همه دلها به نام تو آغاز می شود و همه عشقها از نگاه تو سرچشمه می گیرد

ای خدایی که واژه ها را آفریدی و به درختان توفیق دادی که مدادبشوند و به کاغذها همنشینی با
!شعرها را عطا فرمودی

ای خدایی که برای خوشبختی دریاها باران را دمام فرو فرستادی و به خاطر گل روی خورشید ، به
!کوه ها گفتی هرگز راه نروند

!یک روز دروازه های ابدیت را به روی من باز کن . بگذار دمی در کوچه های بهشت بیاسایم

!ای خدایی که سراغت را از شمعها می توان گرفت و ستاره ها به شوق تو می درخشند

!ای خدایی که همه آلاله ها تو را می خوانند و همه جاده ها دوست دارند به تو ختم شوند

!روح مرا مثل پر پروانه ها زیبا کن و مرا در میان گرگهای نفس و گناه تنها مگذار

!ای خدایی که از تمام باغها زیباتری و زیبایی آفرین ها را دوست داری

ای خدایی که گلها را همسایه دائمی من قرار دادی تا روزهای خوشبوی ازل را فراموش نکنم

ای خدایی که هر روز و هر شب پشت پلکهایم می آیی و چشمهایم را با خود به ملکوت میبری

دلم را مالا مال از عشق آینه ها کن و ابرهای مسافر را به سوی باغچه ام بفرست

..آمین

! یک روز علامه جعفری سوار تاکسی شده بودند ، در مسیر راه نفس عمیقی میکشید و از ته دل میگفت : ای خدای من
!!! راننده تاکسی با اعتراض میگفت یه جوری میگی ای خدای من که انگار فقط خدای شماست
: ایشان در جواب فوراً دو بیت از سعدی می خواند
چنان لطف او شامل هر تن است
که هر بنده گوید خدای من است
چنان کار هرکس به هم ساخته
که گویا به گیری نپرداخته

<http://sms.kamyab.ir/tag>

خدایا دوستت دارم

به نام خدایی که هیچ گاه دغدغه ی از دست دادنش را ندارم

آنگونه که هستی. اسمت . **خودِ خودِ خودت** را راستش درست خاطر نمیست که از کجا می شناسمت. اسمت را نمی گویم،
که جاریست بر لب هر مرد و نامرد

می شود آدمیزاد اسم چیزی را بداند و خیال کند که می شناسدش، اما آن را اشتباه بگیرد با هزاران مفهوم کاملاً متفاوت و گاه
متضاد. و هیچ گاه هم نفهمد حقیقت یک واژه، یک کلمه ، یک حقیقت را، که بارها بر زبان رانده است

را ادعا کرد و اسمش را بر زبان راند، در حالیکه از عشق و عاشقی تنها هم آغوشی و خم ابروی آن را دانست و **عشق** می شود
دل تنگی های شبانه ی روی تخت خواب را

را بر زبان راند، و پرستیدش، بی آنکه دانست آنچه می پرستد اصلاً خدا نیست. تنها پرستیدن کورکورانه ی **خدا** می شود اسم
یک رسم و سنت کهنه است، تنها به این دلیل که نیاکانش همین کار را می کرده اند. و یا به اسم خداوند، ستایش و پرستش
کند شاه یک سرزمینی را، که به اسم خدا حکم می راند. آنگونه که همیشه بوده و هست

...واژه ها همیشه مظلومند... واژه هایی چون عشق، دوست داشتن، خدا

:از نو برایت می نویسم

راستش درست خاطر نیست که از کجا می شناسمت. یاد نمی آید از کجا بود که دانستم هستی، آنگونه که هستی. و لمس کردم این لمس ناشدنی نزدیک را از آن دورها

!!خودت گفته بودی که هستی، نزدیک تر از رگ گردن به من. نزدیک تر از رگ گردن؟

!با خودم فکر می کنم نزدیک تر از رگ گردن دیگر کجاست؟

!!یعنی نزدیک تر از گوشت و پوست به آدم؟

یعنی درون آدم، بی هیچ فاصله ای، بی هیچ پرده پوشی. و چون نزدیک تر از "آن نزدیکی" هستی که ما آدم ها می

شناسیمش، دور می پنداریم ات

وقتی آدم بشناستت و بخواهدت، می شود تو! دقیقا یکی می شوی با روح و قلب و گوشت و پوست آدمی. خود آدم می شوی

وقتی خدا هست، وقتی تو نزدیک باشی، اصلا. نه! خود تو می شود آدم. و مگر بین آدم و خودش هم فاصله ای هست؟

.حتی رگ ها هم فاصله دارند با خودِ خودِ آدم

فاصله ها ساخته ی ذهن های حقیری هستند که بودن یا نبودن را تنها با کیلومترها و سانتی مترها می سنجند. وقتی کسی در

قلب توست، وقتی کسی را دوست می داری، چه فرقی می کند کجا باشد، در همین حوالی کوی ات، یا در آن دور دست

همینکه بدانی هست، یعنی هست، حتی در آن دورها هم که باشد، فاصله اش با تو، فاصله ی توست تا !ها؟

.قلبت

چه آدم هایی هستند که نفس می کشند یکدیگر را، از همان دورها. و چه آن هایی هستند که فاصله شان هیچ گاه از ابعاد یک

...تخت فراتر نمی رود، و چه دور دور

.درستش یادم نیست از کی بود که تو، خدایم را شناختم...

دردهایی که برای کودکی ام، آن وقت ها خیلی ساده ام بود که ساده مرا برد تا آن اوج مهربانی و سادگی، یا **مادر** از دعاها

بزرگ بود. درد بود و بزرگ بود برای کوچکی یک کودک. چنگ می زدم در تاریکی و دست تو تنها آنجا بود که آشنا کرد کودکی مرا با

.گرمی دست هایت

...و آنوقت، فاصله ها مردند

و من آموختم که چگونه می توان کسی را دوست داشت و ندید، کسی را داشت که نبود، با کسی حرف زد که

...نیست و کسی نیست که هست

بعدها، وقتی که دیگر کودک نبودم، جای خالی بال هایی بود که روزی بر شانه هایم روییده بود و معصومیتی از دست رفته.

خاطره ی پرواز در آن بی انتهای عشق و مهربانی و پاکی کودکانه ام بود و بال هایی که دیگر نداشتمشان. همین دیگر نداشتن

.تویی را شناختم که سالها، کودکانه، بی آنکه دانسته باشم، داشتمت ها بود که

و تو، خدای پاکی ها و کودکی ها، خدای پرواز ها و معصومیت ها، تمام آرامشم بودی و آن بهشت گمشده ی کودکی هایم، که

...سال ها در جستجویش بودم

و تنها هنگام خفگی بود که دانستم آنچه حواسم نبود، هوا بود و من نفس می کشیدمت روزی، بی آنکه بدانم چه می کنم. و آن

.چیزی که جاری می شود در رگ هایم، خود تو هستی

...و من این گونه شناختم. نمیدانم تو را، یا خودم را

راستی، خدایا دلم برایت تنگ شده بود. چقدر دلم پر می کشید برای نوشتن برایت. چقدر واژه ها، ساده زیبایند، وقتی تنها برای تو باشند.

:راستی، تا یادم نرفته است بگویم

بی آنکه بترسم از رنجیدنت، بی آنکه نگران سوء تفاهم و سوء برداشتت باشم. بی آنکه بترسم که امروز باشی و فردا روز دیگر نباشی، نخواهی باشی. بی آنکه دغدغه ی از دست دادنت را داشته باشم، بی آنکه بترسم از درد، بی آنکه بترسم که آدم

:به سادگی هر چه اسمت، می گویم باشی، بی آنکه بترسم که بترسی،

.خدایا دوستت دارم

بی آنکه نگران بهانه جویی ات باشم، که بهانه کنی چرا آسمان دیروز صاف بود و امروز هوا ابریست! یا چرا راه ما اینقدر از هم دور است؟! و بی آنکه نگران زمان باشم و تمام شدن وقت، هر گاه دلم پر کشید برایت، پرواز کنم به سویت. بی آنکه بترسم که چرا! دیر آمده ام، بود، نیست، تمام شد!

بی آنکه متهم شوم به کم فروشی در عشق و سنجیده شود عیار دوست داشتنم با ترازوهایی که قرار بود بی انتهای دوست داشتن های بی دلیل ام را وزن کنند با خروارخوار دلیل و بهانه ی دوست داشتن هایی که تنها دوست داشتن خود بود. (حب ذات)

.دوستت دارم خدا. خدایا خیلی دوستت دارم، و ممنون که دوستم داری و اجازه دارم که دوستت داشته باشم

و جای خالی ام باشد و من نباشم و کسی آن را به جای من، برای تو پر کرده **بی آنکه نگران آن روز باشم، که تو باشی** باشد. بی آنکه این من، آن او باشم، جای خالی من سهم او شود. جایی که روزی گمان می کردم تا ابد برای همیشه جای من خواهد بود، جاییکه برای وجب به وجب داشتنش جنگیده بودم، جاییکه از تکه های من ساخته شده بود و اینک سهم دیگرست.

باشد و **پلدایی بلند** و من باشم و جای خالی ات. شب به شب، هر شب **بی آنکه نگران آن شب باشم، که تو نباشی** تاریکی ای عمیق، همچون این احساس. و چشمانی بی خواب و بیدار، و اس ام اس هایی که دلیور نمی شوند و مشترکی که!مورد نظر است اما در دسترس نیست

و نمی ترسم که نبخشی مرا، برای تمام اشتباهات و خطاهایی که به هزار و یک دلیل بی دلیل، نادانسته مرتکب می شوم. و!می دانم که همیشه برای رسیدنمان راهی پیدا خواهیم کرد، یا راهی خواهیم ساخت

حتی اگر از رویت روی برگردانم .و نمی ترسم که نباشی، حتی اگر برای مدتی از تو غافل باشم، احوالی نپرسم، یادی نکنم

.و روی بتایم، باز هم رویم می شود به سوی کوی تو رو بندازم

....و من، همیشه جایی برای در کنار بودنم خواهم داشت

خدایا ممنونم که نمی ترسم از تو

ممنون که خدای منی. ممنون که خدایی

...خدا هست، وقتی که هیچ کس نیست ممنون که همیشه هستی. ممنون که

که هیچ آدمی سزاوار این چنین آسمانی دوست داشتن نیست. جز تویی که خود از جنس آسمانی

من با تمام آنچه که می دانم از دوست داشتن های بی دلیل و به شیوه ای دور از آدمی، خدای گونه، خدای وار، تنها تو را می پرستم خدایا و تا همیشه ی هر روز و حوالی همان نا کجا آباد، عاشقانه دوستت خواهد داشت، خدای مهربانی ها.

منبع : <http://mehdi.mirani.ir/1391/10/01/i-love-you-god/#ixzz3Cz22Admv>

اگه هیچ کس نیست، خدا که هست

تو را خواهم تو را ای پاک مطلق

خداوندا اگر باید هنوزم به راه وصل تو عمری بسوزم
ز مژگان سوزن و با تاری از عشق به پیکر جامه عشق تو دوزم
بسوزانم بسوزانم بسوزانم بسوزان
خداوندا به پاکان تو سوگند اگر که بگسلی بند من از بند
ز خاک من دمد گل های لاله به هر برگش زند نام تو لبخند
بسوزانم بسوزانم بسوزانم بسوزان
دل دیوانه را دیوانه تر کن مرا از عالم تن بی خبر کن
من از این پیکر خاکی گذشتم وجودم را ز نورت پر شرر کن
خداوندا اگر باید هنوزم که باشد سایه شب ها به روزم
اگر باید چراغی از حقیقت به راه ظلمت دل برافروز
بسوزانم بسوزانم بسوزانم بسوزان
خداوندا من و این شام هجران دلی دارم از این قالب گریزا
تو را خواهم تو را ای پاک مطلق که تا در ذات تو حل گردم آسان
بسوزانم بسوزانم بسوزانم بسوزان

...معبودم مرا ببخش که

...معبودم
!...اگر گناه می کنم یعنی... هنوز عاشقت نشده ام
...آخر
!...عاشق که روی حرف معشوقش... حرف نمیزند
...مرا ببخش

بروردگارا ، هوشیارم کن

وقتی همه چیز هست ، کمتر تو را صدا می کنم
وقتی سالم و شاداب هستم، کمتر تو را شکر می گویم

پروردگارا ، هوشیارم کن ، آنقدر که فراموش نکنم
! در خوشی ها باید بیشتر تو را صدا کرد

**

زندگی را به او بسیار

... ایمان دارم که قشنگترین عشق، نگاه مهربان خداوند به بندگان است
... زندگی را به او بسپار
و مطمئن باش که تا وقتی که پشتت به خدا گرم است،
تمام هراس های دنیا خنده دار است

خدا

خدا تنها روزنه امیدی است که هیچ گاه بسته نمی شود
تنها کسی ایست که با دهان بسته هم می توان صدایش کرد
... با پای شکسته هم می توان سراغش رفت
... تنها خریداری است که اجناس شکسته را بهتر بر می دارد
... تنها کسی است که وقتی همه رفتند میماند
وقتی همه پشت کردند آغوش می گشاید وقتی همه تنهایت گذاشتند محرمات می شود
... و تنها سلطانی است که دلش با بخشیدن آرام می گیرد نه با تنبیه کردن

خدایی جز تو ندارم

خدای مشرق
... خدای مغرب
! خدای _____
! خدایی جز تو ندارم.... پناهم باش

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا سوره مزمل آیه ۹
همان پروردگار مشرقها و مغربهای عالم که بجز او معبودی نیست پس او را وکیل خود بگیر

صدایم کن من همیشه بیدارم و مراقب تو

تو ای بنده من ... بدان
... من همیشه بیدارم
... و منتظر
... میادا لحظه ای تو مرا بخوانی و بی پاسخ بگذارم
... میادا تو ناامید از من هم دوری کنی
... حتی نمیخواهم لحظه ای تو را ناامید و درمانده بینم
... وقتی که میدانم چقدر تورا دوست دارم و تو به این عشق نیازمندی
... هرگز تنهایت نمیگذارم
... صدایم کن
من همیشه بیدارم
... و مراقب تو

**

ای تنهای من ، تنهایم نگذار

بارها مهربانیت را به من نشان دادی
وجودت را با تمام وجودم لمس می‌کنم
زیبای من نفس به نفس احساس می‌کنم
چه زیبا و نورانی می‌درخشی
دل تاریکم را روشن کن
مهربانم بار دیگر دستم را بگیر
می‌ترسم، می‌ترسم گم شوم
ناپدید
هیچ وقت خودم را بدون تو
بی نگاهت ، بی محبتت، بی لطف و مهربانیت ندیدم
نمی‌توانم بینم
خدایم من را رها نکن
تنهایم نگذار
نگذارم به حال خویش
مهربانم تنهایم را تو مرحمی
دلداریم ده
با من مهربان باش
دستم را بگیر، که تنها تو ماندی برایم
بلند کن این خسته‌ی راه زندگی را
تنهایم نگذار
تنهای من تنهایم نگذار

مرا ببخش

خدایا مرا ببخش
به خاطر تمام لحظه‌هایی که تو با من بودی و من فکر می‌کردم تنها هستم

به خاطر تمام ثانیه هایی که منتظرم می ماندی و من نمی آمدم ؛ مرا ببخش
به خاطر تمام روزهایی که تو برای من بهترین ها را خواستی و من برای رسیدن به بدترین ها ناامیدت کردم
به خاطر تمام درهایی که کوبیدم و هیچ کدام در خانه ی تو نبود ؛ مرا ببخش
به خاطر تمام لحظه هایی که ماهی قلب من خلاف جریان مسیر تو حرکت می کرد و پرنده ی روح من پرواز نمی کرد و در آسمان
رسیدن به تو گم نمی شد
به خاطر تمام گله هایم مرا ببخش

...خدایا

خدایا! تو بخشنده و بزرگوار و با عظمتی. هر که پشتیبانی ندارد، به پشتیبانی تو می تواند دلگرم باشد و آن کس که هیچ ذخیره
و پس اندازی ندارد، به دارایی و بخشش تو، می تواند تکیه کند

خدایا! هر که پناهی ندارد، تو پناهِش می دهی و آنکه فریاد رسی ندارد، تو به دادش می رسی. تو پشتوانه و پشتیبان و گنج
کسانی هستی که هیچ پشتوانه و گنج و پشتیبانی ندارند

خدایا! امتحان و آزمایش های تو خوب است و امیدی که در دل ها می آفرینی بزرگ. تو ناتوان ها را عزت می بخشی و آن ها را
که در حال غرق شدن و هلاک شدن هستند نجات می دهی

خدایا! تو نعمت می بخشی و نیکی می کنی. تو خوش رفتاری و گذشت میکنی. سیاهی شب، روشنی روز، سپیدی ماه و
درخشش خورشید، همه در برابر عظمت تو سر به سجده فرو می آورند

خدایا! تو همه زندگی ام را، تو همه زندگی ام را پر می کنی. تو برای همه زندگی ام کافی هستی
خدایا! جز تو خدایی نمی شناسم. بر تو و کمک های تو تکیه می کنم، که تو پروردگار زمین و آسمان، تو پروردگار همه جهانی
خدایا! تو راباور داریم و می دانیم که همه چیز، همه زندگی و همه هستی از آن توست
...خدایا! دل هایمان را همیشه با یاد خودت زنده نگه دار و باران رحمت و مهربانی ات را همیشه بر ما ببار

خدایا

چگونه سر بالا بگیرم و به درگاهت بیایم و بگویم:
الهی العفو ... که عفو و بخششت را می طلبم
اما باز هم جلوی نفسم را نمی گیرم ؟
چگونه شرمسارت نباشم در حالیکه هر چه جور و جفا
از من می بینی باز هم رشته ی مهر و
دوستی ات را نمی گسلی و رهایم نمی کنی؟
چگونه ادعای بندگی کنم در حالیکه خود می دانم
عبد تو نبودم و بنده ی نفس بودم؟
اما مهربان خالقم!
تنها چیزی که می توانم بگویم این است که با همه ی
شرمندگی هایم ادعا می کنم که بنده ی تو هستم
و تنها کلامی برایت بگویم که نکند عمر به سر آید و
این کلام را نگفته باشم
خدایا! ساده بگویم ... دوستت دارم
خدایا قلم تشنه نور و عشق توست

هر روز به افکار و آرزوهایم بیا
به رویاهایم، در خنده هایم و اشکهایم
از سر رحمتت در فراموشی هایم پدیدار شو
به عبادتم، به کار، زندگی و مرگم بیا
خدایا . یاریم کن تا به این مقام برسم که
احساس کنم که کسی از من غنیتر نیست
زیرا از عشق و شادی برخوردارم
یاریم کن تا به این مقام برسم که
فقط تو را داشته باشم و لطف و عشق تو مرا لبریز کند
به این مقام برسم که بگویم .
بیا فقر، بیا درد
وقتی که خدا شهریار قلب من است
هیچ گزندی به من نمیرسد
همه چیز میگذرد
مانند رویا می آیند و می روند
من در شادی بی مرگی هستم و ترسی ندارم
زیرا که او در من ساکن است
و سایه جاودانه او بر روح من حکمفرماست
و اینک دستم را بر آستان بلند می کنم که
دستگیرم باشی
تو همانی که من می خواهم . پس مرا همان کن
که تو می خواهی
آه خدایا.....

<http://aftabgardoons.mihanblog.com/post/tag>

فصل پنجم: موانع عشق و رزی به خدا

خداوند در سوره احزاب آیه 4 می فرماید که ما جعل الله لرجل من قلوبین فی جوفه ِ

خداوند در هر انسانی بیش از یک قلب قرار نداده است!

یعنی ای انسان تو فقط یک قلب داری و اگر می خواهی به کمال بررسی باید تو این قلبت فقط محبت به خدا باشد. فقط عشق به خدا در این قلب باشد و چیز دیگری نباشد. پس ان شخصی که مثلاً دنیا طلب است. ریاست طلب است. یا در قلبش کینه نسبت به دیگران است. حسادت است. تکبر و غرور است. منیت و خودبزرگ بینی است. این نمی تواند عاشق خدا باشد.

ظلم کردن. والدین را ناراحت کردن. همسر را اذیت کردن. همسایه را ناراحت کردن. یا فامیل قهر کردن. اینها همه مانع عشق ورزی به خداست. باید اول قلب را از هر تیرگی پاک کرد بعد با خدا رابطه عاشقانه برقرار نمود.

:مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی پس از دو سال شاگردی مرحوم آخوند همدانی(ره)، يك روز در خدمت استاد عرض مي‌کند

من در سير و سلوک خود به جايي نرسیده‌ام. آقا در جواب او از اسم و رسمش سؤال مي‌کند. او تعجب کرده مي‌گوید: مرا نمي‌شناسيد؟
من جواد تبريزي ملکی هستم

.ايشان مي‌گویند: شما با فلان ملکی بستگي داريد؟ آقا ميرزا جواد آقا چون آن را خوب و شايسته نمي‌دانسته، از آنان انتقاد مي‌کند

آخوند ملا حسینی‌قلی در جواب مي‌فرماید: هر وقت توانستي کفش آن‌ها را که بد مي‌داني پيش پايشان جفت کني، من خود به سراغ تو
.خواهم آمد

آقا ميرزا جواد آقا فردا که به درس مي‌رود، خود را حاضر مي‌کند که محلي پايين تر از بقيه شاگردان بنشيند تا رفته رفته طلبه‌هايي که از آن فاميل در نجف بودند و ايشان آن‌ها را خوب نمي‌دانسته، مورد محبت خود قرار مي‌دهد. تا جايي که کفششان را پيش پايشان جفت مي‌کند

:چون اين خبر به آن طايفه مي‌رسد که تبريز ساکن بودند، رفع کدورت فاميلى مي‌شود. بعد آخوند او را ملاقات مي‌کند و مي‌فرماید

دستور تازه‌اي نيست، تو بايد حالت اصلاح شود! تا از همين دستورات شرعي بهره‌مند شوي! ضمناً يادآوري مي‌کند که کتاب "مفتاح
.الفلاح" شيخ بهائي(ره) براي عمل کردن خوب است

باعرشیان، شرح حال مرحوم ملاحسین قلی همدانی)

تا اداکنی باب معرفت بازشدنی نیست

آیت الله نجابت شیرازی(ره) می فرمود: وقتی که اولین بار خدمت استادم ایه الله سید علی قاضی مشرف شدم فرمودند که برو هر حقی که گردنت هست را ادا کن و بعد بیا. گفتم من طلبه ای را با اذن والدینش تنبیه کردم ولی نمیدانم الان کجاست تا حلالیت بطلبم. فرمودند: باید بروی و پیدایش کنی که تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت بازشدنی نیست.

علامه طهرانی (ره) میفرمودند: ایه الله قاضی به شاگردان خود دستور می دادند که این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند: "اللهم ارزقنی حبک و حب من تحبه و حب من یحبک و العمل الذی یبلغنی الی حبک و اجعل حبک احب الاشیاء الیک"

خدایا! محبت خودت و محبت کسی که او را دوست می داری و محبت کسی که تو را دوست می دارد و محبت عملی که مرا به عشقت برساند روزیم کن و عشق خودت را در نزد من محبوب ترین چیز قرار بده.

منتی از الهی نامه علامه حسن زاده آملی

الهی، اگر ستار العیوب نبودی. ما از رسوایی چه می کردیم؟
الهی، به حق خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت نورم ده!
الهی، وای بر من اگر دانشم رهنم شود و کتابم حجابم!
الهی، همه از تو دوا خواهند، و حسن از تو درد.
الهی، راز دل را نهفتن دشوار است و گفتن دشوارتر!
الهی، اگر گلم و یا خارم از آن بوستان یارم.
الهی، گرگ و پلنگ را رام توان کرد، با نفس سرکش چه باید کرد؟
الهی، آن خواهم که هیچ نخواهم.
الهی چون تو حاضری چه جویم، و چون تو ناظری چه گویم.
الهی، رجب بگذشت و ما از خود نگذشتیم، تو از ما بگذر!
الهی، همه سر آسوده خواهند، و حسن دل آسوده.
الهی، روزم را چون شبم روحانی بگردان، و شبم را چون روزم نورانی!
الهی، کلمات و کلامت که این قدر شیرین و دلنشین اند، خودت چونی؟
الهی، آن که تو را دوست دارد، چگونه با خلقت مهربان نیست.
الهی، خوشا آن دم که در تو گمم!
الهی، از من و تو گفتن شرم دارم؛ «انت انت.»
الهی، «یا من یعفو عن الكثير و يعطي الكثير بالقليل»، از زحمت کثرتم و رهان و رحمت وحدتم ده!
الهی، سالیانی می پنداشتم که ما حافظ دین توایم، «استغفرک اللهم». در این لیلہ الرغائب 1390 فهمیدم که دین تو حافظ ماست، «أحمدک اللهم»!
الهی، از پای تا فرقم، در نور تو غرقم. «یا نور السموات و الارض، أنعمت فزدا!»
الهی، شأن این کلمه کوچک که به این علو و عظمت است، پس «یا علی یا عظیم»، شأن متکلم این همه کلمات شگفت لاتتناهی چون خواهد بود؟

الهي، چگونه گويم نشناختمت که شناختمت، و چگونه گويم شناختمت که نشناختمت.

الهي، خودت آگاهي که درياي دلم را جزر و مد است؛ «يا باسط» بسطم ده، و «يا قابض» قبضم کن!

الهي، دست با ادب دراز است و پاي بي ادب؛ «يا باسط اليدين بالرحمة، خذ بيدي!»

الهي، همه گويند خدا کو، حسن گويد جز خدا کو.

الهي، چون در تو مي نگرم از آنچه خوانده ام شرم دارم.

الهي، از من برهان توحيد خواهند، و من دليل تکثير.

الهي، از من پرسند توحيد يعني چه، حسن گويد تکثير يعني چه.

الهي، از نماز و روزه ام توبه کردم؛ به حق اهل نماز و روزهات توبه اين نااهل را بپذير!

الهي، به فضلت سينه بي کينه ام دادی، به جودت شرح صدرم عطا بفرما!

الهي، من «الله الله» گويم، اگر چه «لا اله الا الله» گويم.

الهي، الهي موجب ازدیاد حیرتم شده است؛ اي علم محض و نور مطلق، بر حیرتم بیفز!

الهي، هر چه بیشتر دانستم نادانتر شدم، بر ناداني ام بیفز!

الهي، اگر از من پرسند کیستي، چه گويم؟

الهي، هر چه بیشتر فکر مي کنم دورتر مي شوم.

الهي، تو پاك آفریده اي، ما آلوده کرده ایم.

الهي، حق مجد و آل مجد بر ما عظيم است؛ «اللهم صلّ آل مجد و آل مجد!»

الهي، دیده از دیدار جمال لذت مي برد و دل از لقای ذوالجمال.

الهي، به سوي تو آمدم؛ به حق خودت مرا به من برمگردان!

الهي، اگر بخواهم شرمسار، و اگر نخواهم گرفتار.

الهي، ظاهر که این قدر زیباست، باطن چگونه است؟

الهي، دل بي حضور، چشم بي نور است، نه این صورت بیند و نه آن معنا.

الهي، فرزانه تر از دیوانه تو کیست.

الهي، شکرت که فهمیدم که نفهمیدم.

الهي، شکرت که این تهیدست پا بست تو شد.

الهي، نه خاموش مي توان بود و نه گویا؛ در خاموشي چه کنیم، در گفتن چه گوییم؟

الهي، کامم را به حلاوت تلاوت کلامت شیرین بدار!

الهي، وای بر من اگر دلي از من برنجد!

الهي، در بسته نیست، ما دست و پا بسته ایم.

الهي، دل خوشم که الهي گويم.

الهي، دل به جمال مطلق داده ایم، هر چه بادا باد.

الهي، کیست که موفق به زیارت جمال دل آرایت شد و شیدایت نشد.

الهي، کی الله گفت و لبیک نشنید.

الهي، هر چه پیش آمد خوش آمد، که مهمان سفره توایم.

الهي، اگر خدا خدا نکنیم چه کنیم، و اگر ترك ما سوا نکنیم، چه کنیم؟
الهي، چرا بگریم که تو را دارم، و چرا نگریم که منم.
الهي، بدان بر ما حق بسیار دارند تا چه رسد به خوبان.
الهي، شکرت که می‌گویم شکرت.
الهي، آمدم ردم مکن، آتشینم کرده‌ای سردم مکن!
الهي، ای آشنایم، تو خود دانی که بیگانه‌ام، بیگانه‌ترم کن. خوشا به حال مؤمن که غریب است!
الهي، سرتاسر ذرات عوالم وجود در جنب و جوشند، چگونه حسن خاموش باشد.
الهي، حسین شیرخوار حسن را به حسن ببخش و حسن را به شیرخوار حسین!
الهي، مراجعت از مهاجرت به سویت، تعرب بعد از هجرت است، و تویی که نگهدار دلهایی.
الهي، قربان لب و دهانم بروم که به ذکر تو گویايند.
الهي، تو را دارم چه کم دارم؛ پس چه غم دارم.
الهي، هر که می‌بینم با خود است، مرا با خودت دار!
الهي، به حرمت سر و سامان گرفتگانت این بی‌سر و پا را آواره‌ات کن!
الهي، شکرت که دوستان را دوست دارم و دشمنان را دشمن.
الهي، ما هر چه کنیم کم است و تو هر چه دهی بسیار؛ «یا من يعطي الكثير بالقليل!»
الهي، دردمند نالده چه کند. درمان ده تا بیشتر بنالم!
الهي، از دردم خرسندم که درمانش تویی.
الهي، ادراك مفاهیم اسما که بدین پایه لذت بخش است، ادراك حقایق آنها چون خواهد بود؟
الهي، داراتر از من کیست، که تو دارایی منی.
الهي، شکرت که توشه‌ای جز توکل ندارم.
الهي، به نعمت حضور، قلبم را از خطور ذنوب بازدار!
الهي، به حرمت راز و نیاز اهل راز و نیازت این نا اهل را سوز و گداز ده!
الهي، توفیق شب‌خیزی و اشک‌ریزی به حسن ده!
الهي، اگر بهشت شیرین است، بهشت آفرین شیرینتر است.
الهی، تا تو لبیک نگوئی، کجا من الهی گویم.
الهي، امشب که شب قدر است همه قرآن به سر می‌کنند، حسن را توفیق ده که قرآن به دل کند!
الهي، رویم را نیکو کردی، خویم را هم نیکو گردان!

کسی که چشم چران است نمی تواند عاشق خدا باشد!
کسی که اهل غیبت و تهمت است نمی تواند عاشقانه بگوید:

خدایا اگر مرا عذاب کنی گیرم بر عذابت صبر کردم بر دوری از تو چگونه صبر نمایم؟(فرازی از دعای کمیل)

هرکسی که در وادی عشق به خدا قدم می زند باید در گناه را بر روی خود ببندد. چون کسی که گناه کرد از چشم خدا می افتد. دیگه
پیش خدا ارزشی ندارد.

به یک زناکار حد می زدند. حضرت یحیی علیه السلام فرمود: سنگ ها را نیندازید و صبر کنید. ایشان جلو آمدند، کسانی که از اطراف نگاه
می کردند، منتظر بودند که ببینند حضرت چه کار خواهد کرد. ببینید به ما چه درس بلندی می دهد، درس عجیبی است! آمد و جلوی
زناکاری که مقداری از بدنش را دفن کرده بودند با ادب نشست – قربان این معرفت، می دانید چه گفت؟

وقتی این سخن را انسان می گوید، لرزه بر جانش می افتد؛ فرمود: "عظني" مرا موعظه کن! جلوی زناکار نشست و فرمود مرا موعظه
!کن. نگفت من کجا و او کجا؟

حضرت یحیی جلوی مردی زناکار نشسته و می گوید: "عظني" مرا موعظه کن. چه موعظه ای؟! موعظه ای عجیب از یک زناکار! گفت:
"یا یحیی لا تُذِيبُ فِانی اَذْنِبْتُ فَسَقَطْتُ عِنْدَ اللَّهِ" گفت: یا یحیی گناه مکن من گناه کردم و از نظر خداوند افتادم. گناه سقوط است، انسان
را به پایین می کشد.

علاوه بر این باید از کارهای بیهوده و لغو هم دوری کند و از وقتش نهایت استفاده را بنماید. برای هر ساعتی برنامه ریزی کند .

به خدا که وصل شوی،

❖❖❖! آرامش وجودت را فرامی گیرد

نه به راحتی می رنجی،

❖❖❖ونه به آسانی می رنجانی...❖❖❖

آرامش،

سهم دل هایی است،

❖❖❖...که به سمت خداست

خدایا ! وقتی از من گرفتی و بخشیدی، فهمیدم که معادله زندگی ، نه غصه خوردن برای نداشته هاست و نه شاد بودن برای داشته ها ☺

می گویند چشمه ها در جاری شدن و علفها در سبز شدن معنی پیدا می کنند

کوه ها باقله ها و دریاها با موج، زندگی پیدا می کنند. و همه انسانها با عشق

پس قلبم را پذیرا باش و
عشقت را بیش از پیش در آن جا



خدای مهربانم

تو که باشی

تمام دورها نزدیک

و تمام ناممکن ها ممکن می شوند

پس بودن را

...هیچگاه از ما نگیر

شیخ_رجبعلی_خیاط#

رسیدن_به_اسرار_الهی#

جناب #شیخ، معتقد بود که اصلی ترین مقدمات دست یافتن به #اسرار الهی، #خداخواهی است و می فرمود

«تا نره ای #محببت غیر #خدا در #دل باشد، محال است #انسان به چیزی از اسرار الهی دست یابد»



تمام دلخوشی ام

..کتاب کنار طاقچه ای ست

که بیشتر اوقات

!تنهائیم را پر می کند

: و هزاران بار در آن نوشته شده

خدا بزرگ است

بزرگ است

..بزرگ

خدایا ! وقتی از من گرفتی و بخشیدی، فهمیدم که معادله زندگی ، نه غصه خوردن برای نداشته هاست و نه شاد بودن برای ❖❖❖ داشته ها

می گویند چشمه ها در جاری شدن و علفها در سبز شدن معنی پیدا می کنند❖❖❖

کوه ها باقله ها و دریاها با موج، زندگی پیدا می کنند. و همه انسان ها با عشق❖❖❖

پس قلبم را پذیرا باش و❖❖❖

عشقت را بیش از پیش در آن جا

برای چه آفریده شده‌ایم 🌸

باید در محبت خدا به حدی برسیم که بتوانیم از عبادت و مناجات لذت ببریم 🌸

تنها در آن صورت معنای حیات انسانی خود را درک خواهیم کرد و تازه می‌فهمیم برای چه آفریده شده‌ایم 🌸

آنگاه قرار پیدا می‌کنیم و حرف‌های اضافی تمام می‌شوند. برای رسیدن به محبت خدا باید کمی از محبت به غیر خدا چشم ببوشیم 🌸

شخصی از طفلی سوال کرد💎

که اگر گفتی خدا کجاست💎

یک اشرفی به تو خواهم داد💎

آن طفل در جواب گفت💎

اگر شما گفتی خدا کجا نیست💎

من دو اشرفی به شما میدهم💎

✧ خدایه خوبم

از صبرت همین بس که 🌸

🌸 مرا تحمل میکنی

و

از بخششت همین بس که 🌸

🌸 به من ناسپاس هم روزی میدی

♡ خدای من شکرت ♡



الهی

به ما

دلے ده که

شوق طاعت افزون کند

نفسے ده که

حلقه بندگی تو گوش کند

جانے ده که

ز هر حکمت تو نوش کند

و زبانے ده که

شکر تو گوید

صبروری کن خدا هم هست (<http://tkanal.ir/t/6f6d161999549430402.png>)

اگر دشمن کنارت هست

مخور غصه خدا هم هست

اگر فقرو فقیری هست

منال هرگز خدا هم هست

اگر در عشق فریبی هست

چه غم لیکن خدا هم هست

اگر تنهای تنها هم شدی

باز هم باز هم خدایی هست

خدایا

بزرگ و توانا تویی

رحیم و،

رؤفی و یکتا تویی

پر از مهری و بخشش

و مغفرت

که ما قطره هستیم و

دریا تویی

تو کریمی و رحیمی و غفور دست ما بگیر

که درمانده بی بال و پریم



خدایا احسان و عطای تو همیشه

بیشتر از حد لیاقتم بوده

دست کرم از سرم برندار



♥♥ قال الله عز وجل ♥♥

!ای فرزند آدم*♦

خودت را محو بندگی من کن تا دلت را پر از بی نیازی کنم*♦

(کافی/2/83)



مگه میشه دلت به خدا گرم باشه

و بازم نگران آینده باشی

رفیق تا خدا هست
تموم دل نگرانے ها بی معناست

ﷲ به خودش توکل کن

انس با خدا

می گویند آن گاه که یوسف در زندان بود، مردی به او گفت: تو را دوست دارم. یوسف گفت: ای جوان مرد! دوستی تو به چه کار «
من آید؟ از این دوستی مرا به بلا افکنی و خود نیز بلا بینی! پدرم یعقوب، مرا دوست داشت و بر سر این دوستی، او بینایی اش را از
دست داد و من به چاه افتادم. زلیخا ادعای دوستی من کرد و به سرزنش مصریان دچار شد و من مدت ها زندانی شدم. اینک! تو تنها
»خدا را دوست داشته باش، تا نه بلا بینی و نه در دسر بیافرینی

خداوندا

خانه امیدم را به یادت

در بلندترین قله دلم بنا میکنم

ای آرام جان

ﷲ خدا ﷲ

تنها اسمی است که؛

ﷲ هر کجا صدایش زدم

ﷲ : گفت

ﷲ جانم ﷲ

ته همه نالمیدیها،

نداشتنتها،

بن بستها،

نخواستنتها

نبودنها

خدایه هست به وسعت

بے کران مهربان و

بخشنده

وفایش از نوع آسمانیست

لطف و کرمش بینهایت

شیخ_رجبعلی_خیاط#

از: #خدا چه بخواهیم📖

:شیخ به #شاگردانش میگفت#

:رفقا زرنگی را از امامتان یاد بگیرید ببینید #امام چگونه با #خدا راز و #نیاز میکند#

من آمده ام به تو #پناه آوردم آمده ام خودم را به تو بچسبانم📖

آمده ام تو را در #آغوش بگیرم

📖من تو را میخواهم

✧*♥*✧

تمام دلخوشی ام

کتاب مهربانیست ست

ککه گاهی

! تنهائیم را پر می کند

: و هزاران بار در آن نوشته شده

خدا بزرگ است

بزرگ است

...بزرگ

"عشق یعنی چشمها هم در "رکوع

"شرمگین از نام "ستار العیوب

"عشق یعنی اشک "توبه" در "قنوت

"خواندنش با نام "غفار الذنوب

"عشق یعنی سر "سجود" و دل "سجود

ذکر "یارب یارب" از عمق وجود

خداوند ثروت زیادی به ابراهیم (ع) عطا کرد، به طوری که 400 سگ گله نگهبان گوسفندانش بودند! فرشتگان گفتند دوستی ابراهیم با خداوند به خاطر ثروت فراوانی است که خداوند به او داده، خداوند فرمود این طور نیست و برای امتحان به جبرئیل گفت برو در جایی که ابراهیم صدایت را بشنود، و مرا یاد کن جبرئیل به بالای تپه ای رفت و هنگامیکه ابراهیم (ع) مشغول چرای گوسفندانش بود با آواز خوشی گفت: «سبح... قدوس رب الملائکه و الروح ابراهیم تا ندای او را شنید به اطراف خود نگاه کرد تا او را بالای تپه دید بیدرنگ بطرفش دوید شما بودید که نام محبوب مرا آوردید؟ - آری -

!اگر بار دیگر اینگونه ذکر او را بگویی ثلث گوسفندانم را به تو می بخشم -

جبرئیل بار دیگر با آوازی خوش این ذکر را تکرار کرد

!ابراهیم گفت : اگر یک بار دیگر بگویی نصف گوسفندانم از آن تو

جبرئیل بار دیگر ذکر را تکرار کرد
 !ابراهیم از کثرت اشتیاق بی قرار شد و گفت: همه گوسفندانم از آن تو یک بار دیگر نام محبوب مرا ببر
 «...جبرئیل گفت: «سبح قدوس رب الملائکه والروح -
 !ابراهیم گفت: دیگر چیزی ندارم به تو دهم، چوپان گوسفندانم می شوم، یک بار دیگر اینگونه نام محبوب مرا بخوان
 !جبرئیل باز هم تکرار کرد
 !ابراهیم اینبار گفت مرا نیز با گوسفندانم ضبط کن و یکبار دیگر بخوان
 جبرئیل گفت: ای خلیل خدا مرا حاجت به گوسفندان تو نیست من جبرئیل امین هستم و الحق که لایق آن هستی
 که خداوند متعال تو را دوست و خلیل خود برگزیده که در وفاداری کامل، در دوستی صادق و در اطاعت مخلص و ثابت
 ...قدم هستی
 معراج السعاده/ص876

زمانی که یوسف علیه السلام به سلطنت مصر رسید، جبرئیل نزد او رفت. در این هنگام جوانی که در آشپزخانه کار می کرد از دور آمد.

جبرئیل گفت: یوسف! آیا این جوان را می شناسی؟

!یوسف علیه السلام گفت: نه

جبرئیل علیه السلام گفت: او همان بچه ای است که در گهواره به پاکدامنی تو شهادت داد

یوسف علیه السلام او را احضار کرد و به او احترام گذاشت و خلعت داد و شغلش را ارتقا داد

جبرئیل تبسمی کرد و گفت: ای یوسف! مخلوقی در گهواره بدون اختیار به پاکدامنی تو شهادت داد و تو این طور تلافی کردی،
 نمی دانم خداوند با مؤمن چه می کند، کسی که یک عمر بگوید اشهد ان لا اله الا الله

منبع

داستان های پراکنده، ص 11

میخوانمت در بلندی که خودت بلندترین

میخوانمت به مهربانی که خود مهربانترین

میدانمت به رحمت که خودت رحیمترین

میدانمت به بزرگی که خودت بزرگترین

همه این میخوانمت ها و میدانمت ها بهانه ای هست

!تا بگویم خدایا دوستت دارم ، من خدا را دارم

دلم کمی خدا میخواهد....کمی سکوت... دلم دل بریده میخواهد.... کمی اشک ... کمی زندگی.... کمی اغوش
....آسمانی.... کمی دور شدن از این جسم ادم... کمی دور شدن

...خدایا

در دفتر حضور و غیاب امروز

! حاضری زدیم

حضورمان را بپذیر و

جایگاهمان را در کلاس بندگی ات

در ردیف بهترین ها قرار ده

هرگاه بنده بگوید

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای متعال میگوید

بنده من

بانام من آغاز کرد

بر من است

که کارهایش را

به انجام رسانم و او

را در همه حال،برکت دهم

.... بارالها

آفتاب تابانت امروز نیز برآمد از پشت پنجره نگاهم

تا فروزان کند جانم با فروغ زندگی

تا باقی روز در برد و باخت، سپاسگزار تاریکی هایی باشم،

...که نوید روشنی ست

....پروردگارا

سپاس از صبح امروز، که باز هم و باز هم،

سلامت عزیزانم، قشنگترین هدیه ی زندگی به من است

و دل انگیزترین نغمه است، شنیدن صدای نفسهایشان

...بر حریر زندگی و این همه را سپاس و باقی هیچ

خدایا

من قدرت آن را ندارم

تاقلب آنهایی که دوستشان

دارم را شادکنم

از تو میخواهم مشکلاتشان

را آسان دعاهایشان را

مستجاب، و دلشان را

شادگردانی

خدایا، چه قدر زیباست

!سپری کردن يك روز با حس کردن زیباییات

و چه قدر زیباست

حس کردن حضور زیباییات به وقت بخشش، به وقت دست گرفتن از بی نوایی، به وقت محبت به یتیمی

و چه قدر زیباست

با تو همراه بودن و برای تو زیستن و مهر ورزیدن

چه قدر زیباست

پر کشیدن و اوج گرفتن و داشتن قلبی که پشت هر تپش یک تلاش، یک عشق و یک هدف باشد،

هدفی که تنها مقصدش خدایی است که باعث همه زیبایی ها و لذت هاست،

!خدایی که تنها دل خوشی برای ادامه زندگی است و تنها دل خوشی برای نوشتن

داستان_کوتاه#

.کودکی با پای برهنه بر روی برفها ایستاده بود و به ویتترین فروشگاههای نگاه می کرد

زنی در حال عبور او را دید، کودک را به داخل فروشگاه برد و برایش لباس و کفش خرید و گفت : مواظب خودت باش عزیزم

کودک پرسید: ببخشید خانم شما خدا هستید؟

: زن لبخند زد و پاسخ داد

نه من فقط یکی از بنده های خدا هستم کودک گفت : می دانستم با خدا نسبتی داری

تا "خدا" هست، هیچ لحظه ای آنقدر سخت نمیشود

!که نشود تحملش کرد

شدنی ها را انجام ده و تمام نشدنی هایت را

.... به "خداوند" بسپار



ای آنکه رحم میکنی بر کسانی که بندگان به آنها رحم نمی کنند ،

و ای آنکه می پذیری بنده ای را که هیچ شهری او را نمی پذیرد ؛

و حاجتمندان به درگاهت را خوار نمی سازی ،

و اصرار کنندگان را نا امید نمی کنی ،

و گستاخان را از آستانه نمی رانی ؛

و تحفه های ناچیز بندگان و کارهای نیک ولی کوچک آنها را رد نکرده و جزای آن را می پردازی ،

و ای آنکه نه تنها از عمل کم تشکر می کنی بلکه پاداش بزرگی بر آن در نظر می گیری ؛

ای آنکه به هرکه به تو نزدیک شود نزدیک گردی ،

... و هرکه را به تو پشت کند به سوی خود می خوانی

و ای خدایی که نعمتت را تغییر نمی دهی و در عذاب ما شتاب نمی نمایی ،

و درخت نیکی را به ثمر می رسانی تا در ثواب بیفزایی ،

. و از گناهان میگذری تا محو شود

آرزوها هنوز به انتهای کرم نرسیده، برآورده شده برگشتند ،

و ظرف های درخواست ها از منبع بخشش تو لبریز شدند ،

و صفت ها به حقیقت تو نرسیده، از هم گسیخته اند ؛

... پس بالاترین برتری ها و با شکوه ترین همه ی عظمت ها بی تردید از آن توست



..خداوندا

..بدون نوازشهای تو

..بدون مهر و محبت تو

..بدون عشق تو

میان دست های زندگی

!!!مچاله میشویم

..خدایا

...نوازش و مهربانیت را از مانگیر

...چه زیباست زندگی کردن با امید

نه امید به خود: که غرور است

نه امید به دیگران: که تباهی است

بلکه امید به خدا: که خوشبختی است

خدایا

منم منم هایم را نبین

خودت خوب مے دانه

من بے تو

"هیچم"



آرامش خود را جز به خدا ، به هیچ چیز

و هیچ کس وابسته نکن

...تا همیشه آن را داشته باشی

پروردگارا

با اولین قدمهایم برجاده های صبح

نامت را عاشقانه زمزمه میکنم

کوله بار تمنایم خالی و موج

سختی تو جاری

" بنام خالق قادر

هویت و ماهیت خود را

برای هیچکس تغییر ندهید

اگر خدا

با خرد بی انتهای خود

شما را اینگونه که هستید

خلق کرده

حتماً علتی داشته است

و عدهی "خدا" این است

دستانت را به من بده

تا فتح کنی دنیا را

و ممکن کنی

ناممکن ها را

و بدست بیابوری

دست نیافتنی ها را

پس دستانت را

به "خدا" بسپار

پیش مردم

"کج مکن" گردن

...که حیرانت کنند

آبرویت برده و بدتر

...پریشان‌ت کنند

سفره دل باز کن در هنگام سجود،

پیش " الله " کن گدایی

...تا که "سلطان‌ت" کند

علامه جعفری

اگر می‌خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد ببینید به چه چیزی علاقه دارد به چه چیزی عشق می‌ورزد

کسی که عشقش ماشینش است، ارزشش به همان میزان است

.اما کسی که عشقش خداست

ارزشش اندازه خداست

چقدر بودند

!آرام می‌کند

جنس تو

.لطیف‌ترین جنس عالم است

آنقدر که خاطره ات؛

چونان حریری نرم،

همه زاویه های جان مرا

.احاطه می‌کند

چقدر خوب است

که دارم  خدا 

خداوند ؛

تنها امیدی است که

🕋 وقتی همه رفتند می ماند

وقتی همه تنهایت گذاشتند

🕋 محرمت می شود

وقتی همه تنبیهت کردند

🕋 پناهت می شود

...ای معبودم

چه لذت بخش است

گذر نسیم یاد تو بر دلها،

چه زیباست پرواز

خاطر تو بر قلبها،

و چه شیرین است

پیمودن اندیشه در جاده ی

غیب ها بسوی تو،

...سبحانا

"ای یگانه محبوب بی ریا"

در کنارمان گیر و دامنت را

پناه جاودانه مان ساز؛

...بار الها

تو را سوگند به

رحمت بی منتهایت،

...اجابت کن دعاهاى بندگان را

.....الهی آمین

💖 خدا مرهم تمام دردهاست

هر چه عمق خراش های
وجودت بیشتر باشد

خدا برای پر کردن آن
بیشتر در وجودت جای می گیرد

❖ خدایا

دردهایم

دلنشین می شود وقتی درمانم تویی

❖ خدایا

❖❖ تو پایان

❖❖ هر

❖❖ جستجوی

❖❖ منی ...

...در شرایط سخت هم امیدوار باش

زیرا گاهی رحمت الهی

... از سیاهترین ابرها می بارد

پس به فردایی روشن

...امید داشته باش

:از کسی پرسیدند

"کدامین "خصلت

"از "خدای

!خود را "دوست" داری؟

:"گفت"

همین "بس" که میدانم

او میتواند

مچم" را بگیرد"

ولی "دستم" را میگرد

وقتی با خدا حرف میزنی

❖ هیچ نفسی هدر نمی رود

وقتی منتظر خدا باشی ❖

❖ هیچ لحظه ای تلف نمیشود

وقتی به خدا اعتماد کنی ❖

❖ هرگز رنگ شکست را نخواهی دید

باسپردن همه چیز

به دستان گرم خدا

خودت را برای فردایی

بهترآماده کن

آنوقت زیباتراز همیشه

نفس میکشی

♥زیباتراز همیشه میبینی

پادشاهی را وزیری عاقل بود از وزارت دست برداشت

پادشاه از دگر وزیران پرسید وزیر عاقل کجاست؟
گفتند از وزات دست برداشته و به عبادت خدامشغول شده است
پادشاه نزد وزیر رفت و از او پرسید از من چه خطا دیده ای که وزارت را ترک کرده ای؟

گفت از پنج سبب ❖

اول: آنکه تو نشسته می بودی و من به حضور تو ایستاده می ماندم اکنون بندگی خدایی می کنم که مرا در وقت نماز هم ، حکم به ❖
نشستن می کند

دوم: آنکه طعام می خوردی و من نگاه می کردم اکنون رزاقی پیدا کرده ام که او نمی خورد و مرا می خوراند ❖

سوم: آنکه تو خواب می کردی و من پاسبانی می کردم اکنون خدای چنان است که هرگز نمی خوابد و مرا پاسبانی می کند ❖

چهارم: آنکه می ترسیدم اگر تو بمیری مرا از دشمنان آسیب برسد اکنون خدای من چنان است که هرگز نخواهد مرد و مرا از ❖
دشمنان آسیب نخواهد رسید

پنجم: آنکه می ترسیدم اگر گناهی از من سرزند عفو نکنی، اکنون خدای من چنان رحیم است که هر روز صد گناه می کنم و اومی ❖
بخشاید.

همه چیز دنیا فانی است

هر قدر هم بگردی تکیه گاهی

محکم تر از " خدا " نخواهی یافت

کلید خانه دلت را به دست او بده ✨

و دلت را به حضورش قرص کن

...تا هیچ کمبودی تو را از هم نپاشد

—داغخ

تنها اسمی است که؛

هر کجا صدایش زدم

!گفت:جانم

هیچوقت هیچکسو

جز خدا صدا نکنید

امیدوارم محتاج هیچکس

دا نباشید  جز خ 

یارب دل ماراتو به رحمت جان ده

درد همه را به صابری درمان ده

این بنده نداند که چه می باید خواست

داننده تویی هر آنچه خواهی آن ده

...از همه جا و همه کس بریده ام

روی بازگشتن ندارم

..تو اما در گوشم زمزمه کردی

!!بازگرد و نگران هیچ چیز نباش

...حالا به سمت تو آمده ام

!راهم می دهی؟

خوشبختی

یعنی

واقف بودن به اینکه هر چه داریم

از رحمت خداست

و هر چه نداریم از

حکمت خدا

!احساس خوشبختی یعنی همین

خوشبختی

رسیدن به خواسته هان نیست

بلکه لذت بردن از داشته هاست

..دلم میلرز ردیبرای گناه

!نجوای شیطان رامیشنوم که کسی اینجانیست

!چطور نگاه مهربانت رانییم

در میبندم به روی زلیخای نفسم

و پر میشوم از تو

دلم گرم مهربانی توست

..مواظب ترم باش

امشب نگاه کن به اطرافت

به خوشبختی هایت

به کسانی که می دانی

دوستت دارند

و به خدایی که

هرگز تنهایت

نخواهد گذاشت

خدایا

صبحم رابایدتو آغاز میکنم

مرالنت بندگی خالصانه عطاکن

مرادرکسب روزی حلال یاری کن

مرالبریز از مهربانی کن

مراقدرت بخشش هدیه کن
مراپناه باش و قللم را مہمان
آرامشت کن، آمین

خدا ❖ دایا

ہمہ شکر ❖

...نعمت‌ہایت را میکنند
... اما من، شکر بودند را
...تو بزرگترین نعمتی منی

خدا! مہربانیست کہ ما را بہ؛

نکویی

دانایی

زیبایی

مہربانی

و بہ خود میخواند

جنتی دارد نزدیک زیبا و بزرگ

دوزخی دارد بگمانم کوچک و بعید

در پی سودانیست کہ ببخشد ما را

❖ یادمون باشہ دلی را نشکنیم شاید خانہ خدا باشد

❖ کسی را تحقیر نکنیم شاید محبوب خدا باشد

❖ از کمی دریغ نکنیم شاید کلید بہشت باشد

❖ خانہ کسی را ویران نکنیم شاید بہشت آنجا باشد

اگر عبد گنه کارم

تو را دارم چه غم دارم ♡ □

اگر مرغ گرفتارم

تو را دارم چه غم دارم ♡ □

اگر آلوده و پستم

و گر خالی بود دستم

و گر سنگین بود بارم

تو را دارم چه غم دارم ♡ □

اگر آتش برافروزی تن

و جان مرا سوزی

چه باک از شعله نارم

تو را دارم چه غم دارم ♡ □

هم از لطف بود هستم

هم از جام تو سرمستم

هم از شوق تو سرشارم

تو را دارم چه غم دارم ♡ □

چه در صحرا چه در دریا

چه در پایین چه در بالا

به هر جانب که رو آرم

تو را دارم چه غم دارم ♡ □

کیم من عبد شرمنده

سیه روی و سرافکنده

که با این جرم بسیارم

تو را دارم چه غم دارم ♡ □

تهی از برگ و از بارم

میان لاله ها خارم

نباشد کس خریدارم

تو را دارم چه غم دارم □ ♡

قرار من شکیب من

طبيب من حبيب من

دوايم ده كه بيمارم

تو را دارم چه غم دارم □ ♡

تو ستار العیوب استی

تو غفار الذنوب استی

الاستار و غفارم

تو را دارم چه غم دارم ☹️ □

سیہ رویم سیہ بختم

بدین پروندہ سختم

بدین اشکی کہ میبارم

تو را دارم چه غم دارم ☹️

نه آبی در سبو دارم

نه نائی در گلو دارم

نه بر رو آبرو دارم

تو را دارم چه غم دارم ☹️ □

خدايا دوستت دارم

خدا یا! عاشقتم!

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا عاشقتم

انسان ها می توانند عاشق شوند یعنی به چیز ی علاقه خیلی فراوان پیدا کنند . گاهی این عشق به غیر خداست . مانند عشق به جنس مخالف! مرد عاشق زنی می شود یا زن عاشق مردی میشود . مانند عشق لیلی و مجنون . شیرین و فرهاد و ...

گاهی عاشق حیوانی مانند سگ یا گربه یا پرنده سخنگو و غیره می شود!

گاهی عشق به فلان هنرپیشه و فوتبالیست و .. پیدا می کند!

اما همه این عشق ها سرابی بیش نیست و نه تنها نمی تواند انسان را به کمال برساند . بلکه مانع هدایت و کمال می گردد!

عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْعِشْقِ قَالَ قُلُوبٌ خَلَتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ .^۲

امام صادق علیه السلام - در پاسخ به سؤال از عشق - فرمود: دلهایی از یاد خدا تهی می گردد و خداوند محبت غیر خود را به آنها می چشاند.

تنها عشقی که شایسته است انسان ها بدنبال آن بروند و عمر خود را صرف آن کنند عشق به خداست.

۳ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ

خداوند در درون هیچ کسی دو قلب قرار نداده است.

قلب انسان یاباید خدا در آن باشد یا غیر خدا. خوشا بحال کسی که قلبش فقط منحصر به محبت خدا باشد.

در دعای کمیل از خدا می خواهیم که:

واجعل قلبي بحبك متيما

خدا قلبم راا به عشقت متبرک نما

در قران کریم درباره اقوامی اینگونه آمده است:

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ^۴

خداوند بزودی مردمی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند.

که در بعضی از تفاسیر مراد از این مردم،مردم ایران ذکر شده است.

فرق عاشقان خدا با مردم عادی

^۲بحار الأنوار ج : 70 ص : 158

^۳احزاب

^{۴۴}مائده

فرق اولیاء خدا مانند قاضی ها و بهجت ها و ملاحسینقلی ها و سید احمد کربلایی ها با ادم های عادی این است که اینها عاشق خدا بودند و در تمام عمر عشق آنها و محبوب آنها، خداوند مهربان بوده است. عبادت آنها عاشقانه بوده است

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: "با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت است و با عشق عبادت کند".

«أفضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها وأحبها بقلبه، وبأشرفها بجسده وتفرغ لها، فهو لا يبالي على ما أصبح من الدنيا على عسر أم على يسر»^۵

ادم عادی با عشق به خدا طلا می شود! از این رو به آن رو می گردد!! انقلابی عظیم و عجیب در او ایجاد می شود و ناگاه صاحب کرامت و معجزات می گردد و..

خدا تنها معشوقی است که هیچوقت عاشق خود را اذیت نمی کند! برعکس معشوق های بشری که گاهی قهر و گاهی دعوا و گاهی خیانت و گاهی تنها گذاشتن عاشق و.. در آن فراوان است! عشق به خدا، معشوق همیشه هستش..

در عشق به خدا هرچقدر معشوق رو ناراحت کنی باز با تو صاف و صادق و محبت دارد

عشق به خدا انقدر لذت دارد که با هیچ یک از لذتهای مادی برابری نمی کند!! بقول ایه الله بهجت دورکعت نماز عاشقانه انقدر لذت دارد که اگر پادشاهان این لذت را می دانستند دست از پادشاهی می کشیدند و به عشق خدا روی می آوردند..

ادمی که عشق خدا در او پیدا میشود طلا می گردد. از او کار زشت دیده نمی شود. اهل گناه و ظلم و اذیت کردن دیگران نیست! چون می داند محبوبش بدش می آید او این کارها را بکند! پس ادم عاشق خدا سراسر صفا و صمیمیت میشود و برای اینکه باصطلاح دل معشوق خود یعنی خدا را بدست آورد مرتب کارهایی که معشوقش خوشش می آید انجام می دهد. محبت به دیگران. نیکی و احسان و خوبی کردن به دیگران مخصوصا ضعیفان و کودکان و زنان بی سرپرست و والدین و مساکین و یتام و ... پایه عشق به خدا معرفت است... هرچقدر معرفت به خدا بیشتر گردد عشق هم بیشتر شود.

....باید معشوق رو مرتب صدا کنیم...

ای رفیق من! ای امید من! ای گنج من! ای پناه من! ای طیب من! ای خدای من! ای محبوب من!! ای
معبود من! ای کمک و یاور من! ای دادررس من! ای برطرف کننده غم و اندوه من! ای خالق من! ای
رازق من!

در انسان عشق به خدا نهاده شده است و بصورت فطری وجود دارد و در عمق جان ادمی ریشه
دارد و اگر موانعی سر راه رشد این عشق نباشد، به صورت شگفت انگیزی به کمال رسیده و انسان را به
بالا ترین لذتها و مهمترین مقامات معنوی و بالاترین سعادت ها می رساند.

ملاصدرا، از جمله ی فیلسوفان و عارفانی است که عشق را به سه قسم تقسیم کرده و می گوید: عشق یا
حقیقی است و یا مجازی، عشق حقیقی محبت الله و صفات و افعال اوست و عشق مجازی هم یا نفسانی
است و یا حیوانی.

وی معتقد است: تمام موجودات عالم به عشق حقیقی عاشق حق اند و مشتاق لقای اویند و خداوند متعال
در جبلت (فطرت) تمام موجودات عالم عشق خاصی را مرکوز (متمرکز) کرده است^۶

هدف از خلقت انسان هم در حقیقت همین است که انسان عاشق خدا شود و با عشق به خداوند لطیف
و جمیل، به لذت بی نظیری که در هیچیک از لذتهای مادی نیست دست پیدا کند.

انسان عاشق خدا، انسان عجیبی است. او شبانه روزش را به یاد معشوقش یعنی خداوند زیبا، می گذراند
و هیچیک از لذتهای دنیا برای او ارزشی ندارد.

امیر مومنان در مناجات شعبانیه خطاب به خداوند می فرماید:

خدایا اگر مرا به اتشم بیاندازی، به اهل جهنم اعلام می کنم که من دوست دارم.^۷

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي هر کس مرا بجوید ، خواهد یافت

⁶⁶ سجادی، سید جعفر، مصطلحات فلسفی صدر الدین شیرازی، ص 153 - 155
⁷ و ان ادخلتني النار اعلمت اهلها اني احبك.

وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي و هر کس مرا یافت ، می شناسد

وَ مَنْ عَرَفَنِي احَبَّنِي و هر کس مرا شناخت ، دوستدار من می شود

وَ مَنْ احَبَّنِي عَشَقَنِي و هر کس دوستدار من شد ، عاشقم می شود

وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ و هر کس عاشقم شود ، عاشقش می شوم

وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ و هر که را عاشق شدم ، می کشمش

وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَقَلِيَّ دَيْتُهُ و هر کس را کشتم ، دیه او بر من است

وَ مَنْ عَلَيَّ دَيْتُهُ فَاَنَا دَيْتُهُ و هر که دیه او بر من است من خودم دیه او هستم

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

همه پیامبران آمدند رابطه انسان را با خدا برقرار کنند زیرا خوشبختی انسان در این است که با خدای خویش ارتباط داشته باشد که هرچه این ارتباط عمیق تر و عاشقانه تر باشد انسان کاملتر و سعادتمندتر می گردد انسان باید خدا را معشوق خود قرار دهد و بداند که فقط خدا لایق عشق ورزی است. و فقط او شایسته عشق ورزی است

شعیب نبی همیشه از عشق به خدا اشگ می ریخت

درباره حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام نقل شده است که سال‌هایی طولانی گریه کرد تا چشم‌هایش نابینا شد. خدای متعال دوباره چشم‌هایش را به او برگرداند. باز سال‌ها گریه کرد تا دوباره چشمش نابینا شد. باز خدای متعال چشم‌هایش را به او برگرداند. باز سالیانی گریه کرد. خداوند به او وحی کرد [اگر از ترس جهنم گریه می‌کنی، من جهنم را بر تو حرام می‌کنم. اگر آرزوی بهشت داری، من بهشت را در اختیار تو گذاشتم. دیگر چه می‌خواهی؟ عرض کرد: خدایا! تو می‌دانی گریه من، نه از ترس جهنم است و نه به خاطر رسیدن به بهشت، من تو را دوست دارم و خواستار لقای تو هستم؛ من می‌خواهم به تو نزدیک شوم. خدای متعال نیز به او وحی کرد که چون این‌گونه هستی، من کلیم خودم را خادم تو قرار خواهم داد. داستان فرار حضرت موسی به مدین و ملاقات با دختران شعیب مقدمه بود برای این که موسی هشت یا ده سال برای شعیب شبانی کند.^۸

اشک های ایه الله سید محمد باقر شفتی

بیمار عشق

سرور فقیهان سپاهان را باید مظهر صفات متضاد دانست او که به آسانی سراز پیکر غارتگران و متجاوزان جدا می کرد، در تنهایی پیوسته مناجات خمسہ عشر رازمزه می کرد و می گریست.^۹ روزی

^۸ علل الشرایع

^۹ قصص العلماء، ص ۱۳۸

کنیز یکی از بزرگان شهر از ستم ارباب گریخته به خانه سید پناهنده شد چون مدت اقامت او در خانه فقیه فرزانه شهر به درازا کشید، سید وی را نزد اربابش روانه ساخت و سفارش کرد که رفتاری پسندیده پیشه کند. وقتی کنیز به خانه بازگشت ارباب پرسید: خانه سید چگونه بود؟

زن پاسخ داد: سید شبانگاهان دیوانه می شد و روز فرزانه می نمود.

مرد پرسید: چگونه ؟

کنیز پاسخ داد: چون پاسی از شب می گذشت در کتابخانه اش چون دیوانگان بر سر می کوید و می گریست . دعای فراوان می خواند و نماز بسیار می گزارد و چون بامداد فرا می رسید عبا بر دوش می افکند و چون فرزنانگان می نشست.^{۱۰}

گریه فراوان عارف شیفته شفت سرانجام دیدگان را مجروح ساخت و او را در بستر بیماری فرو افکند. پزشکان شهر داروهای گوناگون را آزمودند ولی هر بار ناکام تر از پیش به زانو در آمدند. آنها پس از ماهها آزمون و خطا بدین نتیجه رسیدند که میان بیماری و گریه پیوسته سید پیوندی تنگاتنگ است. بنابراین وی را از گریه باز داشتند، گفتند: گریه بر شما حرام است زیرا موجب پیشرفت بیماری می شود.^{۱۱}

قرآن کریم در وصف مؤمنان می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^{۱۲} محبت مؤمنان نسبت به خدا شدیدتر است

علامه مجلسی روایتی از کتاب مسکن الفواد شهید ثانی نقل کرده که:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بَعْضُ الصَّادِقِينَ أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونَنِي وَ أُحِبُّهُمْ فَإِنْ أَخَذَتْ طَرِيقَهُمْ أَحَبَّتُكَ وَإِنْ عَدَلَتْ عَنْهُمْ مَقَّتُكَ.

^{۱۰} همان ، ص ۱۳۷

^{۱۱} همان

.بقره، ۱۶۵.

خداوند به یکی از صدیقین وحی کرد که من در میان بندگانم، بندگان دارم که مرا دوست می‌دارند و من نیز آن‌ها را دوست دارم. اگر راه آن‌ها را بشناسی و از آن‌ها پیروی کنی، تو را دوست خواهم داشت، اما اگر از راه آن‌ها انحراف پیدا کنی، بر تو غضب خواهم کرد؛

این پیامبر صدیق از خداوند پرسید: علامت این بندگان چیست؟ خداوند در پاسخ، علامتی ذکر فرمود که برای ما خیلی غریب می‌نماید. فرمود: همانند شبان مهربانی که هنگام چراندن گوسفندان دائماً مراقب آن‌هاست که از نظرش دور نشوند، این افراد تمام روز را به سایه‌ها نگاه می‌کنند تا این که نزدیک غروب می‌شود و سایه‌ها همه‌جا را می‌گیرد و هوا تاریک می‌شود. در این هنگام همانند پرندگان که وقت غروب به سوی آشیانه‌شان می‌روند و آن‌جا آرام می‌گیرند، این افراد نیز حالت انسی با غروب پیدا می‌کنند. مثل این که اصلاً در طول روز منتظر بوده‌اند تا شب فرا رسد و در گوشه‌ای آرام بگیرند. فَإِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ وَاخْتَلَطَ الظَّلَامُ وَفُرِشَتِ الْفُرُشُ وَنُصِبَتِ الْأَسِرَةُ وَخَلَا كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ؛ وقتی روشنایی اول شب می‌رود و تاریکی بر عالم سایه می‌اندازد و بسترها برای استراحت گسترده می‌شود و هر کس با محبوب خود خلوت می‌کند، این بندگان تازه به نماز می‌ایستند و در پیشگاه من به سجده می‌افتند، صورت‌هایشان را روی خاک می‌گذارند و با من با سخن خودم مناجات می‌کنند؛ نَاجَوْنِي بِكَلَامِي؛ مثلاً قرآن می‌خوانند ولی با آیات قرآن با من سخن می‌گویند. تَمَلَّقُونِي بِأَنْعَامِي؛ با یاد نعمت‌های من، در پیشگاه من متملقانه [5] صحبت می‌کنند. برخی اشک از چشمان‌شان جاری است. برخی فریاد می‌کشند. برخی آه می‌کشند و برخی از صبر بر فراق من گله می‌کنند. برخی به نماز ایستاده‌اند و در حال تفکر و توجه‌اند. برخی در حال رکوع‌اند و برخی در حال سجده. بَعَيْنِي مَا يَتَحَمَّلُونَ مِنْ أَجَلِي؛ این کارهایی که به خاطر من انجام می‌دهند، از چشم من دور نیست و من توجه دارم که به خاطر محبت من چه سختی‌هایی را تحمل می‌کنند. وَبِسْمِعِي مَا يَشْكُونَ مِنْ حُبِّي؛ گوش من پای ناله و شکایت‌های آن‌ها از فراق و جدایی من است.

رفتار خدا با دوستان خود

أَوَّلُ مَا أُعْطِيهِمْ ثَلَاثًا؛ خداوند می‌فرماید: **اول** چیزی که به این بندگان می‌دهم سه چیز است: أَقْذِفُ مِنْ نُورِي فِي قُلُوبِهِمْ فَيُخْبِرُونَ عَنِّي كَمَا أَخْبَرُ عَنْهُمْ؛ نوری در دل‌هایشان قرار می‌دهم که با آن همان گونه که من از دل آنان خبر دارم، از دل من باخبرند. مثل این که دل‌ها با هم مربوط می‌شود و از یک‌دیگر

با خبرند. **دومین** چیز این است که اگر همه آسمان‌ها و زمین‌ها و آنچه مابین آنهاست را به آن‌ها بدهم، باز هم آن را برای آن‌ها کم می‌دانم؛ والثانی لَوْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَمَا فِيهِنَّ مِنْ مَّوَارِيثِهِمْ لَاسْتَقْلَلْتُهُنَّ لَهُمْ؛ اگر همه هستی را در اختیار آن‌ها قرار بدهم، باز هم می‌گویم استحقاقشان بیشتر است. خداوند بلوف نمی‌زند. مگر این‌ها را به اهل بیت علیهم السلام عنایت نفرمود؟! مگر همه عالم را در اختیار سیدالشهدا قرار نداد؟! وَالثَّالِثُ أَقْبَلُ بِوَجْهِهِ عَلَيْهِمْ؛ سومین چیزی که به دوستانم می‌دهم این است که رویم را به طرف آن‌ها می‌کنم؛ توجه‌ام را به آن‌ها معطوف می‌کنم. ؛ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ^{۱۳}.^{۱۴} هیچ کس نمی‌داند چه چیزی برای آنها در نظر گرفته شده که باعث نور چشم آنها میشود.

برای عاشقان فقط خداوند زنده است

یکی از خصوصیات عاشقان خدا در این روایت ذکر شده است: النَّاسُ عِنْدَهُمْ مَوْتَى وَاللَّهُ عِنْدَهُمْ حَيٌّ قَيُّومٌ كَرِيمٌ^{۱۵}؛ محبان واقعی خدا کسانی هستند که مردم دنیا در نظرشان مرده هستند، و برای آنها فقط خداوند زنده است.

رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند!

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک.^{۱۶}

خدایا کمال انقطاع از غیر خودت و اتصال به خودت را هدیه به من بده .

عاشقان خدا شایسته است هر شب جوشن کبیر را که هزار نام از معشوق در ان ذکر شده بخوانند.

هر کجا نام خدا باشد انان حیران و مبهوت نام محبوب می شوند.

ابراهیم نبی با شنیدن نام خدا همه گوسفندانش را بخشید

^{۱۳}. بحار الأنوار، ج 67، ص 26،

^{۱۴} سجده، 17.

^{۱۵}. بحار الأنوار، ج 74، ص: 28

^{۱۶} فرازی از مناجات شعبانیه

وقتی حضرت ابراهیم از نمرودیان جدا شد و به طرف سرزمینی که خداوند متعال برایش مقدر فرموده بود، می‌رفت، گله بزرگی به همراه خود داشت.^[5] در شب تاریکی جبرئیل به امر خداوند فریاد زد: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ». حضرت ابراهیم حالت جذبه‌ای پیدا کرد و گفت: ای کسی که اسم محبوب من را بردی! نصف این گوسفندان را به تو می‌بخشم، یک بار دیگر اسم محبوبم را تکرار کن! جبرئیل یک بار دیگر گفت: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ.

باز شوق ابراهیم بیشتر شد و گفت بقیه گله‌ام را نیز به تو بخشیدم،^{۱۷}

در آیات و روایات، دین، به عشق خداوند تفسیر شده است، ایمان همان عشق و محبت به خداوند است گرچه از استدلالهای عقلی ناشی شود در روایات فراوانی آمده است: ((الدین هو الحب و الحب هو الدین؛^{۱۸} دین محبت خداوند است و محبت همان دین است

در روایتی از حضرت امام صادق(ع) می‌خوانیم

لايمحض رجل الايمان بالله حتى يكون الله احب اليه من نفسه و ابيه و امه و ولده و اهله و ماله و من ((الناس كلهم؛^{۱۹} ایمان کسی به خدا کامل نخواهد شد مگر آن که خداوند نزد او محبوبتر از جان و پدر و مادر و فرزندان و خانواده و مال و تمام مردم باشد

شب مردان خدا روز جهان افروز است

در روایت نقل شده که به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وحی شد: يَا ابْنَ عِمْرَانَ! كَذَّبَ مَنْ رَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّةُ اللَّيْلِ نَامَ عَنِّي؛ ای موسی! کسی که می‌گوید من خدا را دوست دارم، اما شب - هنگامی که تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد - به خواب می‌رود و به یاد من نیست، دروغ می‌گوید. در ادامه خداوند می‌فرماید: أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟^{۲۰}

¹⁷ بحار الأنوار ج 67، ص 26

¹⁸ تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 83 و 84

¹⁹ بحار الأنوار، ج 70، ص 25

²⁰ الأمالي (للصدوق)، ص 357.

آیا مگر نه اینکه هر عاشقی تنهایی با معشوقش را دوست دارد؟

يَا مُوسَى هَبْ لِي مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ وَمِنْ قَلْبِكَ : خداوند به حضرت موسی -علیه السلام- وحی می کند
الْخُشُوعَ وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ، ثُمَّ ادْعُنِي فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ تَجِدَنِي قَرِيبًا مُجِيبًا^{۲۱}

خداوند به موسی می فرماید: ای موسی! به من از چشمت، اشک هدیه کن و از قلبت، خشوع و خدا ترسی
به من بده و از بدنت فروتنی و تواضع اهدا کن سپس در تاریکی های شب مرا صدا بزن انوقت مرا
نزدیک خود و اجابت کننده می یابی.

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْبَبَنِي وَحَبَّبَنِي إِلَيَّ خَلَقِي^۸ خدای متعال به حضرت موسی وحی
کرد که یا موسی مرا دوست بدار و کاری کن که مردم نیز مرا دوست بدارند! حضرت موسی عرض
کرد: خدایا تو می دانی که من هیچ کس را همانند تو دوست نمی دارم. تو محبوب ترین موجود نزد من
هستی، اما دل های مردم که دست من نیست. چگونه آن ها را محب تو قرار بدهم؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ:
فَذَكِّرْهُمْ نِعْمَتِي وَآلَائِي؛ خداوند فرمود: نعمت های من را به یادشان بیاور. آن ها به گونه ای خلق شده اند
که وقتی بدانند کسی به آن ها محبت کرده، دوستش می دارند.

تو را برای دوستی خدا دوست می دارم.

در روایتی آمده است: نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، به پیامبر «صلی الله علیه وآله» سلام
کرد و از خوشحالی دیدن ایشان، چهره اش گشاده شد و لبخند زد. حضرت به او فرمود: ای جوان! مرا
دوست داری؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم آری. فرمود: همچون خودت؟ گفت: ای رسول خدا! به
خدا قسم بیشتر. فرمود: همچون پروردگارت؟ گفت: خدا را، خدا را، ای رسول خدا! این مقام نه برای تو
است و نه دیگری. در حقیقت تو را برای دوستی خدا دوست می دارم
در این هنگام رسول خدا به همراهان خویش روی کرد و فرمود: این گونه باشید؛ خدا را به سبب احسان
و نیکی اش به شما دوست بدارید و مرا برای دوستی خدا دوست بدارید.^{۲۲}

²¹بحار الأنوار، ج 67، ص 15.

ارشاد القلوب، دیلمی، ص ۱۶۱، ح ۸۹۸.

اویس قرن، مرد خدا

او از مردان خدا بود که در زمان پیامبر خدا در یمن زندگی می کرد و اسلام آورد ولی پیامبر را نتوانست زیارت کند اما حالات خوش بندگی فراوانی داشت.

در حالات عرفانی اویس گویند: بعضی از شب ها می گفت: امشب شب رکوع است و به یک رکوع شب را به صبح می رساند. یک شب می گفت: امشب شب سجود است و به یک سجده شب را سپری می کرد. به او گفتند: اویس، چرا این قدر به خودت زحمت می دهی؟! گفت: کاش از ازل تا ابد یک شب بود و من آن را به یک سجده سپری می کردم....

عارف بزرگ ایه الله شیخ محمد جواد انصاری می گوید: در قم شروع به حاشیه زدن بر کتاب شریف عروه الوثقی کردم تا یک شب با خود فکر کردم که چه نیازی به حاشیه من است بحمدالله به اندازه کافی علمایی که حاشیه زده اند وجود دارند و نیازی به حاشیه من نیست و از ادامه کار منصرف شدم. در همان شب این خواب را دیدم « در عالم رؤیا یک حوض بسیار بزرگ با رنگهای مختلفی دیدم که دور آن حوض پر از کاسه های بزرگی بود که بر آنها اسماء خداوند و از جمله این آیه شریفه ذلک فضل الله یوتیه من یشاء؛ »

» «این فضل خداست که به هر که خواهد می دهد. مائده/56

نوشته شده بود وقتی من به نزدیک آن حوض رسیدم جامی لبریز از آب حوض کرده و به من نوشاندند که از خواب پریدم و تحولی عظیم در خود احساس کردم و آنچنان جذبات عالم علوی و نسیم نفحات قدسیه الهی بر قلب من نواخته شده بود که قرار را از من ربود، وجود خود را شعله ای از آتش دیدم، یک بار آنقدر سوختن قلبم شدت یافته بود که احساس می کردم مرگم نزدیک است. می سوختم و « دیگر امیدی به ماندن نداشتم. مطمئن بودم دوام نمی آورم می سوختم، می سوختم ... ناگهان احساس کردم نوری پیدا شد و به قلبم خورد و آن گاه قلبم آرام شد و حرارتش فروکش کرد »

از آن به بعد به این طرف و آن طرف زیاد مراجعه کردم که شاید دستم به ولی کاملی برسد و از وی بهره گیری نمایم. در آن زمان عالم تحریر و ولی الهی آیت الله العظمی شیخ میرزا جواد ملکی تبریزی (ره) رحلت کرده بودند و هر چه نزد شاگردانش رجوع می کردم عطش من فرو نمی نشست تا

اینکه خود را تنها و بیچاره و مضطر دیدم سر به بیابانها و کوههای اطراف قم گذاشتم، صبحها می رفتم و عصرها برمی گشتم تا اینکه پس از چهل الی پنجاه روز تضرّع و توسّل زیاد به ساحت مقدس معصومین(ع) وقتی اضطرار و بیچارگی به حد اوج خود رسید و یکسره خواب و خوراک را از من ربود ناگهان پرده ها از جلوی چشم من برداشته شد و نسیم جانبخش رحمت از حریم قدسی الهی ورزیدن گرفت و لطف الهی شامل حالم گردید و مقصد خود را در وجود مقدس خاتم الأنبياء حضرت محمد(ص) یافتم و متوجه شدم در این زمینه وجود خاتم الأنبياء دستگیری می نماید، از آن زمان به بعد مرتباً به ساحت مقدس آن حضرت متوسل می شدم و از حضرت بهره گیری فراوان می نمودم

و خود ایشان نقل می کنند که

از آن به بعد هر جا مکاشفات و یا رویدادهای ذهنی که برایم پیش می آمد و نمی توانستم جوابشان « را پیدا کنم به ساحت مقدس پیامبر اکرم(ص) متوسل می شدم و جواب می گرفتم^{۲۳}

کسانی که از عشق الهی در نماز رحلت کردند

میرزا جواد ملکی و رحلت در حال نماز

«حاج آقا حسین فاطمی فرمود: به من گفتند که آقای حاج میرزا جواد(ملکی تبریزی) جویای حال تو شده است. چون می دانستم ایشان کسالت دارند با عجله به خدمتش رفتم، دیدم استحمام کرده و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آماده ادای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر شروع به گفتن اذان و اقامه کرد و دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیرة الاحرام رسید و گفت: الله اکبر! روح مقدسش از بدن به عالم قدس پرواز کرد.»^{۲۴}

شب زنده داری میرزا جواد آقا ملکی

²³²³ <http://iqna.ir/fa/news/3501981/>

²⁴ <http://ganjinah.mihanblog.com/extrapage/7>

مرحوم حجة الاسلام سيد محمود یزدی، که از شاگردان حاج میرزا جواد آقا بوده، در بیرونی منزل استاد می نشست. درباره نماز شب های آن عارف وارسته می گوید: شب ها که ایشان برای شب زنده داری و عبادت برمی خاست، مدتی در رختخواب به گریه از خوف خدا و اشک برای عشق به حق مشغول بود. گاهی به سجده می رفت و زمانی لب به دعا می گشود. آن گاه در صحن منزل رو به طرف آسمان می کرد و آیات مخصوص را تلاوت می فرمود:

«ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار... ربنا ما خلقت هذا باطلا...»⁽⁹⁾ اثر این آیات الهی آن چنان بود که او را از خود بی خود کرده، سر بر دیوار می گذاشت و لحظاتی گریه می کرد. آن گاه که برای گرفتن وضو آماده می شد، در کنار حوض نشسته، مدتی گریه می کرد و پس از وضو ساختن چون به مصلاش می رسید و مشغول تهجد می شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیار می ریخت؛ به طوری که از گریه های طولانی در نمازها و مخصوصا قنوت ها، بعضی ایشان را جزء «بکاین» عصر به شمار آورده اند.

۲۵

شیخ علی کاشانی و رحلت در حال سجده

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهید هاشمی نژاد بسیار اهل عبادت بود و در منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده و شبها را به عبادت می گذراند. او در جوانی به درجه اجتهاد رسیده بود و وقتی چندین ساعت با یکی از علماء مشهد بحث علمی کرد. آن عالم از وی پرسید: با این سن کم این همه علوم را چگونه فرا گرفته ای؟

وایشان جواب داد که از عنایت علی بن موسی الرضا(ع) فرا گرفته ام.

رحلتش را در سن بیست و چهار سالگی از زبان میزبانانش این گونه نوشته اند: بعد از صرف شام به من گفت: خیلی مایلم در حیاط منزل، زیر درخت تا صبح در عبادت باشم. بعد برخاست دو رکعت نماز

خواند. ذکر رکوعش را که شمردم، هفتاد بار بود. بعد از نماز کمی از مواظ و احادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت، دیگر سر از سجده برنداشت و روح پاکش به ملکوت اعلیٰ پرکشید.^{۲۶}

سید احمد کربلایی و رحلت در نماز عصر

«آیه الله سید احمد کربلایی که استاد سید علی قاضی ار اساتید علامه طباطبائی بوده است، رحلتش در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر، بسوی ملکوت پرواز کرد^{۲۷}

جوان عاشق و نماز قلابی

ملا محسن فیض کاشانی در دیوان خود بنام طاق دیس، داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را اینجا می آورم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد! دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخش برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به

دین ما علمای ماص 87-88»

دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجامی رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.^{۲۸}

در احوالات یکی از علمای عارف قرن ما بنام ایه الله نجابت میگویند در اواخر عمر هر جا در مجله یا روزنامه کلمه عشق را میدید اشک از چشمان نشان سرا زیر میشد.^{۲۹}

عجوبه عبادت، حسنعلی نخودکی اصفهانی

«آقای نظام الولیه سر کشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید، نوبت سرکشیک من بود. اول شب خدام آستان مبارک به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید حرم را ببندیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: اج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تاکنون بالای بام و درپای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چندبار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم با گفتم: برو بین حاج شیخ در چه حالند.

پس از چند دقیقه خادم مزبور باز گشت و گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده‌اند و سرمای‌شدید آن شب را هیچ احساس نکرده‌اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید.»^{۳۰}

سید عبدالحسین لاری

«دختر ایشان گفت: شبها هرگاه بر می‌خاستم، ایشان را در حال نماز می‌دیدم. یکبار گفتم: مقداری هم بخوابید.

فرمود: آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم.»

حسن بن علی بن فضال

«از فضل بن شاذان روایت شده که حسن بن علی بن فضال برای عبادت به صحرا می‌رفت و سجده را چندان طول می‌داد که پرندگان می‌آمدند و بر پشتش به گمان اینکه پارچه‌ای است می‌نشستند و حیوانات وحشی در اطراف او می‌چریدند و از او وحشت نمی‌کردند.» «مفاتیح الجنان ص 98»

علی بن مهزیار

«روایت شده که علی بن مهزیار در هنگامی که آفتاب طلوع می‌کرد، به سجده می‌رفت و تا برای هزار نفر از مؤمنین دعا مانند آنچه برای خود دعا کرده بود، نمی‌کرد، سر بر نمی‌داشت. واز سجده‌های زیاد، بر پیشانی او پینه مانند زانوی شتر بسته شده بود.

خواجه ربیع

درباره ربیع بن خثیم حکایت شده است که با یک رکوع، شب را به صبح می‌رساند، آن گاه قامت راست می‌کرد و می‌نالد و می‌گفت: «آه! مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم.

همچنین نقل شده که وقتی خواجه ربیع وفات کرد یکی از همسایگانش دخترکی داشت که

گفت: پدر جان! آن ستونی که هر شب در خانه همسایه مابود چه شد؟

پدر گفت: فرزندم! آن ستون نبود بلکه همسایه صالح ما (ربیع) بود که از اول شب تا صبح روی پاهایش

ایستاده بود (و مشغول عبادت و نماز و مناجات بود)»^{۳۱}

نماز عجیب سید هندی

در کتاب ارمغان هندوپاک نوشته مرتضوی لنگرودی آمده که سیدی در هند نماز عجیبی می خواند. وقتی

به سجده می رفت اعضای بدنش همانند سر و دست و پاها جدا می شدند و من رفتم و سر او را در حالی

که ذکر می گفت روی دست گرفتم. بعد از نماز از او پرسیدم این چه نمازی است؟ سید هندی گفت من

چون از نمازهای یومیّه و نافله ان لذتی که می خواهم نمی برم از خدا خواستم بهمن نمازی بدهد که دران

روح از جسم منقطع شود. و خداوند این نماز را به من داده که در این نماز من دیگر در عالم دنیا نیستم.

نیایش هایی از امام خمینی رحمه الله

آن دل که به یاد تو نباشد دل نیست قلبی که به عشقت نتپد جز گل نیست

آن کس که ندارد به سر کوی تو راه از زندگی بی ثمرش حاصل نیست

از دیده عاشقان نهان کی بودی؟ فرزانه من جدا ز جان کی بودی

طوفان غمت ریشه هستی بر کند یارا تو بریده از روان کی بودی

درد خواهم دوا نمی خواهم غصه خواهم نوا نمی خواهم

عاشقم عاشقم مریض توام زین مرض من شفا نمی خواهم

از تو ترک جفا نمی خواهم

مروه را با صفا نمی خواهم

صوفی بی صفا نمی خواهم

ذکر و فکر و دعا نمی خواهم

قبله، قبله نما نمی خواهم

من فدایم، فدا نمی خواهم

ظاهری جای پا نمی خواهم

من جفایت به جان خریدارم

تو صفای منی و مروه من

صوفی از وصل دوست بی خبر است

تو دعای منی تو ذکر منی

هر طرف رو کنم تویی قبله

هر که را بنگری فدایی دوست

همه آفاق روشن از رخ دوست

پرده برگیر که من یار توام

جان من، عاشق گفتار توام

من دل سوخته بیمار توام

جلوه ای کن که گرفتار توام

مستم و مرده دیدار توام

عاشقم، یار وفادار توام

من خریدار خریدار توام

عاشقم، عاشق رخسار توام

عشوه کن، ناز نما، لب بگشا

بر سر بستر من پا بگذار

با وصال ز دلم عقده گشا

عاشقی سر به گریبانم من

گر گُشی یا بنوازی ای دوست

هر که بینم خریدار دوست

آن که دیوانه خال تو نشد عاقل نیست

به جز این مستیم از عمر دگر حاصل نیست

دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست

مستی عاشق دلباخته از باده دوست

عشق روی تو در این بادیه افکند مرا چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست

دست من گیر و از این خرقة سالوس رهان که در این خرقة به جز جایگه جاهل نیست

دعای قنوت عاشقان

علامه طهرانی(ره) میفرمودند: ای‌ه الله قاضی به شاگردان خود دستور می‌دادند که این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند: ” اللهم ارزقنی حبک و حب من تحبه و حب من یحبک و العمل الذی یبلغنی الی حبک و اجعل حبک احب الاشیاء الیک ”

خدایا! محبت خودت و محبت کسی که او را دوست می‌داری و محبت کسی که تو را دوست می‌دارد و محبت عملی که مرا به عشقت برساند روزیم کن و عشق خودت را در نزد من محبوب‌ترین چیز قرار

بده.^{۳۲}

انس با خدا

می‌گویند آن‌گاه که یوسف در زندان بود، مردی به او گفت: تو را دوست دارم. یوسف گفت: ای « جوان مرد! دوستی تو به چه کار من آید؟ از این دوستی مرا به بلا افکنی و خود نیز بلا بینی! پدرم یعقوب، مرا دوست داشت و بر سر این دوستی، او بینایی‌اش را از دست داد و من به چاه افتادم. زلیخا ادعای دوستی من کرد و به سرزنش مصریان دچار شد و من مدت‌ها زندانی شدم. اینک! تو تنها خدا را «دوست داشته باش، تا نه بلا بینی و نه در دسر بیافرینی

داستان خدا و بنده تنبل

خدا: بنده‌ی من نماز شب بخوان و آن یازده رکعت است

بنده: خدایا! خسته‌ام، نمی‌توانم

خدا: بنده‌ی من، دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر بخوان

.بنده : خدایا ! خسته ام برایم مشکل است نیمه شب بیدار شوم

.خدا : بنده ی من قبل از خواب این سه رکعت را بخوان

.بنده : خدایا ! سه رکعت زیاد است

.خدا : بنده ی من فقط یک رکعت نماز وتر بخوان

.بنده : خدایا ! امروز خیلی خسته ام ! آیا راه دیگری ندارد ؟

.خدا : بنده من قبل از خواب وضو بگیر و رو به آسمان کن و بگو یا الله

!بنده : خدایا ! در رختخواب هستم اگر بلند شوم خواب از سرم می پرد

.خدا : بنده ی من همانجا که دراز کشیده ای تیمم کن و بگو یا الله

.بنده : خدایا ! هوا سرد است ! نمیتوانم دستانم را از زیر پتو در بیاورم

.خدا : بنده ی من در دلت بگو یا الله ما نماز شب برایت حساب میکنیم

.بنده اعتنایی نمی کند و می خوابد

خدا : ملائکه ی من ! ببینید من آنقدر ساده گرفته ام اما او خوابیده است چیزی به اذان صبح نمانده ، او

را بیدار کنید دلم برایش تنگ شده است امشب با من حرف نزده

.ملائکه : خداوندا ! دوباره او را بیدار کردیم ، اما باز خوابید

.خدا : ملائکه ی من در گوشش بگویند پروردگارت منتظر توست

ملائکه : پروردگارا ! باز هم بیدار نمی شود

خدا : اذان صبح را می گویند هنگام طلوع آفتاب است ای بنده ی من بیدار شو نماز صبحت قضا می شود

.خورشید از مشرق سر بر میآورد

ملائکه : خداوندا ! نمی خواهی با او قهر کنی ؟

...خدا : او جز من کسی را ندارد ... شاید توبه کرد

بنده ی من تو به هنگامی که به نماز می ایستی من آنچنان گوش فرا میدهم که انگار همین یک بنده را دارم و تو چنان غافلی که گویا صد ها خدا داری

ای خدای مهربان، نمی دانم چه حکمتی داشته است اینکه تو با آن همه عظمت و بزرگی ات که در مخیله هیچ کس نمی گنجد اجازه داده ای که بنده ای ناچیز این چنین بی واسطه با تو سخن بگوید. مقام کبریایی تو کجا و بنده حقیر کجا؟ عرش اعلی کجا و زمین خاکی کجا؟ حی لایموت کجا و عبد فانی کجا؟ ذات پاک و مقدس کجا و موجود سراسر تقصیر کجا؟

اما می دانم هر چه هست تو فراتر از آنی که عظمت لطف تو را تجسم کنم. خدایا، اگر تو اجازه نمی دادی این چنین صمیمانه و خودمانی با تو گفتگو کنم، آنگاه باید در گفتگو با چه کسی دلم را تسکین می دادم؟ به کدام رحمت بی انتها متصل می شدم تا در مشکلات و گرفتاری های دنیا احساس نومیدی و شکست در وجودم رخنه نکند؟ کدام محرم راز را پیدا می کردم که تمام آشکار و نهانم را بداند و آنها را به هیچ کس نگوید؟ چه پناهگاهی را می یافتم که هر گاه مرتکب اشتباه و لغزشی می شدم، به درگاه او پناه می بردم و با خلوص دل نزد او اعتراف می کردم و طلب عفو و رحمت؟

خدایا تو خودت می دانی که هر گاه من به نماز می ایستم آنچنان در افکارم غوطه ور می شوم که گویی هزاران خدا دارم! و اما تو آنچنان به کلماتم گوش فرا می دهی که گویا همین یک بنده را داری! نمی دانم چه سری در این نهفته است؟ اما هر چه باشد من مخلوق توام و تو کاملاً بر خلقتم آگاه! تو به آنچه در وجودم آفریده ای آگاهی و من از دسترسی به آنچه حکمت بالغه ات بوده، عاجز! خدایا اگر در زمان هم صحبت شدن با تو افکارم در دنیا و مادیات غوطه ور است، نه از سر این است که من چنین خواسته ام، بلکه ناتوانی من را در درک عظمت و مقامی که در مقابل او ایستاده ام می رساند. مقامی که بندگان مخلصت وقتی در آن قرار می گیرند، فقط تو را می بینند و بس. چنان محو وجود تو می شوند که

کشیدن تیر را از پای خویش حس نمی کنند! می خواهم بگویم که از اینکه اجازه دادی در شبانه روز پنج بار بدون واسطه و رو در رو با تو سخن بگویم سپاسگذارم و امیدوارم که این نعمت عظمی را از من دریغ نکنی. می خواهم بگویم که " لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا " می خواهم بگویم گر چه عبادت و بندگی من در مقابل لطف و کرم تو پیشیزی نمی ارزد، اما تو در " یوم یقوم الحساب " از سر لطف و کرمت با من

رفتار کن، چون اگر میزان عبادات و اعمال من باشد خسر الدنيا و الاخره خواهم بود و اگر میزان
33 بخشش تو باشد، آنگاه: رسد آدمی به جایی که بجز خدا نداند

آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی :

❀ ای کاش ما هم مثل مرحوم آیه الله انصاری رضوان الله تعالی علیه بودیم که از غم و غصه و هجران
پروردگار به مدت بیست سال قلبشان ذوب شد، آب شد.

خوشادردی! که درمانش تو باشی

خوشا راهی! که پایانش تو باشی

خوشا چشمی! که رخسار تو ببند

خوشا ملکی! که سلطانش تو باشی

خوشا آن دل! که دلدارش تو گردی

خوشا جانی! که جانانش تو باشی

خوشی و خرمی و کامرانی

کسی دارد که خواهانش تو باشی

چه خوش باشد دل امیدواری

!که امید دل و جانش تو باشی

همه شادی و عشرت باشد، ای دوست

در آن خانه که مهمانش تو باشی

گل و گلزار خوش آید کسی را

که گلزار و گلستانش تو باشی

چه باک آید ز کس؟ آن را که او را
نگهدار و نگهبانش تو باشی

مپرس از کفر و ایمان بی‌دلی را
که هم کفر و هم ایمانش تو باشی

مشو پنهان از آن عاشق که پیوست
همه پیدا و پنهانش تو باشی

برای آن به ترک جان بگوید
دل بیچاره، تا جانش تو باشی

عراقی طالب درد است دایم
به بوی آنکه درمانش تو باشی³⁴

فراق خدا برای عاشقانش غیر قابل تحمله

عاشقان خداوند نمی‌توانند فراق او را تحمل کنند حتی اگر خداوند بخاطر اعمال بد شان آنها را جهنم
ببرد اگر بتوانند عذاب را تحمل کنند ولی جدایی از خداوند را نمی‌توانند تحمل نمایند.

فَهْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي، صَبَرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ،³⁵

ای خدا و آقا و مولا و پروردگارم، بر فرض که بر عذابت شکیبائی ورزم، ولی بر فراق چگونه صبر
کنم؟

در مناجات هشتم خمره عشر در مفاتیح الجنان آمده است:

ای کسی که بر آنانکه به سویش رو کنند رو آوری و با توجه بدانها مهرورزی و نعمت بخشی و ای آنکه
نسبت به بی‌خبران و غافلان از ذکر خود رحیم و مهربانی و با جلب آنان به درگاهت دوستدار و
مهرورزی. از تو خواهم از کسانی قرارم دهی که بهره بیشتری از تو دریافت داشته و مرتبه والاتری را
حائز گشته و از دوستیت نصیب بیشتری عایدش شده و در معرفت سهم زیادتری بهره اش داده اند،

³⁴دیوان عراقی

³⁵قرآنی از دعای کمیل

زیرا که توجه من از همه جا ، بسوی تو منقطع شده و اراده و آرزویم به جانب تو گشته است ، پس مراد من تنها تویی نه دیگری و شب زنده داری و بی خوابیم فقط بخاطر تو است نه غیر تو و دیدارت نور چشم من است و وصل تو آرزوی جان من و بسوی تو است اشتیاقم و در وادی محبت تو سرگشته ام ، و در هوای تو است دلدادگیم و خوشنودی تو است مقصودم و دیدار تو است حاجت من و نعمت جوارت مطلوب من است و نزدیکی و قرب به تو منتهای خواسته من است و در مناجات با تو است خوشی و راحتیم و پیش تو است داروی دردم و شفای جگر سوخته ام و تسکین حرارت دلم و برطرف شدن دشواریم .

ودر مناجات نهم آمده است:

ای که انوار قدسش برای دیدگان دوستانش در کمال درخشندگی است و پرتوافکنیهای جمالش برای قلوب عارفان زداینده ی (چرکیها) است .ای آرمان دل مشتاقان و ای منتهای آرزوی محبان ،از تو خواهم دوستی خودت و دوستی دوستدارانت و دوستی هر عملی که مرا به قرب تو واصل گرداند و همی خواهم خودت را در پیش من از هر چه غیر توسست محبوبتر گردانی ، و از تو خواهم که دوستیم را نسبت به تو جلو دارم قرار دهی تا مرا به رضوانت بکشاند...

عجیب تر از همه عجایب این است خداوند قادر متعال خالق جهان هستی. بی نیاز مطلق، صاحب صفات جمال و اسماء حُسنی،،به بنده ضعیف ذلیل خود اظهار محبت می کند. و این است که عاشقانش را دیوانه می نماید .

خدا چه کسانی را دوست دارد؟

محمد تقی صرفی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

ما در اینجا به ۲۷ مورد اشاره میکنیم که خدا آنها را دوست می دارد باشد که کارهای را بکنیم که خدا ما را دوست دارد

1. نیکوکاران را دوست دارد.

البقره : 195

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَ در راه خدا انفاق کنید

2. پاکان را دوست دارد

البقره : 222

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ از تو درباره عادت زنانه می پرسند، بگو: آن نوعی آزار و ناراحتی است. پس از (آمیزش با) زنان در زمان عادت کناره گیری نمایید و تا پاک نشوند به آنها نزدیک نشوید و چون (از عادت) پاک شدند (یا غسل کردند) از همان جا که خدا دستور داده با آنان آمیزش نمایید، همانا خداوند کسانی را که زود و زیاد توبه می کنند و کسانی را که کوشا در پاکی اند دوست دارد.

3. پرهیزگاران را دوست دارد

آل عمران : 76 بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ چرا، (مسلمین را بر شما حق است، زیرا) هر که به پیمان خود (در تعهد به دین) وفا نمود و تقوا پیشه کرد بی تردید خداوند پرهیزکاران را دوست دارد (و دوست خدا را بر غیرش حق است).

4. صابران را دوست دارد

وَكَاتِنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتِلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ وَ چه بسیار از پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگیدند، پس در مقابل آنچه به آنها در راه خدا رسید سست و ناتوان نشدند و خضوع و تسلیم نشان ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.

5. توکل کنندگان را دوست دارد

آل عمران : 159 فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ پس به برکت رحمتی از جانب خداوند با آنها (امت خود) نرمخو شدی، و اگر بد خلق و سختدل بودی حتما از دورت پراکنده می شدند. پس، از آنها درگذر و برایشان آمرزش طلب و در کارها با آنان مشورت نما، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، که بی تردید خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.

6. عدالت پیشگان را دوست دارد

المائدة : 42

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْالُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ آنها سخت شنونده و پذیرنده دروغ و خورنده حرامند (مردمشان از علمای خود دروغ می پذیرند و علمائشان از مردم رشوه می گیرند) پس اگر به نزد تو آمدند خواهی میان آنها داوری کن یا از آنان روی برتاب، و اگر روی برتافتی هرگز هیچ زیبایی به تو نمی رسانند، و اگر داوری کردی میانشان به عدل و داد داوری کن، زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.

7. پاکیزگان را دوست دارد

التوبة : 108 لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ هرگز در آن (مسجد به نماز) مایست، به یقین مسجدی که از نخستین روز (بنایش) بر پایه تقوا بنا شده (مانند مسجد قبا و مسجد مدینه و غیره) شایسته تر است که در آن به نماز ایستی مردانی در آن هستند که دوست دارند پاکیزه گردند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد.

8. جهاد گران را دوست دارد

الصف : 4 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيُوتٌ مَرُصُوصَةٌ به یقین خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او پیکار می کنند که گویی بنایی پولادین اند.

9. خداوند انسان بشاش و گشاده رو را دوست میدارد

10. خداوند خیر خواهان را دوست می دارد

على عليه السلام فرمود: ان الله سبحانه و تعالى يحب ان يكون فيه الانسان للناس جميله . خداوند دوست دارد مردم درباره همدیگر خوب فکر کنند و خیر خواه هم باشند.

هوالمحبوب، [۱۹، ۱۲، ۱۱، ۳۳: ۰۹]

11. اصرار بر دعا را دوست دارد

رسول خدا(ص) فرمود خدای تعالی دعا کننده مصر را دوست دارد ولید بن عقبه هجری روایت کرد که از اباجعفر باقر (ع) شنیدم که می فرمود: به خدا قسم بنده مومنی نیست که اصرار بر برآورده شدن

نیازش از خدا کند جز آنکه خدای تعالی آنرا بر می آورد. ابوالصباح از امام صادق علیه السلام نقل کرد که خدای تعالی از اصرار مردم به همدیگر بدش می آید ولی اصرار در نزد خودش را دوست دارد. و خدای تعالی دوست دارد که از او درخواست شود و آنچه که پیش اوست از او درخواست شود.

12. در کتاب کافی حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: ((هر که بخواهد بداند که خدا او را دوست دارد باید اطاعت او را نماید و از ما پیروی کند مگر نشیندی قول خدا را که می فرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله آل عمران

13. خدا بعضی صداها را دوست دارد

گاهی اجابت بنده ای به تاخیر می افتد چون بنده ای شایسته است و در نزد خدای جایگاهی بزرگ دارد و علت تاخیر اجابت آن است که خدای تعالی دوست دارد صدای او را بشنود از جابر بن عبد الله روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: بنده ای خدای رامی خواند و خدایش او را دوست دارد پس به جبرئیل می گوید حاجت این بنده را برآور ولی به تاخیر بیاندازد زیرا دوست دارم همیشه صدایش را بشنوم ، و بنده ای خدای را می خواند، و خدای تعالی او را دشمن دارد، بنابراین به جبرئیل می فرماید: ای جبرئیل ! حاجت این بنده مرا به عجله برآور زیرا از صدایش بدم می آید.

14. بیاد مرگ بودن را دوست دارد

امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک شب پنجشنبه برای افطار در مسجد قبا بود، و فرمود: آیا آشامیدنی هست ؟ اوس بن خولی انصاری قدحی از شیر مسکه برگرفته با عسل آمیخته خدمتش آورد، چون بدهان گذاشت و چشید، کنارش زد و فرمود: دو نوشابه ایست که با یکی از آنها از دیگری بی نیازی حاصل می شود، من اینرا نمی آشامم و تحریم نمی کنم ، ولی برای خدا تواضع می کنم زیرا هر که برای خدا تواضع کند، خدایش بلند گرداند و هر که تکبر کند، خدایش پست

کند، و هر که در زندگی اقتصاد ورزد، خدا روزیش بخشد، و هر که ولخرجی کند، خدا محرومش سازد، و هر که بسیار بیاد مرگ باشد خدا او را دوست دارد

15. صله رحم را دوست دارد

در حدیث معتبر فرمود که من ضامنم برای کسیکه صله رحم کند، آنکه خدا او را دوست دارد و روزیش را فراخ کند، و عمرش را زیاد کند، و او را داخل بهشت کند، فرمود که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود، آنرا نمیشنود عاق پدر و مادر و قطع کننده صله رحم و مرد پیر زناکار.

16. نرم رفتاری را دوست دارد

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ وَ يُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ ترجمه : امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند نرم رفتار است و نرمی را دوست دارد و بر مدارا و نرمی پاداشی عطا می کند که بر سخت گیری و درشتی چنین پاداشی نمی دهد.

17. قلبت چگونه است

عن ابیجعفر علیه السلام قال : اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک ، فان کان یحب اهل طاعه الله و یبغض اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک امام باقر (ع) فرموده است : اگر خواستی بدانی در تو خیر و خوبی وجود دارد به دلت نظر افکن ، اگر دیدی قلبت اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت خدا را دشمن دارد در تو خیر و خوبی وجود دارد و خداوند هم دوستدار توست

18. خدا محکم کار را دوست دارد

چنانکه روایت شده وقتی خبر وفات ((سعد بن معاذ)) که یکی از صلحای امت و اجلای اصحاب حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه و آله و سلم) بود به آن جناب رسید، فوراً با اصحاب خود عازم تشییع گردیدند، تشریف آوردند، دستور غسل و کفن دادند و خود بدون نعلین و ردا او را تشییع فرمودند، گاه جانب راست تابوت و گاه طرف چپ آن را می گرفتند تا آن را به قبرش رساندند، سپس حضرت خود به درون قبر فرود آمدند و او را در قبر خواباندند، خشت بر آن چیده، گل طلبیدند، ما بین خشتها را با آن مسدود نمودند، چون از دفن فارغ شدند و خاک ریختند، وجه استحکام قبر را چنین بیان فرمودند: ((به درستی که من هر آینه می دانم این قبر به زودی کهنه خواهد شد و از هم فرو خواهد ریخت، لیکن خداوند بزرگ دوست دارد وقتی بنده ای کاری می کند، آن را محکم کند

19. محب حسین را دوست دارد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسین از من و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد، حسین سبطی است از اسباط

هوالمحبوب، [۱۹، ۱۲، ۱۱: ۳۳: ۰۹]

20. اخلاق پسندیده را دوست دارد

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به بزرگواری های اخلاقی زیرا خداوند عزوجل اخلاق پسندیده را دوست دارد و از اخلاق نکوهیده پرهیزید زیرا خداوند عزوجل آنها را دشمن می دارد و بر شما باد به تلاوت قرآن، - تا آنجا که فرمود بر شما باد به خوش خلقی زیرا خوش خلقی صاحب خود را به درجه روزه داری که شبها را به عبادت قیام می کند می رساند و بر شما باد به نیکی با همسایگان زیرا خداوند به این امر نموده است و بر شما باد به مسواک زدن زیرا مسواک زدن پاکیزه کننده دهان و سنتی نیکو است و بر شما باد به انجام واجبات الهی و بر شما باد به اجتناب نمودن از حرامهای خداوند.

21. عمر جوانی در حال عبادت

قال رسول الله -صلى الله عليه وآله -: ان الله يحب اشاب الذی ینفی شبابه فی طاعة الله خداوند جوانی را که عمر خود را در عبادت خدا به سر می برد، دوست دارد. (کنز العمال ، ج 43060

22. دل غمگین را دوست دارد

عمار دهنی گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: خدا هر دل غمگینی را دوست دارد، و هر بنده سپاسگزاری را دوست دارد، روز قیامت خدای تبارک و تعالی بیکی از بندگاناش میفرماید از فلانی سپاسگزاری کردی ؟ عرض میکند: پروردگارا! من ترا سپاس گفتم ، خدایتعالی فرماید، چون از او سپاسگزاری نمودی ، مرا هم سپاس نگفته ئی ، سپس امام فرمود: شکر گزارترین شما خدا را کسی است که از مردم بیشتر شکر گزاری کند.

23. سپاسگزاری را دوست دارد

24. اصلاح بین مردم را دوست دارد

امام صادق (ع) میفرمود: صدقه ای را که خدا دوست دارد، اصلاح میان مردمست ، زمانیکه اختلاف و فساد یابند و نزدیک ساختن آنها بیکدیگر زمانیکه از هم دور شوند

25. صدقه را دوست دارد

26. توبه کنندگان را بیش از همه دوست دارد

27. بندگان ومخلوقاتش را دوست دارد دست بندگان را بگی

(<http://www.nooreaseman.com>)

تعرفیها و مذمتهای خداوند از افراد

تعریف از نوح صفي

«اسراء3» «3» ﴿ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾

﴿إِنَّا كَذَّبْنَاكَ﴾ «79» ﴿سَلَامٌ عَلَيَّ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ «78» ﴿خَرِين﴾ ﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآ

«صافات» «80» ﴿نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾

تعریف از ابراهيم خليل

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي

«بقره» «124» ﴿الظَّالِمِينَ﴾

«بقره» «130» ﴿خَرَّةً لِّمَنِ الصَّالِحِينَ﴾ ﴿مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآ﴾ ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِعْلَاءً

آل «125» وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ ۖ
«عمران»

تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنْ إِبْرَاهِيمَ لِأَوْادٍ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ ﴿١٢٦﴾ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا
«توبه» «114» حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ ﴿١٢٠﴾ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢١﴾ إِنْ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ ۖ
«ابراهيم» «122» خِرَةً لِّمَنِ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٢﴾ وَاتَّبَعَهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنِّهُ فِي الْآخِرَةِ ﴿١٢١﴾ مُسْتَقِيمٌ ﴿١٢١﴾

«مريم» «41» ﴿٤١﴾ وَادُّكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ كَانَ صَدِيقًا نَّبِيًّا ﴿٤١﴾

﴿٤٢﴾ كَانَتْ لَكُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا
قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا يَبِيهَ لَا سَتُغْفَرُ لَكَ وَمَا أَمْلَكُ لَكَ مِنْ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخُدْهُ إِعْلَافًا
«ممتحنه» «4» تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

اسماعيل

﴿٤٣﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ ﴿٥٤﴾ وَادُّكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِذْ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٤٣﴾
«مريم» «55» رِبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

ادريس

«مريم» «57» ﴿٥٧﴾ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٦﴾ وَادُّكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِسَ إِذْ كَانَ صَدِيقًا نَّبِيًّا ﴿٥٦﴾

تعريف از موسي كلیم

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ ﴿٥١﴾ وَادُّكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِذْ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥١﴾
«مريم» «53» وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٢﴾ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾

«نساء» «164» ﴿١٦٤﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾

هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ ﴿٨٤﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا
«انعام» «84» نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾

«اعراف» «144» ﴿١٤٤﴾ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

﴿إِنَّهُمَا مِنْ «121» إِنَّمَا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿«120» سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾ ﴿قصص﴾ «122» عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿

تعريف از عیسی مسیح

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا﴾ ﴿بقره﴾ «253» وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿

﴿انعام﴾ «85» ﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾

حضرت یحیی

﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحَارَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَوْرًا وَنَبِيًّا مِنْ آلِ عِمْرَانَ﴾ «39» الصَّالِحِينَ ﴿

(تعريف از اهل بیت(ع

﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ «33» إِنْ اللَّهَ اصْطَفَىٰ إِدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿﴿آل عمران﴾ «34» عَلِيمٌ ﴿

خَرَّةً وَمِنْ ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ ﴿آل عمران﴾ «46» وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنْ الصَّالِحِينَ ﴿﴿«45» الْمُقَرَّبِينَ ﴿

آل ﴿«54» ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿﴿عمران﴾

﴿إِنَّمَا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿«130» ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْلِيسَ﴾ ﴿«131» ﴿إِنَّمَا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿قصص﴾ «132» عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿

مذمت از نمرود

﴿أَلَمْ تَرَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ إِبْرَاهِيمَ فِي رَيْبِهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿بقره﴾ «258»

مذمت از قارون

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ
خَرَّةً وَلَا تَتَسَنَّيْكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا كُودَ فِيهَا أَلَا تَأْتِيكَ اللَّهُ الدَّارَ الْأُولَىٰ﴾ «76» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾
«قصص» «77» ﴿تَبِعَ الْقَوْمَ فِي الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾

مذمت از بلعم باعورا

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَئِنَّهُ﴾ «175» ﴿وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾
﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَافْصَحْ
«اعراف» «176» الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

2

مذمت از فرعون

«آل عمران» «11» ﴿كَذَّابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

«انفال» «52» ﴿كَذَّابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

﴿إِنَّ﴾ «54» ﴿كَذَّابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴾

«انفال» «55» ﴿شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

«يونس» «75» ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَىٰ وَهَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُمْ نَبِيًّا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴾

﴿إِلَىٰ﴾ «96» ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾

«يونس» «97» ﴿بِرَشِيدٍ﴾

«طه» «24» ﴿أَذْهَبَ إِلَيْهِ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾

﴿وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخَرُّجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَهِ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا

«نمل» «12» ﴿فَاسِقِينَ﴾

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ

«قصص» «4» ﴿الْمُفْسِدِينَ﴾

«الحاقة» «9» ﴿وَجَاءَ فِرْعَوْنَ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ﴾

«عنكبوت» «39» ﴿وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ﴾

مذمت از قوم لوط

﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهَرِّغُونَ إِيَّاهُ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَاقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي﴾

«هود» «79» ﴿قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ﴾ «78» أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿

«شعراء» «161» اِعْذُ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿ «160» كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿

«قمر» «33» ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ﴾

قوم ثمود

﴿كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا﴾ «67» وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿

«هود» «68» لَثَمُودَ ﴿

«شعراء» «141» ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴾

«فصلت» «17» ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ 'الْهُدَىٰ' فَاخَذَتْهُمْ سَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ﴾ «5» ﴿فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ﴾ «4» ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ﴾

﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أَجْزَانُ خُلٍ﴾ «6» صَرَصَرَعَاتِيَّةٌ ﴿

«الحاقة» «7» خَاوِيَةٌ ﴿

مذمت از يهود

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِيَّايَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ

«مانده» «64» لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ

«مانده» «82» مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِنُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ

«توبه» «30» أَنِّي يُوَفِّكُونَ ﴿

مذمت از منافقين

﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ﴾ «8» خَرَّ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾
 ﴿وَأَعَدَّ قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا﴾ «10» ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ «9» وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿وَأَعَدَّ قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا﴾ «12» ﴿إِلَّا أَنْهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَئِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ «111» ﴿فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾
 ﴿وَأَعَدَّ لِقَوْمِ الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا﴾ «13» ﴿كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمِينَ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَئِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾
 ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِي بِهِمْ وَيَمْدُهُمْ فِي﴾ «14» ﴿وَأَعَدَّ خَلْقًا أَلِيًّا شَيَاطِينَهُمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾
 ﴿مِثْلَهُمْ كَمَثَلٍ﴾ «16» ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ «15» ﴿طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾
 ﴿صُمٌّ بَكْمٌ عُمَى فُهِمٌ﴾ «17» ﴿الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾
 ﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ لَا يَرْجِعُونَ﴾
 ﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَأَعَدَّ أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ﴾ «19» ﴿مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾
 «بقره» «20» وَأَبْصَارَهُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مذمت از ابولهب

«سورة المسد» 0

﴿وَأَمْرَاتُهُ حَمَّالَةٌ﴾ «3» ﴿سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾ «2» ﴿مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾ «1» ﴿تَبَّتْ يُدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾
 «5» ﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ﴾ «4» ﴿الْحَطْبُ﴾

یکی از دستگیره های نجات بخش انسان ،داشتن صفت خداترسی است.

مخصوصا علماء وفضلاکه در قرآن بطور مخصوص به خداترسی آنان اشاره کرده است.

انما یخشی الله من عباده العلماء

وپيامبر خدا ص فرمود که عالمترین مردم،خداترس ترین مردم است {میزان الحکمه}

ودر آیات دیگر بطور عام به فضیلت خداترسی اشاره فرموده است.

واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فانّ الجنة هي الماوى. {نازعات}

ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون {مومنون}

والذين يوتون ما اتوا وقلوبهم وجله انهم الى ربهم راجعون {مومنون}

وپيامبر خدا فرمود:هر که خداشناس تر باشد خداترس تر خواهد بود. {میزان الحکمه}

وفرمود که در قیامت ندا دهند نزدیکترین افراد به خداوند خداترس ترین مردمان است. {میزان

الحکمه}

امام علی ع به فرزندش وصیت کرد که تورا سفارش می کنم که درنهمان و آشکار از خدا بترسی.. {میزان

الحکمه}

اما مراد از ترس از خدا چیست؟یک معنایش این است که خدا را همه جا حاضر ببینیم.

امام صادق ع فرمود:

طوری خدا را عبادت کن گویی خدا را می بینی واگر خدا را نمی بینی بدان خداتورا می بیند.واگر

معتقد باشی خداتورا نمی بیند کافر شده ای واگر معتقد باشی خداتورا می بیند در مقابلش گناه بکنی اورا

پایین ترین بینندگان قرار داده ای. {میزان الحکمه}

معنای دوم این است که باید انسان همواره بین خوف ورجا بسربرد.

امام علی ع فرمود مومن شب وروز در خوف وهراس بسر می برد هرچند نیکوکار باشد. {میزان الحکمه}

لقمان به پسرش گفت: از خدا چنان بتس که اگر عمل نیک انس و جن را نزد او ببری باز گمان کنی تورا عذاب می کند و به او چنان امیدوار باش که اگر گناه همه انس و جن ببری باز گمان کنی تورا ببخشد. {میزان الحکمه}

و پیامبر خدا فرمود اگر اندازه رحمت خدا را بدانید بر آن تکیه کرده و جز عمل کم نخواهید انجام داد و اگر اندازه خشم خدا را بدانید خواهید پنداشت که هرگز نجات نمی یابید. {میزان الحکمه}

سومین معنای خداترسی آنست که از عاقبت بد بترسد وهراسان باشد.

افرادی مانند ابلیس وقارون و بلعم وطلحه وزیر وامثال اینهاودر دوران انقلاب اسلامی افرادی مانند بنی صدر ورجوی ومهدی هاشمی ودیگران که اول خوب بودند ولی بعد عاقبت به شر شدند واین نشان می دهد که انسان همواره در معرض خطر است وباید مرتب با درک حضور خدا وخداترسی،از گناهان فاصله بگیرد.

از یکی از مراجع پرسیدند اگر خدابتو یک دعای مستجاب بدهد چه دعایی می کنی؟فرمود اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا

از مجتهد دیگر پرسیدند همین جواب را داد.

چهارمین معنای خداترسی آنست که عظمت خدا را متوجه و متذکر باشد. و آنقدر معرفت الهی نصیبش شود که خدا در چشمش عظیم و غیر خدا در چشمش حقیر باشد.

در این صورت قدرتهای ظاهری و مادی در نزد او بی ارزش و قدرت را فقط در خدا می بیند.

ناصرالدین شاه و ملاهادی سبزواری

نقل شده که ملاهادی سبزواری در سبزواری بود که ناصرالدین شاه در سفر مشهد وارد سبزواری شد. گفت ملاهادی را نزد من بیاورید. وقتی نزد ملاهادی رفتند و مطلب را گفتند، روایتی برای ناصرالدین شاه نوشت که قال رسول الله (ص): اذا كان العلماء في باب الملوك بئس العلماء وبئس الملوك. و اذا كان الملوك في ابواب العلماء نعم العلماء ونعم الملوك. اگر عالم پیش شاه برود، هم عالم بد است و هم شاه! و اگر شاه نزد عالم برود، هم عالم خوب است و هم شاه! وقتی نامه را دست ناصرالدین شاه دادند، بعد از خواندن، روانه منزل ملاهادی شد. در زدند. پیرمردی قد بلند و ریش سفید در را باز کرد. شاه خیال کرد که نوکر ملا است. پرسید آقا هستند؟ فرمود خودم هستم. شاه وارد شد و نشست و مقداری صحبت کردند. ظهر که شد ملاهادی بیرون رفت. شاه خیال کرد آقا برای آوردن غذا رفته است. ولی مشخص شد که ملاهادی برای گرفتن وضو و ادای نماز رفته است. بعد از نماز ملا و شاه نشستند. نه بوی پلو می آمد نه بوی چلو! خانه مردی است که عمری با گرسنگی و نان خشک دست و پنجه نرم کرده است. یک مرتبه خادم آقا آمد و یک ظرف فلزی دوغ و نمک و چند گرده نان خشک آورد. ناصرالدین شاه مقداری از نانها را بعنوان تبرک برداشت و هرچه کرد نان بی خورشت به مزاجش سازگار نشد! موقع رفتن شاه گفت اجازه بدهید شهریه طلاب را من بدهم؟ ملاهادی فرمود: طلاب بدعادت می شوند. شما که همیشه زنده نیستی که شهریه آنها را بدهی! خوب است به همان مقدار کفایت کنند. شاه گفت: اجازه بدهید شما را قاضی القضاات کنم؟ ملاهادی گفت: این دست شما نیست. شاه گفت پس بگذارید بشما کمکی بکنم؟ ملاهادی جواب داد: لاهو شیء فی الوجود الا الله. روزی من دست خداست و غیر خدا رازق نیست. {اصول سه گانه}

برای اینکه عظمت پروردگار در نظرش بیشتر شود باید به معجزات پیامبران و امامان توجه نماید. باید به عجایب خلقت متذکر گردد. باید به ضعف انسان ها حتی پادشاهان و قدرتمندان متوجه شود.

پنجمین معنای خداترسی آنست که در برخورد با گناه بیاد خدا افتاده و از گناه دوری نماید.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَأَذًا هُمْ مُبْصِرُونَ {اعراف 201}

امام صادق (علیه السلام) فرمود: محکم ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب کرده است زیاد یاد خدا بودن است. سپس حضرت فرمود: مراد من (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) نیست اگر چه اینها هم ذکر است و لکن منظور از یاد خدا بودن این است که زمانیکه با حلالی و حرامی برخورد کرد یاد خدا بوده اگر طاعتی است به آن عمل کند و اگر معصیتی است از آن دوری کند. یوسف پیامبر از گناه فرار می کرد و گناه بدنبال او بود.

ششمین معنا آنست که بدنبال جلب رضایت الهی بوده و اگر همه مردم از او ناراضی باشند ولی خدا از او راضی باشد برای او خوشایند و مطلوب است. اللهم ورضاک والدارالآخره او بدنبال این نیست که مردم از او تعریف کنند یا از او خوششان بیاید. بلکه تمام حواس و هوشش متوجه این است که همه اعمالش مطابق رضایت الهی باشد.

امام حسین ع: -«کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می کند و کسیکه برای رضای مردم، خدا را غضبناک می کند، خدا او را به مردم وا می گذارد!»

آثار خداترسی:

1- همه اشیاء از او بترسند

پیامبر خدا فرمود: هر که از خدا بترسد همه چیز از او بترسند و هر که از خدا نترسد او از همه چیز بترسد.

{میزان الحکمه}

روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود : چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم.

{امام صادق ع پیش منصور رفت و منصور می خواست آقارا بکشد ولی خداوند سبحان، ترسی در دل منصور فاسق انداخت که نتوانست به مقصود خود برسد...}

2- ایمنی از ترس بزرگ قیامت

پیامبر خدا فرمود هر که گناهی به او عرضه شود و از ترس خدا از گناه دوری گزیند در قیامت ایمن بوده و آتش بر او حرام است.

3- با خدا رابطه عبد و مولا پیدا کرده و خود را در مقابل خدا هیچ می داند.

در علل الشرایع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده شعیب پیامبر آنقدر از حب خدا گریست که دیدگانش نابینا شد خدای متعال چشمان او را بدو مرحمت کرد. مجدداً آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دیدگانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم بازماند خدای منان نعمت گرانمایه چشم را بدو ارزانی فرمود. چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تاکی بدینکار می پردازی و می گریی اگر از آتش خائفی تو را از شکنجه در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا به تو ارزانی فرمودم. عرض کرد سید و آقای من می دانی که از ترس آتش نمی نالم و از اشتیاق به بهشت نمی گریم. لیکن عقده محبت قلب مرا ربوده و صبر و طاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصال تو نائل آیم. خدای متعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال می گریی موسی بن عمران کلیم خود را به خدمت تو برمی انگیزم.

ولایخسون احدا الا الله وكفى بالله حسيبا {احزاب 39}

یکی از اوصاف مبلغین دین شریف اسلام و علماء ربانی ، شجاعت است که در آیه 39 احزاب ذکر شده است.

آورده اند که شجاعت فضیلتی است بین گستاخی و بزدلی و کسیکه از ترس و وقاحت بر کنار باشد از فضیلت شجاعت برخوردار است و به طور کلی قدرتهای روحی عامل اصلی تعالی انسان است و در صحنه زندگی هر کس روحیه ای نیرومندتر داشته باشد موفقیتش درخشانتر است.

روایتی است که :

((ان الله يحب الشجاع))

خداوند آدم شجاع را دوست دارد.

و مردم هم آدم شجاع را دوست دارند.

امام خمینی «رض» فرمود:

اگر یک قطره از خون ابی عبدالله (ع) هم در من باشد، من تا رژیم ستمشاهی را ساقط نکنم از پای نمی‌نشینم و نه تنها آن بلکه امریکا را نیز به ذلت و خواری می‌کشانم.

وامام فرمودند که من در تمام عمرم از چیزی نترسیدم.

گفته اند یکی از مبارزان عرب پیر شده بود و با وجود ضعف پیری قوت دل داشت روزی می خواست که سوار شود دو نفر بازوی او گرفتند تا سوار شد. بی ادبی طعنه زد که از این شخص چه کار می آید در حالیکه دو نفر باید او را سوار کنند پس شجاعت او چه خواهد شد . آن پیر مرد سخن او را شنیده و گفت آری دو نفر باید که او را سوار کنند اما هزار نفر باید او را پائین آورند.

عظمت شجاعت امام علی(ع):

وقتی که حضرت علی (ع) به میارزه عمرو بن عبدود رفت و او را کشت شخصی از حضرت سؤال کرد آیا نترسیدی که مبارزه چنین شخصی رفتی فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرستیده است.

علی(ع) در جنگها زره به پشت نمی بست و وقتی سؤال می کردند چرا زره بر پشتت نمی بندی می فرمود: من هیچوقت فرار نکرده و نمی کنم که بخواهم از پشت سر ایمن باشم و در جمله ای دیگر فرموده است: اگر همه عرب با شمشیر به من حمله نمایند من ذره ای ترس در وجود خود احساس نخواهم کرد.

شجاعت شهید سید حسین مدرس:

در باره مرحم شهید سید حسین مدرس نقل می کنند: روزی بمناسبت عید مردم دسته دسته به دیدار او می آمدند در این میان شخصی عینکی که ظاهر ا مأمور دولت بود آمد و به مدرس گفت: رضا خوان امر کرده اند که مردم دو نفر دو نفر به دیدار شما بیایند مدرس با عصبانیت فرمود: بیخود کرده چنین دستوری داده و به خدمتکار خودشان دستور دادند او را از خانه بیرون نمودند.

نقل می کنند در زمان طاغوت روزی سید مصطفی خمینی در باغی نشسته بودند که سرهنگی بدون اجازه وارد باغ شده و قصد استفاده از باغ را داشت ولی سید مصطفی بلند شده و یقه سرهنگ را گرفته و او را با زور از باغ بیرون نمود. در حالیکه زمان زورمندی این اشخاص نظامی بود.

شجاعت آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی: یکی از منافقین به ایشان زنگ می زند که می خواهیم شماراترور کنیم ایشان گفته بود من آماده ام ومن ساعت فلان از خانه بیرون می روم واز فلان کوچه عبور می کنم شما می توانید درفلان کوچه که خلوت است بیایی وکار را تمام کنی!

بعد از این قضیه از ایشان پرسیدند چه شد؟ فرمود من رفتم ولی او بدقولی کرد و نیامد!

کت استیونس خواننده پاپ که نامش را یوسف اسلام گذاشته: با آیه الله ملک السموات والارض، همه ترسهایم ازبین رفت

آن زمانی که روسیه ایران را تهدید به اشغال نمود مدرس درمجلس فرمود اگرقرار است نابودشویم چرابادست خودمان. ما تسلیم نمی شویم..

درایام دفاع مقدس مردم دنیا شجاعت جوانان ایرانی را دیدند که چگونه به طرف دشمن هجوم می بردند واز سدهای شکست ناپذیر آنها عبور می نمودند. دیدند که محمدحسین فهمیده ها چگونه خود را زیر تانک دشمن می افکنند و آنرا منهدم می نمایند. دیدند که یکی از رزمندگان پلدختر چگونه با دست خالی 13 نفر از دشمن را اسیر نمود.

ریشه شجاعت در مومنین به ایمانشان برمی گردد و هرچه توکل وایمان قویتر باشد شجاعت هم بیشتر است اگرچه در بعضی کفار هم شجاعت وجود دارد.

ولی فرق مومن شجاع با کافر شجاع آنست که کافر ترسی از خدا ندارد ولی مومن شجاع از خداترس و خوف دارد.

گویند چهار نفر برای ترور پیامبر به مدینه آمدند و دستگیر شدند. پیامبر دستور داد یا ایمان بیاورند یا کشته شوند. چون ایمان نیاوردند سه نفرشان کشته شدند و یک نفر آزاد شد چون دارای فضائلی از جمله شجاعت بود. وقتی او را آزاد کردند اعتراض کرد که دوستان مرا کشتید چرا مرا آزاد می کنید؟ پیامبر

فرمود جبرئیل به من خبر داد که تودارای چند صفت خوب هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند. با غیرتی. راستگویی. سخاوتمندی و شجاعتی.

او گفت راستی خدای شما اینها را دوست دارد گفتند آری. او در این هنگام شهادتین را گفت و مسلمان شد.

در هر حال عالمان و مبلغان باید دارای این فضیلت باشند تا مصداق آیه شریفه قرار بگیرند و باید از صفت رذیله جبن و ترسوئی دوری کنند.

عوامل ترس از قبیل زیر است:

1. جهل و نادانی نسبت به خصوصیات زندگانی است زیرا یک فرد دانا به دنیا و زندگی می داند که در زندگی مصیبتها و تلخیها و حوادث مختلفی برای انسان پیش می آید لذا باید در مقابل این اتفاقات خونسردی را حفظ کرد و دچار بیم و ترس نمی شود.

2. فاصله گرفتن از درستکاری و راستی و رفتن در زیر چتر بی عدالتی و ظلم رفتن.

3. وجود تخیلات بی پایه و بی اساس و دور از واقعیات.

4. وابسته بودن به دنیا و لذات زودگذر آن که از مهمترین عوامل ترس است زیرا ترس از دست رفتن این جلوه ها و مادیات باعث می شود که ترس در دل انسان لانه کند.

خداوند سبحان عالمانی را که سخنان حق را کتمان می کنند {شاید بدلیل ترس} مورد توبیخ و هشدار قرار داده است لذا باید با ترس مقابله نمود و مطالب حق و لازم را برای مردم تبیین نمود.

رسول اکرم (ص) فرمود: بدترین خصوصیات یک فرد دو چیز است:

1. بخل مفرط و بی اندازه و ترس خارج از حد.

علی (ع) می فرماید: اگر از سختی اول ترسیدی پس تو در مقابل آن سفت باش تا بر تو

آن کار آسان شود و آنرا نزد دیگران آسان فرض کن تا موفق باشی.

ضررهای ترس:

1. پیشرفت و عناصر موفقیت را نابود می کند.

2. اتلاف وقت می نماید.

3. نیروی معنوی و مادی بدن را کاهش می دهد.

4. استعداد افراد را از بین می برد.

5. بدگمانی و انزوا را برای فرد به ارث می آورد.

پیامبر اسلام فرمود: یا علی با ترسو مشورت نکن زیرا راه خروج از گرفتاری را برای تو ضیق و تنگ می کند.

یکی از دانشمندان خارجی می گوید: کسیکه از نیش زنبور می ترسد لیاقت آن را هم ندارد که کندوی زنبور را تصرف کند

ای مهربان ترین مهربانان

اگر ما تا آخر عمر شکر خدا کنیم که خدای ما و خالق ما و مالک ما، مهربان ترین مهربانان عالم است نمی توانیم از عهده شکر او به دراییم.

همه مردم مهربانی را دوست دارند مخصوصا از کسی که همه کاره عالم هستی است. و این خیلی عالی و خوب است که خدای ما خیلی مهربان هست. برای همین خیلی دوست داشتنی است.

مهربانی خدا هیچ محدودیت ندارد برعکس ما مردم که در مهربانی به هم خیلی محدود هستیم و اگر دوست ما چند بار به ما بدی کرد دیگه او را نمی بخشیم ولی خداوند مهربان، هزار بار و بیشتر هم که به او بدی کنیم باز با ما مهربان است.

اما نشانه های مهربانی خداوند مهربان:

1- خدای مهربان به هیچ کس ظلم نمی کند

چون معمولا کسی که قدرت دارد، خشونت دارد، ظلم و ستم می کند همانند پادشاهان و حاکمان و فرعون ها و نمرود ها و سلسله های پادشاهی در ایران و در کشورهای دیگر و شورای امنیت و امریکا و اروپا و آب سعود و ال خلیفه و..

اما تنها خداوند سبحان است که با اینکه بر هر چیزی قادر است و همه قدرتها مقهور او هستند ولی ذره ای ستم به کسی نمی کند.

و بعد از خداوند، نمایندگان او یعنی پیامبران و امامان و ملائکه هستند که آنها هم ذره ای ظلم و ستم نکرده و نمی کنند.

2- خدای مهربان عذر هرکسی که گناه کند می پذیرد

یکی از نشانه های مهربانی خداوند این است که توبه پذیر است.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (236)

من خدائی را می پرستم که توبه کنندگان و پاکدامنان را دوست دارد .

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (37)

آدم علیه السلام از خدا کلماتی را فرا گرفت . و با آنها توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد

«وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (38)

از خدایتان درخواست آمرزش کرده و بسوی او توبه کنید که خدایم مهربان و بنده نواز است .

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که یکسال قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است . سپس

فرمود: یکسال زیاد است . کسی که یکماه قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است . سپس فرمود
یکماه زیاد است ! اگر یک هفته بلکه یک روز و بلکه یکساعت قبل از مردنش توبه کند، توبه او پذیرفته
می شود.» (39)

توبه کسی که صدنفر را کشته بود !

سوره بقره: آیه 222.

36

قره³⁷ 37

سوره هود، آیه 90.³⁸

المیزان ج 4 ص 397³⁹

در زمان قدیم شخصی در جنگهای مختلفی که با قبیله مقابل انجام داد افرادی را بقتل رساند . روزی باخود حساب کرد و دید تا آنروز 99 نفر به دست او کشته شده‌اند . او تصمیم به توبه گرفت . لذا از مردم پرسید که کجا می‌توان توبه کرد؟ او را به خانه عابدی که درکوه زندگی می‌کرد هدایت کردند . او عابد را پیدا کرد و گفت: من تاکنون 99 نفر را کشته‌ام . آیا برای من توبه است؟ عابد گفت: خیر زیرا گناه تو بسیار سنگین و غیر قابل بخشش می‌باشد و تو جهنمی هستی ! او ناراحت شد و گفت: حال که مرا مأیوس کردی، تو را هم می‌کشم ! و عابد را هم بقتل رساند . سپس بشهر آمد و پرسید: دیگر کجا می‌توان توبه نمود؟ گفتند: خانه‌عالم در فلان محل است به آنجا برو شاید تو را کمک کند . او بدرخانه عالم رفت و وقتی او را دید داستان خود را تعریف کرد . عالم گفت: برای تو توبه است ولی چون گناهت بسیار بزرگ است باید به فلان شهر بروی و به دست فلان پیامبر توبه کنی ! او از عالم تشکر کرد و بار سفر را بست . دربین راه اجل او رسید و از دنیا رفت . هرگاه شخصی بمیرد اگر از خوبان باشد دو فرشته رحمت روح او را بالا می‌برند و اگر از بدان باشد دو فرشته غضب روحش را می‌برند . این مرد که مُرد هم فرشتگان رحمت آمدند و هم فرشتگان غضب و این دو باهم نزاع کردند . فرشتگان رحمت گفتند ما باید روحش را بالا ببریم زیرا او در راه توبه بوده است ! و فرشتگان غضب گفتند ما باید روحش را ببریم زیرا او 100 نفر را کشته و هنوز توبه نکرده است . حکمیت نزد خدا بردند . خداوند سبحان وحی کرد که ببینید به پیامبر نزدیکتر است یا به محل کشته شده‌ها ! اندازه گرفتند و دیدند که به پیامبر نزدیکتر است ! لذا فرشتگان رحمت، روحش را بالا بردند .^{۴۰}

گفتم: خدایا خسته‌ام.

گفتی: لا تقنطوا من رحمۃ الله

::: از رحمت خدا نا امید نشید (زمر/53) :::

گفتم: هیشکی نمی دونه تو دلم چی می گذره.
گفتی: ان الله يحول بين المرء و قلبه
:: خدا حائل هست بین انسان و قلبش! (انفال/24) ::

گفتم: غیر از تو کسی رو ندارم.
گفتی: نحن اقرب اليه من جبل الوريد
:: ما از رگ گردن به انسان نزدیک تریم (ق/16) ::

گفتم: ولی انگار اصلا منو فراموش کردی!
گفتی: فاذكروني اذكرکم
:: منو یاد کنید تا یاد شما باشم (بقره/152) ::

گفتم: تا کی باید صبر کرد؟
گفتی: و ما يدريك لعل الساعة تكون قريبا
:: تو چه می دونی! شاید موعدش نزدیک باشه (احزاب/63) ::
گفتم: تو خدایی و صبور! من بنده ات هستم و ظرف صبرم کوچیک... یه
اشاره کنی تمومه!

گفتی: عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لكم
:: شاید چیزی که تو دوست داری، به صلاح نباشه (بقره/216) ::

گفتم: دلم گرفته.
گفتی: بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا
:: (مردم به چی دلخوش کردن؟! باید به فضل و رحمت خدا شاد باشن
(یونس/58) ::

گفتم: دوست دارم منو ببخشی.
گفتی: و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه
:: پس از خدا بخواید ببخشدتون و بعد توبه کنید (هود/90) ::

گفتم: یعنی بازم گناه کنم، پیام؟ بازم منو میبخشی؟
گفتی: و من یغفر الذنوب الا الله
:: به جز خدا کیه که گناهان رو ببخشه؟ (آل عمران/135) ::

گفتم: الهی و ربی من لی غیرک
گفتی: الیس الله بکاف عبده
:: خدا برای بنده اش کافی نیست؟ (زمر/36) ::

گفتم: در برابر این همه مهربونیت چیکار می تونم بکنم؟
گفتی: یا ایها الذین آمنوا اذكروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکره و اصیلا هو
الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمت الی النور و کان
بالمؤمنین رحیما
:: ای مؤمنین! خدا رو زیاد یاد کنید و صبح و شب تسبیحش کنید. او کسی
هست که خودش و فرشته هاش بر شما درود و رحمت می فرستن تا شما رو
از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون بیارن. خدا نسبت به مؤمنین مهربونه
(احزاب/42-43) ::

حکایت است پادشاهی از وزیرش که آدم خدا پرستی بود پرسید:
بگو خداوندی که تو می پرستی چه می خورد، چه می پوشد، و چه کار

می کند... اگر تا فردا جوابم نگویی عزل می گردی!!!

وزیر سر در گریبان، به خانه رفت ...

وی را غلامی بود؛ وقتی او را در این حال بدید پرسید که او را چه شده؟

و او حکایت را آنچنان که بر او رفته بود بازگو کرد.

غلام خندید و گفت: ای وزیر عزیز، این سوال که جوابی آسان دارد.

وزیر با تعجب گفت: یعنی تو آن میدانی؟ پس برایم بازگو ؛ اول آنکه خدا

چه میخورد؟

غلام پاسخ گفت: غم بندگانش را، بدین صورت که میفرماید: من شما را برای

بهشت و قرب (نزدیکی) خود آفریدم. چرا دوزخ را برمی گزینید؟

- آفرین غلام دانا. و آنگاه پرسید: خدا چه می پوشد؟

رازها و گناهان بندگانش را.

وزیر که خیلی خوشش آمده بود گفت: مرحبا ای غلام تیزهوش ...

و سومین را پرسید.

غلام گفت: برای سومین پاسخ، باید کاری کنی، که کمی برات سخت است!

ردای وزارت را بر من بیوشانی، ردای مرا بیوشی، مرا بر اسبت سوار کرده و

افسار به دست، به درگاه شاه ببری تا پاسخ را باز گویم.

وزیر که چاره ای دیگر نمی دید قبول کرد و آنها با آن حال به دربار حاضر

شدند. پادشاه با تعجب از این وضعیت، پرسید...

و غلام حاضر جواب، پاسخ داد: که این همان کار خداست ای شاه، که وزیری را در خلعت غلام، و غلامی را در خلعت وزیری حاضر نماید.

پادشاه از درایت غلام، خشنود شد و بسیار پاداشش داد و او را وزیر دست راست خود نمود!!!.

شدت مهر خدا

حضرت یعقوب علیه السلام به یوسف بسیار علاقه داشت. چهل سال در فراغ یوسف گریه کرد و و چشمش کور شد. قدش خمیده گشت و موهایش سفید شد در روایت آمده است که هفتاد برابر یک پدر معمولی به یوسف علاقه داشت اما خداوند متعال هفتاد برابر علاقه یعقوب علیه السلام به یوسف به بندگانش علاقه دارد و نسبت به آنان مهربان تر است خیلی عجیب است وقتی حضرت موسی و هارون می خواهند به نزد فرعون بروند خداوند می فرماید: با نرمی و ملایمت با فرعون صحبت کنید شاید برگردد و متذکر شود یا بترسد. (سوره طه آیه 44)

در علل الشرایع صفحه 58 آمده است که زمانی آب رود نیل کم شد. مردم آمدند و به فرعون گفتند: مگر تو خدای مانیستی؟ گفت:

بله. گفتند: پس آب رود نیل را زیاد کن. آب زراعتمان کم شده است.

گفت بسیار خوب فردا زیادش می کنم. خودش می دانست که هیچ کاره است. دستش خالی است. شب هنگام لباس فرعونی را بیرون آورد. خودش را روی خاک ها انداخت و گفت: خدایا آبروی ما را نبر خدایی ما به خطر افتاده است. آن قدر آه و ناله کرد تا خدا دعایش را مستجاب کرد.

و آب رود نیل زیاد شد. فرعون در باطن به خدا ایمان داشت ولی اظهار نمی کرد. روایاتی که درباره فرعون است بسیار عجیب است لطف و مهربانی خدا را نسبت به بندگانش می رساند امام هشتم علیه السلام فرمودند: فرعون وقتی داشت غرق می شد به حضرت موسی استغاثه کرد. مرتب التماس می کرد حضرت موسی علیه السلام هم گفت: باید غرق بشوی و غرق شد. موسی علیه السلام شب برای مناجات به درگاه خدا آمد اما خداوند گفت: چرا جواب فرعون را ندادی؟؟؟ ای موسی تو فرعون را اجابت نکردی چون او را خلق نکردی. اگر به من استغاثه کرده بود او را اجابت می کردم.

وشیبه همین داستان در مورد قارون آمده است . ویک حدیث ی زیبا از امام جعفر صادق علیه السلام است که می فرماید زمانی که نوح بر قومش نفرین کرد خداوند تا 40 سال تمام زنان را عقیم کرد تا کودکی متولد نشود .

الله اکبر الله اکبر به مهربانی خدا آن قدر مهربان است که تمام سوره های قران با جمله زیبای بسم الله الرحمن الرحيم شروع شده است . فقط یک سوره که برائت از مشرکین بوده (سوره توبه) که بسم الله الرحمن الرحيم ندارد ولی خدای مهربان به جای آن در سوره نمل دو مرتبه بسم الله الرحمن الرحيم را آورده است .
ما چه قدر ما خانواده با همسایگان با پدر و مادر وبا ... مهربانیم ؟؟؟؟؟؟؟؟؟

3-سومین جلوه مهربانی خدا این است که اجازه می دهد درمقابلش نماز بخوانیم و هر موقع دوست داشتیم با او حرف بزنیم . ▪

خدا : بنده ی من نماز شب بخوان و آن یازده رکعت است .

بنده : خدایا ! خسته ام ، نمی توانم .

خدا : بنده ی من ، دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر بخوان .

بنده : خدایا ! خسته ام برایم مشکل است نیمه شب بیدار شوم .

خدا : بنده ی من قبل از خواب این سه رکعت را بخوان .

بنده : خدایا ! سه رکعت زیاد است .

خدا : بنده ی من فقط یک رکعت نماز وتر بخوان .

بنده : خدایا ! امروز خیلی خسته ام ! آیا راه دیگری ندارد ؟

خدا : بنده من قبل از خواب وضو بگیر و رو به آسمان کن و بگو یا الله .

بنده : خدایا ! در رختخواب هستم اگر بلند شوم خواب از سرم می پرد!

خدا : بنده ی من همانجا که دراز کشیده ای تیمم کن و بگو یا الله .

بنده : خدایا ! هوا سرد است ! نمیتوانم دستانم را از زیر پتو در بیاورم .

خدا : بنده ی من در دلت بگو یا الله ما نماز شب برایت حساب میکنیم .

بنده اعتنایی نمی کند و می خوابد .

خدا : ملائکه ی من ! ببینید من آنقدر ساده گرفته ام اما او خوابیده است چیزی به اذان صبح نمانده ، او

را بیدار کنید دلم برایش تنگ شده است امشب با من حرف نزده .

ملائکه : خداوندا ! دوباره او را بیدار کردیم ، اما باز خوابید .

خدا : ملائکه ی من در گوشش بگویند پروردگارت منتظر توست .

ملائکه : پروردگارا ! باز هم بیدار نمی شود!

خدا : اذان صبح را می گویند هنگام طلوع آفتاب است ای بنده ی من بیدار شو نماز صبحت قضا می شود

خورشید از مشرق سر بر میآورد .

ملائکه : خداوندا ! نمی خواهی با او قهر کنی ؟

خدا : او جز من کسی را ندارد ... شاید توبه کرد...

بنده ی من تو به هنگامی که به نماز می ایستی من آنچنان گوش فرا میدهم که انگار همین یک بنده را

دارم و تو چنان غافلی که گویا صد ها خدا داری

4-چهارمین جلوه مهربانی این است که مهر فرزند را در دل مادر قرار داده است.

اوج مهر خدا به بندگان

در یکی از جنگها که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در آن شرکت داشت ، تابستان بود و هوا بسیار گرم ، کودکی از خانه بیرون آمده بود و در بیابان در برابر تابش شدید آفتاب ، بر اثر گرمای بسیار، سخت می گریست ، مادرش (که گویا برای کمک به رزمندگان آمده بود) در میان آنها بود، ناگهان به یاد بچه اش افتاد و به اطراف نگاه کرد و او را دید، با شتاب به سوی او رفت ، او را در آغوش گرفت ، و بعد روی ریگهای سوزان جزیره العرب خوابید و بچه اش را روی سینه اش گرفت ، تا از رسیدن شدت گرما به فرزندش بکاهد، و مادر در این حال گریه می کرد و می گفت : «آخ کودکم ، آخ کودکم .»

منظره بقدری جانسوز بود که همه حاضران ، بی اختیار گریستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آنها آمد، آنها جریان را به آن حضرت ، عرض کردند .

پیامبر صلی الله علیه و آله مهر و دلسوزی آنها را ستود، و از اینکه اظهار دلسوزی کردند، خوشحال شد، سپس به آنها فرمود: «آیا شما از محبت و مهر شدید این مادر نسبت به فرزندش ، تعجب می کنید؟ عرض کردند: آری .

فرمود: «حتما بدانید خداوند متعال به همه شما مهربانتر است از این زن ، نسبت به فرزندش .»
مسلمانان از این بشارت ، بسیار شاد شدند و سپس دنبال کار خود رفتند.^[41]

من به بندگانم مهربانتر از مادر هستم

جوانی بسیار مغرور و از خود راضی بود، همواره مادرش را رنج می داد، بی مهری او به مادر به جایی رسید که روزی مادرش را که بر اثر پیری و ضعف ، توان راه رفتن نداشت ، به کول گرفت و بالای کوه بُرد و در آنجا گذاشت ، تا طعمه درندگان بیابان شود، هنگامی که مادر را در آنجا گذاشت و از بالای کوه سرازیر شد تا به خانه باز گردد، مادرش در این فکر افتاد مبادا پسر در مسیر پرتگاه کوه بیفتد و بدنش خراش بردارد و یا طعمه درندگان گردد! برای پسرش چنین دعا کرد:

خدایا! پسر من را از طعمه درندگان و از گزند حوادث حفظ کن ، تا به سلامت به خانه اش بازگردد .

از سوی خداوند به موسی علیه السلام خطاب شد! ای موسی ! به آن کوه برو و منظره مهر مادری را ببین .

ببین مهر مادر چه ها می کند جفا دیده اما دعا می کند

موسی علیه السلام به آنجا رفت ، وقتی مهر مادری را دریافت ، احساساتش به جوش و خروش آمد، که به راستی مادر چقدر مهربان است ولی به زودی خداوند به او وحی کرد که: ای موسی ! من به بندگانم مهربانتر از مادر هستم.^[42]

پیامبر گریه کرد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر زنیکه آتش تنور روشن کرده بود و نان می پخت گذشتند. این زن طفلی داشت که پهلوی خود نشانیده بود. همینکه چشمش به آن حضرت افتاد عرض کرد : یا رسول الله شنیده ام که شما فرموده اید: **ان الله ارحم** **بعبده من الوالده بولدها**

یعنی خداوند مهربان تر است به بنده خود از مادر نسبت به فرزند خود. آیا راست است؟ گفت: بلی. زن عرض کرد: مادر طفل خود را در این تنور نمی اندازد خدا چگونه بنده خود را به جهنم می برد؟ **فبکی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و قال:**

ان الله لا يعذب بالنار الا من انف ان يقول لا اله الا الله

پس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (بنا کرد گریه کردن و فرمود:

خدا به آتش کسی را عذاب نمی کند مگر اینکه از گفتن **لا اله الا الله** پرهیز کند، یعنی تکبر کند.

و رَبِّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ «
مَوْئِلًا» (الكهف، 58)

ترجمه: پروردگارت آمرزگار رحیم است، اگر آنان را به اعمالی که کرده اند مؤاخذه می کرد، در عذابشان تعجیل می کرد (چنین نیست) بلکه موعدی دارند که هرگز در قبال آن گریز گاهی نیابند.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأنعام، 12)

ترجمه: بگو: آنچه در آسمان و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست که رحمت را بر خود واجب کرده است. البته روز قیامت [که] در آن شک نیست شما را گرد آورد. کسانی که ایمان نمی آورند. بر خویشتن زیان می زنند.

5-خدای مهربان انقدر مهربان است که وقتی یه نفر به حیوانی مهربانی می کند خدا به اون فرد چقدر جوایز فراوان می دهد

محمدباقر شفتی اصفهانی طلبه فقیری بود .روزی...

این عالم زمانی که در نجف زندگی می کرد فقیر بود در یکی از روزها در همان دوران ایشان که پس از مدت ها فقر پول کمی به دست آورد و با آن پول مقداری گوشت خرید در راه خانه ایشان سگی را دیدند که خیلی لاغر بود و بی حال روی زمین بود و چندین توله داشت که از مادرشان شیر می خوردند. او با دیدن این صحنه در یک لحظه تمامی گوشت را جلوی سگ انداخت و سگ پس از خوردن گوشت با گوشه چشم از او تشکر کرد. از آن به بعد خداوند چنان ثروتی و قدرتی به او داد که حکومت قاجار بدون اجازه ایشان کاری در اصفهان نمی توانست انجام دهد^{۴۳}

امام حسن مجتبی ع دید غلامی به سگش غذا می دهد...

6-وقتی انسان تنها می شود و همه فامیل و دوستان و خانواده او را تنها می گذارند این خداوند مهربان است که حامی انسان و رفیق ادمی و کمک کننده به انسان است.

7-خداوند مهربان در قران دستور داده علاوه بر اینکه عادل باشید، در مقابل بدی دیگران ،خوبی کنید.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ
22السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ^{۴۴}

و هم در طلب رضای خدا راه صبر پیش می گیرند و نماز به پا می دارند و از آنچه نصیبشان کردیم پنهان و آشکار انفاق می کنند و در عوض بدیهای مردم نیکی می کنند، اینان هستند که عاقبت منزلگاه نیکو یابند.^{۴۵}

⁴³ کتاب صد و یک حکایت، عباسعلی کامرانیان، صفحه ۱۵۸

⁴⁴ رعد 22

⁴⁵ ترجمه فولادوند

در دعای " مکارم الاخلاق " تعبیرات عجیبی هست: خدایا به من توفیق بده آن کسی که به من فحش می دهد من به او حرف خوب بگویم، آن کسی که قطع رحم می کند من در مقابل صله رحم کنم، آن کسی که پشت سر من بد گوئی می کند من پشت سرش خوب بگویم

خواجه عبد الله انصاری هم تعبیر شیرینی دارد، می گوید بدی را بدی کردن سگساری است (کار سگها هم چنین است. یک سگ، سگ دیگر را گاز می گیرد، او هم گاز می گیرد. اگر کسی به انسان بدی کرد و او هم بدی را با بدی جواب داد، هنری که کرده، کار سگها را انجام داده است. اگر انسان سگی را بزند فوراً بر می گردد و پای او را می گیرد). خوبی را خوبی کردن، خرخاری است (یعنی اگر کسی به آدم خوبی کند و در مقابل خوبی او خوبی کند خیلی هنر نکرده است. یک الاغی می آید شانه الاغ دیگر را با دندانهایش می خاراند، او هم فوراً شانه این را می خاراند. این مقدار را که خوبی را باید با خوبی جواب داد و در مقابل خوبی باید خوبی کرد الاغ هم می فهمد)، اما بدی را نیکی کردن (در مقابل بدی خوبی کردن). (کار خواجه عبد الله انصاری است؛^{۴۶}

8- خدای مهربان اگر بنده اش توبه کرد، همه اعمال بدش را تبدیل به ثواب می کند. مثلاً وقتی بنده ای همه عمر گناه کرد

و یکساعت قبل از مردن توبه کرد، همه گناهانش را تبدیل به کارهای خوب می کند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۖ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾ (فرقان)

مگر آنان که توبه کنند و مؤمن شوند و کار شایسته انجام دهند که [در این صورت] خداوند بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند، و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است ﴿70﴾

قرآن می فرماید: وَلَا يَأْتِلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ لَئِنْ لَمْ يَنْفَعُوا أُولَٰئِكَ لَئِنْ أَتَىٰ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ وَالنَّاسَ لَنَقُولَنَّ لَهُمْ جُنْدٌ لَا يَفْعَلُونَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ [تهمت زنندگان] قطع کمک کنند، غیرت دینی شان اینجا به جوش نیاید؛ آنها بدی کردند ولی شما در مقابل بدی باز هم خوبی کنید؛ قسم نخورند که از کمک مالی

به خویشاوندانشان یا مسکینها یا مهاجرینی که در راه خدا ابتدا مهاجرت کردند [صرف نظر می کنند] به خاطر این کار بدی که کردند و در این تهمت شرکت کردند؛ وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا عَفْوٌ كُنُنْد، گذشت داشته باشند، اَلَا تُحِبُّونَ اَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ اَيَا دُوسْت نَدَارِيْد كِه خُدا شُما رَا بِيَاْمَرْزُد؟ (چه تعبير عجبی است!) ای بشرها، از گناه يکديگر بگذريد، زيرا خودتان گنهكاريد و اميد داريد خدا از گناهان شما بگذرد، آنچه را كه انتظار داريد خدا درباره شما رفتار كند درباره بندگان خدا رفتار كنيد؛ سخت گیر نباشيد، تا ممكن است گنهكاران را از راه خوبي كردن معالجه كنيد؛^{۴۷}

:حدیث

قال رسول الله (ص): صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ احْسِنْ مَنْ اَسَاءَ اِلَيْكَ وَ قُلْ الْحَقَّ وَ لَوْ عَلٰى نَفْسِكَ^{۴۸}
پیامبر اکرم (ص): میفرمایند: با هر کس که از تو برید پیوند گیر، نیکی کن به کسی که به تو بدی کرد و حرف حق را بگو اگر چه به زیان تو باشد.

34: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ

نیکی و بدی یکسان نیست (بدی را با نیکی) و با آنچه خود بهتر است دفع کن، پس ناگاه (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است^{۴۹}

نیکی در برابر بدی

از جمله خصلتهای متعالی و عالیترین تجلیات روح انسانی، نیکی در برابر بدی میباشد. صفتی برتر و بالاتر از عفو و گذشت که همواره در آیات و روایات معصومین (علیهم السلام) مورد تأکید قرار گرفته است. اثر شگفت انگیز و معجزه آسای این کرامت اخلاقی نا آنجاست که سحت ترین دل ها را میتوان به وسیله ی این صفت تحت تأثیر قرار دارد. نیکی در برابر بدی های دیگران باعث میشود فرد خطاکار، خود را به خاطره سوء رفتارش مورد ملامت و سرزنش وجدان قرار دهد. سیره ی عملی اولیای الهی در طول حیات

⁴⁷مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 26، ص: 428
من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 177

⁴⁸ل

سوره فصلت، آیه 34

پر برکتشان، همواره این گونه بوده که افرادی که نسبت با آنان مرتکب خطا و سوء رفتار میشدند، نه تنها از ناحیه ی آن حضرات عکس العمل متقابلی مشاهده نمیکردند، بلکه مشمول محبت و رافت بی دریغ آن بزرگواران میشدند در حالی که قدرت برای انتقام در اکثر موارد فراهم بوده است.

داستان:

مرد شامی و امام حسن مجتبی(ع)

روزی امام حسن مجتبی(ع) از راهی عبور میکردند. مرد شامی، متأثر از تبلیغات مسموم معاویه، وقتی با حضرت روبرو شد، با گفتن سخنان ناروا به آن مظلوم، جسارت فراوان کرد.

امام حسن (ع) بدون اینکه این که به گفته‌های ناشایست او اعتنا کنند به سوی آن مرد رفت و با تبسم به او فرمودند: گمان میکنم در این شهر غریب هستی و دچار اشتباه شدی! اگر رخواست رضایت نمایی از تو خشنود میشوم، چنانچه تقاضای کمک کنی از تو دریغ نخواهم کرد، اگر راه گم کرده ای نشانت میدهم و چنانچه وسائل سنگینی داشته باشی اسباب و اثاثیه ات را به منزل میرسانم و اگر گرسنه ای تو را سیر میکنم. آن مرد با دیدن این کردار کریمانه گریست و گفت: شهادت میدهم که تو خلیفه ی خدا بر روی زمین هستی و خدا بهتر میداند که رسالتش را در کجا قرار دهد. تو و پدرت مبعوض ترین مردم نزد من بودید اینک محبوب ترین خلق در نظرم هستید. از آن پس مرد شامی در زمره ی معتقدان به ولایت آن امام مظلوم(ع) قرار گرفت.⁵⁰

سوال: اگر خدا مهربان ترین است پس چرا جهنم را خلق کرده است؟

جواب: طبق آیات و روایات، هر نوع عذابی که در جهنم است چهره باطنی گناهی است که ادمی مرتکب شده است. و خدا عذابی جداای از عکس العمل اعمال ما ندارد.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ ۖ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۴ سجده)

پس [به آنان می گوئیم:] در برابر این که لقای امروزتان را [که روز قیامت است با بی اعتنائی] وا گذاشتید، [عذابِ دردآوری را] بپشید که ما هم شما را [محروم از رحمت خود] وامی گذاریم، و به **14**! کیفر اعمالی که همواره انجام می دادید عذاب جاودانه را بپشید.

در این ایه شریفه می خواهد اعلام کند که ای انسان!

عمل ها و موضع گیری ها هر کدام، متناسب با خود، عذاب و کیفر دارند. (فذوقوا بما نسيتم ... ذوقوا ... بما كنتم تعملون) تکرار «ذوقوا» با ذکر سبب هر کدام از آنها، می تواند بیان کننده این نکته باشد که هر کدام از عمل ها و نیز برخوردهای منفی با اعتقادات دینی، عذاب خاص خود را دارد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^{۵۱}

پس هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند

و هر کس هموزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند

که در این آیات به صراحت آمده است که اعمال برای انسان مجسم می شود چه کارهای خیر حتی کوچکترین کار و چه کارهای بد و ناپسندش.

بنابراین اگر شخصی را جهنم ببرند و عذاب کنند این عذاب همان باطن اعمال بد اوست.

((فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ)) (ال عمران ۲۵)^{۵۲}

پس چه گونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست [= روز رستاخیز] جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، بطور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را می چینند)

اری قیامت روزی است که هر کس اندوخته های خود را به تمام و کمال دریافت می کند. و خداوند. مهربان به کسی ظلم نمی نماید هرگز و ابدًا و اصلاً.

⁵¹ زلزال 7-8

⁵² ال عمران 25

آیه سیام سوره مبارکه «یونس» می فرماید: (هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ)؛ هرچه که قبلاً در سلف (در دنیا) گذراند الآن امتحان می کند، همان را می آزماید؛ همانی که در دنیا شیرین بود الآن می سوزاند، چون «حفت النار بالشهوات»

آیه 33 سوره «سبا» می فرماید: (وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) یعنی اگر جزا عین عمل است و هر کسی عمل خود را می بیند؛ یعنی آن صورت دنیایی عمل را می بیند، وگرنه می شود دنیا (دیگر آخرت و قیامت نخواهد بود)؛ مثلاً اگر کسی رشوه خورد این چنین نیست که در قیامت ببیند که باز همان مال است و پرونده سازی است و رشا و ارتشاست، بلکه آن عمل به حقیقتی درمی آید که انسان هیچ تردیدی ندارد، این همان است یعنی صورت باطنی رشوه را که عذاب است می بیند.

به عبارت دیگر عمل یک ظاهری دارد و یک باطنی که با دقت در بعضی از آیات مساله تجسم اعمال در او فراهم می شود... [از نمونه های این آیات] آیه 10 سوره مبارکه «نساء» است که فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا) یعنی باطن اکل مال مردم آتش است؛ نه مال یتیم آتش باشد (غصب آتش است)، وگرنه آن مال را خود یتیم می خورد، چون کسب حلال برای اوست این نور خواهد بود و همین مال را وقتی غاصب در کنار سفره مغضوب منه می خورد می شود نار، این «حرام» است که نار است

فرمود: (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ)^{۵۳}

((پرهیزید از آتشی که مواد آتش زای آن مردم و سنگ ها هستند.))

که در ایه شریفه صراحت دارد که خود گنهکاران آتش جهنم را تشکیل می دهند نه اینکه خدا آتش جداگانه ای برای عذابشان خلق می کند.

خدا کریم و مهربان است

روزی حضرت امام به من فرمودند: آقای دکتر! عالمی بود که در آخر عمر بیمار شد و کم کم بیماری او شدت گرفت به طوری که دیگر قادر نبود دست و پای خود را حرکت دهد، یکی از شاگردان از او مواظبت می کرد و غذا را در دهان او می گذاشت، عالم، مدام خدا را شکر می کرد و تسبیح می گفت، یک روز شاگرد گفت: آقا، مگر نمی بینید که خدا با شما چه کرده است؟ شما حتی نمی توانید خودتان آب را بردارید و بخورید، عالم گفت: فرزندم خداوند خیلی مهربان است، من چگونه قادرم شکر او را بگویم؟ او آنقدر کریم و مهربان است که تو را برای مواظبت من مأمور کرده است، آن وقت درمی یابی که من چرا مدام او را شکر می گویم^{۵۴}

9- از جلوه های مهربانی خداوند این است که از آدمی که فراموش کرده یا نمی دانسته یا مجبور شده تکلیف نمی خواهد.

مثلا اگر فراموش کرد که روزه است و غذا خورد، اشکال ندارد و روزه اش درست است.

در روایتی از امیر المؤمنین (علیه السلام) چنین نقل شده است

مِنْ كَمَالِ الْإِيمَانِ مُكَافَأَةُ الْمُسِيءِ بِالْإِحْسَانِ^{۵۵}

از [نشانه‌های] کمال ایمان این است که بدی کننده را به نیکی پاداش دهی

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ

۵۶

أُولَئِكَ لَهُمْ عَقَبَى الدَّارِ

و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان

دادیم نهان و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی می زدایند ایشان راست فرجام خوش سرای باقی .

می گویند در زمان حضرت موسی بر بنی اسرائیل هفت سال قحطی آمد. حضرت موسی (ع) با هفتاد هزار نفر از مردم بنی اسرائیل به بیابان رفتند و دعای نزول باران خواندند. خدای متعال ندا فرستاد که ای موسی چگونه دعای مردمی را که ظلمت گناهان آنها را فرا گرفته و باطنهای ایشان خبیث شده اجابت کنم. موسی مراجعه کن به یکی از بنده های من به نام برخ اسود به او بگو دعا کند تا من اجابت کنم.

موسی سراغ برخ را گرفت مردم نشانی مردی پشمینه پوس و سیاه چهره را به موسی دادند و موسی(ع) او را پیدا کرد و از او خواست تا دعا کند .برخ این گونه دست به دعا و مناجات با خدا برداشت:

ای خدا مقتضای کردار تو نیست و مقتضای حلم و حکمت تو نه.

نمی دانم چه شده آیا ابر ها از فرمان تو سر باز زده اند یا بادهای از اطلعت تو بیرون رفته اند یا بارنهایی تو تمام شده؟

یا غضب تو گنهکاران را فرو گرفته . آیا تو آمرزنده نیستی؟

پیش از خلق خطاکاران رحمت خو را خلق کردی و به عفو امر فرمودی.

آیا شتاب در عذاب می کنی و می ترسی بعد ها قدرت عذاب نداشته باشی؟

هنوز دعای او تمام نشده بود که باران همه جا را فرا گرفت. برخ رو به موسی(ع) کرد و گفت دیدی چگونه با خدا مباحثه کردم. موسی(ع) بر نوع کلام دور از ادب مناجات بنده با خدا عصبانی شد و قصد او را کرد.

ندا آمد ای موسی برخ را رها کن او روزی چندین بار ما را می خنداند.....

منبع:معراج السعاده

سیر الی الله

موضوع این مقاله در مورد سیر الی الله است. مهمترین برنامه معنوی هر که می خواهد به کمال وسعادت برسد این است که محور همه اعمال و تلاشها و نیتهای خود را رسیدن به معبود و معشوق حقیقی یعنی خداوند متعال قرار دهد. باید فقط در مسیری که او را به خدا می رساند حرکت کند و از راههای دیگر اجتناب نماید. و این همان عرفان حقیقی است.

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک.

در قرآن کریم آمده: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یا فرموده: بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربّه.

یعنی کسی که همه توجهش به خدا باشد و اعمال نیک داشته باشد پاداشش با خداست.

همچنین خداوند در قرآن کریم، بندگانش را به پیمودن در مسیری که به ملاقات او منتهی می شود، دعوت کرده است. لذا می فرماید: انّ هذه تذکره فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا

قرآن به شما تذکر می دهد پس هر که دوست دارد وسیله ای پیدا کند تا به خدا برسد.

«خداوند متعال در قرآن می گوید: «خدا نور آسمانها و زمین است (الله نور السموات و الارض). او اولین و آخرین می باشد (هو الاول و الآخر) هیچ خدائی به غیر او نیست (لا اله الا هو) همه چیز به غیر او نابود می شود (کل من عليها فان) من در انسان از روح خود دمیدم (و نفخت فيه من روحي) ما انسان را آفریدیم و می دانیم روحش با او چه می گوید، زیرا ما از رگ گردن به او نزدیکتریم (و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد) به هر کجا رو کنید همانجا خدا است (اینما تولوا فاثم وجه الله) به هر کس خدا روشنی ندهد او به کلی نور نخواهد داشت. (و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور)

اینها همه دعوتنامه بشریت به خداشناسی و سیر الی الله است.

همه اولیاء خدا در مسیر الی الله حرکت می کرده اند. همه عاقلان عالم، در این مسیر بوده اند.

افرادی که سیر الی الله دارند در طول شبانه روز فکر و ذکرشان خداست مانند عاشق و معشوق که شبانه روز به فکر هم هستند و فقط بهم فکر میکنند و گاه از غذا و لباس و سایر نیازها غافل می شوند.

باید سعی کنند از یاد خدا غافل نشوند و کارهایی انجام دهند که خدا دوست دارد و از کارهایی که خدا دوست ندارد دوری نمایند.

افرادی که عارف هستند دارای خصوصیتی می باشند. از جمله اینکه مرتب با خدا نجوای عاشقانه دارند. واز شوق او اشک می ریزند.

در علل الشرایع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده شعیب پیامبر آنقدر از حب خدا گریست که دیدگانش نابینا شد خدای متعال چشمان او را بدو مرحمت کرد. مجددا آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دیدگانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم بازماند خدای منان نعمت گرانمایه چشم را بدو ارزانی فرمود. چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تاکی بدینکار می پردازی و می گریی اگر از آتش خائفی تو را از شکنجه در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا به تو ارزانی فرمودم. عرضکرد سید و آقای من می دانی که از ترس آتش نمی نالم و از اشتیاق به بهشت نمی گریم. لیکن عقده محبت قلب مرا ربوده و صبر و طاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصال تو نائل آیم. خدای متعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال می گریی موسی بن عمران کلیم خود را به خدمت تو برمی انگیزم.

خصلت دوم عارفان اخلاص آنهاست که کارهای نیک بدون انتظار تشکر از خلق انجام می دهند.

خصلت سوم فقط از خدا درخواست می کنند واز مردم تا می توانند چیزی نمی خواهند.

خصلت چهارم از حرام الهی دوری می نمایند. خصلت پنجم دوستی و دشمنی آنها در راه خداست. خصلت ششم بر نفسشان غالبند. خصلت هفتم از رذائل اخلاقی دورند.

در حدیث قدسی است کسیکه یک وجب بطرف من بیاید من دو وجب بطرفش می آیم و کسی که قدم زنان بطرفم حرکت کند من دوان دوان بطرفش می روم. یعنی اگر تلاش کنیم به خدا نزدیک شویم خدا هم حجابها را کنار می زند.

اما کارها و خصلتهائی است که بجای اینکه انسان را به خدا نزدیک کند، دور می نماید. یکی اینکه همت و تلاش انسان فقط شکم و شهوت باشد! دوم کمک به ستمکاران و جنایتکاران. سوم در مورد بچه یتیم ،خدا را در نظر نگیرد. ضمناً باید در سیر الی الله مواظب عرفان های کذب مانند عرفان دروایش و صوفی ها، عرفان هندی و سرخ پوستی، که معمولاً با طنبور و مواد مخدر و شعر خواندن ورقص درویشی می خواهند انسان را به خدا برسانند باشیم.

پس می شود که انسان در مسیر الی الله گام بردارد و به وصال خدا برسد. با او رابطه محبت آمیز و عاشقانه برقرار کند. مشکلات خود را به او بگوید. بر او تکیه کند. از او کمک بگیرد. از او راهنمایی بخواند. از او روزی بخواند. از او شفای مریضش را درخواست کند. از او رفع و دفع غم و اندوهش را بطلبد.

و در نهایت او را ببیند. از علی ع پرسیدند: آیا خدا را دیده ای؟ گفت آیا چیزی را که نمی بینم عبادت می کنم؟ ولی نمی توان خدا را با چشم مادی دید اما خدا را با حقیقت ایمان می توان درک نمود.

روایت شده که امام کاظم ع بیمار شد. پزشک یهودی بر بالینش آوردند. حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او مشورت کنم آنگاه رو از طیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و

این جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طبیب منی بفضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جا می بده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طبیب با تحیری عجیب می نگریست. بعد از مشاهده آن پیش آمد گفت ای سرور من اول گمان کردم تو بیماری و من طبیب! اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طبیب از تو خواهش می کنم مرا معالجه نمائی . حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد.

*البته خیلی ها هستند که می گویند ما در مسیر الی الله هستیم. ما عاشق خدا هستیم. ما با خدا ارتباط معنوی داریم. اما آیا می شود هر ادعائی را قبول کرد؟

خصوصیات عارفان حقیقی و سالکان الی الله چیست؟ یکی اینکه باید مشخص شود خدا چقدر برای ما مهم است؟ امام صادق ع فرمود هر که می خواهد بداند چه منزلتی نزد خدا دارد نگاه کند که منزلت خدا نزد او چقدر است؟ زیرا بنده به همان اندازه نزد خدا منزلت دارد که بنده برای خدا نزد خود منزلت قائل است.

دوم اینکه چقدر از شبها را بخاطر خدا بیدار مانده است؟ خدا به موسی ع وحی کرد آن کسی که گمان می کند محبت مرا در دل دارد ولی شبها تا به صبح می خوابد دروغ می گوید. مگر نه اینکه هر دوستی خلوت با دوستش را می خواهد؟ ای موسی! خشوع دل و خضوع اعضای بدن واشگ چشمانت را به من هدیه کن آنگاه مرا نزدیک خود خواهی یافت.

آری خدا به همه ما نزدیک است که فرمود: ونحن اقرب الیه من جبل الوریث {ق16} وفرمود

اذا سئلک عبادی عنی فانیّ قریب {بقره 183} ولی ما هستیم که بخاطر حجابهای دنیا اورا با دل نمی بینیم.

باید همانند اولیاء خدا قسمتی از شب را به خدا اختصاص دهیم.

آن جوانی که شبها را به تلویزیون و فوتبال وامثال اینها می پردازد وبعد نماز صبحش را یا قضا می خواند یا با کسالت و لب طلائی! چگونه می تواند ادعا کند که من عارف هستم. متاسفانه اخیرا خیلی ها ادعای عرفان دارند. حتی درمیان بعضی از خانمها. ولی باید به اعمال او دقت کنیم که آیا نشانه های عارف واقعی را دارد؟ یا می خواهد خودنمائی کند و مشهور شود؟

سوم اینکه عبادت آنها نه از ترس جهنم است نه به طمع بهشت. بلکه بخاطر محبت واقعی و بریدن از همه چیز فقط دل بستن به خدا است.

در صحیفه ادریس است که خدا فرمود: خوشا آنان که از روی عشق مرا پرستیدند و مرا معبود و پروردگار خود گرفتند. برای خاطر من شبها نخواستیدند و روزها هم مجاهدت می نمودند.

بعضی سیر الی الله را چهار سفر ذکر کرده اند.

سیر من الخلق الی الحق، سیر بالحق فی الحق، سیر من الحق الی الخلق بالحق، سیر فی الخلق بالحق.

سیر اول از مخلوق است به خالق. سیر دوم در خود خالق است، یعنی در این مرحله با صفات و اسماء الهی آشنا می‌شود و بدانها متصف می‌گردد. در سفر سوم بار دیگر به سوی خلق باز می‌گردد بدون آنکه از حق جدا شود، یعنی در حالی که با خدا است به سوی خلق برای ارشاد و دستگیری و هدایت باز می‌گردد. سیر چهارم سفر در میان خلق است با حق. در این سیر عارف با مردم و در میان مردم است و به تمشیت امور آنها می‌پردازد برای آنکه آنها را به سوی حق سوق دهد.

معشوق حقیقی انسان باید کسی باشد که: زیبا، لطیف، مهربان، عذرپذیر، قدرتمند، عادل، دائمی وفانی نشدنی، پاک دور از هر بدی و... دارای دیگر صفات خوب باشد. و این اوصاف را فقط می‌توان در خداوند یافت. اوست که جمیل و زیباست. اوست که بخشنده و مهربان است. همه فانی میشوند ولی اوباقی است. اوست که منزّه از هر نقصی است.

وقتی که ما زندگی بزرگان دین و پیامبران و برگزیدگان را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم که عشق آنها فقط به خدای خودشان بوده است. شعیب نبی آنقدر در عشق الهی گریه کرد که نابینا شد. سلیمان نبی شبها خود را بازنجیر می‌بست و با خدا تا به صبح مناجات می‌کرد. پیامبر اسلام نیز آنقدر خدا را عبادت نمود که خدا در قرآن به او فرمود: «طه. ما انزلنا القرآن علیک لتشقی» ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا دچار سختی بشوی.

علی (ع) هفتاد بار در حال مناجات بیهوش شد

علی ع هم عملا و هم با سخنان خود سیر الی الله را تبیین فرموده است

امیر المؤمنین علی علیه السلام کلماتش الهام بخش معنویت و معرفت است.

در خطبه 220 می‌فرماید:

ان الله سبحانه و تعالى جعل الذكر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرة و تبصر به بعد العشوة و تنقاد به بعد المعاندة و ما برح الله عزت آلاؤه في البرهة بعد البرهة و في ازمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم و كلمهم في ذات عقولهم.

همانا خداوند متعال یاد خود را مایه صفا و جلای دلها قرار داده است. بدین وسیله پس از سنگینی، شنوا و پس از شبکوری، بینا و پس از سرکشی مطیع می‌گرداند. همواره در هر زمان و در دوره فترتها خدا را مردانی بوده است که در اندیشه‌های آنها با آنها راز می‌گفته است و در خردشان با آنها سخن می‌گفته است.

در خطبه 218 درباره اهل الله می‌فرماید:

قد احیی عقله و امات نفسه حتی دق جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق فابان له الطريق و سلک به السبیل و تدافعتہ الابواب الی باب السلامة و دار الاقامة و ثبتت رجاله بطمینة بدنه فی قرار الامن و الراحة بما استعمل قلبه و ارضی ربه.

خرد خویش را زنده ساخته و نفس خویش را میرانده است، تا در وجودش درشتها نازک، و غلیظها لطیف گشته است و نوری درخشان در قلبش مانند برق جهیده است. آن نور راهش را آشکار و او را سالک راه ساخته است و درها یکی پس از دیگری او را به پیش رانده است تا آخرین در که آنجا سلامت است و آخرین منزل که بار انداز اقامت است. آنجا قرارگاه امن و راحت است. پاهایش همراه با آرامش بدنش استوار است. همه اینها به موجب این است که قلب خود را به کار گرفته و پروردگار خویش را راضی ساخته است.

دعاهای اسلامی، مخصوصاً دعاهای شیعی گنجینه‌ای از معارف است، از قبیل دعای کمیل، دعای ابوحمزه، مناجات شعبانیه، دعاهای صحیفه سجادیه. عالیت‌ترین اندیشه‌های معنوی در این دعاها است.

فاطمه زهرا(س) آنقدر در نماز ایستاد تا پاهایش ورم کرد و زخم شدو...

اگر کسی عاشق خدا بشود، همه چیز دارد و هر که خدا ندارد هیچ ندارد. در دعای کمیل است که بنده به خدا عرضه می‌دارد: «خدایا! اگر مرا به جهنم ببری، گیرم که بر عذابت صبر کنم. ولی چگونه بر فراق تو می‌توانم صبر نمایم؟»

امام سجاده(ع) در مناجاتش می‌گوید: «اگر مرا به جهنم هم ببری باز در آنجا صدا می‌زنم که ای خدا! من تو را دوست دارم.»

هیچ لذتی را نمی‌توان با لذت مناجات با خدا مقایسه نمود. شیرینی نجوای با خداوند، به انسان نشاط می‌دهد. قدرت می‌دهد. پاکی می‌دهد. علم و دانش می‌دهد. عزت در دنیا و آخرت می‌دهد.

امام سجاده(ع) در مناجات می‌گوید: «خدایا! تو مراد منی. تو عشق و سوز و آه منی. تو مقصود و معبود و معشوق منی. شبهایم را بیاد تو بیدار می‌مانم. نور چشمم دیدار با تو است. و وصل با تو آرزوی من است. رضایت تو هدفم و نزدیکی با تو آخرین آرزویم است. وقتی با تو مناجات می‌کنم، شاداب و سرمست می‌شوم. داروی دردهایم نزد توست و شفای سوز جگر و خنکی حرارت دلم توئی»

در کافی می‌نویسد: رسول خدا روزی پس از اداء نماز صبح چشمش افتاد به جوانی رنگ پریده که چشمانش در کاسه سرش فرو رفته و تنش نحیف شده بود، در حالی که خود از خود بی‌خود بود و تعادل

خود را نمی‌توانست حفظ کند. پرسید: کیف اصبحت؟ حالت چگونه است؟ گفت: «اصبحت موقنا» در حال یقین بسر می‌بردم. فرمود: علامت یقینت چیست؟ عرض کرد: یقین من است که مرا در اندوه فرو برده و شبهای مرا بیدار (در شب زنده‌داری) و روزهای مرا تشنه (در حال روزه) قرار داده است و مرا از دنیا و مافیها جدا ساخته تا آنجا که گوئی عرش پروردگارم را می‌بینم که برای رسیدن به حساب مردم نصب شده است و مردم همه محشور شده‌اند و من در میان آنها هستم، گوئی هم اکنون اهل بهشت را در بهشت، متنعم و اهل دوزخ را در دوزخ، معذب می‌بینیم، گوئی هم اکنون با این گوشها آواز حرکت آتش جهنم را می‌شنوم.

رسول اکرم به اصحاب خود رو کرد و فرمود: این شخصیت بنده‌ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان منور گردانید است. آنگاه به جوان فرمود: حالت خود را حفظ کن که از تو سلب نشود. جوان گفت: دعا کن خداوند مرا شهادت روزی فرماید. طولی نکشید که غزوه‌ای پیش آمد و جوان شرکت کرد و شهید شد.

{گویا آن جوان زید بن حارثه پسر خوانده پیامبر اعظم بوده است}

البته اینکه انسان فقط به خدایش عاشق شود، دلیل بر بی‌محبتی به همسر و پدر و مادر و فرزندان نیست بلکه چون عاشق خدا شویم، هرچه را که خدا دوست بدارد دوست می‌داریم و با هرچه که خدا دشمن باشد، ما هم دشمن می‌شویم. خدا اهل بیت (ع) را دوست دارد و به دوستی آنان فرمان داده است، ما هم محبت اهل بیت (ع) را در دل داریم. خدا دستور داده که «و بالوالدین احساناً» به پدر و مادر نیکی کنید، ما هم به آنها محبت و نیکی می‌نمائیم. خدا خود فرموده که باز دواج بین زن و شوهر، محبت و رافت پیدا می‌شود. پس منافاتی بین عشق به خدا با محبت به اهل بیت (ع) و محبت به همسر و والدین و فامیل و مؤمنین نیست.

اما متأسفانه بعضی از دخترها و پسرها، معشوق خود را یک جوان هم‌ردیف خود انتخاب می‌کنند و همه عشق و علاقه خود را نثار او می‌نمایند غافل از اینکه این عشقها زود سر می‌گیرد و زود هم معمولاً به پایان می‌رسد و ضربه روحی بزرگی بر عاشق وارد می‌کند. این عشقهای مجازی انسان را از خدا دور می‌کند.

در سخن امام صادق(ع) آمده است که عشق مرضی است که در دل بعضی از افرادی که از خدا جدا شوند، وارد میشود.

داستانهای لیلی و مجنون یا شیرین و فرهاد و یا خسرو و شیرین نیز حکایت از این مریضی دارد. محبتی و عشقی که فقط خداوند شایسته آن است صرف یک موجود ضعیف، فانی، بی وفا و فراموشکار و زودرنج می شود. این عشقهای غیر حقیقی مانعی برای موفقیت انسان است. و انسان را از تلاش در راه سعادت خود باز داشته، عمر گرانقیمت او را صرف اظهار علاقه های کذائی می کند.

شاعر عرب می گوید:

آلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَامَحَالَةٍ زَائِلٌ

یعنی هر چه غیر خداست، از بین می رود و هر نعمتی عاقبت تمام می گردد. {البته نعمتهای بهشت از بین نمی روند

نشانه های معرفت الهی

های معرفت و شناخت پروردگار، عبادت و مناجات با خداست. هرچقدر انسان معرفتش به یکی از نشانه خداوند سبحان بیشتر شد، عبادتش هم بیشتر می شود. البته عبادتش همراه با علم و آگاهی است. لذا پیامبران و امامان عابدترین مردم بوده اند.

دومین نشانه معرفت الهی بنده، دائم الذکر بودن است. یعنی در شبانه روز از یاد خداوند سبحان غافل نیست و در دل و با زبان، خداوند متعال را تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر می گوید.

سومین نشانه معرفت الهی، گریه و تضرع و احساس ذلت در بارگاه با عظمت الهی

است. همانطور که بعضی از پیامبران و امامان در حال عبادت و نماز از خوف خداوند سبحان غش می کردند.

چهارمین نشانه معرفت الهی، شکرگزاری دائمی است. در صحت و در بیماری، در سفر و در حضر، در جوانی و در پیری، در فقر و غنا و در همه حالات به شکرگزاری مشغول می باشد.

پنجمین نشانه معرفت الهی، داشتن اخلاص است. بنده از خودنمائی و ریاکاری به دور است و عبادات و اعمال نیکش را فقط برای خداوند متعال بجا می آورد.

ششمین نشانه معرفت الهی، خداترس بودن است. که پیامبر فرمود هر که خداشناستر باشد خداترسترمی باشد.

هفتمین نشانه معرفت الهی، توجه به قرآن کریم است. برای تلاوت آیات الهی در شبانه روز برنامه دارد و با کلام حق مانوس است.

هشتمین نشانه معرفت الهی، داشتن ولایت محمد و آل محمد است.

نهمین نشانه معرفت الهی، خودشناسی است. با شناخت اسرار جسمی و روحی خود، پی به عظمت خالق می‌برد.

دهمین نشانه معرفت الهی، مخالفت با نفس است.

یازدهمین نشانه معرفت الهی، زهد و عدم دلبستگی به دنیا است.

دوازدهمین نشانه معرفت الهی، ترجیح خداوند متعال بر همه چیز است.

معرفت الهی

بخش اول: چرا باید خدا را بشناسیم؟

امیر مومنان در خطبه اول نهج البلاغه می فرمایند: **أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ**

"اولین قدم در دین، معرفت الهی است."

اصلا همه چیز عالم برای معرفت الهی خلق شده است.

همه پیامبران و امامان برای اینکه انسان به معرفت برسد آمده اند. آمده اند بگویند این جهان، صاحب دارد. این جهان مالک دارد. این جهان خالق دارد که تمام مدبرات عالم بدست اوست.

ما انسان ها باید صاحب خودمان را بشناسیم.

ما صد سال قبل نبودیم. و صد سال بعد هم نیستیم. چه کسی ما را خلق کرد؟ چه کسی ما را می میراند؟

ایوت بالداجینو کارشناس ارشد حقوق از دانشگاه سیدنی است که 12 سال پیش، پس از جدایی از مذهب کاتولیک مسلمان شده است، بنا به گفته خود او 6 سال سنی بوده است ولی اکنون 6 سال است که به آیین شیعه گرویده است. او همچنین پس از این تشریف نام خود را به ثریا تغییر داده است.

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید که:

"در حقیقت سفر من از کودکی آغاز شد چرا که همواره در درون خودم به یک خدای واحد معتقد بودم. دو سؤال اساسی همواره زندگی مرا تحت الشعاع خویش قرار می داد، اول اینکه من از کجا آمده‌ام و دوم آنکه سرنوشت من چه خواهد بود. "

اری ما باید بفهمیم چه کسی ما را بوجود آورد و چه کسی اینهمه به ما نعمت داد و این همه به ما محبت و لطف دارد که هر ان مورد لطف او قرار داریم.؟ و بعد از مرگ چه بر سر ما می اید؟ و عاقبت امر ما چه خواهد شد؟

سوال پیامبر: اولین نعمت چیست؟. اولین نعمتی که خدا به ما داده چیه؟

روزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمودند چون خداوند سبحان در آیه شریفه:

وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (ابراهم ایه 5)

یعنی ایام الله را به مردم متذکر شو که در این ایام، نشانه هایی برای افراد بسیار صبور و شکور است. دستور داده تا نعمتهایش را بیاد مردم بیاورم پس شما بگوئید که اولین نعمتی که خداوند سبحان امر به تذکر به آن داده چیست؟

یکی گفت زن و بچه ! دیگری گفت سلامتی ! سومی گفت مال و منال !

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به علی (ع) فرمود: ابوالحسن تو بگو . علی (ع) فرمود: من چگونه در حضور شما مطلبی بگویم در حالی که خداوند سبحان ما را بوسیله شما هدایت کرد و جمیع علوم و کمالات را بوسیله شما برایمان فرستاد .

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود باید بگوئی اولین نعمت کدام است؟ علی (ع) گفت: اولین نعمت، نعمت وجود است که من هیچ نبودم ولی خداوند سبحان مرا از عدم بوجود

آورد . پیامبر اعظم فرمود راست گفتی . دومی کدام است؟ فرمود: به من حیات و زندگانی بخشید و مرا مانند جمادات و نباتات نگردانید . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . سومی کدام است؟ گفت: مرا به بهترین صورتهای که صورت انسان است خلق کرد و بصورت حیوان نیافرید . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . چهارمی کدام است؟ گفت: آنکه برایم حواس ظاهری و باطنی قرار داد . پیامبر اعظم فرمود راست گفتی . پنجمی کدام است؟ گفت آنکه قدرت عقل و مشاعر روحانی بمن داده و مرا بر حیوانات برتری بخشید . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . ششمی کدام است؟ گفت اینکه مرا به دین حق هدایت کرد و از گمراهان نگردانید .

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (اعراف ایه 43)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . هفتمی کدام است؟ گفت آنکه در آخرت «بهشت» زندگی خوبی را برایم قرار داد . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . هشتمی کدام است؟ گفت مرا آزاد آفرید و غلام کسی قرار نداد . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی .

نهمی کدام است؟ گفت آسمان و زمین و آنچه از مخلوقات در آنهاست را در تسخیر من قرار داد.⁵⁷

حدیث مشاجع

شخصی بنام مشاجع از پیامبر پرسید چه راهی برای خدا شناسی هست؟ فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت بانفس. پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟ فرمود: عصبانی کردن نفس. پرسید: چه

⁵⁷ معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام

راهی برای وصل به خدا است؟ فرمود: دور کردن نفس. پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟ فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی برای یاد خدا است؟ فرمود: فراموش کردن نفس. پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟ فرمود: دوری از نفس. پرسید: چه راهی برای مانوس شدن با خدا است؟ فرمود: وحشت از نفس. پرسید: چه راهی برای رسیدن به اینها است؟ فرمود: کمک گرفتن از خدا برای مخالفت بانفس. {بحار ج 77 ص 27}

حدیثی است که پیامبر اکرم (ص) جوانی را دید که (هُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ) سرش همچنان پائین می آید. پیامبر از او سؤال کرد: (كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ) او در جواب گفت: (قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا) پیامبر اکرم (ص) از او پرسید هر چیزی علامتی دارد. علامت یقین تو چیست؟ (فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ)

از روایت سوم همین باب معلوم می شود که نام آن جوان حارثه بن مالک بوده است زیرا پیامبر اکرم (ص) او را در آن وضعیت دید و پرسید: (كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثَةُ بْنُ مَالِكٍ)

به هر حال او در بیان نشانه و علامت یقینش به مواردی اشاره کرد: (فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَ أَسْهَرَ لَيْلِي (شبهای بیدارم) وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَزَتْ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا (نفسم از دنیا و زخارف دنیا و مادیات کنده شده است و به آنها اعتنائی ندارم) حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَ حُشِرَ الْخَلَائِقُ لِدَلِكِ وَ أَنَا فِيهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِبُونَ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ)

بعد در ذیل روایت آمده است که او از پیامبر اکرم (ص) تقاضا کرد که دعا کند
شهادت رویش شود: (فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ
فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ ص فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ
تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ^{۵۸}

بخش دوم: راههای خدا شناسی

1-قران کریم

اولین منبع برای خداشناسی، قران کریم است.

⁵⁸ <http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/makarem/feqh/90/900825/>

خداوند در قرآن کریم می فرماید

مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید و برای و خداوند شما را از شکم»

۵۹ «او را بجا آورید نعمت قرار داد، تا شکر و عقل و چشم شما گوش

2- اهل بیت علیهم السلام

دومین منبع برای خداشناسی، اهل بیت علیهم السلام است.

بوحمزه از حضرت امام باقر علیه السلام در معنای معرفت خدا پرسید

امام علیه السلام معرفت خدا را این گونه توصیف فرمودند

تصدیق الله عز و جل و تصدیق رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و موالاه علی علیه السلام و
الاتتمام به و بائمہ الهدی علیهم السلام و البرائه من عدوهم، هكذا يعرف الله عز و جل

معرفت خدا عبارت است از تصدیق خدای بزرگ و قبول نبوت حضرت پیامبر اکرم صلی
الله علیه و آله و سلم و اعتقاد به ولایت حضرت علی علیه السلام و پیروی از آن حضرت و
از دیگر پیشوایان الهی علیهم السلام و بیزاری از دشمنان آنان، خدا این گونه شناخته می
شود. [کافی 1: 180]

اهل بیت علیهم السلام واسطه بودند برای اینکه مردم خداشناس بشوند. اهل بیت علیهم السلام کسانی بودند که معدن علم الهی بودند. آنها صفات خدا را برای ما بیان کردند. و به ما یاد دادند با خدا چگونه حرف بزنیم.

هزاران حدیث از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که این احادیث و روایات گنجینه ای است ماندگار

که جهت اصلی این روایات درباره معرفت الهی و توحید شناسی است و بعد از آن درباره دیگر مسائل دین است.

نهج البلاغه و بعد صحیفه سجادیه و دعاهاى مختلف که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده مانند دعای عرفه امام حسین علیه السلام و مناجات خمسۀ عشر امام سجاد علیه السلام و دعای مشلول و جوشن کبیر و امثال آن می تواند در خداشناسی به بهترین وجه به ما کمک کند.

3- آثار علمای بزرگ اسلام

دانشمندان اسلامی درباره خداشناسی هزاران کتاب تالیف کرده اند.

در زمان هم دانشمندان این قرن در این باره کتابها نوشته اند

چند کتاب برای خدا شناسی

- راه خداشناسی، استاد جعفر سبحانی -
- راه شناخت خدا، محمدی ری شهری -
- آفریدگار جهان، آیت الله مکارم شیرازی -

- خدا را چگونه بشناسیم، آیت الله مکارم شیرازی -
- اصول عقاید، استاد محسن قرائتی -
- پیام قرآن، ج ۲، آیت الله مکارم شیرازی -
- منشور جاوید، ج ۲، استاد جعفر سبحانی -
- خدا در قرآن، شهید بهشتی -
- دوره پنج جلدی مقدمه ای بر جهان بینی توحیدی، استاد شهید مرتضی مطهری -
- توحید، شهید دستغیب شیرازی -
- تبیین براهین اثبات خدا، آیت الله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء قم -

4-خودشناسی

یکی از مهم ترین راه های خداشناسی، خودشناسی است

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است^{۶۰}

شخصی بنام مشاجع از پیامبر پرسید چه راهی برای خدا شناسی هست؟ فرمود: خودشناسی.

اگر انسان خویش را بشناسد، هم مبدأ جهان امکان را می شناسد و هم به معاد ایمان می آورد و حیات ابدی را پیش از هر چیزی می بیند و به آن دل می بندد و هم مسیر بین آغاز و انجام را می شناسد اما اگر خویش را نشناسد، هم مبدأ یعنی خدا را فراموش می کند و هم به معاد و حیات ابدی توجهی ندارد و در واقع با فراموش کردن نفس از همه معارف باز می ماند^{۶۱}

^{۶۰} مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲، ح ۲۳

^{۶۱} جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، ص ۸۴

5-برهان صدیقین

برهان صدیقین از جمله براهین قرآنی اثبات خداوند است. بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد یکی از مسیرهایی که خداوند خود را برای مؤمنان استدلال کرده است، تکیه بر وجود خود بی‌واسطه است. خداوند موجودیت خود در هستی را بسیار واضح‌تر از آن می‌داند که نیاز باشد مخلوقاتش بر او دلالت کنند (افی الله شک فاطر السموات و الارض)؛ لذا حکما و فلاسفه از مجموع آیات قرآنی، برهانی استخراج کردند که بی‌واسطه از ذات حق به وجود خود خداوند استدلال می‌شود (در حالی که سایر برهان‌ها مثل نظم، حدوث، علیت و... از راه مخلوقات بر وجود خداوند استدلال می‌کنند). در حقیقت این استدلال بر این ابتناء است که خداوند برتر و آشکارتر از آن است که چیزی از مخلوقات و مصنوعاتش دلالت‌کننده بر او و آشکارکننده او باشد، بلکه او هستی‌بخش و خارج‌کننده اشیا از قوه به فعل (و به تعبیر اشراقی از ظلمت عدم به نور وجود) است، پس او مقدم بر هر چیزی در وجود بوده و او برهان بر ذات خود و هر چیزی است. مروری بر مبادی قرآنی - روایی و ادله فلسفی این برهان قرآنی در ماه قرآن، خالی از لطف نیست.

فلسفه نامگذاری برهان صدیقین

نخستین بار شیخ‌الرئیس بوعلی سینا برهان مورد بحث را به نام برهان صدیقین نامید. از نوشته‌های شیخ‌الرئیس چنان برمی‌آید که علت نامگذاری صدیقین بر این برهان، آن است که اولاً انسان‌های «صدیق» در مقام استشهاد بر ذات حق از این روش استفاده می‌کنند و حکیم متأله با تکیه بر این برهان، حقایق اشیا را مشاهده می‌کند. ثانیاً نتیجه این برهان کاملاً صادق و یقینی است و عالی‌ترین مرتبه یقین را افاده می‌کند و شائبه کذب در آن راه ندارد و ثالثاً این روش وصول به حق، طریقه قرآن صادق و انبیای صدیق است و نیز روش مورد اتکای صدیقین که در مرتبه پس از انبیای الهی قرار دارند.

امتیازات برهان صدیقین

این برهان توسط ابن‌سینا «محکم‌ترین برهان خداشناسی» دانسته شده است. او می‌گوید در این روش،

هستی از آن جهت که هستی است بر وجود حق تعالی گواهی داده و وجود حق تعالی گواه بر سایر مراتب وجود می‌گردد و در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که: هذا حکم للصدیقین الذین یستشهدون به لا علیه (این برهانی است که صدیقین بر آن شهادت می‌دهند، نه علیه آن). پس از بوعلی نیز سایر حکمای متأله در این نامگذاری از وی پیروی کردند. البته مرحوم آشتیانی در تعلیقه بر شرح منظومه خود به جای صدیقین واژه صدیقی را برای نامگذاری این برهان برگزیده است.

صدر المتألهین امتیازاتی را به قرار زیر برای برهان صدیقین برشمرده است. از جمله معتقد است: اول؛ برهان صدیقین محکم‌ترین برهان بوده و در نهایت متانت و استواری است و عالی‌ترین درجه جزم و یقین را افاده می‌کند.

دوم؛ این برهان شریف‌ترین راه خداشناسی است زیرا با تکیه بر حقیقت وجود به واجب متعال راه می‌یابد و وجود هم خیر محض و منبع سایر خیرات است، در حالی که در سایر براهین خداشناسی مخلوقات واسطه در اثبات هستند و آن‌ها آمیخته به عدم و نقص بوده و بلکه در جنب هستی حق، عدم محض می‌باشند و عدم منشأ شر و شر محض است. سوم؛ بسیط‌ترین و ساده‌ترین برهان است، زیرا برای شناخت واجب و صفات و افعال او نیازی به واسطه کردن غیر حق ندارد.

چهارم؛ برهان صدیقین به تنهایی برای شناخت ذات حق و توحید ذات و شناخت صفات حق و توحید صفات و شناخت افعال حق و توحید افعال کافی است، بر خلاف براهین دیگر.

برهان صدیقین در قرآن

آیات فراوانی در قرآن وجود دارند که در آن خداوند، خود را شاهد بر موجودات دیگر عنوان کرده است. به عبارتی از مجموعه این آیات قابل برداشت است که بیش از آن که پدیده‌ها و مخلوقات، گواه وجود حضرت حق باشند، خداوند تعالی استشهادی برای «وجود» همه هست‌هاست. این اشاره را می‌توان در آیات مختلفی از قرآن کریم همچون ۳۵ نور، ۵۳ فصلت، ۱۸ آل عمران، ۴۵ سوره فرقان و ۳ سوره حدید دنبال کرد.

آیه شریفه «او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید» در سوره فصلت خداوند حضور خود را برای تصور وجود همه چیز دون خود کافی می‌داند. طبق این آیه، برای اثبات ذات حق، همین اندازه کافی است که او همه جا حضور دارد و هستی (وجود) مطلق است و این دلالت وجود خدا بر سایر موجودات، همان برهان صدیقین است.

در آیه شریفه «ذلک بان الله هو الحق» منظور از «ذلک» اشاره به آفرینش مخلوقات و تدبیر آنها دارد. مقصود از حق، خود حقیقت است. نه اینکه وصفی برای موصوف محذوف باشد، بنابراین خدای متعال، خود، حقیقتی است که همه چیز را محقق می‌سازد. این تعبیر و اشاره دیگری از برهان صدیقین است که در تقریر فلاسفه می‌توان ردیابی کرد.

یا در آیه شریفه «ان الله هو الحق» چنانچه مفسرین قرآن اشاره کرده‌اند، دارای ضمیر فعل و تعریف خبر با الف. و لام (الحق) است که بدین معناست که او ثابت است از جمیع جهات و موجود است با هر تقدیر و فرضی و مقید به قید و شرطی نیست. پس وجودش ضروری و عدم او ممتنع است و موجودات امکانی بنابر تقدیر وجود، به سبب او موجودند. این تفسیر آیه، بر برهان صدیقین منطبق است.

آیه شریفه «الله نور السموات و الارض» در سوره نور نیز از جمله دیگر آیاتی است که در برهان موصوف بدان اشاره شده است. خاصه در قرائت اشراقی از این برهان که توسط شیخ سهروردی ارائه شده است. در اینجا مقصود از وصف خداوند به نور، دو خاصیت نور یعنی «ظاهر بالذاته» و «مظهر لغيره» است. اولاً وجود خدا آشکار است و ثانیاً دیگر وجودها با نور الهی آشکار می‌شود؛ به تعبیر دیگری شناخت و معرفت ما به سایر اشیا به واسطه معرفت ما به خداوند حاصل می‌شود.

برهان صدیقین در روایات

مبتنی بر این آیات قرآنی در برخی روایات و ادعیه نیز می‌توان رد برهان صدیقین را به صورت آشکارا مشاهده کرد. به عنوان نمونه در دعای صباح می‌خوانیم: «یا من دل علی ذاته بذاته» و در دعای ابوحمزه ثمالی نیز آمده است: «بک عرفتک و أنت دللتنی علیک».

امام حسین (ع) در دعای مشهور عرفه به زیبایی هرچه تمام‌تر به شناخت خدا از طریق خود خدا اشاره

می‌فرمایند: «کیف یستدلُّ علیک بما هُوَ فی وجود مُفتقر إلیک أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتّی یکون هو المظهر لک متی غیبت حتّی تحتاج إلی دلیل یدلُّ علیک ومتی بُعدت حتّی تكون الاعلی‌ها السلام ثار هی التی توصل إلیک، غمیت عین لا تراک علی‌ها رقیباً وخسرت صفقه عبداً لم تجعل له من حبک نصیباً» چگونه از چیزی که در وجودش به تو نیازمند است به تو استدلال شود؟ آیا برای غیر از تو ظهوری وجود دارد که برای تو نباشد تا آشکارکننده تو باشد؟ تو کی غایب بوده‌ای که تا به دلیل و راهنما نیاز داشته باشی که بر تو دلالت کند و کی دور بوده‌ای تا آثار و نشانه‌ها ما را به تو برسانند؟ کور باد دیده‌ای که تو را بر آن نشانه‌ها، دیده‌بان و نگهبان نبیند و زیانکار باد معامله بنده‌ای که برای او، بهره‌ای از دوستی‌ات را قرار نداده‌ای.

از این بیان حضرت، به خوبی برمی‌آید که چیزی روشن‌تر و آشکارتر از خدا نداریم تا دلیل و واسطه اثبات وجود خدا شود بنابراین خدا را باید با خودش شناخت. امام علی (ع) در قولی صریح و ساده می‌فرماید: «اعرفوا الله بالله» یعنی خدا را با خدا بشناسید. به عبارتی ایشان حقیقت خدا را به نحوی آشکار می‌دانند که ذات او بر ذاتش گواهی می‌دهد و حتّی در روایتی مطرح می‌فرمایند که مخلوقات به واسطه خدا شناخته می‌شوند. یعنی خداوند روشن‌تر و آشکارتر از مخلوقات است. رسول خدا (ص) نیز در روایتی مشابه و در پاسخ این سؤال که خدا را چگونه شناخته‌ای؟ فرموده‌اند: با شناخت خدا اشیا را شناختم: «بالله عرفت الأشياء». از امام صادق (ع) نیز نقل می‌شود که این روش را تأیید کرده‌اند.

آیات و روایات یاد شده مایه‌های اصلی برهان صدیقین است. متألّهان و محققان از فیلسوفان مسلمان برخلاف نظر حکمای پیشین مانند ارسطو و متکلمان که از راه حرکت و حدوث بر وجود خداوند استدلال کرده‌اند با تأمل در خود وجود و واقعیت و مبتنی بر هدایت‌های قرآنی به واجب‌الوجود پی برده‌اند.

تبیین فلسفی از برهان صدیقین

فلاسفه با تکیه بر مسیر «شناخت خدا از طریق خود خدا» تبیین‌هایی از برهان موصوف به صدیقین ارائه کرده‌اند که در تبیین آن، مخلوقات واسطه اثبات وجود خدا نیستند. از جمله می‌توان به تقریر ابن‌سینا، ملاصدرا و علامه طباطبایی از این برهان مشهور و قرآنی اشاره کرد. گرچه فلاسفه دیگری همچون

فارابی و سهروردی نیز اشاراتی به این برهان داشته‌اند، اما به دلیل برخی تفاوت مبادی و مشهورات بحث یا عدم اشاره مستقیم که نیازمند تشریح و تفصیل است؛ اجمالاً می‌توان به تقریر سه فیلسوف فوق‌الذکر از این برهان بسنده نمود.

تقریر ابوعلی سینا از برهان

چنانچه اشاره شد در اصل ابن سینا به این برهان لقب صدیقین داده است و این نام را به واسطه اینکه قرآن بر این روش تکیه کرده، برگزیده است. از نظر ابن سینا این تنها برهانی است که در آن هیچ‌یک از افعال و مخلوقات خداوند، نظیر حرکت، حدوث و امکان واسطه در اثبات نیستند. تقریر ابوعلی سینا از برهان صدیقین در «اشارات» وی به این صورت است: «موجود یا واجب است یا ممکن‌الوجود، اگر واجب‌الوجود است که مطلوب ما ثابت می‌شود و اگر ممکن‌الوجود است، وجود ممکن برای موجود شدن احتیاج به مرجح دارد. حال اگر مرجح ممکن باشد دوباره خود احتیاج به مرجح دیگری دارد و همین طور تا بی‌نهایت ادامه دارد. چون دور و تسلسل باطل است باید به مرجحی برسیم که دیگر ممکن نباشد، بلکه واجب‌الوجود است و این واجب‌الوجود، همان خداست.»

ابن سینا پس از تقریر این برهان برای اثبات وجود خدا، سپس به اقامه دلیل برای توحید و صفات حضرت حق بر پایه همین برهان می‌پردازد و می‌نویسد: «تأمل کن که چگونه در اثبات مبدأ اول و وحدانیت و یکتایی وی و پاکی‌اش از عیب‌ها بیان ما به تأمل چیز دیگر جز خود وجود نیاز نداشت؟ و چگونه بیان ما در این باب به ملاحظه مخلوق و فعل او محتاج نشد، و اگر چه آن هم بر وجود او، دلیل است؟ ولکن این روش محکم‌تر و شریف‌تر است یعنی ملاحظه کردن حال هستی از آن روی که هستی است، بر وجود واجب تعالی گواهی می‌دهد چنان که هستی او بر سایر هستی‌ها که بعد از او قرار گرفته‌اند، گواهی می‌دهد.»

و این آیه که «به زودی نشانه‌های خودمان را در آفاق و نفس‌های آن‌ها نشان خواهیم داد تا وجود حق بر آن‌ها روشن گردد» در کتاب الهی به همین مطلب اشاره است. می‌گوییم این حکم، مخصوص جماعتی است و بعد از آن می‌فرماید: «آیا برای اثبات خدا کافی نیست که او بر هر چیزی گواه است»، می‌گوییم:

این حکم صدیقین است که به او استشهاد می‌کنند نه از هستی سایر موجودات بر هستی او. بنابراین از تقریر ابن سینا برمی‌آید که او از تأمل در هستی، وجود خدا را اثبات می‌کند و در این راه از مخلوقات و افعال الهی برای وجود خدا مدد نگرفته است. می‌توان این تقریر را شناخت خدا از طریق خود خدا دانست.

تقریر صدرایی از برهان

صدرالمتألهین بر این عقیده است که برهان ابن سینا، برهان صدیقین نیست، زیرا در برهان صدیقین به «حقیقت وجود» می‌شود و حال آن که در تقریر ابن سینا، نظر به مفهوم وجود شده است. صدرالمتألهین در اسفار برهانی را ارائه می‌دهد که می‌گوید: این برهان، برهان صدیقین است که در آن از خود واجب به خودش استشهاد می‌شود. سپس از ذات واجب به صفات و از صفات به افعال او استشهاد می‌شود. او در عبارتی می‌فرماید: «بدان که راه‌ها به سوی خدا فراوان است؛ زیرا او دارای فضایل و کمالات متعددی است» و هر طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین می‌کند، ولی بعضی از این راه‌ها محکم‌تر، بهتر و نورانی‌تر از بعض دیگر است؛ و محکم‌ترین و بهترین برهان، برهانی است که حدّ وسط آن غیر از واجب نباشد. در این صورت راه با مقصد یکی خواهد بود؛ و آن راه صدیقین است که آنان از خود او بر خودش استشهاد می‌کنند و سپس از ذات بر صفات و از صفات بر افعال و سپس در ادامه مطرح می‌کنند که این آیه قرآنی بر این برهان اشاره دارد: «وَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

در این برهان ملاصدرا از حقیقت هستی و وجود به ضرورت و وجوب آن پی می‌برد که توضیح آن احتیاج به چند مقدمه دارد:

نخست «اصالت وجود» و اعتباری بودن ماهیت است. چنانچه می‌دانیم، برای حکما مسلم است واقعیاتی در خارج وجود دارند و از هر یک از این واقعیات دو مفهوم در ذهن خود انتزاع می‌کنیم که یکی وجود است و دیگری ماهیت، در فلسفه صدرایی (برخلاف فلسفه اشراقی) واقعیت خارجی مصداق و مابه‌ازای «وجود» یا است و «ماهیت» امر اعتباری که از حد وجود خارجی انتزاع می‌شود.

مقدمه دوم «بساطت وجود» است. به عبارتی وجود، حقیقت بسیطی است که نه جزء دارد و نه جزء چیزی است، چراکه اصلاً چیزی غیر از وجود نداریم. سوم مسئله «تشکیک وجود» است که به اعتقاد صدرالمتألهین وجودهای خارجی چه قوی و چه ضعیف، چه علت و چه معلول همه مراتب یک حقیقت هستند و ما به الاختلاف و ما به الاشتراک از یک جنس است که به آن تشکیک وجود می‌گویند. مقدمه نهایی اصل معروف «نیاز معلول به علت» است که ملاصدرا در تعمیم آن به موضوع اصالت وجود، علت و ملاک نیاز معلول به علت را ربطی بودن وجود آن نسبت به علت و به عبارت دیگر «ضعف مرتبه وجود آن» می‌داند. به عبارتی تا کم‌ترین ضعفی در موجودی، وجود داشته باشد بالضروره معلول و نیازمند به موجود عالی‌تری خواهد بود و هیچ‌گونه استقلالی از آن نخواهد داشت.

بر اساس این مقدمات چهارگانه، برهان صدیقین از دیدگاه ملاصدرا چنین تقریر می‌شود: مراتب وجود به استثنای عالی‌ترین مرتبه که دارای کمال نامتناهی و بی‌نیازی و استقلال مطلق می‌باشد، عین ربط و وابستگی است؛ و اگر آن مرتبه اعلی تحقق نمی‌داشت، سایر مراتب هم تحقق نمی‌یافت زیرا لازمه فرض تحقق سایر مراتب بدون تحقق «عالی‌ترین مرتبه وجود» این است که مراتب مزبور مستقل و بی‌نیاز از آن باشد در حالی که حیثیت وجودی آن‌ها عین ربط و فقر و نیازمندی است.

به عبارت دیگر اگر همه مراتب مادون که همه وابسته و عین ربطند به یک وجود مستقل و غنی منتهی نشوند لازم می‌آید که آن مراتب مادون نیز متحقق نشود، ولی، چون وجودات وابسته وجود دارند باید وجود مستقل غنی نیز وجود داشته باشد زیرا چگونه وجود ربط بدون مستقل تحقق پیدا می‌کند. به اعتقاد صدرالمتألهین، این تقریر از برهان صدیقین، با تکیه بر حقیقت وجود ضمن اثبات واجب‌الوجود؛ صفات کمالیه وی همچون استغنا را نیز ثابت می‌کند. ضمن آن که در این تقریر نیازی به ابطال دور و تسلسل نیست بلکه خودش برهانی بر ابطال تسلسل و علل فاعلی نیز هست. به کمک این برهان نه تنها وجود خدا بلکه صفات کمالیه او نیز قابل اثبات است مانند وحدت کمال، فعلیت و استغنا و

برهان صدیقین و تقریر علامه

علامه طباطبایی که از پیروان صدر المتألهین است، تقریر خود را از برهان صدیقین در پاورقی اسفار و جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم به این صورت بیان می‌دارد:

واقعیت هستی، واقعیتی است که با آن سفسطه را رد می‌کنیم و می‌یابیم که هر موجود با شعوری ناگزیر از اثبات آن است؛ این واقعیت هستی، ذاتاً زوال و رفع را نمی‌پذیرد. حتی فرض زوال و رفع آن مستلزم ثبوت و وضع آن است (حتّی اگر فرض کنیم واقعیت زایل شده است، در فرض بطلان و زوال هم او را تصدیق کرده‌ایم) یعنی اگر زوال و بطلان همه واقعیت‌ها را در لحظه‌ای یا مطلقاً فرض کنیم، در این صورت هر واقعیتی واقعاً باطل و زایل شده است نه به طور مجازی و وهمی. همچنین اگر سوفسطایی اشیا را موهوم می‌پندارد، یا در واقعیت آن‌ها شک می‌کند، نزد او واقعاً اشیا موهوم و مشکوک هستند. (در کنار زوال و رفع واقعیت آن را اثبات کرده‌ایم) و، چون اصل واقعیت ذاتاً عدم و بطلان را نمی‌پذیرد پس واجب‌الوجود بالذات است. پس واقعیتی که واجب‌الوجود بالذات است اثبات شد؛ و اشیا‌یی که واقعیت دارند در هستی خود محتاج و قائم به واجب‌الوجود هستند (یعنی وقتی در واقعیت اشیا نظر می‌کنیم می‌بینیم یا سابقه زوال یا لاحق زوال دارند و از اینجا می‌فهمیم که این‌ها واجب‌الوجود بالذات نیستند بلکه به واقعیت مطلق و واجب، قیام دارند) پس روشن شد که اصل وجود واجب‌الوجود بالذات برای انسان ضروری است و براهینی که بر وجود او اقامه شده است در حقیقت منبّهات هستند.^{۶۲}

⁶² <https://www.javanonline.ir/fa/news/956075>

بخش سوم: آثار خدا شناسی

خداشناسی آثار مهمی در زندگی انسان دارد.

که به چند مورد اشاره می شود:

1- رسیدن به کمال و حیات واقعی

ماشا الییکینا نام مشهوری در روسیه و مناطق روسی زبان است. او حدود 2 سال پیش به عنوان یک هنرپیشه جذاب و یک مدل زیبا مطرح بود و شهرت و محبوبیتش با اوج گرفتن «گروه رقص و موسیقی فابریک» در روسیه، به بالاترین حد رسید. به گزارش ابنا، ماشا الییکینا، ستاره سابق سینما، رقص و موسیقی، اینک حجاب اسلامی در بر دارد و به تدریس در مدارس مشغول است. وی می گوید از جلوه های کاذب سابق متنفر است و اکنون احساس خوشبختی می کند. آنچه در پی می آید مصاحبه با این هنرمند مسلمان شده است:: Islsm.ru سایت روسی

از اینکه مسلمان شده ای چه احساسی داری؟ ماشا: احساس خوشبختی. امروز من این فرصت را دارم که مقایسه کنم قبلاً چه بودم و حالا چه هستم. من اکنون با حیات واقعی آشنا شده ام، پس خوشبختم. • و چه تفاوتی با قبل داری؟ ماشا: ایمان به خدا زندگی مرا متحول کرد. میل به عبادت خداوند در فطرت و وجود همه انسان ها نهاده شده است. من اطمینان دارم که خداوند به ما تفکر و تعقل نداده است تا بیاییم، زندگی کنیم، بخوریم، بخواییم و بمیریم. خدا به ما فرصت زندگی کردن داده است تا به او برسیم.

جرمین جکسون، خواننده، نوازنده و آهنگساز آمریکایی در 11 دسامبر سال 1954 در شهر گری واقع در ایالت ایندیانا آمریکا، از والدینی سیاهپوست (جوزف و کاترین) متولد شد. او رهبری گروه

نوازندگان و آوازخوانان "5 جکسون" که شامل برادر نامدارش مایکل و 3 برادر دیگرش مارلون، تیتو و جکی می شد را به عهده داشت. جرمین در اواخر دهه 80 به اسلام روی آورد و نام محمد عبدالعزیز را برای خود برگزید.

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید که:

"علت مسلمان شدنم این است که می خواستم زندگی ام را کامل کنم و حالا تصور می کنم که انسان کاملی هستم و حالا از زندگیم راضی هستم و بسیار از اینکه مسلمان شده ام به خودم افتخار می کنم."

"تغییراتی که اسلام در زندگی من وارد کرده این است که حالا بردباری بیشتری پیدا کرده ام و برایم روشن شده که از کجا آمده ام و به کجا می روم. تصور می کنم که حالا در برخورد با خانواده ام و در مقابل مادرم و سایر دوستانم فرد بهتری هستم. فکر می کنم که اسلام در وجودم زنده است و مرا مستحکم نگه می دارد. چنانچه مثلا در نمایش بیگ برادر همین ایمان من بود که مرا قوی و آرام نگه می داشت. ایمان من به اسلام باعث شده که به زندگی به نحو دیگری نگاه کنم. می خواهم در مقایسه به دیگران مصدر خدمت شوم و خوشبخت زندگی کنم."

جمیلا بوتنبران بانوی جوان آلمانی که چند سالی است با پذیرش دین اسلام راه خود را شناخته، امسال برای چهاردهمین بار توفیق تشریف به حرم مطهر رضوی را کسب کرده است. وی که به همراه همسر و دو فرزندش به مشهدالرضا مشرف شده، تنها راه کمال انسانی و رسیدن به آرمان های اصیل انسانی را عبودیت پروردگار و پیروی همراه با معرفت از قرآن و اولیای الهی می داند و می گوید: این شاهراه سعادت هر انسان است

2- رسیدن به آرامش و از بین رفتن آشفتگی روحی

قرآن کریم در این باره می فرماید

آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، «⁶³ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد

جیمی مانکن آمریکایی است که چندین ماه پیش به اسلام روی آورده است. او پیش از تشریف به عنوان یک مانکن در مزون لباسی مشغول به کار بوده و به گفته خود او برای حفظ ظاهرش مجبور به مصرف مواد مخدر شده که به مدت پنج سال به آن اعتیاد شدید داشته است.

اندکی در مورد علت مسلمان شدن او

جیمی دلیل اصلی مسلمان شدنش را احترام اسلام به زنان عنوان کرد و گفت: «من در یک خانواده مسیحی به دنیا آمدم؛ ولی هیچ وقت جوابی برای سؤالاتم درباره خداوند پیدا نکردم و تا سن 31 سالگی نتوانستم خدا را احساس کنم. دلیل این که به دین اسلام جذب شدم، همسر ایرانی ام بود. تحقیقات بسیاری درباره دین اسلام انجام دادم. در اخبار خشونت ها و ظلم و ستمی که به مسلمانان می شد را می دیدم و می خواستم دلیل اینکه مردم، از مسلمانان بیزارند را بدانم. بنابراین تصمیم گرفتم تا اسلام را بهتر بشناسم و بدانم که چطور دینی است! هر چه بیشتر درباره اسلام تحقیق می کردم، بیشتر به آن علاقه مند می شدم و دلیل اصلی این علاقه، احترامی بود که اسلام برای زنان قائل می شد

هرگز تصور نمی کردم که روزی مسلمان شوم، اکنون متوجه می شوم که تصویر ذهنی بسیار بدی که از مسلمانان داشتم کاملاً اشتباه بود؛ و علت این طرز تفکر رسانه ها بودند. چون آن زمان هر آنچه که رسانه ها می گفتند را باور می کردم. هرگز تصور نمی کردم که من نیز جزئی از جامعه مسلمانان شوم؛ اما اکنون به مسلمان بودن خود افتخار می کنم و از این بابت بسیار خوشحالم

جیمی که پس از تشریف به دین اسلام از حجاب اسلامی نیز در خارج از منزل استفاده می کند، معتقد است اسلام برای او نه تنها مانعی برای انجام فعالیتهای اجتماعی اش نیست بلکه او همچون سابق به کارهای مورد علاقه اش چون ساز زدن و ورزشهایی چون اسنوبورد و اسکی روی آب ادامه می دهد.

⁶³ رعد/سوره ۱۳، آیه ۲۸

قبل از این که مسلمان شوم، رویای هالیوود را در سر داشتم؛ اما وقتی شهادتین را گفتم تمام این رویاها برایم رنگ باخت. من در آن زمان مشروب می خوردم، مواد مصرف می کردم؛ اما حالا اصلاً نمی خواهم که هیچ کدام از آن کارها را انجام دهم. از این که مسلمانم در قلبم احساس آرامش می کنم. قبل از این که مسلمان شوم هیچ هدفی در زندگی ام نداشتم. زنده بودن و ادامه زندگی برایم هیچ معنا و مفهومی نداشت. اما اسلام به من حس آرامش و امنیت داد و به زندگی ام رنگ و بوی تازه ای بخشید.

خانم تازه مسلمان کاندایی

خانمی که به تازگی اسلام را پذیرفته است، از نحوه آشنایی خود با اسلام اینگونه می گوید:

شنیدم دینی است به نام اسلام که برای حضرت عیسی (ع) احترام ویژه ای قائل است. قرآن را گرفتم و به مطالعه آن پرداختم. سوره اول قرآن را که مطالعه کردم، متوجه شدم اسلام یک دین حقیقی است.

قبل از مسلمان شدن، همه توجهم به مادیات بود به خانه، ماشین و همیشه در زندگی خود احساس خلأ می کردم اما از زمانی که اسلام را پذیرفته ام احساس شادی و آرامش خاصی در زندگی دارم.

یکی دیگر از تازه مسلمانان بنام ایوت بالداجینو کارشناس ارشد حقوق از دانشگاه سیدنی می

گوید: در کشور خودم و در اروپا انسان های زیادی را دیده بودم که با وجود امکانات زیاد در

جست وجوی آرامش بودند و هرگز آن را بدست نمی آوردند!

به گزارش مجله فرانسوی "قالا": "میلانی جورجیادیز" معروف به "دیامز" در چند وقت اخیر و به ویژه پس از شهرت یافتن، دچار مشکلات روحی - روانی و عاطفی بسیار زیادی شده بود و از آن به شدت رنج می برد همین امر موجب شد گوشه گیر شده و کمتر در ملأ عام ظاهر شود.

دیامز "29 ساله" که در سنین کودکی پدر و مادرش از هم جدا شدند، دوران کودکی سختی را سپری کرد. وی در سن 15 سالگی به یک خودکشی ناموفق اقدام ورزید.

پس از گرویدن به دین مبین اسلام گفت: برای درمان مشکلات روحی - روانی خود به پزشکان زیادی مراجعه کردم اما هیچ یک از آنان نتوانست مرا درمان کند. راه حل درمان این بیماری را در دین یافتم. چیزی که دنبالش بودم را در شهرت و ثروت نیافتم، به خدا روی آوردم و آن را نزد خدا یافتم.

فرانک ریبری، متولد 7 آوریل 1983، بازیکن فوتبال فرانسوی است که در حال حاضر هافبک تیم فوتبال بایر مونیخ آلمان است. او از سال 2002 میلادی مسلمان شده و نام خود را از فرانک به بلال تغییر داده است. چون در 5 سالگی تصادف سختی کرده بود و در آن، قسمتی از پوست صورتش کنده شده بود، به او لقب صورت زخمی داده شده است.

: اندکی در رابطه با مسلمان شدن او

یک تحول در زندگی ریبری باعث شد اینبار راهش را بدرستی ادامه دهد؛ ازدواج با زنی مسلمان. ریبری در مصاحبه ای گفت ازدواج با همسر مذهب باعث شد دینم را تغییر دهم و مسلمان شوم. همسر من خیلی به من کمک کرد و همیشه در کنارم بود و واقعا خوشحال هستم که مسلمانم.

دین اسلام در سخت ترین شرایط زندگی ام به من آرامش داد، طوری که درونم را توانستم به خوبی کنترل کنم. من قبل از هر مسابقه نماز می خوانم

یکی از تازه مسلمانان اروپایی: _ توصیه من به تمام ایمانداران و کسانی که در جستجوی آرامش هستند، این است که پرستش خدای یگانه در اسلام را تجربه کنند و ببینند چه آرامشی وارد قلب های آنها می شود

3-تبدیل شدن انسان به یک موجود خیر که هیچ شری از او به دیگران نمی رسد!

وقتی انسان خداشناس شد. عارف بالله شد. عاشق خدا شد. دیگر همه اعمالش خیر میشود. گناهی از او صادر نمیشود. بدی از او به دیگران نمی رسد.

دلش صف و زلال میشود. کینه در دلش نسبت به مومنین نیست.

مرنج و مرنجان!

از مرحوم حاج آقا مجتهدی نقل شد که میفرمودند: آقای آخوند از آقای نخودکی خواست که او را موعظه کند. آقای نخودکی گفت: مــــرنج و مــــرنجان.

آقای آخوند گفت مرنجان را فهمیدم یعنی کسی را اذیت نکنم. ولی مرنج یعنی چی؟ چطور میتوانم ناراحت نشوم؟ مثلاً وقتی بفهمم کسی مرا غیبت کرده یا فحش داده چطور میتوانم نرنجم؟!

آقای نخودکی گفت: علاج ، آن است که خودت را کسی ندانی. اگر خودت را کسی ندانستی دیگر نمی رنجی. اگر ما خودمان را دارای عزت و مقام خاصی در این دنیا ندانیم و خودمان را در برابر خداوند هیچ بدانیم دیگر هیچگاه از سخن دیگران ناراحت نمی شویم.

آیت الله نجابت شیرازی (ره) می فرمود: وقتی که اولین بار خدمت اعارف بالله شیخ جواد انصاری همدانی مشرف شدم فرمودند که برو هر حقی که گردنت هست را ادا کن و بعد بیا. گفتم من طلبه‌ای را با اذن والدینش تنبیه کردم ولی نمی‌دانم الان کجاست تا حلالیت بطلبم. فرمودند: باید بروی و پیدایش کنی که تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت بازشدنی نیست.

(سوء خلق در خانه)

آیه الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بود مکرر عرض می کردم: وقتی خدمت آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان

خواهش کنید که مرا هم در تشرّف به خدمت حضرت بقیه الله (عج) شریک خود نمایید و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظیم می رسند).

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پر خاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر بودم.

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، و وقتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که علّت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأملی کرده سپس با ناراحتی فرمودند:

«ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با آنها دعوا کردند، با آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید.»

آری در این راه نا همواریها، دست اندازها، پیچ و خمها و خطرهای زیادی هست که سالک باید هوشیارانه مواظب و مراقب خود باشد و تمام اعضاء و جوارح خود را همیشه کنترل نماید. (داستانهایی از اخلاق اسلامی

نویسنده : علی میرخلف زاده)

4-ازاد شدن از اسارت نفس

یکی از رهیافتگان به اسلام، می گوید:

اسم من جبرئیل است. در یک خانواده مسیحی کاتولیک در رومانی به دنیا آمدم. مذهبی بودم و به کلیسا می رفتم و به قدری اشتیاق مذهبی داشتم که گاه می خواستم به صلیب کشیده شوم. از طریق برخی دوستان ترکیه ای با اسلام آشنا شدم. متوجه شدم که آنها الله را می پرستند و عقاید و فرهنگی متفاوت با ما دارند. در سال 1998 در کانادا مسلمان شدم. متوجه شدم که مسلمانان، انسان هایی شرور نیستند بلکه بسیار مهربان و خوب هستند. آنها در جستجوی تقرب به خداوند هستند. الحمد لله هدایت الهی شامل من شد. قبل از مسلمان شدن، رفتارهای خوبی نداشتم چون پدر و مادر از هم جدا شده بودند، به مشروبات الکلی اعتیاد داشتم ولی بعد از پذیرفتن اسلام رفتارم را تغییر دادم. الآن احساس شادی بیشتری دارم نسبت به قبل که به دنبال خوشی های دنیوی بودم. واقعاً هدف از زندگی چیست؟ همین لذایذ دنیوی و غرق شدن در شهوات؟ نه این گونه نیست.

از زیبایی های اسلام شریعت اسلامی است؛ ملتزم شدن به شریعت اسلامی انسان را از اسارت هواهای نفسانی می رهاند و آزادی واقعی را برای انسان به ارمغان می آورد. نمازهای یومیه در اوقات مختلف، نظم را به زندگی انسان می آورد. اسلام دینی است برای همه انسان ها در همه زمان ها و همه مکان ها.

5-ایجاد نظم و انضباط در زندگی

هولدبروکس تازه مسلمان که اکنون یک مسلمان متعهد است و بیان می دارد همیشه به دنبال نظم و انضباط در زندگی بودم و از این رو وارد ارتش شدم اما مرا قانع نکرد. در مقابل اسلام را دینی یافتم که سراسرش نظم و برنامه است، برای همه چیز برنامه و قانون دارد؛ از این رو اسلام را پذیرفتم.

مراحل سیر و سلوک

1- ترک گناه

2- ادای حقوقی که به گردن است

3- بیاد مرگ بودن

4- خوش اخلاقی با مردم

5- گفتن ذکر یونسیه پانصد تا هزاربار در سجده

6- روزه اول و وسط و اخرماه و روزه شعبان و رجب

7- ترک خوردنی های لذیذ

8- گفتن اذکاری که سفارش شده

9- خواندن جوشن کبیر هرشب

10- خواندن نماز جعفر طیار هرشب

11- طهارت دائمی

12- کمک به نیازمندان در عسر و یسر

,...

توحید مهم ترین اصل اعتقادی یکتاپرستان

اگر مسلمانی توحید خود را درست کند به کمال دست پیدا کرده و راه مستقیم را طی کرده و کارنامه قبولی را در پیشگاه الهی کسب می نماید.

اینکه ما بارها کلمه توحید ((لا اله الا الله)) را بر زبان جاری می کنیم یا بارها سوره توحید را می خوانیم یا در پیشگاه الهی نماز می خوانیم و مقابل او سجده می کنیم تا زمانی که در دل خود آن را با تمام وجود تصدیق نکنیم موحد نشده ایم و به توحید حقیقی دست پیدا نکرده ایم.

وقتی در مسجد شام موذن گفت اشهد ان لا اله الا الله، امام سجاد علیه السلام که بر فراز منبر بود فرمود **مو،**

پوست، گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند

اری باید انسان در توحید به این درجه از کمال برسد که با همه وجود به وحدانیت خداوند حکیم، شهادت بدهد.

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم

همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

تو زن و جفت نداری تو خور و خفت نداری

احد بی زن و جفتی ملک کامروایی

نه نیارت به ولادت نه به فرزندت حاجت

تو جلیل الجبروتی تو نصیر الامرایی

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی

تو نمایندهٔ فضلِ تو سزاوار ثنایی

بری از رنج و گدازی بری از درد و نیازی
بری از بیم و امیدی بری از چون و چرایی

بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شبیهی
بری از صورت و رنگی بری از عیب و خطایی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

نبد این خلق و تو بودی نبود خلق و تو باشی
نه بجنبی نه بگردی نه بگاهی نه فزایی

همه عزى و جلالى همه علمى و يقينى
همه نورى و سرورى همه جودى و جزاى

همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی
همه بیشی تو بگاهی همه کمی تو فزایی

احد ليس كمثله صمد ليس له ضد
لمن الملك تو گویی که مر آن را تو سزایی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید
مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

سنایی غزنوی

توحید اثار بسیار مهمی در زندگی آدمی دارد. آدمی که موحد است هیچ‌گار دچار نا
امیدی نمی‌شود. دچار افسردگی نمی‌گردد. دچار تزلزل نمی‌شود. همیشه خود را در پناه خدا
می‌داند. حتی دچار ترس و دلهره و استرس و اضطراب نمی‌گردد. در همه حوادث و
سختی‌ها فقط به خدا رو می‌آورد. خدا در چشم او بزرگ و غیر خدا در دید او کوچک
هستند. همه کاره جهان را فقط خدا می‌داند. در هنگام قرائت سوره حمد، وقتی می‌گوید: ای‌ایک
نعبد و ای‌ایک نستعین، واقعا فقط خدا را عبادت می‌نماید و فقط از خدا درخواست

کمک می‌کند. در طول شبانه روز همش بباد خداوند است و او را انی فراموش نمی
کند. قدرت‌های دنیوی در نظر او کم ارزش و ضعیف هستند و به این بیت معتقد است که:

اگر تیغ عالم بجنبد زجای-نبرد رگی تا نخواهد خدای

ادم موحد خدا را از همه زیباتر و قدرتمندتر و مهربانتر می‌داند. همه زیبایی‌های عالم
را دست پرورده خدایی می‌داند که از همه زیباتر است. و توجهی به جلوه و زخارف مادی
ندارد و همه همت و هدفش جلب رضایت خداوند مهربان است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

زیرنشین علمت کاینات

ما به تو قائم چو تو قائم بذات

هستی تو صورت پیوند نی

تو بکس و کس بتو مانند نی

آنچه تغیر نپذیرد توئی

وانکه نمر دست و نمیرد توئی

ما همه فانی و بقا بس تراست

ملک تعالی و تقدس تراست

رفتی اگر نامدی آرام تو

طاقت عشق از کشش نام تو

تا کرمت راه جهان برگرفت
پشت زمین بار گران برگرفت

هر که نه گویای تو خاموش به
هر چه نه یاد تو فراموش به

پرده برانداز و برون آی فرد
گر منم آن پرده بهم در نورد

غنچه کمر بسته که ما بنده‌ایم
گل همه تن جان که به تو زنده‌ایم

بنده نظامی که یکی گوی تست
در دو جهان خاک سر کوی تست

خاطرش از معرفت آباد کن
گردنش از دام غم آزاد کن

نظامی گنجوی

ادم موحد به هرکجا نظر می کند خدا را می بیند و
آیات الهی می داند.
اسمان و زمین و انسان ها و غیر انها را همه از

به صحرا بنگرم صحراتو بینم - به دریا بنگرم دریاتو بینم - به هر جا بنگرم کوه و
در ودشت - نشان از قامت رعنا تو بینم

باباطاهر عریان

آدم موحد وقتی کلمه الله را می بیند گویا اسم محبوب خود را دیده و مسحور نام محبوبش می شود و به نامهای خدا خیلی حساس است و احساس عشق نسبت به خدا در او وجود دارد و عشقهای دیگر در نزدش بی ارزش جلوه می کند.

آدم موحد به زخارف دنیا بی توجه هست

نقل شده است روزی حضرت میکائیل خدمت حضرت رسول اکرم صل الله علیه و اله و سلم نازل گردید و عرض کرد: من خزانه دار زمین هستم، تمام خزائن زمین در اختیار من است، خداوند مرا فرستاده است که شما را مخیر گردانم یا پادشاه و ملک باشید و تمام خزائن در اختیارتان باشد - بدون اینکه از مقامتان کم شود - و یا عبد و بنده ای از بندگان الهی باشید.

رسول اکرم صل الله علیه و اله و سلم فرمودند: من دوست دارم بنده باشم، دوست دارم یک روز گرسنه و یک روز سیر باشم. آن روزی که ندارم، بگویم خدایا مرا روزی ده، و روزی هم که به من عنایت می کند او را شکر کنم.⁶⁴

روایت: محمد بن قیس گوید: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر می آمد ابتداء نزد فاطمه علیها السلام می رفت و مدت زیادی نزد او می ماند در یکی از سفرها فاطمه دو دستبند نقره ای و یک گردن بند و دو گوشواره و پرده ای برای جلو در تهیه نموده تا با این حالت از پدر و شوهرش صلوات الله علیهما استقبال کند، هنگامی که حضرت از راه رسید، نزد او آمد، اصحاب آن حضرت پشت در ایستاده و نمی دانستند که آیا وارد شوند یا دنبال کار خود بروند، زیرا معمولاً توقف حضرت نزد فاطمه طولانی می شد، اما حضرت بزودی از خانه فاطمه با چهره ای گرفته بیرون آمده و با همان حالت بر روی منبر نشست، فاطمه پنداشت که این عصبانیت و ناراحتی بخاطر دستبندها و گوشواره ها و گردن بند و پرده است فوراً گردن بند را از گردن و گوشواره ها را از گوش و پرده را از دیوار پائین کشیده و نزد حضرت فرستاد و پیغام داد که به حضرت بگوئید دخترم سلام رساند و می گوید اینها را در راه خدا خرج کنید.

هنگامی که فرستاده فاطمه نزد حضرت رسول آمد حضرت سه بار فرمود: پدرش فدای او باد که این کار را کرد. دنیا از محمد و خاندان او نیست اگر دنیا در پیشگاه پروردگار به اندازه یک چشم مگس ارزش داشت حتی یک بار آشامیدن آب را در دنیا نصیب کافر نمی کرد، بعد از جا حرکت کرده و نزد فاطمه علیهما السلام تشریف برد.⁶⁵

اری باید از هر آنچه که توجه انسان را از خدا به دنیا معطوف گرداند از آن دوری نمود

ادم موحد همه موفقیتها را از خدا می داند که خدا خود فرمود: و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.

شرک چیست؟

شرک را به طور کلی قرار دادن هر چیزی در ردیف خداوند می دانند.⁶⁶

در یک تقسیم شرک به «شرک جلی» و «شرک خفی» تقسیم می شود و به آن «شرک اکبر» و «شرک اصغر» نیز گفته شده است. شرک جلی پرستش بتها و اجسام دیگر است.⁶⁷

۶۴. بحار الانوار، کتاب عدل: ص ۹۸

۶۵. علامه مجلسی، مجد باقر: بحار الانوار ۴۳/ ۳۰

۶۶. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۱۲۳

شرک جلی و خفی را این‌گونه تبیین می‌کند: شرک بزرگ، اثبات شریک برای خداوند است. شرک کوچک در نظر داشتن غیر خداوند در انجام کارهاست و مواردی چون ریا و نفاق را شامل می‌شود.^{۶۸}

شرک خفی در میان مردم پنهان است و به همین جهت آن را شرک خفی نامیده‌اند.^{۶۹} پیامبر اسلام در توصیف این نوع شرک و پنهان بودن آن فرموده‌اند: شرک در میان امت من پنهان‌تر از مورچه‌ای است که در شب تاریک بر روی کوه صفا در حال حرکت است.^{۷۰} شرک خفی (برخلاف شرک جلی) باعث خارج شدن شخص از اسلام نمی‌گردد.^{۷۱} با اصل ایمان نیز منافات ندارد، بنابر این، یک شخص مومن ممکن است به آفت شرک خفی گرفتار باشد.^{۷۲}

اگر این گونه بگوید زیانی ندارد.

از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده در تفسیر آیه مبارکه :

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک‌اند.^{۷۳}

منظور از شرک بخدا چنین است که یکی می‌گوید اگر فلانی نمی‌بود از بین رفته بودم یا اگر فلانی نمی‌بود من به این مال نمی‌رسیدم. و یا اینکه می‌گوید فلان کس بما توجه نمی‌کرد خانواده ام از بین رفته بودند. نمی‌بینی چگونه شریک برای خدا بواسطه همین سخن قرار می‌دهد از نظر روزی دادن و جلوگیری از پیش آمد. عرض کردم پس در چنین مواردی چگونه بگوید: بگوید اگر خداوند بر من منت نمی‌گذارد بواسطه فلان کی از بین می‌رفتم صحیح است حضرت فرمود: آری اگر این‌طور بگوید زیانی ندارد.^{۷۴}

67 . آملی، تفسیر المحيط الأعظم، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۸۹.

68 . راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ۱۴۱۲ق، ص ۴۵۲.

69 . آملی، سید حیدر، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۹۰.

70 . اصفهانی، حلیة الأولیاء، ۱۳۹۴ق، ج ۸، ص ۳۶۸.

71 . توحید و شرک، ۱۳۷۸ش، ص ۲۱.

72 . آملی، تفسیر المحيط الأعظم، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۸۵.

73 . سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

74 . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق، ج ۹، ص ۱۰۶.

علامه مجلسی در تبیین مرتبه‌ای از مراتب شرک خفی چنین می‌گوید: عدم توکل تمام بر خداوند در رزق و غیر آن، عمل و مشغول شدن به دنیا و توسل به غیر خداوند از مراتب شرک خفی هستند.^{۷۵}

از نظر شیخ بهایی، بیشتر مردم هوای نفس و شهوات حیوانی و درنده خود را عبادت می‌کنند. هوای نفس و شهوات، بت این افراد می‌باشد که آن را پرستش می‌کنند و این همان شرک خفی است.^{۷۶}

برخی محققان در کل چنین نتیجه گرفته‌اند؛ انسان‌هایی که گرفتار هواپرستی، جاه‌طلبی، پول‌پرستی شده‌اند و یا مرعوب قدرت‌های شیطانی و استکباری قرار گرفته‌اند، گرفتار شرک خفی می‌باشند.^{۷۷}

ریا از مصادیق شرک خفی است.

روایات مختلفی در شرک خفی بودن ریا وجود دارد:

- پیامبر (ص) فرمودند: از آنچه در مورد اتم بسیار می‌ترسم شرک اصغر است. گفتند: شرک اصغر چیست؟ فرمودند: ریا.^{۷۸}
- امام صادق (ع) فرمودند: در عمل خود ریا مکن آن هم برای مخلوقی که قدرت ندارد کسی را زنده کند و یا بمیراند، و هیچ‌گونه توانایی ندارد که تو را از چیزی بی‌نیاز کند. ریا درختی است که میوه و نتیجه آن شرک پنهانی است.^{۷۹}
- امام صادق (ع) فرمودند: هر کس نماز بگذارد و یا روزه بگیرد و یا برده‌ای را آزاد کند و یا حج انجام دهد و مقصودش آن باشد که مردم از وی خوششان بیاید؛ مشرک به حساب می‌آید ولی شرک او قابل گذشت می‌باشد.^{۸۰}

از چهل حدیث حضرت امام

^{۷۵} . علامه مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۲۷۱.

^{۷۶} . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴ق، ج ۷۰، ص ۱۳.

^{۷۷} توحید و شرک، ۱۳۷۸ش، ص ۲۲.

^{۷۸} . البغدادی، کتاب الایمان، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۷۲.

^{۷۹} . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق، ج ۶۹، ص ۳۰۰.

^{۸۰} عیاشی، التفسیر، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۵۲.

حدیث دوم

بالسند المتصل الى محمد بن يعقوب ، عن علي بن ابراهيم ، عن ابيه ، عن ابي المغرا، عن يزيد بن خليفة ، قال : اءبوعبداللّٰه ، عليه السلام : كل رياء شرك . انه من عمل للناس كان ثوابه على الناس ، و من عمل لله كان ثوابه على الله (67).

ترجمه :

به سند مذکور، یزید بن خلیفه از حضرت صادق ، علیه السلام ، نقل می کند که فرمود: هر ریایی شرك است . همانا کسی که کار کند برای مردم ، می باشد ثواب او بر مردم ، و کسی که عمل کند برای خدا، می باشد ثواب او بر خدا.

در معنی ریا و درجات آن

شرح بدان که ریا عبارت از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقه است به مردم ، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتها پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت بدون قصد صحیح الهی . و آن تحقق پیدا می کند در چند مقام :

مقام اول و آن دارای دو درجه است : اول آنکه اظهار عقاید حقه و معارف الهیه کند برای اینکه اشتها به دیانت پیدا کند و منزلت در قلوب پیدا نماید. مثل اینکه بگوید: من کسی را جز خدا مؤثر در وجود نمی دانم . یا اینکه : من به غیر خدا توکل به کسی ندارم . یا بالکنایه و اشاره خود را معرفی کند به عقاید حقه . و این طور دوم رایجتر است . مثلاً صحبت توکل یا رضای به قضای الهی پیش آمد می کند، شخص مرئی با يك آه یا يك سر تکان دادن خود را در سلك آن جمعیت محسوب می دارد.

درجه دوم آنکه عقاید باطله را از خود دور کند و نفس خود را از آن تزکیه کند به قصد جاه و منزلت در قلوب ، چه به صراحت لهجه باشد یا به اشاره و کنایه .

مقام دوم و در آن نیز دو مرتبه است : یکی آنکه اظهار خصال حمیده و ملکات فاضله نماید.

و یکی تبری از مقابلات آنها نماید و تزکیه نفس کند بدان غرض که معلوم شد.

مقام سوم ریای معرفت پیش فقها، رضوان الله علیهم ، است ، دارای همین دو درجه است : یکی آنکه اتیان به عمل و عبادت شرعی کند یا اتیان به راجحات

عقلی نماید به قصد ارائه به مردم و جلب قلوب ، چه آنکه ذات عمل را به قصد ریا کند، یا کیفیت ، یا شرط، یا جز آن را، به طوری که در کتب فقهیه معترض اند.(68)

دیگر آن که ترك عملی کند به همان مقصود. و ما در این اوراق شرح بعضی از مفاسد هر يك از این سه مقام را بیان می کنیم . آنچه به نظر می رسد از برای علاج آن اشاره می نماییم به طریق اختصار.

مقام اول : ریا در عقاید

فصل ، بحث در حقیقت ریا

بدان که ریا در اصول عقاید و معارف الهیه از جمیع اقسام ریایا سخت تر و عاقبتش از همه بدتر و ظلمتش از تمام ریایا بیشتر و بالاتر است . صاحب این ریا اگر در واقع معتقد به آن امری که ارائه می دهد نباشد، از جمله منافقین است که مخلد در نار و هلاك ابدی از برای اوست ، و عذابش اشد عذابهاست . و اگر معتقد باشد ولی برای اینکه در قلوب مردم رتبه و منزلت پیدا کند اظهار می کند، این شخص گرچه منافق نیست ولی این ریا باعث می شود که نور ایمان از قلب او برود، و ظلمت کفر به جای آن در قلب وارد شود، زیرا که این شخص گرچه در اول امر مشرك است به شرك خفی ، زیرا که معارف الهیه و عقاید حقه را که خالص باید باشد از برای خدا و صاحب آن ذات مقدس حضرت حق است به مردم تحویل داده و غیر را در آن شرکت داده و شیطان را در آن متصرف نموده و این عمل قلبی از برای خدا نبوده - ما در یکی از فصول (69) بیان می کنیم که ایمان از اعمال قلبیه است نه مجرد علم ، کما اینکه در این حدیث شریف می فرماید: هر ریایی شرك است . ولیکن این فجیعه موبقه و این سریره مظلومه و این ملکه خبیثه بالاخره کار انسان را منجر می کند به اینکه خانه قلب مختص به غیر خدا شود، و کم کم ظلمت این رذیله اسباب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود، و این ایمان خیالی که دارد صورت بی معنی و جسد بی روح و پوست بیمغزی است و مورد قبول خدای تعالی نشود. کما اینکه اشاره به این فرموده در حدیثی که در کافی شریف از علی بن سالم نقل می کند. قال : سمعت ابا عبدالله ، علیه السلام ، يقول : قال الله عزوجل : انا خير شريك ، من اشرك معی گیری فی عمله ، لم اقبله الا ما كان لی خالصا.(70) یعنی راوی گفت : شنیدم حضرت صادق ، علیه السلام ، می فرمود: خدای تعالی گفت : من بهترین شريك هستم . کسی که با من شريك قرار دهد غیر مرا در کاری که کرده است ، قبول نکنم او را مگر آنکه برای من خالص باشد.

و معلوم است اعمال قلبیه در صورت خالص نبودن مورد توجه حق تعالی واقع نشود، و او را نپذیرد و به شريك دیگر واگذار فرماید که آن شخصی است که برای

نشان دادن به او عمل می شود، پس اعمال قلبیه مختص به آن شخص می شود، و از حد شرك بیرون رفته به کفر محض وارد می شود. بلکه می توان گفت این شخص نیز از جمله منافقین است : همان طور که شرکش خفی است ، نفاقش نیز خفی است . بیچاره گمان کرده مؤ من است ولی مشرك است در اول امر، و در نتیجه منافق است ، و عذاب منافقین را باید بچشد. و وای به حال کسی که کارش به نفاق منجر شود.

فصل ، در بیان آنکه علم غیر از ایمان است

بدان ایمان غیر از علم به خدا و وحدت ، و سایر صفات کمالیه ثبوتیه و جلالیه و سلبیه ، و علم به ملائکه و رسل و کتب و یوم قیامت است . چه بسا کسی دارای این علم باشد و مؤ من نباشد؛ شیطان علم به تمام این مراتب به قدر من و شما هست و کافر است . بلکه ایمان يك عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیست . باید کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد به قلب خود نیز تسلیم آنها شود، و عمل قلبی را، که يك نحو تسلیم و خضوعی است و يك طور تقبل و زیر بار رفتن است ، انجام دهد تا مؤ من گردد. و کمال ایمان اطمینان است . نور ایمان که قوی شد، دنبالش اطمینان در قلب حاصل می شود. و تمام اینها غیر از علم است . ممکن است عقل شما به برهان چیزی را ادراک کند، ولی قلب تسلیم نشده باشد و علم بیفایده گردد. مثلاً شما به عقل خود ادراک کردید که مرده نمی تواند به کسی ضرر بزند و تمام مرده های عالم به قدر مگس حس و حرکت ندارند و تمام قوای جسمانی و نفسانی از او مفارقت کرده ، ولی چون این مطلب را قلب قبول نکرده و تسلیم عقل نشده شما نمی توانید با مرده شب تاریک به سر برید. ولی اگر قلب تسلیم عقل شد و این حکم را از او قبول کرد، هیچ این کار برای شما اشکالی ندارد. چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام قلب تسلیم شده دیگر باکی از مرده نمی کند.

پس ، معلوم شد که تسلیم ، که حظ قلب است ، غیر از علم است ، که حظ عقل است . ممکن است انسان به برهان عقلی اثبات صانع تعالی و توحید او و یوم معاد و دیگر از عقاید حقه نماید، ولی این عقاید را ایمان نگویند و او را مؤ من حساب نکنند، و در جمله کفار یا منافقین یا مشرکین باشد. منتها امروز چشم دل شما بسته است و بصیرت ملکوتی ندارید، این چشم ملکی ادراک نمی کند، وقتی کشف سریره شد و سلطنت حقه الهیه بروز کرد و طبیعت خراب شد و حقیقت به پا گردید، ملتفت می شوید مؤ من به خدا نبودید، و این حکم عقل به ایمان مربوط نبود. تا لا اله الا الله با قلم عقل بر لوح صافی قلب نگاشته نشود، انسان مؤ من به وحدت خدا نیست . و وقتی این کلمه طیبه الهیه در قلب وارد شد. سلطنت قلب با خود حق تعالی می شود، مو دیگر انسان کس

دیگر را مؤثر در مملکت حق نمی داند و از کسی دیگر متوقع جاه و جلال نیست و منزلت و شهرت را پیش دیگران طالب نمی شود، پس قلب ریاکار و سالوس نمی شود. پس ، اگر در قلب ریا دیدید، بدانید قلب شما تسلیم عقل نشده و ایمان در دل شما نورا فکن نگردیده ، و دیگری را اله و مؤثر عالم می دانید نه حق تعالی را، و شما در زمره منافقین یا مشرکین یا کفارید.

فصل ، در وخامت امر ریا

هان ای شخص مرائی که عقاید حقه و معارف الهیه را بدست دشمن خدای تعالی ، که شیطان است ، سپردی و مختصات حق تعالی را به دیگران دادی ، و آن انواری که روشنی بخش روح و قلب و سرمایه نجات و سعادت ابدی و سرچشمه لقاء الهی و بذر جوار محبوب است مبدل به ظلمات موحشه و شقاوت و هلاک ابدی و سرمایه بعد از ساحت قدس محبوب و دوری از لقاء حضرت حق تعالی کردی ، مهیا باش از برای ظلمتهایی که نور در دنبال ندارند و تیگنایی که گشایشی ندارد و امراضی که شفایپذیر نیست : مردنی که حیات ندارد، آتشی که از باطن قلب ظهور کند و ملکوت نفس و ملک بدن را بسوزاند - چنان سوزاندنی که خطور در قلب من و تو نکرده ، چنانچه خدای تعالی خبر می دهد در کتاب منزل خود در آیه شریفه نار الله الموقده التي تطلع علی الافئدة .(71) از وصف آتشی که (آتش خدا) استیلای بر قلوب پیدا می کند و قلوب را می سوزاند. هیچ آتشی قلب سوزان نیست جز آتش الهی .

اگر فطرت توحید از دست رفت ، که فطرة الله است ، و به جای آن شرك و کفر جایگزین شد، دیگر شفاعت شافعین نصیب انسان نشود، و انسان مخلد در عذاب است - آن هم چه عذابی ؟ عذابی که از قهر الهی و غیرت ربوبی بروز کند.

پس ای عزیز، برای يك خیال باطل ، يك محبوبیت جزئی بندگان ضعیف ، يك توجه قلبی مردم بیچاره ، خود را مورد سخط و غضب الهی قرار مده ، و مفروش آن محبتهای الهی ، آن کرامت های غیر متناهی ، آن الطاف و مراحم ربوبیت را به يك محبوبیت پیش خلق که مورد هیچ اثری نیست و از او هیچ ثمری نبری جز ندامت و حسرت . وقتی دستت از این عالم کوتاه شد، که عالم کسب است ، و عملیات منقطع گردید، دیگر پشیمانی نتیجه ندارد و رجوع بیفایده است .

عملی که موجب عذرخواهی شود

پیامبر اسلام فرمودند: پرهیز کن از هر چیزی که محتاج به عذر خواهی است، زیرا که در آن شرک پنهانی است.^{۸۱}

خواستن از غیر خدا

شخصی در خطاب به پیامبر اسلام گفت: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی. پیامبر فرمود: «^{۸۲} «ایا برای خداوند شریک و هم‌ردیف قرار می‌دهی. تنها بگو اگر خدا بخواهد

دوست داشتن ظلم

پیامبر اسلام فرمودند: «... نزدیک‌ترین به شرک خفی آن است که چیزی از ستم را دوست بداری و یا بخشی از عدالت، مورد پسندت نباشد.^{۸۳}

شرک خفی گرفتاری مومنان است

بسیاری از مومنان دچار نوعی شرک کوچک هستند که گاه از آن به شرک خفی یاد می‌شود. شرک خفی همانند مورچه سیاهی در شب است که بر روی سنگی سیاه در حرکت است. چنین حرکتی به سختی قابل رویت و شناسایی است. لذا مقابله و مبارزه با آن نیز سخت تر و دشوارتر می‌باشد.

شرک خفی، برخلاف شرک‌های دیگر که اختصاص به کافران و مشرکان دارد، گرفتاری مومنان است؛ زیرا انسان‌های مومن تنها زمانی از این گونه از شرک رهایی می‌یابند که از نظر بینش و نگرش به مراتب عالی توحید رسیده و برخوردار از توحید محض و مطلق باشند. از این رو ایمان هر کسی بر پایه مراتب توحیدی وی سنجیده می‌شود و خداوند بارها از مومنان می‌خواهد که به خداوند ایمان آورند، زیرا درجات ایمانی هریک از مومنان با یک دیگر متفاوت است و کمتر کسی یافت می‌شود که در درجه عالی و برتر ایمان قرار گرفته باشد و از توحید محض برخوردار باشد.

⁸¹ جعفر بن محمد (ع)، مصباح الشریعة، ۱۴۰۰ق، ص ۱۶۳.

⁸² . ابن خزیمه، صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۱۰۶.

⁸³ . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۳۱۹.

بارها از مردم شنیده‌اید که می‌گویند: اول خدا بعدا شما! این چنین تعبیری نه تنها شرک خفی و نهان است بلکه شرک جلی و آشکاری است که می‌بایست از آن پرهیز کرد؛ زیرا همه چیز از آن خداست و خداوند مالک مطلق است. بنابراین همواره اول و آخر خداست

برخی از مردم همواره چشمشان به دست مردم است تا از بر ایشان روزی خورند. چنین چشم داشتی نسبت به دیگران، نیز از مصادیق شرک افعالی است که مومنان بدان گرفتارند؛ در حالی که ایمان واقعی بر این تاکید می‌کند که خداوند مقدر و مدبر است. بنابر این نمی‌توان گمان داشت که انسان مدبر و خداوند مقدر است بلکه او، هم مقدر و هم مدبر است؛ از این رو هر تدبیری از سوی انسان‌ها بوسیله تدبیر الهی از میان می‌رود، زیرا هر کیدی که انسان به کار برد، خداوند کید خود را بر آن مسلط می‌کند.

عده‌ای هستند که همواره می‌کوشند با برخی صاحبان قدرت و مکنت و حرفه و تخصص ارتباط و دوستی داشته باشند و یا در برخی ادارات روابطی با کارمندان و یا عوامل اداری دست و پا کنند، با این نگاه که آنها در مواقع نیاز بتوانند مشکلشان را حل کنند و به اصطلاح خودشان زمانی به دردشان بخورند. به یقین چنین برخوردها و روشها و نگاهها، شرک آلود است و اینگونه افراد بجای توکل، و اعتماد مطلق بر خداوند قادر متعال، برای عده‌ای شایسته قائل می‌شوند و فکر می‌کنند آنان هستند که می‌توانند گره از مشکلاتشان بکشایند، در حالی که آنها حداکثر می‌توانند وسیله‌ای باشند از جانب خدا و اگر خداوند نخواهد همه آنها به هیچ کار نخواهند آمد.

اصولاً مشکل اساسی مردم این است که خداوند را در جایگاه توحید محض و کامل نشانده‌اند و تصویری که از خداوند ارائه می‌دهند، خداوندی دست بسته است که تنها به کلیات توجه دارد و به جزئیات نمی‌پردازد. در حالی که خداوند همه امور هستی را در اختیار دارد و توانایی و قدرت آن را نیز دارد که مشیت و اراده خود را به اثبات رساند. بر این اساس، هر کسی روزی و قسمت خود را می‌خورد که خداوند برای او مشخص و مقدر کرده است.

آثار و پیامدهای شرک خفی

شرک خفی آثار و پیامدهای زیانباری برای مومنان به دنبال دارد. مسئله مهم این است که مومنانی که دچار شرک خفی هستند و به توحید محض نگریده‌اند، دچار مشکلاتی می‌شوند که نمی‌توانند علت آن را جست و جو کنند. بارها شده است که مومنی از مشکلات زندگی و گرفتاری‌های خود می‌نالند. ریشه این سختی زندگی را می‌بایست در شرک خفی وی جست؛ زیرا این شرک است که اجازه نمی‌دهد تا توسل و توکل واقعی به خداوند یابد امور زندگی خویش را به خداوند تفویض کند. در حالی که مومن واقعی همه امور زندگی خویش را به خداوند تفویض می‌کند و از او برای زندگی‌اش خیر می‌خواهد و خود را فقیر خیر او بر می‌شمارد.

برخی از رفتارهای استکباری که از برخی مومنان دیده می‌شود ریشه در همین شرک خفی آنان دارد؛ زیرا شرک، آفات و آسیب‌هایی را به دنبال دارد که از جمله آن‌ها استکبار ورزی است که در آیاتی از جمله 35 و 36 سوره صافات به آن توجه داده شده است

مهم‌ترین آثاری که برای شرک از جمله شرک خفی می‌توان بیان کرد، اضطراب و تشویشی است که مشرک و یا مومن مشرک به آن گرفتار می‌آید. اصولاً هر گونه شرکی موجب می‌شود که آدمی از حالت تعادل و آرامش و اطمینان خارج شود و گرفتار اضطراب و تشویش گردد. کسانی که ربوبیت مطلق الهی را در عمل نپذیرفته‌اند، همواره دل‌نگران وضعیت و موقعیت خود هستند. از این رو نسبت به آن چه از دست داده اندوهگین و غمگین هستند و نسبت به آینده خود ترس دارند که برخی از نعمت‌ها را از دست دهند و یا نتوانند به برخی از نعمت‌ها برسند. چنین حالتی پیامد طبیعی شرک است که خداوند در آیه 151 سوره آل عمران به آن توجه داده است

خداوند در آیه 71 سوره انعام نشان می‌دهد که چگونه انسان‌های مشرک در هر شکل و درجه‌ای گرفتار تحیر و سرگردانی می‌شوند و نمی‌توانند موقعیت خود را شناسایی و تثبیت کنند. آنان همانند کسی می‌شوند که در آسمانی رها شده‌اند و چون از زمینی ثابت و مطمئن برخوردار نیستند، به سادگی در دام شیطان می‌افتند تا هر جایی که می‌خواهد ایشان را ببرد. اینان همانند پرکاهی هستند که در تندباد هوی و هوس‌های شیطانی گرفتار آمده‌اند

بنابراین ترس از وضعیت کنونی و آینده خود برای ایشان امری طبیعی است، زیرا هیچ جایگاه مطمئن و آرامش بخشی برای خود نمی یابند. (آل عمران آیه 151 و کهف آیه 49 و شوری آیات 21 و 22)

شرک و لو شرک خفی، انسان را به سوی گمراهی و انحراف می کشاند. کسی که باور ندارد که خداوند پروردگار مطلق هستی است و مالک همه آنها و قادر به هر کاری می باشد، چشمش به سوی دیگرانی است که وی را یاری رسانند. در این حالت دیگرانی در هر مرتبه و مقامی، خدایگان وی می شوند و شخص، خود را ناگزیر از بندگی و بردگی ایشان می یابد و بدین ترتیب دچار خفت و ذلت می شوند. (اعراف آیه 152 و توبه آیه 1 و 2)

هم چنین شرک موجب می شود تا شخص دچار انحطاط و سقوط از مقام و جایگاه انسانی شود و همانند چارپایان سر در آخور دیگران کند. لذا شخصیت و هویت انسانی خویش را از دست می دهد و همانند چارپایان می اندیشد و عمل می کند. (فرقان آیات 34 و 35 و نیز حج آیه 31)

به هر حال مومنانی که در مرتبه توحید محض نیستند به سبب قرار گرفتن در مرتبه ای از شرک، گرفتار آثار و پیامدهای آن می شوند. کسی که در برخی از مقاطع حیات خویش بر اسباب و علل طبیعی اعتماد می ورزد و به گره گشایی استقلالی آنها ایمان دارد، گرفتار شرک خفی است که آثار آن می تواند به شکل اضطراب و تشویش بروز کند. چنان که شخصی که در مقابل طاغوت سر تسلیم فرود می آورد دچار شرک خفی است و خداوند او را به اشکال مختلف تنبیه می کند.

با این که بسیاری از مواقع انسان این اقسام شرک را تشخیص نمی دهد و متوجه آن نیست ولی چنین شرکی به طور طبیعی آثار و پیامدهای خود را در زندگی وی به جا می گذارد که اضطراب و دلهره بخشی از آن است. از این رو بارها به مومنان هشدار داده می شود تا با درنگ و تدبر در آیات قرآنی، بینش و نگرش خود را به صورت درست تغییر دهند تا از گرفتاری شرک خفی رهایی یابند و پیامدهای آن دامن گیر آنها نشود. پیامبر اکرم (ص) درباره این گونه شرک می فرماید: نیه الشرک فی امتی اخفی من دیب النمله السوداء علی الصخره الصماء فی اللیله الظلماء، شرک، پنهان تر است از

صدای پای مورچگان کوچک بر روی سنگ صاف در شب ظلمانی و کمترین درجه شرک این است که ظلم (ظالمی) را دوست و عدل (عادلی) را دشمن بدارد. (المیزان، ج 3، ذیل آیه 13 سوره آل عمران - نقل از الدر المنثور، ج 2، ص 71)

در این باره آمده است که آن حضرت (ص) فرمودند:

ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر. قالوا: و ما الشرك الاصغر يا رسول الله؟ قال: الريا، يقول الله تعالى يوم القيامة اذا جاء الناس باعمالهم اذهبوا الى الذين كنتم ترئون في الدنيا، فانظروا هل تجدون عندهم من جزاء؟!؛

خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم، شرک اصغر است. اصحاب گفتند: شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می شوند، پروردگار به آنها که در دنیا ریا کردند می فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می یابید؟ کمترین شرک این است که انسان کمی از ظلم را دوست بدارد و از آن راضی باشد و یا کمی از عدل را دشمن بدارد. آیا دین چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن برای خداست؟ خداوند می فرماید: بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا (دستورهای مرا) پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.

از آنچه گفته شد معلوم شد که شرک خفی هم موارد زیادی دارد و هم تشخیصش بسیار مشکل است خصوصاً در جهت عملی و عبادی و از اینجا حکمت و فلسفه این که شبانه روز حداقل ده بار در نمازهای پنجگانه به خود تلقین می کنیم که «ایاک نعبد و ایاک نستعین» روشن می شود.

در بینش اسلامی هر گونه دنیادوستی، جاه و مقام پرستی، متابعت از خواسته های دل و ریاکاری، نوعی شرک و پرستش غیر خدا به شمار می آید. قرآن این حقیقت را به گونه ای زیبا بیان می فرماید: «ارایت من اتخذ الهه هواه، آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خود را معبود خویش گرفته است.» (فرقان،

آیه 34- جائیه، آیه 32) روشن است که این مرتبه از شرک عبادی چندان آشکار نیست و شرک خفی نامیده می شود⁸⁴

طولی بودن اسباب و مساله شرک خفی

باید توجه داشت که دنیا دارالاسباب است. در روایت است که: اَبی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها؛ خداوند ابا دارد که امور و اشیا جز به اسباب آن جریان یابد. (مجموعه الاثار، ج ۱، ص ۴۰۸)

در مجمع البحرین طریحی این حدیث این گونه آمده است: اَبی الله ان یجری الامور الا باسبابها فجعل لكل شیء سببا و لكل سبب شرحا و جعل لكل علم بابا ناطقا؛ خداوند امتناع و ابا دارد که امور جز به اسباب آن جریان یابد؛ پس خداوند برای هر چیز سببی و برای هر سبب حکمتی و برای هر حکمتی علم و دانشی و برای هر دانشی دروازه گویایی قرار داده است

اما مشکل این است که برخی این اسباب را مستقل یا در عرض خداوند قرار می دهند؛ پس آن کسی که اسباب را در عرض خداوند قرار داده، او را شریک خداوند دانسته است و اما کسی که او را در طول قرار می دهد و استقلالی برای او قایل است، او نیز برای خداوند شریک قرار داده است و تنها کسی که اسباب را در طول قرار می دهد و به عنوان ابزار الهی می داند و با آن تعامل می کند، از شرک رسته است

پس وقتی گفته می شود: اول خدا بعد دکترا یا فلان شخص، در این جا این دوم می تواند شرک باشد؛ چرا که خداوند خود می فرماید که « هو الأول و الآخر؛ او اول و آخر است ». (حدید، آیه ۳)

البته از آیات بسیاری از جمله آیه ۷ سوره زمر به دست می آید که بسیاری از مردم حتی مسلمانان و مومنان، دچار این گونه شرک هستند یا می شوند. خداوند می فرماید: وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّیُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ؛ و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را- در حالی که به سوی او بازگشت کننده است- می خواند سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن مصیبتی را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نماید و برای خدا همتیانی قرار می دهد تا خود و دیگران را از راه او گمراه گرداند

پس شخص گمان می کند که این پزشک بوده که او را شفا داده است؛ در حالی که شافی تنها خداوند است و کاری که دکترا کرده درمان و شفا نبوده است، بلکه تنها سبب و ابزار درمان الهی بوده است؛ چنان که تخته پاره ای در دریا موجب نجات شخص نیست بلکه اراده و مشیت الهی است که او را از غرق شدن نجات داده است

اگر از انسانی که حاجتش را خداوند برآورده کرده است پرسیم که چه شد مشکل حل شد؟ خواهد گفت: فلان طور شد، یا فلانی کمک کرد، یا باد آمد و یا هر چیز دیگری. این همان کفر و شرک خفی است؛ چرا که همه این‌ها سربازان الهی و اسباب و وسایل الهی هستند. بنابراین نمی‌توان از وسیله تشکر و سپاسگزاری کرد، بلکه باید از خداوند تشکر کرد؛ تشکر از اسباب در بسیاری از موارد به شرک خفی و نهان باز می‌گردد که شخص هر چند که آن را شرک و گمراهی عنوان نمی‌کند اما نهایت پایان این نوع تفکر و شرک را گمراهی است.^{۸۵}

امام صادق (ع) درباره این جمله که شرک نامحسوس تر از حرکت مورچه در شب تاریک بر روی گلیمی سیاه است، سؤال شد. حضرت فرمود:

«لا یكون العبد مشرکاً حتی یصلی لغير الله أو یدبح لغير الله أو یدعو لغير الله عز و جل»^{۸۶}

بنده مشرک نباشد مگر آن گاه که برای غیر از خدا نماز خوانده یا برای غیر خدا ذبح کند و یا برای غیر خدای عزوجل دعوت کند.

عارف کاشانی در باره ی آیه شریفه **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ**^{۸۷}،

می‌گوید:

هر عملی که انسان را به خدا نزدیک سازد، نیکی است و نزدیکی به خدا زمانی ایجاد می‌شود که انسان از غیر خدا اظهار بیزاری نماید. بنابراین هر کس چیزی را دوست داشته باشد به همان اندازه محروم و در پنهانی برای او شریک دانسته است چرا که به غیر خدا محبت یافته و خدا می

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ^{۸۸} :فرماید

و کسی که خواسته خود را بر خواسته خدا برتری دهد از سه راه از خدا دور شده است، علاقه به غیر، شریک برای خدا و برتری دادن بر خدا.

^{۸۵} <http://www.samamos.com/>

^{۸۶} الخصال، ص ۱۳۶، حدیث ۱۵۱

^{۸۷} . آل عمران، ۹۲

^{۸۸} . بقره، ۱۶۵

پس کسی که خدا را بر خود برتری دهد و خواسته او را بر خواسته خود برتر شمارد، دوری از خدا از بین می رود و قرب ایجاد می شود و در غیر این صورت محجوب باقی خواهد ماند. و اگر از مال دیگری انفاق زیاد کند باز هم از احسان بهره نبرده است زیرا خدا از انفاق او باخبر است هر چند دیگران بی خبرند.

اما علاج شرک خفی

علاج شرک اولاً کسب علم توحید و مراتب آن می باشد. چرا که بدون علم نمی توان مرضی را مداوا نمود. ثانیاً بعد از دانستن و شناختن مصادیق شرک خفی باید در عمل از آن احتراز نمود. و این امر نمی شود مگر با تهذیب نفس و مداومت طولانی؛ تا آنجا که برخی بزرگان فرموده اند تا آخر عمر باید در این راه کوشا بود. چرا که تا انسان به فناء فی الله لذا بنده در هر مقامی باشد مخاطب آیه ی «یا أیها الذین آمنوا آمنوا ... نرسیده، همچنان مشرک به شرک خفی خواهد بود (النساء: 136) می باشد»! — ای کسانی که ایمان آورده اید! ایمان بیاورید

آرزوی هر کس را که به غیر من امید دارد، ناامید می کنم

یکی از راه های مهم در از بین بردن شرک عملی تحکیم اقسام توحید نظری است و این که علی (علیه السلام) می فرمایند

«کمال توحیده الاخلاص له» (نهج البلاغه، خطبه 1) چنانچه **کمال توحید به اخلاص است** در جهت مقابل هم زمانی انسان کمال اخلاص را دارا می شود که در توحید نظری به کمال برسد و به فرموده دیگر این امام همام: «عظم الخالق فی اعینهم و صغر مادونه فی اعینهم» (نهج البلاغه، خطبه 191). یعنی **اگر انسان واقعا به عظمت خالق پی ببرد ماسوای او آن قدر حقیر می شود که شأنت این که حتی در وهم شریک او قرار گیرند نخواهند داشت**

دراصول کافی است که محمدبن عجلان بدهی سختی مبتلا شد و به فکر افتاد یزد حاکم مدینه برود و از نفوذ او استفاده کند در راه به محمدبن عبدالله بن زین العابدین (ع) رسید و او از مقصرش سؤال کرده محمدبن عجلان گفت

نزد حاکم می روم تا گرفتاریم برطرف شود محمد بن عبدالله گفت خودم شنیدم از امام صادق (ع) که ضمن حدیث قدسی فرمود خدا گفته است:

((و عزتی و جلالی لا قطعن امل کل مؤمن غیری))

به عزت و جلالم سوگند هر آینه قطع می نمایم آرزوی هر کس را که به غیر من امید دارد.

محمد بن عجلان گفت دوباره بگو. روایت را برایش دوباره خواند گفت دوباره بخوان او هم مرتبه سوم خواند خوب که این حدیث در او اثر کرد گفت: به خدا امید دارم و به او کارم را واگذار نمودم. پس نرفت پیش حاکم و کارش درست شد.⁸⁹

کلمه: ((لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم)).

یعنی: هیچ جنبشی و قدرتی در عالم نیست مگر بواسطه خداوند بلند مرتبه و عظیم.

و برای گوینده اش چه ثوابها است همان توکل کردن در اعمال را برای انسان بیان می کند.

نجات یک دسته در میان پنج دسته:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: مردم بر پنج مرتبه هستند عده ای از آنها روزی را از کسب می بیند نه از خدا که ایش ان کافرند و عده ای روزی را از کسب و از خدا می بینند و ایشان مشرکند و عده ای روزی را از خدا دیده و کسب را سببی برای روزی می دانند ولی امید ندارند که خدا به آنها عطا می کند یا نه پس ایشان منافقند که در راز قیت خدا شک دارند و عده ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب سبب روزی است ولی حق خدا را از اموالشان ادا نموده و در راه طلب روزی معصیت خدا را نمی نمایند که اینها مؤمن و مخلص واقعی هستند.⁹⁰

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا وحی کرد به داود پیامبر که بنده ای از بندگان اگر فقط به من اطمینان و توکل کرد و من از نیت او آگاهم پس اگر آسمانها و زمین و هر آنچه در اینها است با او دشمنی کنند من او را از

آن گرفتاریها نجات می دهم و اگر بنده ای به مخلوقاتم تکیه کند و به من اطمینان نکند و مت از نیتش آگاهم پس همه اسباب آسمانها و زمین را از او قطع می کنم و زمین زیرش را برایش خشمناک می کنم و اهمیتی ندارد که به کدام زمین هلاک شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در یکی از کتابهای آسمانی خواند ام که خدا می فرماید سوگند به بزرگواری و جلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را ناامید می سازم و او را پیش مردم خوار می کنم و از قرب خود می رانم و از وصال خود محروم می دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می کند؟ با آنکه کلید همه شدايد در دست من است و بدیگری امیدوار می گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه غیر را میکوبد با آنکه گشایش هر درهای بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است. پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهایی او را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم.

آثار شرک

شرک چنان که گفته شد اقسام و انواع چندی دارد. آثاری که برای شرک گفته شد بسیار است، هر چند که ممکن است برخی از این آثار برای همه انواع نباشد، ولی شاید بتوان گفت که اگر هر یک از انواع آن درمان نشود در نهایت به شرک کامل ختم خواهد شد که این آثار بر آن مترتب خواهد بود. مهم ترین آثاری که برای شرک گفته شده است عبارتند از

اختلاف: شرک، زمینه ساز پیدایش اختلاف و تفرقه در جامعه ایمانی است. (نساء، آیات ۱۱۵ و ۱۱۶؛ انعام، ۱. آیات ۶۵ و ۶۶)

از خود بیگانگی: شرک و بت پرستی، نشانه دگرگونی شخصیتی و از خود بیگانگی انسان است. (انبیاء، آیات ۶۲ تا ۶۵)

استکبار: شرک و بت پرستی، عامل استکبار و حق ناپذیری است. (صافات، آیات ۳۵ و ۳۶)

اضطراب: شرک به خدا، موجب گرفتاری آدمی به دلهره و اضطراب است. (آل عمران، آیه ۱۵۱)

انحطاط: شرک، موجب انحطاط و سقوط انسان از منزلت انسانی خویش و قرار گرفتن در زمره

چهارپایان (فرقان، آیه ۴۳) و هم چنین موجب فرو افتادن از اوج انسانیت و تبدیل شدن به طعمه دیگران می شود. (حج، آیه ۳۱)

بطلان اعمال: شرک، عامل بطلان و بی ثمر شدن اعمال مشرکان خواهد شد. یعنی هر عمل خوبی که نیز انجام می دهد این گونه آن را تباه می کند. (اعراف، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹؛ هود، آیات ۱۳ و ۱۶)

7. بی شخصیتی و بی آبرویی: هم چنین بر اساس آیات ۶۲ و ۶۵ سوره انبیاء و آیه ۴۳ سوره فرقان و ۳۱ سوره حج، شرک موجب بی شخصیتی و بی آبرویی مشرک است.
8. پلیدی: هم چنین شرک موجب پلیدی و رجس شخص مشرک می شود. (اعراف، آیه ۷۱).
9. تحقیر و حقارت: شرکورزی، مایه طرد و تحقیر مشرکان، در جهنم است. (اسراء، آیه ۳۹).
10. تحیر و سرگردانی: شرک به خدا، موجب تحیر و سرگردانی آدمی است به طوری که نمی داند چگونه عمل و رفتار نماید و در فتنه ها در می ماند و حیران می شود. (انعام، آیه ۷۱).
11. تفاخر: شرکورزی به خدا، موجب تفاخر و مباهات می شود که خود عامل بسیاری از مشکلات در زندگی بشر است. (کهف، آیات ۳۴ و ۴۲).
12. جنگ: شرک، زمینه پیدایش جنگ و درگیری در جامعه است. (انعام، آیات ۶۴ و ۶۵).
13. حسرت: حسرت و تأسف، پیامد شرکورزی به خداست که در آیات ۱۶۴ سوره بقره و ۴۲ سوره کهف به آن اشاره شده است.
14. خسران و زیان: شرک، مایه خسارت و از کف دادن سرمایه عمر می شود. (نساء، آیه ۱۱۹؛ اعراف، آیات ۱۴۸ و ۱۴۹).
15. خوف: شرک به خدا، موجب گرفتاری به خوف و دلهره و ترس است. (آل عمران، آیه ۱۵۱؛ کهف، آیه ۴۹).
16. دشمنی: شرکورزی، عامل دشمنی و خصومت مشرکان است. (بقره، آیه ۱۶۵ و ۱۶۶).
17. کینه توزی: هم چنین شرک ورزی موجب کینه توزی میان افراد جامعه می شود. (مائده، آیات ۹۰ و ۹۱).
18. ذلت و خواری: ذلت و بی آبرویی، پیامد شریک پنداشتن برای خداست. (اعراف، آیه ۱۲۵؛ توبه، آیات ۱ و ۲).
19. زوال نعمت: شرک ورزی به خدا، موجب زوال نعمت از آدمی است. (کهف، آیه ۴۲).
20. سرزنش: مورد نکوهش و سرزنش واقع شدن، فرجام حتمی شرک و مشرکان است. (اسراء، آیات ۲۲ و ۳۹).
21. سلطه شیطان: شرک ورزی، زمینه ساز سلطه و ولایت شیطان بر آدمی است. (نساء، آیات ۱۱۶ تا ۱۱۹؛ نحل، آیات ۹۸ تا ۱۰۰).

22. شقاوت ابدی: شقاوت ابدی، پیامد شرک و ارتداد در دین است که در آیه ۲۰ سوره کهف به آن توجه داده شده است.

23. در آیات قرآن آثار بسیاری دیگر چون غضب الهی، ظلم به دیگران، ظلم به خدا، مانع فضل الهی، مانع از رحمت الهی، محرومیت از منافع اجتماعی و مناصب آن، مانع شکرگزاری، نزاع و درگیری، و مسایل بسیاری دیگر می شود که محرومیت از مواهب دنیوی و رستگاری از آخرت از جمله مهم ترین آنهاست^{۹۱}

یکی از مظاهر شرک خفی همان خواسته های نفسانی انسان در پوشش های معنوی است

یکی از مظاهر شرک خفی همان خواسته های نفسانی انسان در پوشش های معنوی است. یعنی اگر نماز بخوانیم و روزه بگیریم، عبادت کنیم و رکوع و سجود طولانی داشته باشیم، اذکار طولانی را با زحمت و مشقت و ریاضت بگوییم همه و همه برای اینکه به مقامات برسیم، برای اینکه اثرات مادی و معنوی عایدمان شود، به کشف و کرامات برسیم، و حتی عارف شویم! اینها رسیدن به مقامات است اما رسیدن به خدا نیست.

: و این همان عبارت آیت الله قاضی را به نظر می آورد که فرمود

بعضی ها سالک خود و اصل خود هستند. « یعنی در خود سلوک میکنند و به خود میرسند نه به خدا و این همان شرک خفی و همان ظلم عظیم که فرمود

إِنَّ الشُّرْكَاءَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

و آیا ظلمی بالاتر از این است که آدمی به اسم خدا و معنویت دنبال خود بگردد، اذکار الهی را بگوید، ادعیه، قرآن، نماز، نماز شب و... بخواند تا به مقامات برسد و کمالاتی را جمع کند؟ خدا را در حاشیه قرار دهد و رسیدن به کمال هدفش باشد؟ این رسیدن به کمال بدون معیت و همراهی خدا یعنی شرک، یعنی بندگی با شائبه که البته چیزی جز خسران به همراه نخواهد داشت و سبب خواهد شد که آدمی هنگامی که پرده از جلوی چشمش کنار برود تنها بگوید

⁹¹ <http://www.samamos.com//>

«يَا حَسْرَتَا عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»

وا حسراتا به من که در کنار خدا بودم و دل به غیر خدا خوش داشتم . و خوشا به حال محبین که حضرت حق خاص آنها هست^{۹۲}

شیخ ابوالقاسم قمی

نقل شده است که حاج شیخ ابوالقاسم قمی روزی برای اقامه نماز جماعت به مسجد شریف آورد و جمعیت زیاد شرکت کنندگان او را خوشحال نمود . همین امر باعث شد که قبل از انجام نماز به منزل بازگشت^(۹۳) .

نماز سیاسی

مدرس به امامزاده شاهرضا (نزدیک قمشه یا شهرضا) آمده بود ، جمعیتی برای دیدارش تمام صحن را پر کرده بودند ، موقع نماز ، همه وضو ساخته ، خواستیم به او اقتدا کنیم . مدرس ، متوجه شد که جمعیت می خواهد با او نماز بگذارد و به عده ای که در صف جلو و غالبا از علماء و اعیان بودند . رو کرد و گفت : هیچگاه نماز سیاسی نخوانید ، خداوند

: کتاب شیدا ص ۱۵۹ (احوال آیت الله کشمیری)^{۹۲}

نور علم دوره سوم ش ۱۰^{۹۳} .

قبول نمی کند سپس امام جمعه شهر رضا را گفت : نماز را شما بخوانید . و خودش در گوشه ای نماز خود را فرادا خواند^(۹۴) .

ملا عبدالله شوشتری

نویسنده کتاب «حدائق المقربین» می نویسد : روزی ملا عبدالله به دیدن شیخ بهایی رفت . ساعتی با وی به گفتگو پرداخت در این موقع صدای اذان بلند شد . شیخ بهایی فرمود : در همین جا نماز بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کنیم و از فیض جماعت بهره مند گردیم . ملا عبدالله مقداری تأمل کرد . سپس از جا برخاسته بدون آن که در منزل شیخ نماز بخواند به خانه خود رفت . یکی از دوستان مخلص که حضور داشت پرسید : شما با این که مقیدید نماز را اول وقت بخوانید چرا خواسته شیخ را اجابت نکردید و همانجا نماز نخواندید؟

پاسخ داد : در آن موقع که شیخ چنین پیشنهادی کرد با خود فکر کردم؛ آیا هرگاه شیخ بهایی پشت سر من نماز بخواند تغییری در من ایجاد نمی شود . دیدم چنان نیست که نفس من تغییری در خود احساس نکند . لذا نماز نخوانده از خانه او بیرون رفتم .

دستش را گرفت و به صحرا برد!

مرحوم مقدس اردبیلی و مخالفت با هوای نفس

در مجلسی ، مرحوم ملا عبدالله تستری از مرحوم مقدس اردبیلی مسئله ای را سؤال کرد مقدس فرمود : بعدا می گویم .

⁹⁴ . داستانهای مدرس

پس از اتمام مجلس دست تستری را گرفت و از مجلس بیرون آورد . و رفتند به صحرا و در آنجا جواب مسئله را شرح داد .

ملا عبدالله گفت : چرا این مطالب را در مجلس نفرمودید .

مقدس فرمود : اگر در آنجا در حضور مردم صحبت می کردیم شاید مایه نقصان من و تو می شد چون هر یک خواهان پیروزی خود بودیم و این نفس سرکش استفاده سوء می نمود و از شائبه ریا و خود خواهی خالی نبود و گناهکار می شدیم ولیالآن در این

بیابان جز من و تو و خدا کسی اینجا نیست ریا و شیطان و نفس هیچ گونه دخالتی ندارند!

آیه الله میلانی

اخلاص و خدایینی یکی دیگر از اوصاف معنوی آیه الله میلانی بود و در این خصوص چنان عمل می کرد که گویی خدا را در همه کارهایش را آشکارا مشاهده می کند . هیچ گاه نمی شد که وسوسه و خودنمایی در کارهایش راه یابد با اینکه در عصر خود از مراجع بزرگ و جامع الشرایط تقلید بود ، اما همیشه می فرمود : من راضی نیستم که نام مرا ببرید! در یک کلام از ظاهر سازی و شهرت نمایی گریزان بود .

حجه الاسلام سید حسن مسقطی

: در کتاب روح مجرد (علامه طهرانی) آمده است

مرحوم سیدحسن اصفهانی مسقطی از اعظم شاگردان مرحوم قاضی بوده و با جناب آقای ..حداد سوابق ممتد و بسیار حسنه ای داشته اند

آقای حاج سید هاشم حداد بسیار از آقا سید حسن مسقطی یاد می نمودند و می فرمودند: « آتش قوی داشت و توحیدش عالی بود و در بحث و تدریس و حکمت استاد بود. در مجادله چیره و تردست بود. کسی با او جرأت منازعه و بحث را نداشت، طرف را محکوم می کرد. وی در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف می نشست و طلاب را درس حکمت و عرفان می داد و چنان شور و هیجانی بر پا نموده بود که با دروس متین و استوار خود، روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاب می دمید و آنان را از دنیا اعراض داده و به « سوی عقبی و عالم توحید حق سوق می داد

برخی افراد شایعه کردند که اگر او به درس خود ادامه می دهد حوزه علمیه را منقلب به حوزه توحیدی می نماید و همه طلاب را به عالم ربوبی و اصل می کند. لهذا تدریس عرفان در نجف تحریم گردید و به آقا سیدحسن هم امر شد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود

علامه میرزا علی آقا قاضی

علامه میرزا علی آقا قاضی - استاد عرفان علامه طباطبائی و بسیاری دیگر از بزرگان - درباره سیدبن طاووس چنین فرموده است: سه نفر در طول تاریخ عارفان به مقام «تمکن در توحید» رسیده‌اند: سید بن طاووس، احمد بن فهد حلی و سید مهدی بحرالعلوم.

!مگر در روز، روشنائی روزاست که مرا نگه می دارد؟

در یکی از شبها مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) را به یک میهمانی دعوت می کنند، در آن زمان کوچه ها تاریک بوده است

در نتیجه راه رفتن برای ایشان در چنین وضعی سخت بود 

یکی از آقایان پیشنهاد می کند که آقا اگر چنین مراسمی در منزل خودتان باشد بهتر است 

وقتی که شما را به منزل دیگران دعوت می کنند، تشریف نبرید، الان شب است و تاریکی همه ♦ □
..جا را فرا گرفته است. ممکن است حضرتعالی در این سن و سال زمین بخورید

-حالا توحید را ببینید- ✨

!فورا آقا می فرمایند: مگر در روز، روشنائی روزاست که مرا نگه می دارد؟

:و این آیه مبارکه را تلاوت می فرمایند ✨

«(قُلْ مَنْ يَكْلَأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ) ✨ (انبياء 42) ✨»

چه کسی شبها و روزها شما را از آسیب هایی که می خواهد به شما برسد، حفظ می کند. آیا " ✨
روشنائی است که شما را نگه می دارد

اخواند به گریه افتاد...

شیخ احمد دشتی از یاران آخوند ملا کاظم خراسانی تعریف کرد که : در زمانی که وضع مالی آخوند و همه ما خراب بود ، یکشب که آخوند مجلس درس خصوصی داشت و در آن مجلس شاگردان مبرز او مثل میرزای نائینی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و آقاضیاء الدین عراقی و شیخ عبدالله گلپایگانی و عده ای دیگر حضور داشتند ، وقتی درس تمام شد ، ما دیدیم که سیدی باتفاق یک نفر زائر خدمت ایشان آمد و آن مرد زائر مقداری وجوهات در آورد و به آخوند داد و ایشان پولها را زیر تشکشان گذاشتند . ما همه خوشحال شدیم که عنقریب استاد به ما که بی پول بودیم ، چیزی می دهد . اما یک دفعه سید در گوش آخوند چیزی گفت که آخوند خراسانی ، قلم و دواتی به او دادند و سید چیزی نوشت ولی آخوند وقتی نوشته را خواند ، آنرا پاره کرد و بعد پولها را از زیر تشک در آورد و به او داد . و سید هم تشکرکنان با آن زائر رفت .

بعد از رفتن آنها ، با اصرار ما ، آخوند علّت این کار را چنین فرمود : آن مرد زائر چهارصد لیره پول برایم آورد . ولی آن سید گفت : دوپسر دارد و می خواهد هر دورا داماد نماید ، اما پول ندارد . برای اینکه کسی متوجّه نشود ، من به او گفتم ، بنویس که چقدر پول لازم داری . او هم نوشت : صدلیره . من دیدم این مبلغ برای داماد کردن دوپسرش ، کافی نیست . لذا هر چهارصد لیره را به او دادم .

اینجا بود که شاگردان شروع به قال مقال کردند که : آقا این چه وضعی است؟ شما که می دانید وضع مالی همه ما خراب است . ما به جهنّم! شما چرا بفکر خودتان نیستید؟ الان که شما وبچه هایتان در مضیقه هستید ، چرا همه چهارصد لیره را به آن سید دادید؟ در اینحال یکدفعه آخوند شروع کرد به گریه کردن! همه ساکت شدند و از ایشان

معذرت خواستند و گفتند که قصد جسارت نداشتند . آقای آخوند بعد از چند دقیقه ساکت شدند و فرمودند : ناراحتی من بخاطر این نیست که بمن توهین شد یا نشد! بلکه افسردگی من از این است که می بینم تمام زحماتی که من در عرض این سالها برای شما کشیده ام ، همه به هدر رفته است! زیرا مشاهده می کنم که شما در رکن اوّل اسلام ، که توحید است ، وامانده اید!! واز آن غافلید و نمی دانید که رزق و روزی را خدا می دهد نه بنده خدا .

اگر منظورتان از این حرفها این است که من این قبیل پولها را برای خود بردارم و پس انداز کنم . من احتیاج به پس انداز ندارم! زیرا وقتی از مشهد به نجف آمدم جز یکی دو جلد کتاب ، هیچ نداشتم و خداوند اینهمه نعمت و عزّت بمن مرحمت فرمود . و اگر منظورتان بچه هایم است که آنها هم وضعشان خوب است و خدا رزاق آنهاست و اگر منظورتان

خودتان است ، شما هم باید به خدا اتکاء داشته باشید و امید به او به بندید نه به کس دیگر .
من متأثرم از اینکه می بینم شما خدا را فراموش کرده اید و به بنده او چشم دوخته اید^{۹۵} .

قرآن یه داستان تکانه‌نده ای داره

قرآن یه داستان تکانه‌نده ای داره. (سوره کهف آیه 32 به بعد) میگه دو نفر بودند و هر کدوم یه باغ داشتند که کنار همدیگه بوده. یکیشون به اون یکی میگه من از تو مال بیشتری دارم و فرزندانم بیشتره. فکر نکنم دیگه معادی هم در کار باشه و تازه اگر باشه خدا بیشتر از اینا بهم میده! اون دوستش میگه
||||| تو چرا به خدا کافر میشی و مشرک شدی؟ اگر نه چرا وقتی آمدی توی باغ نگفتی هیچ نیروی جز نیروی خدا تعالی نیست؟ فردا اگر آب بیاد باغ تو بیره چکار میکنی؟ امیدوارم که آب بیاد و باغ تو بیره. اتفاقاً همین اتفاق هم میفته و اون فرد پشیمون میشه و میگه عجب اشتباهی کردم به خدا کافر
شدم.

این داستان رو که من خوندم به اونجایی که رسید که دوستش میگه تو چرا به خدا کافر شدی، گفتم ا
مگه این بدبخت چی گفت که سریع بهش گفت به خدا کافر شدی و مشرک شدی؟! اول گفتم
شاید از اول مسلمون نبوده اینطوری بهش گفته یا شاید از حرفش ناراحت شده حالا یه چیزی گفته!!
اما بعد دیدم میگه تو چرا نگفتی نیرویی جز خدا نیست، بعدشم عذاب بر اون فرد نازل میشه و آخر
داستان خود این فرد هم اذعان میکنه که آره من کافر و مشرک شده بودم و اشتباه کردم. اینجا شد که
برگشتم بینم چه چیزی باعث شد که به این روز بیفته و چطور شد یه مسلمونی به یه چشم بهم زدنی
یه دفعه مشرک و کافر شد. چند تا موضوع به ذهنم رسید: اول اینکه خدا رو فراموش کرد و یه
جوړایی خودشو شریک دونست که آره اینا همش مال منه. بعدشم یکی از اصول دین که معاد باشه
رو اینقدر راحت فراموش کرد (کفر). آخر سر هم روی همین خیال باطل شروع کرده بود به فخر
فروشی یعنی عملی رو انجام داده بود که گناه هست، شاید اگر طرف مقابلش هم ناراحت کرده حق
الناسی هم به گردنش افتاده

نادیده گرفتن اصول دین

یک نکته ای که آدم باید توجه کنه اینه که نادیده گرفتن اصول دین به طرز وحشتناکی میتونه توی سرنوشت انسان تاثیر داشته باشه. یکی از مشکلات اصلی امروز ما مسلمونا اینه که اصول دین که نه یک امر تقلیدیه و همه باید خودشون بفهمن به طور کلی نادیده گرفته شده و در عوض فروع دین چنان پررنگ و مهم شده که کلاً بعضی فکر میکنن دیگه دین همین فروعه (همین چیزایی که مراجع تقلید میگن و روش فتوا میدن) و چون اشهدشونو گفتن و اینارو رعایت میکنن دیگه مسلمان وارسته شدند و وارد یک قلعه محکمی شدند که هیچ خللی هم بهش وارد نیست. هر چی هم توی قرآن نوشته مشرکین و کافرین، منظورش مشرکین و کافرین مکه بوده و مربوط به زمان بت پرستا میشده و الان دیگه این دوران سپری شده و ازین خبرا نیست یا اگر هست اینجاها نیست بلکه توی آمریکا و انگلیس و کشورهای دیگه است^{۹۶}

نظر عارف بزرگ سید علی قاضی در توحید

قاضی وصول به مقام توحید و سیر الی الله را بدون پذیرفتن ولایت امامان شیعه علیهم السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها، محال می دانست.^{۹۷}

وی می گفت: اگر من به جایی رسیده باشم از دو چیز است: قران کریم و زیارت حضرت سیدالشهداء

احراق

او همچنین برای از بین بردن اغراض و نیت های نفسانی، روش احراق را توصیه می کرد و این طریقه را از قران کریم الهام گرفته بود. در این طریقه، سالک الی الله باید بداند که همه چیز

^{۹۶} <http://zireasemanekhoda.blogspot.com/1392/02/02/post-865/>

^{۹۷} حسین بنی طهرانی، توحید علمی و عینی، ص ۴۰؛ روحانی نژاد، ص ۸۸

ملک مطلق خداست و او فقر ذاتی دارد و این تفکر سبب سوختن تمام نیات و صفات او می شود، لذا به آن احراق می گویند.^{۹۸}

نقش استاد

او در سیر الی الله به داشتن استاد بسیار اهمیت می داد و بر آن بود که استاد باید خبیر و بصیر، خالی از هوای نفس، رسیده به معرفت الهی و انسان کامل باشد. از نظر وی، سالک اگر نصف عمر خود را در جستجوی استاد بگذراند، ارزش دارد و ^{۹۹} سالکی که استاد را دریابد، نصف راه را طی کرده است

وی، در عین فقر و ساده‌زیستی، با ریاضت های سخت و غیر شرعی مخالف بود و اعتقاد داشت که سالک باید به جسم هم رسیدگی کند، زیرا جسم مرکب روح است، از این رو به وضع ظاهری خود اهمیت می داد و معمولاً عطر می زد و لباس سفید و تمیز می پوشید و به حسن خلق و نیکوکاری سفارش می کرد.^{۱۰۰}

در احوال آیت الله سید علی قاضی نوشته اند: کثرت سجده و انقطاع او به گونه ای بود که گاهی شاگردان خدمتشان می رسیدند و او آن قدر در سجده بود که آن ها ناامید شده و برمی گشتند. آیه الله نجابت به نقل از سید علی قاضی گفته است: " فقر و بی پولی و اولاد زیاد همواره به من فشار می آورد اما هنگامی که سر نماز می ایستم خداوند تبارک و تعالی لذت عبودیت را به قسمی به بنده می فهماند که قریب به یک ساعت نماز طول می کشد و پس از نماز فکر می کنم این لذت عبودیت در نشئه بعدی به نحوی که عبودیت و ربوبیت حفظ شود آیا نصیبمان می شود یا نه؟ از آیت الله نجابت نقل شده است که: " این تازه احوالات ایشان در اواسط راه و بدایات بوده، والا در نهایت که بسیار برتر بود" و او نه تنها از دنیا و مردم آن منقطع است که از آخرت هم چشم پوشیده و به شاگردان خود نیز می گوید: "در حال حاضر نماز یا ذکر و عبادت در برابر زیبایی مطلق و جمال جمیل الهی هر چه دیدید و شنیدید، شما را مشغول نکند و مبادا به بهانه بهشت از بهشت آفرین غافل شوید"

رسالة سیر و سلوک، شرح حسینی طهرانی، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ حسینی طهرانی، رساله لب اللباب، ص ۱۲۴-۱۲۵^{۹۸}

ر رسالة سیر و سلوک، شرح حسینی طهرانی، ص ۱۷۶^{۹۹}

حسینی طهرانی، مهر تابان، ص ۹۹؛ یادنامه عارف کبیر، ص ۱۰؛ نک: غفاری، ص ۱۶۳-۱۶۵^{۱۰۰}

از مرحوم سید هاشم رضوی نیز نقل شده است: "مرحوم قاضی فرزندى داشتند که خیلی مورد علاقه‌شان بود و با حادثه برق گرفتگی از دنیا رفت. در آن روزهای غم انگیز به خدمتشان شرف یاب شدم تا عرض تسلیتی کرده باشم. اولاً فرمودند: "آن بچه تا الان نزد من بود شما که آمدید او رفت و سپس در خلال عرض تسلیت فرمودند: تمام هم و غم دنیا در نزد ما تا اول الله اکبر نماز است"

می‌فرمود: "دو سه روز است در این فکرم که اگر در بهشت نگذارند ما نماز بخوانیم چه بکنیم؟!"

به او می‌گویند: تو و اینهمه اهل و عیال و خرج زیاد و بی پولی؟ می‌گوید: "این حال را دوست دارم. در مقابل آن غنای مطلق باید فقیرترین باشم، وقتی پول ندارم احساس نیاز بیشتری به خدا می‌کنم و التفاتم به خدا بیشتر می‌شود و در آن حال با خود می‌اندیشم آیا این لذایذی که از نماز نصیبم می‌شود، در برزخ هم نصیبم می‌شود"

سعی کنید چیزی از خدا نخواهید،

یکی از شاگردان سید هاشم حداد می‌گوید: ایشان می‌گفت: غسل مرده را به هر طرف بیندازد می‌افتد، اراده ندارد و مطیع است. عبد هم باید در برابر خدا چنین باشد. من به ایشان عرض کردم: اگر چیزی از خدا خواستیم چگونه متوسل شویم؟ فرمودند: سعی کنید چیزی از خدا نخواهید، بگذارید او هرچه می‌خواهد بشود. عالم را مدبرش می‌گرداند. می‌گفت: مجرد واقعی این است که امور مختلف برای تو فرقی نکند و خواسته ای نداشته باشی.

حضرت امام از موحدین واقعی

امام خمینی از موحدین واقعی بودند. در فتح خرمشهر و فتح مهران فرمودند: خدا خرمشهر را ازاد کرد. خدا مهران را ازاد کرد.

درباره انقلاب فرمودند: نه من و نه مردم انقلاب را پیروز نکردند بلکه خدا انقلاب را پیروز کرد.

حضرت امام هیچگاه **من** نمی گفتند همیشه می گفتند خدا.

امام فرمودند "من در عمرم در چیزی نترسیدم."

این از وصاف موحدین هست که فقط خدا را می بینند و خشیت و ترس خدا را فقط در دل دارند.

حضرت امام در حوادث سخت انقلاب هیچگاه دچار اضطراب نمی شدند.

ایه الله رسولی محلاتی می گوید وقتی خرمشهر سقوط کرد آقای غرضی استاندار خوزستان زنگ زد و خبر سقوط خرمشهر را داد من بدون جوراب دویدم تا خبر را به امام بدهم امام می خواستند نماز را شروع کنند من خبر را به ایشا دادم امام فرمود جنگ است گاهی پیروزی است گاهی شکست. و به نمازشان پرداختند

در حالی که افراد زیدی سراغ داریم با شنیدن خبر بدی، سگته کرده اند! یا دچار اضطراب شده اند.

در نجف بعضی از آقایان و مردم به امام گله می کردند که چرا با بعضی از دوستانتان زیاد گرم نمی گیرید؟ مثلاً می گفتند دو آیت الله به هم می رسند، به هم تعظیم می کنند و با همدیگر گرم می گیرند. امام می فرمودند: «من در طی مدت چهل سال زحمت کشیدم تا موحد شدم حالا تازه بیایم^{۱۰۱}» «او مشرک بشوم و سجده کنم برای شما و آقایان؟»

ایه الله بهاء الدینی هم از موحدان واقعی بود.

: آیت الله مبشر کاشانی پیرامون شخصیت مرحوم آیت الله بهاء الدینی گفت

مرحوم آیت الله بهاء الدینی بیشتر با تهذیب نفس و با تفکر در توحید به این مقامات رسید یکی از چیز هایی که خیلی انسان را مقرب درگاه الهی می کند بحث توحید است یعنی انسان اگر به معنی واقعی کلمه موحد باشد ، مقرب است

برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، جلد سوم، به کوشش: غلامعلی رجائی، ص ۲۲۵^{۱۰۱}

ایشان در ادامه گفت : ما در این دعای معروف سریع الاجابه که خیلی دعای مهمی است و امام کاظم سلام الله علیه فرمودند که این دعای عظیم الشان را که سریع الاجابه است ، بخوانید . کسی حاجتی داشته باشد بعد از پنج نماز واجب بعد از تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها شروع کند این دعا را بخواند و البته سه مرتبه سوره توحید را بخواند و بعد این دعا را بخواند اکمل است

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَطَعْتُكَ فِیْ اَحَبِّ الْاَشْیَاءِ اِلَیْكَ وَهُوَ التَّوْحِیْدُ وَلَمْ اَعْصِكَ فِیْ اَبْغَضِ الْاَشْیَاءِ اِلَیْكَ وَهُوَ الْکُفْرُ فَاعْفُ لِیْ مَا بَیْنَهُمَا یَا مَنْ اِلَیْهِ مَقَرِّیْ اَمْنِیْ مِمَّا فَرَعْتُ مِنْهُ اِلَیْكَ

آیت الله مبشر کاشانی تصریح کرد : در آغاز دعا محبوب ترین چیزها نزد خدا توحید است خدا هیچ چیز را به اندازه توحید دوست ندارد . ولایت اهل بیت عصمت و طهارت هم من التوحید است یعنی از توحید جدا نیست و ما به ملازمه می دانیم که باید ولایت را بپذیریم و بشناسیم و عارف به ولایت باشیم تا عارف به توحید باشیم

ایشان در ادامه افزود : و میغوض ترین اشیاء و امور به درگاه خدا کفر است . در دعا می گوید من در باب اعتقادات مطیع تو بودم و موحد شدم و هرگز طرف کفر نرفتم که ابغض اشیاء باشد و حالا بین کفر و توحید این وسط گناهای کرده ام نه از باب اینکه موحد نبودم و نه از باب اینکه کافر بودم و این گناهان را کردم ، این وسط با اینکه موحد بودم و با اینکه کافر نبودم گناه کردم پس به خاطر اینکه کافر نبودم ، من را از خودت دور نکن و راهم بده و چون منشأ گناهم کفر نبوده است از طرفی هم گناهان من را به کفر نرسان

این مدرس عالی حوزه در ادامه افزود : منظور این است که مرحوم آیت الله بهاء الدینی که رضوان خدا بر او باشد یک مرد موحد بود .

من از آقای کشمیری (در مورد آیت الله قاضی) پرسیدم که فرمودند آیت الله قاضی در توحید شهودی خیلی قوی بود آیت الله قاضی به عالی ترین مرحله رسیده بود . انسان اگر موحد باشد و در توحید به مرحله توحید شهودی برسد به تمام مراحل می تواند برسد آیت الله بهاء الدینی و آیت الله قاضی این جوری بودند

ایشان در ادامه افزود : توحید شهودی هم در عمل معلوم می شود شما در توحید هیچ گاه خودتان را از دیدگاه خدا خارج نمی بینید ، لحظه به لحظه داری می بینی که خدا تو را می بیند ، در محضر خدا هستی ، کسی در خانه باشد یا در خانه نباشد . امام به فرد فرمود تو برو یک جایی کسی تو را نبیند هرچی گناه می خواهی انجام بده به شرطی که کسی تو را نبیند ، خدا نبیند خب هر جا برود خدا هست

ایشان در ادامه گفت : انسان به این مرحله توحید شهودی برسد که در خلوت و جلوت حتی در قلبش (غیر خدا را نبیند) ما می گوئیم مشکلی دارم به آقای فلانی می گویم مشکل من را حل کند و به اداره می روم تا اینجا را امضا کند اگر شما خدا را می بینید همان جا ظاهر را به این آقا می گوئید اما باطنا به خدا می گوئید باید این طوری باشد که بر حسب ظاهر به مردم مراجعه می کنی اما بر حسب باطن غیر خدا را نبینی این آقا را هم نمی بینی ولی بر حسب ظاهر مکلفی بروی پیش این آقا موکلفی با احترام بگویی این پرونده ام را رسیدگی و امضا کن در عین حال باطنا فقط خدا را می بینی اگر او بخواهد این امضا می کند نخواهد امضا نمی کند این توحید است . یک - مرحوم آقای بهاء الدینی در توحید خیلی قوی بود و لذا در توحید خیلی تفکر می کرد دو- در تهذیب نفس که کاری را برای غیر خدا انجام ندهد

ما بتوانیم این دو تا گام را برداریم برنده ایم ، به مقصد رسیده ایم یعنی به اوج کمال هم می توانیم برسیم به شرطی که این دو تا گام را برداریم

حضرت آیت الله مبشر کاشانی در ادامه افزود : موحد باشیم و هر کاری که می کنیم برای خدا باشد حالا اگر مثلاً در این بین سهوی پیش آمد اتفاقی پیش آمد انسان اشتباه کرد خدا زود می آمرزد عفو و غفور است زیرا منشأ گناه نه کفر بوده است و

نه هوای نفس

گرچه این جور انسان ها اصلاً گناه نمی کنند به یک نوع عصمت می رسند که در بحث عصمت اکتسابی گفتیم این گونه افراد به عصمت اکتسابی می رسند همیشه خدا را می بینند و هیچ کاری به خاطر غیر خدا نمی کند حتی کارهای خیر را زیرا کارهای خیر هم ممکنه برای خدا نباشد

ایشان در ادامه افزود : انسان موحد در روایت است غیر از کار خیر، از او شر سر نمی زند چون همه ی وجودش را خدا گرفته است و هر کاری می کند به عشق خدا و برای خداست از خدا هیچ وقت جدا نیست بنابراین هیچ وقت مبدا شر نمی شود مبدا شر کسی است که شیطان در او حلول و استیصال کرده است اگر خدا بر قلب و فکر انسان حاکم باشد ان الله علی العرش الستوی در روایت داریم که قلب مومن عرش خداست یعنی ان الله علی قلب مومن استوی اگر خدا بر قلب مومن حکومت کند آنوقت وی گناه می کند ؟ مبدا شر نمی تواند باشد این دو به هم زنی ها این لجبازی ها این بد گویی ها این دعوایی که الان می شود به خاطر این است که خدا بر قلب ها حاکم نیست وقتی که شیطان حاکم می شود انسان منشأ شر می شود خدا حاکم می شود انسان منشأ خیر می شود

آیت الله بهاء الدینی موحد بود به تمام معنا موحد بود رضوان خدا بر او باد¹⁰²

فهرست:

1- صفات خدا که بر رحمت بی کرانش دلالت می کند

2- آیات و روایات رحمت الهی

¹⁰² <http://shafaqna.com/persian/services/dialogue/item/33968>

3-توبه پذیری خدا از جمله جلوه رحمت الهی

4-پیامبران و کتابهای آسمانی از آثار رحمت خدا

5-باران ها و ابرها و آبها و هزاران نعمت آسمانی و زمینی که در اختیار بشر قرار داده است

6-نجات پیامبران و یارانشان از دست کفار و مستکبرین

7-قبول شفاعت واسطه ها در قیامت

8-نجات عده ای از اهل جهنم بعد از مدتی از حضور آنان در جهنم

9-فراهم کردن نعمتهای بهشتی برای اولیاء

10-قرار دادن ثوابهای بزرگ در مقابل کارهای ناچیز

11-پرده پوشی در مقابل هزاران گناهی که انسان ها در خفا انجام می دهند.

1-صفات خدا که بر رحمت بی کرانش دلالت می کند

خداوند اسمهای زیبا و بزرگی دارد که بر رحمت و اسعه اش دلالت می کند . از جمله اسمهای پروردگار، ارحم الراحمین، غفار الذنوب، حنان، کاشف الکروب و غیره است. بهترین جا برای پیدا کردن اسمهای خداوند در مورد مهربانیتش یکی قرآن کریم و دیگری در دعای جوشن کبیر است .

در قرآن کریم که 114 سوره دارد همه سوره ها با جمله: بسم الله الرحمن الرحيم آغاز می شود. و سوره حمد هم که روزی ده بار در نمازها خوانده می شود در آیه دوم به رحمانیت و رحیمیت خدا اشاره می کند.

همچنین سوره ای بنام الرحمن در قرآن کریم وجود دارد و صدها بار خدا به رحمانیت خود اشاره کرده است.

البته خداوند در دنیا نسبت به همه چه مؤمن و چه کافر رحم می کند ولی در آخرت فقط بر مؤمنین و کسانی که شهادتین را گفته اند ولی کارهای زشتی هم داشته اند رحم می کند اما نسبت به کفار و منافقین دیگر رحم نمی نماید.

در دعاها هم هزاران بار به رحمت وسیع الهی اشاره شده که به قطعاتی از دعای جوشن کبیر در این مورد اشاره می شود:

یا خَيْرَ الْغَافِرِينَ، یا خَيْرَ الْفَاتِحِينَ، یا خَيْرَ الْوَاصِينَ، یا ای بهترین آمرزندگان ای بهترین گشایندگان ای بهترین یاران ای

خَيْرَ الْحَاكِمِينَ، یا خَيْرَ الرَّازِقِينَ، یا خَيْرَ الْوَارِثِينَ، یا خَيْرَ الْحَامِدِينَ، یا خَيْرَ بَهْتَرِينَ حَاكِمَانَ ای بهترین روزی دهان ای بهترین ارث بران ای بهترین ستایشگران ای بهترین یادکنندگان ای بهترین فرو فرستندگان ای بهترین احسان کنندگان

الذَّاكِرِينَ، یا خَيْرَ الْمُنْزِلِينَ، یا خَيْرَ الْمُحْسِنِينَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَنَّانُ يَا دَيَّانُ يَا نَزْدَ اَوْ اسْتِ مَایه و اصل کتابها (5) خدایا از تو می خواهم بحق نامت ای مهرپیشه ای نعمت بخش ای پاداش دهنده ای

بُرْهَانُ، يَا سُلْطَانُ يَا رِضْوَانُ، يَا غُفْرَانُ يَا سُبْحَانَ، يَا مُسْتَعَانَ يَا ذَاالْمَنِّ وَالْيَمَانِ دَلِيلُ وَ رَاهِنَمَا ای سلطان
ای خوشنود ای آمرزنده ای منزّه ای یاور ای صاحب نعمت و بیان

یا غَافِرَ الْخَطَايَا، یا کَاشِفَ الْبَلَاءِ، یا مُنْتَهَى بر اهل کشور خود ستم نکند ای آمرزنده خطاها ای برطرف
کننده بلاها ای منتهای

الرَّجَايَا، یا مُجْزِلَ الْعَطَايَا، یا وَاهِبَ الْهَدَايَا، یا رَازَ الْبَرِّ، یا قَاضِيَ آمِیدها ای دهنده بزرگ عطاها ای
بخشنده هدیه‌ها ای روزی ده بنده‌ها ای برآورنده

الْمَنَايَا، یا سَامِعَ الشَّكَايَا، یا بَاعِثَ الْبَرِّ، یا مُطْلِقَ الْأَسَارِ، آرزوها ای شنونده شکایتها ای برانگیزنده
مردمان ای رهاننده اسیران

يَا عُدَّتِي عِنْدَ شِدَّتِي، يَا رَجَائِي عِنْدَ مُصِيبَتِي، معیوب ای پناه هر آواره (11) ای ذخیره هنگام سختی من
ای امید من در برابر پیش آمدهای ناگوار

يَا مُوْنِسِي عِنْدَ وَحْشَتِي، يَا صَاحِبِي عِنْدَ غُرْبَتِي، يَا وَلِيَّي عِنْدَ نِعْمَتِي، ای همدم من هنگام ترس و وحشت ای
رفیق من در غربتم ای صاحب اختیار من در نعمتم

يَا غِيَاثِي عِنْدَ كُرْبَتِي، يَا دَلِيلِي عِنْدَ خَيْرَتِي، يَا غَنَائِي عِنْدَ افْتِقَارِي، يَا مَلْجَأِي عِنْدَ اِي فریادرس من در غم و
اندوه ای دلیل و راهنمایم هنگام سرگردانی ای توانگری من هنگام نداری ای پناه من هنگام

اضْطِرَارِي، يَا مُعِينِي عِنْدَ مَفْزَعِي)

درماندگی ای کمک کارم در بیچارگی و پریشانی

يَا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، یا صَرِيخَای عطا بخشنده ای در گذرنده ای نیرو دهنده (تغییر
دهنده) (14) ای راهنمای سرگردانان ای فریادرس فریادخواهان ای دادرس

الْمُسْتَضْرِّخِينَ، يَا جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ، يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ، يَا عَوْنَ الْمُؤْمِنِينَ، يادادخواهان ای پناه پناه جویان
ای امان بخش ترسناکان ای کمک مؤمنان ای

رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ، يَا مَلَجَأَ الْعَاصِينَ، يَا غَافِرَ الْمُذْنِبِينَ، يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ رَحِمِ كُنْدَةِ مَسْكِينَانِ ای پناه عاصیان
ای آمرزنده گناهکاران ای اجابت کننده دعای درماندگان
الْمُضْطَرِّينَ (15)

يَا مَنْ وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ، يَا مَنْ سَبَقَتْهُ سُلْطَنُ وَ قَدَرَتِي نِيست جز سُلْطَنُ او ای که رحمتش
همه چیز را فراگرفته ای که

رَحْمَتُهُ غَضِبَهُ، رحمتش بر خشمش پیشی جسته ای

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ يَا مَنْ سَتَرَ الْبُذْرَ (یا دوستدار) ای پاکیزه ای پدید آورنده ای نیرومند ای
سرپرست (22) ای که کار نیک را آشکار کنی و ای که کار زشت را

الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُوَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ، يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، پنهان کنی ای که کسی را به گناه
نگیری ای که پرده کس نداری ای بزرگ گذشت

يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا صَاحِبَ الْيَمِينِ نیکو در گذر ای پهناور آمرزش
ای گشاده دو دست (فضلش) به رحمت ای مطلع

كُلَّ نَجْوَى 'یا مُنْتَهَى' كُلِّ شَكْوَى 'از سخن سری و راز ای منتهای هر شکایت

يَا عَاصِمَ مَنْ اسْتَعَصَمَهُ، يَا رَاحِمَ مَنْ اسْتَرْحَمَهُ، يَا غَافِرَ مَنْ اسْتَغْفَرَهُ، یا ای نگهدار کسی که نگهداریش
خواهد ای رحم کننده کسی که ترحمش خواهد ای آمرزنده کسی که از او آمرزش خواهد ای

نَاصِرٍ مِّنِ اسْتَنْصَرَةٍ، يَا حَافِظَ مَنِ اسْتَحْفَظَهُ، يَا مُكْرِمَ مَنِ اسْتَكْرَمَهُ، يَا مُرْشِدَ يَاورِ كَسِي كَه از او یاری طلبد
ای نگهدار کسی که از او نگهداری خواهد ای اکرام کننده کسی که از او بزرگواری خواهد ای راهنمای

مَنِ اسْتَرْشَدَهُ، يَا صَرِيخَ مَنِ اسْتَصْرَخَهُ، يَا مُعِينَ مَنِ اسْتَعَانَهُ، يَا مُغِيثَ مَنِ كَسِي كَه از او ره جوید ای
دادرس کسی که از او دادرسی خواهد ای کمک کار کسی که کمکش خواهد ای فریاد رس کسی که
فریادرسیش خواند

اسْتَفَاثَهُ

از هر بخشنده ای مهربانتر از هر مهربان

يَا نِعْمَ الْحَسِيبُ، يَا نِعْمَ الطَّيِّبُ، يَا نِعْمَ الرَّقِيبُ، يَا نِعْمَ الْقَرِيبُ، يَا نِعْمَ آي نيكو حسابکش ای نيكو طيب
ای نيكو نگهبان ای نيكو نزديك ای نيكو

الْمُجِيبُ، يَا نِعْمَ الْحَبِيبُ، يَا نِعْمَ الْكَفِيلُ، يَا نِعْمَ الْوَكِيلُ، يَا نِعْمَ الْمَوْلَى، پاسخ ده ای نيكو دوست ای نيكو
عهده دار ای نيكو وكيل ای نيكو سرور ای نيكو ياور

يَا نِعْمَ النَّصِيرُ،)

(57)اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا غَفُورُ يَا غَفُورُ، يَا صَبُورُ يَا شَكُورُ،(57) خدایا از تو می خواهم به حق نامت
ای درگذرنده ای آمرزنده ای شکیبا ای سپاس پذیر بندگان ای مهربان ای توجه کننده ای مورد توجه و
درخواست بندگان ای مهرورز ای منزه ای پاکیزه

يَا رَوْفُ يَا عَطُوفُ، يَا مَسْئُولُ يَا وَدُودُ، يَا سُبُّوحُ يَا قُدُّوسُ

(59)يَا حَبِيبَ مَنْ لَا حَبِيبَ لَهُ، يَا طَبِيبَ مَنْ لَا هِمَّةَ خَلَايِقِ قَدْرَتِ او (59) ای دوست آنکس که دوستی
ندارد ای طيب آن کس که

طَبِيبَ لَهُ، يَا مُجِيبَ مَنْ لَا مُجِيبَ لَهُ، يَا شَفِيقَ مَنْ لَا شَفِيقَ لَهُ، ياطبیبی ندارد ای پاسخ ده آن کس که پاسخ ده ندارد ای یار دلسوز آن کس که دلسوزی ندارد ای

رَفِيقَ مَنْ لَا رَفِيقَ لَهُ، يَا مُغِيثَ مَنْ لَا مُغِيثَ لَهُ، يَا ذَلِيلَ مَنْ لَا ذَلِيلَ رَفِيقَ آن کس که رفیق ندارد ای فریادرس آن کس که فریادرسی ندارد ای راهنمای آنکه راهنمایی ندارد

لَهُ، يَا أَنِيسَ مَنْ لَا أَنِيسَ لَهُ، يَا رَاحِمَ مَنْ لَا رَاحِمَ لَهُ، يَا صَاحِبَ مَنْ لَا إِي مونس آنکس که مونس ندارد ای ترحم کننده آن کس که ترحم کننده ای ندارد ای همدم آن کس که همدمی ندارد صاحب لَهُ

(63) يَا مَنْ يَعْلَمُ مُرَادَ الْمُرِيدِينَ، يَا مَنْ يَعْلَمُ ضَمِيرَ الصَّامِتِينَ، یا (63) ای که می داند خواسته دل هر خواهنده را ای که آگاه است از نهاد خاموشان ای

مَنْ يَسْمَعُ أَنِينَ الْوَاهِنِينَ، يَا مَنْ يَرَى بُكَاءَ الْخَائِفِينَ، یا مَنْ يَمْلِكُ که می شنود ناله خسته دلان ای که می بیند گریه ترسناکان ای که دارد

حَوَائِجَ السَّائِلِينَ، یا مَنْ يَقْبَلُ عُذْرَ التَّائِبِينَ، یا مَنْ لَا يُصْلِحُ عَمَلِ خواسته های خواستاران را ای که بپذیرد عذر توبه کنندگان ای که اصلاح نکند کار

الْمُفْسِدِينَ، یا مَنْ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، یا مَنْ لَا يَبْعُدُ عَنْ قُلُوبِ مَفْسِدَانِ را ای که از بین نبرد پاداش نیکوکاران ای که دور نباشد از دل عارفان ای بخشنده ترین بخشندگان

الْعَارِفِينَ، یا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ

(66) يَا مَنْ خَلَقَنِي صَبْرَ پیشه ای نیک بخش ای مختار در کارها ای کارگشا ای پر جود و عطا ای فرح بخش (66) ای که مرا آفریدی

وَسَوَّانِي، يَا مَنْ رَزَقَنِي وَرَبَّانِي، يَا مَنْ أَطْعَمَنِي وَسَقَانِي، يَا مَنْ وَارَسْتَنِي أَيُّهَا الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
که مرا خوراندی و نوشاندی ای که

قَرَّبَنِي وَادْنَانِي، يَا مَنْ عَصَمَنِي وَكَفَانِي، يَا مَنْ حَفَظَنِي وَكَلَّانِي، يَا بَيْتَ خُدَّاءِ الْعَالَمِينَ يَا بَيْتَ خُدَّاءِ الْعَالَمِينَ
مرا نگهداشته و کفایت کردی ای که محافظت و نگهداریم کردی ای

مَنْ أَعَزَّنِي وَأَغْنَانِي، يَا مَنْ وَفَّقَنِي وَهَدَّانِي، يَا مَنْ أَنْسَنِي وَأَوَّانِي، يَا كَافِيَ الْخَلْقِ فِي الْخَلْقِ يَا كَافِيَ الْخَلْقِ فِي الْخَلْقِ
ساخت ای که به من توفیق داده و راهنمایی کرد ای که با من انس گرفته و جایم داد ای که مرا بمیراند و
وزنده نگه دارد

مَنْ أَمَاتَنِي وَأَحْيَانِي

(91) يَا مُعِينَ الضُّعَفَاءِ، يَا صَاحِبَ الْغُرَبَاءِ، يَا زُنْدَةَ مَرْدَانٍ رَا جَزَاو (91) ای کمک کار ناتوانان ای
رفیق دور از وطنان ای

نَاصِرَ الْأَوْلِيَاءِ، يَا قَاهِرَ الْأَعْدَاءِ، يَا رَافِعَ السَّمَاءِ، يَا أَنْيَسَ الْأَصْفِيَاءِ، يَا يَارَ دُوسْتَانِ دُشْمَنَانِ
ای بالا برنده آسمان ای مونس برگزیدگان ای

حَبِيبَ الْأَتْقِيَاءِ، يَا كَنْزَ الْفُقَرَاءِ، يَا هَالِغِ الْغَنِيَاءِ، يَا أَكْرَمَ الْكِرْمَانِ دُوسْتِ پَرهیزکاران ای گنجینه بینوایان
ای معبود توانگران ای کریمترین کریمان

(یاو هم نشین ای بهترین مقصود و مطلوب ای بهترین دوست و محبوب (96) ای

مَنْ هُوَ لِمَنْ دَعَاهُ مُجِيبٌ، يَا مَنْ هُوَ لِمَنْ أَطَاعَهُ حَبِيبٌ، يَا مَنْ هُوَ إِلِيَّ كَافِيَ الْخَلْقِ فِي الْخَلْقِ
به مطیع و فرمانبردارش دوست است ای که به هر که

مَنْ أَحَبَّهُ قَرِيبٌ، يَا مَنْ هُوَ بَيْنَ اسْتَحْفَظَهُ رَقِيبٌ، يَا مَنْ هُوَ بَيْنَ رَجَاهُ دُوسْتَش دارد نزدیک است ای که
برای هر کس که از او نگهبانی خواهد نگهبانست ای که نسبت به هر کس به او امید

کَرِیمٌ، يَا مَنْ هُوَ بَيْنَ عَصَاهُ حَلِیمٌ، يَا مَنْ هُوَ فِي عَظَمَتِهِ رَحِیمٌ، يَا مَنْ دَاشْتَه باشد کریم است ای که نسبت
به نافرمانش بردبار است ای که در عین عظمت و بزرگیش مهربان است ای که

هُوَ فِي حِكْمَتِهِ عَظِیمٌ، يَا مَنْ هُوَ فِي إِحْسَانِهِ قَدِیمٌ، يَا مَنْ هُوَ بَيْنَ دَر حِکْمَتِ خود عظیم است ای که در
احسان و عطابخشی دیرین است ای که به هر کس که او را بطلبد دانا است

أَرَادَهُ عَلِیم

2- آیات و روایات درباره رحمت الهی

علاوه بر 113 بار بسم الله الرحمن الرحيم که در ابتدای سوره ها آمده، در آیات مختلف به مساله خیلی
مهم مهربانی خداوند اشاره شده است. از جمله:

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ^{۱۰۳}: پروردگار شما رحمت را بر خود واجب کرده است»
همچنین در سوره اعراف آمده است «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^{۱۰۴}: رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا^{۱۰۵}: از رحمت خداوند نا امید نشوید که خدا همه (گناهان را می آمرزد

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا^{۱۰۶}: و هیچ جنبنده ای در زمین نیست جز آنکه رزقش به «
عهده خداست

رَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ^{۱۰۷} رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است)
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ^{۱۰۸}: و بشارت ده به استقامت کنندگان! آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد،
می گویند: «ما از آن خدائیم و به سوی او باز می گردیم!» اینها، همان ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده

{ان الله بالناس لرؤف رحيم(حج65)}

حقیقتا خدا نسبت به مردم، مهربان و با رحم است {

و آیات دیگر....

¹⁰³انعام/ ۵۴

¹⁰⁴اعراف/ ۱۵۶

¹⁰⁵زمر/ ۵۳

¹⁰⁶هود/ ۶

¹⁰⁷زخرف/ ۳۲

¹⁰⁸بقره/ ۱۵۵-۱۵۷

روایات:

[لَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَاتَّكَلَّمُوا عَلَيْهَا].^{۱۰۹} قال رسول الله صلى الله عليه وآله
[اگر میزان رحمت الهی را می دانستید به آن پشت گرم می شدید]

رسول مکرم صلی الله علیه و آله در روایت دیگری می فرمایند
[إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِئَةَ رَحْمَةٍ فَرَحْمَةٌ بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَرَاخَمُونَ بِهَا، وَادَّخَرَ لِأَوْلِيَائِهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ].^{۱۱۰}
خداوند را یکصد رحمت است، رحمتی از آن، همه خلایق را کافی است و نود و نه رحمت را برای [اولیاءاش قرار داده است]

حسن بصری گوید عجیب نیست که هلاک شده، چگونه و چرا : به امام سجاد علیه السلام عرضه داشتند
هلاک می شود، بلکه تعجب در اینجاست که نجات یافته از عذاب الهی چگونه نجات یافته است؟
حضرت در پاسخ این طرز فکر که حکایت از سختی عذاب قیامت و اشتغال آن بر همه و رهایی یافتن
افراد معدودی می کند، فرمودند:

[أَنَا أَقُولُ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَى كَيْفَ نَجَى، وَآمَّا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سِعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ].^{۱۱۱}
من می گویم: تعجبی نیست که نجات یافته چگونه نجات می یابد، عجیب این است که هلاک شده با [وسعت رحمت الهی، چگونه هلاک شده است؟]

بنده ای گنهکار را به صحنه محاسبه در قیامت وارد می کنند و او از : امام صادق علیه السلام می فرماید
کثرت خطاهایش می گزید. به او خطاب می شود چرا گریه می کنی؟ پاسخ می دهد برای اینکه رسوا می

¹⁰⁹ کنز العمال، 10387

¹¹⁰ همان، 5668

¹¹¹ بحار الأنوار، ج 78، ص 153

شوم، و مفتضح می گردم و خلائق به گناهانم واقف می شوند

به وی گفته می شود، در دنیا گناه می کردی و می خندیدی و ما تو را با آن حال رسوا نکردیم، اینک که !!! گناه نکرده و گریه سر داده ای چگونه رسوایت کنیم

:آن حضرت نیز فرموده است

[اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ ابْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ]^{۱۱۲}

چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال رحمتش را چنان می گستراند بطوریکه ابلیس هم طمع رحمت [او می نماید]

یک روایت جالب

روایت شده "معاذ بن جبل" از صحابه با دیده گریان خدمت رسول خدا (ص) رسید و سلام کرد، حضرت جواب فرمود: و آنگاه پرسید چرا گریه می کنی؟ در جواب گفت؛ جوانی زیبا، بر در خانه است و همچون مادر جوان مرده گریه می کند و می خواهد به خدمت شما شرفیاب شود. حضرت فرمود؛ برو و جوان را نزد من آر، معاذ او را نزد آن حضرت برد، پس از سلام، حضرت پرسید؛ جوان! چه چیز ترا به گریه انداخته است؟ گفت؛ چگونه گریه نکنم در صورتی که مرتکب گناهی شده ام که اگر خداوند بزرگ به بعضی از آن ها مرا مواخذه کند وارد جهنم نماید و هرگز مرا نیامرزد؟!

در ادامه روایت آمده که حضرت فرمود: به خدا مشرک شدی؟ گفت؛ به خدا پناه می برم که به خدایم شرک آورده باشم! فرمود؛ آیا کسی را که کشتن او حرام است کشته ای؟ گفت؛ نه، پیامبر اکرم (ص) فرمود؛ خداوند گناهانت را می آمرزد، گرچه به اندازه زمین های هفتگانه، دریاها، ریگها، درختان و مخلوقات درون آنها، باشد گفت؛ از همه این ها بزرگتر است. حضرت فرمود؛ خداوند گناهانت را

می‌آمرزد گرچه به اندازه آسمانها، ستارگان، عرش و کرسی باشد. گفت؛ گناهان من از همه آنها بزرگتر است.

معاذ در ادامه روایت می‌کند پیامبر (ص) با حالت خشمناکی نظر افکند و فرمود؛ وای بر توای جوان! گناهان تو بزرگتر است یا پروردگار تو؟ جوان به رو در افتاد و می‌گفت؛ سبحان الله ربی ما شی اعظم من ربی؛ ای پیامبر خدا! پروردگار من بزرگتر از هر بزرگی است. حضرت فرمود؛ آیا گناه بزرگ را جز بزرگ می‌آمرزد؟ جوان گفت؛ نه، آنگاه جوان ساکت شد. حضرت فرمود؛ وای بر تو مرا به گناهی از گناهت خبر نمی‌دهی؟ گفت؛ چرا! سپس جریان کفن دزدی خود را بیان کرد.

3-توبه پذیری خدا از جمله جلوه رحمت الهی

اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره 37)

اِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (بقره 173)

قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ انْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (زمر 53)

یکی از درهای رحمت خداوند رحیم، باز گذاشتن در توبه است. انسانهای گناهکار تا زنده هستند فرصت بازگشت و نجات خود را دارند. چه گناهان بزرگ و چه گناهان کوچک. چه برای کسیکه گناهان کمتری انجام داده است. و چه کسیکه مدتهای زیادی را به گناه مشغول بوده است.

«بزرگترین گناه، شرک به خداست و بعد از آن مأیوس شدن از رحمت خداوند است.»

وقتی انسان توبه می کند، خدا از او راضی می شود بیشتر از خوشحالی کسی که اثاثش را گم کرده سپس بعد از مدتی آنرا پیدا می کند.

«در روایت است که حضرت موسی(ع) به امر خدا شخص فاسدی را از شهر بیرون نمود تا شهر را فاسد نکند و جوانها را نفریبد! او به بیابان رفت و بعد از چند روز مریض شد و کم کم رو به مرگ رفت. دم مرگ ناگاه جرقه ای در دلش زده شد و در آخرین لحظات عمرش گفت:

یا من له الدنيا والاخرة! ارحم من ليس له الدنيا والاخرة.

ای کسی که دنیا و آخرت مال توست! به کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت رحم نما!

با این حال از دنیا رفت. خدا به حضرت موسی(ع) وحی کرد که بنده ای از بندگان خوب مات از دنیا رفته است. تو به تشییع جنازه و دفن او اقدام کن.

حضرت موسی(ع) با اصحابش آمدند و دیدند که این همان جوانی است که او را از شهر بیرون کرده بودند. گفت خدایا این همانی است که به امر تو از شهر بیرون کردم؟ خدا فرمود آری. اما دم مرگ توبه کرد.»

من منفعل که پیش از دوجهان گناه دارم بچه روی، عذر گویم که رخ سیاه دارم

من اگر گناهکارم تو به عفو کار خود کن که زبان توبه گوی و لب عذر خواه دارم

منم آن که یک جهان را ز غمت برباد دادم تو قبول اگر نداری دوجهان گواه دارم «محتشم کاشانی»

آثار توبه:

1- پاک شدن گناهان قبلی: «خدا توبه بندگان را قبول کرده و گناهان او را می بخشد.»

2- توبه کننده محبوب خدا می شود: «همانا خداوند توبه کنندگان و کسانی را که می خواهند خود را از رذائل پاک کنند، دوست دارد.» (بقره 222)

«امام ششم: هر گاه بنده ای توبه کند، خدا او را دوست داشته و عیب او را در دنیا و آخرت می پوشاند.»

3- بوی بد گناه را از بین می برد: «علی (ع): با استغفار خود را عطر بزنی و تابوی بد گناهان شمارا رسوا نکند.»

4- پاک شدن زنگ دل: «پیامبر (ص): دلها هم مثل آهن زنگ می زند. زنگ دل با استغفار از بین می رود.»

5- زیاد شدن روزی: «استغفار کنید که خدا آمرزنده است. از آسمان بر شما باران می فرستد و شما را با اموال و فرزندان یاری می کند و برای شما باغها و نهرها قرار می دهد.» «نوح 10»

- برگشت پاکی به توبه کننده

از موانع سر راه موفقیت کناهکاران، مأیوس شدن از رحمت الهی است. اگر چه گناه بد است ولی از آن بدتر این است که خیال کنیم دیگر راه برگشت و اصلاح برایمان وجود ندارد. در حالیکه انسان تا زنده است فرصت جبران و توبه کردن را دارد.

«پیامبر (ص) فرمود: هر که یکسال قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است. سپس فرمود: یکسال زیاد است. کسیکه یکماه قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است. سپس فرمود یکماه زیاد است! اگر یک هفته بلکه یک روز و بلکه یکساعت قبل از مردنش توبه کند، توبه او پذیرفته می شود.»

«از امام صادق (ع) در معنای آیه: لیست التوبه للذین يعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال اِنِّیْ تُبْتُ الان.»

پرسیدند. فرمود: این آیه از آن حالتی سخن می گوید که چشم انسان - از امور دنیا بسته - به امور آخرت باز می شود. در این هنگام است که دیگر توبه فایده ندارد.»

مواز قالوا بلی تشویش دارم گنه از برگ وباران بیش دارم

اگر لاتقنطوا دستم نگیرد مواز یا ولنا اندیش دیرم «باباطاهر»

توبه کمر شیطان را می شکند. و او را ناامید می کند. توبه چراغی است که هیچگاه خاموش نمیشود و در تاریکیهای گناه و انحراف، انسانها را به نور و پاکی رهنمون می سازد. توبه کنندگان محبوب خدا هستند و پاداش جوان توبه کننده مانند پاداش حضرت یحیی (ع) است.

جوانیکه بدلالی مدتی را در انحراف بسر برده است، هر زمان که بخود آمد می تواند و باید برگردد و خود را نجات دهد. زیرا خداوند توبه پذیر است. و دوست دارد که بندگان را از تاریکی به نور هدایت کند.

توبه محدودیتی ندارد و هر چقدر انسان گناه کند باز هم فرصت توبه است و هر چقدر گناه بزرگ باشد باز هم می تواند جبران و توبه کند.

به داستان زیر توجه کنید:

توبه کسیکه صد نفر را کشته بود!

در زمان قدیم شخصی در جنگهای مختلفی که با قبیله مقابل انجام داد افرادی را بقتل رساند. روزی با خود حساب کرد و دید تا آنروز 99 نفر بدست او کشته شده اند. او تصمیم به توبه گرفت. لذا از مردم پرسید که کجا می توان توبه کرد؟ او را به خانه عابدی که در کوه زندگی می کرده ایت کردند. او عابد را پیدا کرد و گفت: من تاکنون 99 نفر را کشته ام. آیا برای من توبه است؟ عابد گفت: خیر زیرا گناه تو بسیار سنگین و غیر قابل بخشش می باشد و تو جهنمی هستی! او ناراحت شد و گفت: حال که مرا می آید یوس کردی، تو را هم می کشم! و عابد را هم بقتل رساند. سپس بشهر آمد و پرسید: دیگر کجا می توان توبه نمود؟ گفتند: خانه عالم در فلان محل است به آنجا برو شاید تو را کمک کند. او بدر خانه عالم رفت و وقتی او را دید داستان خود را تعریف کرد. عالم گفت: برای تو توبه است ولی چون گناهت بسیار بزرگ است باید به فلان شهر بروی و بدست فلان پیامبر توبه کنی! او از عالم تشکر کرد و بار سفر را بست. در بین راه

اجل او رسید و از دنیا رفت. هرگاه شخصی بمیرد اگر از خوبان باشد دو فرشته رحمت روح او را بالا می‌برند و اگر از بدان باشد دو فرشته غضب روحش را می‌برند. این مرد که مُرد هم فرشتگان رحمت آمدند و هم فرشتگان غضب و ایندو باهم نزاع کردند. فرشتگان رحمت گفتند ما باید روحش را بالا ببریم زیرا او در راه توبه بوده است! و فرشتگان غضب گفتند ما باید روحش را ببریم زیرا او 100 نفر را کشته و هنوز توبه نکرده است. حکمیت نزد خدا بردند. خدا وحی کرد که ببینید به پیامبر نزدیکتر است یا به محل کشته شده‌ها! اندازه گرفتند و دیدند که یک‌و‌جوب به پیامبر نزدیکتر است! لذا فرشتگان رحمت، روحش را بالا بردند.

گناه بنده نادم ز فعل نامرضی اگر بزرگ‌تر از عالم است و مافیها

فتد به معرض عفو غفور چون شوید به آب توبه رخ معصیت کمای رضا «محتشم کاشانی»

توبه کردن در اسلام بسیار ساده است و شرط خاصی ندارد. کسیکه می‌خواهد توبه کند لازم نیست که بازبان هم چیزی بگوید بلکه همینکه در دلش بگذراند که خدایا! من بخودم ظلم کرده‌ام و از تو می‌خواهم که مرا ببخشی! کافی است. همچنین برای توبه مکان معینی در نظر گرفته نشده است بلکه در خانه، مسجد و محل کار و بازار و هر جای دیگر که بخواهد توبه کند، میتواند.

افرادی بوده‌اند که سالیان سال غرق گناه بوده ولی با حوادثی بخود آمده و نور هدایت در آنها تایید شده است. ساحران فرعون که سالها جزء مقربین فرعون بودند ولی وقتی معجزه راستین موسی (ع) را دیدند ایمان آوردند و از شکنجه‌های فرعون نسبت بخود، هراسی بدل راه ندادند. قوم یونس تنها قومی هستند که وقتی آثار عذاب را دیدند تکانی بخود داده و توبه کردند و در نتیجه عذاب خدا شامل آنان نشد. حربن یزید ریاحی از فرماندهان عمر سعد ساعتی قبل از مردن بخود آمد و از صف عمر سعد جدا شد و به کاروان عاشقان حسینی پیوست و خود و پسر و غلامش جزء اولین شهدای کربلا نامشان ثبت شد و قبرشان زیارتگاه حاجتمندان. بشر حافی، همسایه ابابصیر، عیاض راهزن، قنبر (فتاح)،... تا زمان ما که مالکوم

ایکس، کنت استیونس، رهبر کمونیست نروژ و همسرش، خواننده ورقاص مصری، عده‌ای از کشور آمریکا، آلمان، انگلیس و... اسلام آوردند و روشنی اختیار نمودند.

این انقلاب درونی در طول تاریخ برای بسیاری از گمراهان انجام گرفت و هدایت شدند تا زمان انقلاب اسلامی که سرعت آن افزوده شد و هزاران رقص، هنرپیشه و خواننده و شرابخوار و گمراه، توبه کردند و زندگی جدیدی را پیش گرفتند.

از توبه بشوی گناه و خطا و توبه بجوی نوال و عطا

گر توبرسی به نعیم مقیم و ز توبه رهی، ز عذاب الیم

توبه در صلح بود یارب این در می کوب، به صد یارب

نومید مباش ز عفو الهای مجرم عاصی نامه سیاه

گرچه گناه تو زعد بیش است عفو و کرمش از حد بیش است «شیخ بهائی»

در اسلام برخلاف مسیحیت، نباید گناه خود را نزد شخصی حتی روحانی یا نزدیکترین دوستان و فامیل گفت! بلکه گفتن گناه فقط در پیشگاه خدا رواست.

بعضی از جوانان کارهای زشت خود را نزد دوستان و رفقا تعریف می‌کنند که این باعث معصیت بیشتر آنان میشود. گناهی که مخفیانه صورت بگیرد با توبه زودتر بخشیده می‌شود تا گناهی که برای چند نفر تعریف کند و یاد حضور دیگران گناه کند.

توبه هرچه زودتر انجام شود بیشتر امید رهایی می‌رود. لذا کسی که گناهی مرتکب میشود، تا هفت ساعت به او مهلت می‌دهند و گناهش را نمی‌نویسند. اگر در این فاصله توبه کرد، که هیچ. والا گناهش را می‌نویسند تا پس از توبه پاک شود.

اگر گناه انسان حق الناس باشد مثل دزدی یا کلاهبرداری باید شخص صاحب حق را راضی کند. و فرقی ندارد که مال او را پس دهد و یا از او حلالیت بگیرد. و فرقی ندارد که مستقیم نزد او

برود و مالش را پس دهد و یا اینکه بصورت غیر مستقیم به او برگرداند. مثلاً برایش پست کند و یا بعنوان هدیه به او بدهد.

البته بعضی با امید به اینکه در پیری توبه می‌کنیم، غرق در گناه و انحراف میشوند و عمری را در عیاشی و لهو و لعب سپری می‌کنند! غافل از اینکه میل به توبه تا زمان مشخصی در انسان وجود دارد و اگر آنقدر گناه کند که قلبش سیاه شود و دچار قساوت قلب شود، دیگر توبه در نظرش مسخره می‌آید و خدا و پیامبر و قرآن و قیامت را انکار می‌کند. همانطور که در قرآن هشدار داده است که: «عاقبت گناهکاران آن می‌شود که آیات و نشانه‌های خدا را انکار می‌نمایند.» (روم 10)

در این حالت دل آنقدر تاریک می‌شود که دیگر موعظه هیچ موعظه‌کننده‌ای را نمی‌پذیرد و حتی نصیحت‌کنندگان را دشمن خود می‌داند و بداند و فاسقان و فاسدان را دوست خود می‌انگارد.

4- پیامبران و کتابهای آسمانی از آثار رحمت خدا

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ (انعام 157)

پس به شما هم از طرف پروردگارتان حجت آشکار و هدایت و رحمت رسید

اولین بشری که خلق شد، پیامبر و رسول الهی بود و طبق روایات، آخرین نفری هم که از دنیا می‌رود، حجت الهی و نماینده خدا در زمین خواهد بود.

تمام امتها دارای پیامبر و هشدار دهنده الهی بودند.

(وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا فِيهَا نَذِيرٌ) فاطر 25

در هر امتی نصیحت کننده و هشدار دهنده‌ای بوده است.

هدف خداوند از فرستادن پیامبران را می‌توان بشرح زیر نام برد:

1- تربیت و تعلیم (هو الذی بعث فی الامیین رسولاً یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمة و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین) جمعه 2

خداوند در میان بیسوادان رسولی انتخاب کرد که آیات الهی را بر مردم بخواند و آنها را تربیت کرده و تعلیم دهد اگر چه قبلاً در گمراهی آشکاری بودند.

2- هدایت مردم به عبادت الله و مبارزه با طاغوتها (ولقد بعثنا فی کل أمة رسولاً أن اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت) نحل 39

در هر ملتی پیامبری فرستادیم تا به آنها بگویند که خدا را پرستید و از طاغوتها دوری نمائید.

3- تأمین عدالت و آزادی (لقد ارسلنا رُسُلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط) حدید 21

پیامبران را با معجزات فرستادیم و با آنها کتاب و میزان (معیار تشخیص خوب و بد) نازل نمودیم تا مردم گرایش به عدل پیدا کنند.

پیامبران اولوالعزم

آنان پنج نفر بوده‌اند که بدلیل کتاب و دین جداگانه به صاحبان دین شناخته شده‌اند. شامل:

1- حضرت نوح (ع)

نام اصلی نوح، عبدالغفار یا عبدالملک یا عبدالاعلی ' است و علت اینکه او را نوح خواندند کثرت نوحه و گریه آنحضرت بوده است.

«نوح پیامبر تا وقتی که 460 سال از عمرش گذشته بود، پیوسته در کوهها زندگی می کرد و بعبادت حقتعالی روزگار خود را بسر می برد و زن و فرزندى نداشت و لباس پشمین می پوشید و از سبزیهای زمین غذای خود را تأمین می کرد تا اینکه پس از گذشتن مدت مزبور جبرئیل بنزد وی آمده گفت: چرا از مردم کناره گیری کرده ای؟ گفت: برای آنکه قوم من خدا را نمی شناسند از اینرو من از ایشان کناره گیری اختیار کرده ام. جبرئیل گفت: با آنان مبارزه کن! نوح گفت: قدرت ندارم. و اگر عقیده مرا بفهمند مرا می کشند.

جبرئیل گفت: اگر نیروی این کار بتو داده شود با آنها مبارزه می کنی؟

نوح گفت: چه بهتر از این، و این کمال آرزوی من است. در این موقع نوح پرسید: تو کیستی؟

جبرئیل فرشتگان را صدا زد و چون فرشتگان بدورش جمع شدند، نوح ترسید ولی جبرئیل خود را به وی معرفی کرد و سلام خدای رحمان را بوی ابلاغ کرد و بشارت نبوت را بدو داد و به او دستور داد باعموره - دختر ضمیران بن اخنوخ - که نخستین کسی بود که بعدا به نوح ایمان آورد - ازدواج کند.

نوح در حالی که روز عید بود و عصایی در دست داشت که از ضمیر مردم خبر می داد، نزد مردم آمد. در آن روز سرکرده های قوم نوح هفتاد نفر بودند که نزد بتها رفته بودند. نوح صدا را به لاله الا الله بلند کرد و نبوت خویش و پیامبران قبل از خود و بعد از خود را به مردم اطلاع داد. در این موقع بتها را لرزه فرا گرفت و آتشفهائی را که روشن کرده بودند خاموش شد و مردم دچار وحشت شدند.

بزرگان و سرکرده ها پرسیدند: این مرد کیست؟

نوح گفت: من بنده خدا هستم که خداوند مرا به عنوان پیامبر بنزد شما فرستاده است و من شما را از عذاب الهی بیم می‌دهم.

عموره وقتی سخن نوح را شنید به او ایمان آورد. پدرش وقتی متوجه شد به عموره گفت: باین زودی سخن نوح در تو اثر کرد؟ من می‌ترسم که پادشاه متوجه ایمان تو شود و تو را بکشد.

ولی عموره به سخن پدر توجهی نکرد و دست از ایمان خود برنداشت. پس از آن هرچه او را تهدید کرده و زندانی نمودند از ایمان بخدای نوح دست نکشید تا بالاخره نوح با وی ازدواج کرد و سام بن نوح از وی دنیا آمد.

علامه مجلسی طبق روایات اهل بیت (ع) عمر نوح را 2500 سال ذکر کرده که 850 سال قبل از پیامبری و 1150 سال بعد از پیامبری و قبل از طوفان و 500 سال بعد از طوفان زندگی نمود. قبر نوح در نجف است.

2- حضرت ابراهیم (ع)

آن حضرت در زمان نمرود که در عجم به کیکاوس معروف بود، زندگی می‌کرد. نمرود مردی باقوت و حشمت بود. سپاه بسیار داشت و در سرزمین بابل آن زمان و کوفه آن زمان حکومت می‌کرد. چهارصد صندلی طلا داشت که بر روی هریک جادوگری نشسته و جادومی نمود. او یکشب در خواب دید که ستاره‌ای در افق پدیدار شد و نورش بر نور خورشید غلبه نمود. نمرود وحشت زده از خواب بیدار شد و جادوگران را احضار نموده و تعبیر خواب خود را از آنان جویا شد. گفتند طفلی در این سال متولد می‌شود که سلطنت تو بدست او نابود می‌شود. و هنوز آن طفل از صلب پدر به رحم مادر منتقل نشده است. نمرود دستور داد که بین زنان و مردان جدایی اندازند و کودکی که در آن سال متولد می‌شود، اگر پسر است، بکشند. و اگر دختر است، باقی بگذارند. تاریخ که یکی از مقربان نمرود بود شبی پنهانی نزد همسرش رفت و نطفه ابراهیم بسته شد. هنگام تولد کودک، مادر ابراهیم (ع) به داخل غاری رفت و ابراهیم (ع) در آنجا متولد شد. مادر، کودکش را در غار گذاشت و به شهر مراجعت

نمود. او همه روزه به غار می‌رفت و به فرزندش شیر می‌داد و برمی‌گشت. رشد یک روز آن حضرت مطابق یکماه کودکان دیگر بود. پانزده سال گذشت و در این مدت ابراهیم (ع) جوانی قوی شده بود. روزی با مادرش به طرف شهر حرکت کردند. در راه به گله شتری رسیدند. ابراهیم (ع) از مادر پرسید: خالق اینها کیست؟ گفت آنکه آنها را خلق کرد و رزق می‌دهد و بزرگ می‌نماید. ابراهیم (ع) در شهر با گروههای بت پرست وارد بحث می‌شد و آنها را محکوم می‌نمود. واقرار به خدای نادیده کرد. به مصداق آیه شریفه «فلما جنّ علیه اللیل رای کوباً...» چون مذاهب آنها را باطل دید و باطل نمود، فرمود: ائی وجهت وجهی...» بعد ابراهیم (ع) را به دربار نمرود بردند. نمرود مرد زشت‌رویی بود ولی در اطرافش غلامان و کنیزان زیبا بودند. ابراهیم (ع) از عمویش آذر پرسید: اینها چه کسی هستند؟ آذر گفت اینها غلامان و کنیزان و بندگان نمرودند! ابراهیم (ع) تبسمی کرد و گفت چگونه است که بندگان و کنیزان و غلامان از خدایشان زیبا ترند؟ آذر گفت از این حرفها نزن که تورا می‌کشند. آمده‌است که آذر بت می‌ساخت و به ابراهیم (ع) می‌داد تا بفروشد و ابراهیم (ع) هم طناب به پای بتها می‌بست و می‌گفت: بیاید خدایی را بخرید که نمی‌خورد و نمی‌بیند و نمی‌آشامد و نه نفعی می‌رساند و نه ضرری! با این تعریف ابراهیم (ع) کسی بتها را نمی‌خرید. و بتها را به نزد آذر برمی‌گرداند.

بت شکن در بتخانه

نمرودیان سالی دوبار در فروردین جشن می‌گرفتند. در یکی از جشنها موقع خروج از شهر، آذر به ابراهیم (ع) پیشنهاد نمود که او هم به جشن برود تا شاید جشن آنها را تماشا کرده و زبان از بدگویی بتها بردارد. ولی روز بعد موقع رفتن، ابراهیم (ع) گفت من مریض هستم! لذا همه با زینت تمام از شهر بیرون رفتند بجز ابراهیم (ع) که تبری برداشت و به بتخانه رفت و همه بتها را شکست. سپس تبر را بر دوش بت بزرگ انداخت. «فجعلهم جُذاذاً الا کبيراً لهم» همه بتها را خورد کرد مگر بت بزرگ را. وقتی نمرود و نمرودیان باز گشتند و به بتخانه آمدند تا خود را تبرک کنند، همه بتها را شکسته دیدند غیر از بت بزرگ. به روایتی شیطان به آنها اطلاع داد که ابراهیم (ع) خدایان شمارا شکسته است. صدای ناله و فریاد مردم بلند شد. نزد نمرود رفتند که ای نمرود! خدایان ما را شکسته‌اند. نمرود دستور داد تا به هر که شک دارید نزد

من بیاورید. همه گفتند کار ابراهیم (ع) است. حضرت را احضار کردند و به او گفتند: «أ انت فعلتَ هذا بالهتئایا ابراهیم قال بل فعلهم کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون» آیا تو این عمل را نسبت به خدایان ما بجا آوردی؟ گفت بت بزرگ این کار را کرده است از او پرسید اگر حرف می‌زند! نمرودیان گفتند ای ابراهیم (ع) این بتها سخن نمی‌گویند. سپس همگی خجل و شرم‌منده و سر به زیر انداختند. بعد ابراهیم (ع) فرمود چیزی را عبادت می‌کنید که نه نفعی می‌رساند و نه ضرر و نه حرف می‌زند. چون نمرودیان از جواب عاجز شدند، همگی گفتند اگر کمک کار خدایان خود هستید، ابراهیم (ع) را بسوزانید. نمرود دستور داد دیوارهای در دامنه کوه درست کردند و بمدت یکماه هیزم آورده و در آن قرار دادند تا پرشد. بعد گفتند چگونه ابراهیم (ع) را در آتش بیاندازیم؟ شیطان بصورت آدمی ظاهر شد و گفت منجیق بسازید! تا آن زمان منجیق نساخته بودند و شیطان هنگامیکه به آسمانها راه داشت از جهنم دیدار کرده و دیده بود جهنمیان را با منجیق درون آتش می‌اندازند، یاد گرفته بود. لذا به آنها یاد داد که چگونه این وسیله را بسازند. چهارصد نفر آمدند و هر دو نفر یک طناب را گرفتند و ابراهیم (ع) را بالا بردند. در این هنگام در میان فرشتگان غلغله‌ای افتاد و به پیشگاه الهی عرضه کردند که خدایا از شرق تا غرب یک نفر، تورا عبادت می‌کند و او را هم که می‌خواهند بسوزانند، دستور بده تا او را یاری کنیم. خطاب آمد: بروید اگر از شما یاری خواست او را کمک کنید. ابتدا ملک باد نزد ابراهیم (ع) آمد و گفت: من موکل باد هستم. اگر امر بفرمائید به باد امر کنم تا آتش را به خانه نمرود ببرد و نمرودیان را بسوزاند. ابراهیم (ع) فرمود پناه من خداست و بتو نیازی ندارم. ملک ابرام آمد و گفت ای ابراهیم! اجازه بده تا به ابرام امر کنم آتش را خاموش کند. ابراهیم (ع) گفت امر خود را به خدای نادیده واگذاردم. ملک کوه آمد و گفت ای ابراهیم! اجازه بده کوه بابل را بر سرشان خراب نمایم و همه را هلاک کنم. ابراهیم (ع) گفت بتو نیز محتاج نیستم. بعد جبرئیل آمد و گفت ای ابراهیم! هیچ احتیاجی نداری؟ گفت دارم اما نه بتو. گفت به که داری؟ گفت او از همه بهتر به حال من آگاه است. بعد از آن از طرف خدا ندا آمد: «یانار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»

ابراهیم از پیامبرانی است که خداوند او را بیش از دیگران با عظمت یاد نموده است
واو را با القابی چون: حنیف، مسلم، حلیم، اواه، منیب، صدیق یاد کرده و با اوصافی چون: شاکرو
سپاسگزار نعمتهای خداوند، قانت و مطیع خالق توانا، دارای قلب سلیم، عامل و فرمانبردار کامل
خدا، بنده مؤمن و نیکوکار، شایسته و صالح درگاه خدا و...وی راستوده است. و به منصبهایی
چون: امامت و پیشوائی مردم، برگزیده دردو جهان و خلیل اللهی مفتخر داشته است.

از جمله الطاف الهی بر ابراهیم آنست که:

او را از پیامبران اولوالعزم قرار داد.

پیامبری را در ذریه او قرار داد.

علم و حکمت و شریعت بوی داده است.

اورا امت واحد خواند.

و خانه کعبه بدست او تجدید بنا شد.

مقام امامت به او تفویض شد

مدت عمر ابراهیم دویست سال بوده و در شهر خلیل الرحمن فلسطین اشغالی مدفون است.

3- حضرت موسی(ع)

فرزندان یعقوب که در ابتدا هفتاد نفر بودند روز بروز بیشتر شده و تازمانی که
یوسف زنده بود در عزت می زیستند. ولی بعد از رحلت یوسف، مقدمات خواری آنان که به بنی
اسرائیل مشهور بودند

بدست فراعنه شروع گردید. پادشاهان مصر از ترس قوی شدن بنی اسرائیل به آزار و قتل
وپراکنده کردن آنان پرداختند مخصوصا فرعون زمان حضرت موسی که به رامسس دوم

مشهور بود دستور داده بود تا پسرانشان را بکشند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند و آنان را به شغل های پست می گماشتند.

تا اینکه موسی فرزند عمران و یوکابد در مصر متولد شد و با اسباب الهی به قصر فرعون برده شد و در آنجا بزرگ گردید. سپس به پیامبری رسید. او با کمک برادرش هارون، به مبارزه فرعون طغیان کار رفت و عاقبت پیروز گردید. موسی در سن 126 سالگی و هارون در 133 سالگی از دنیا رفتند و قبر موسی در کوه «نبا» و هارون در کوه «هور» در طور سینا مدفون هستند.

4- حضرت عیسی (ع)

عیسی از پیامبرانی است که نامش در قرآن کریم بسیار برده شده و در بیشتر آیاتی که ذکر می از او شده نامش با فضیلت و عظمت توأم گشته و بعنوان «عبدالله» و کلمه خدا و روح خدا و تأیید شده به روح القدس و سایر افتخارات مفتخر گشته است.

مادرش مریم دختر عمران یکی از زنان برتر عالم است که سوره ای در قرآن بنام او وجود دارد و خداوند از او مدح نموده است.

حضرت عیسی در بیت اللحم متولد شد و در سی سالگی نبوت خود را ظاهر کرد. با اینکه او برای تأیید تورات مبعوث شده بود ولی یهود با او مخالفت می کردند تا اینکه توطئه دستگیری او را طرح نمودند ولی خداوند عیسی را به آسمان بالا برد و در عوض یکنفر دیگری که شبیه عیسی بود دستگیر کرده و به صلیب آویختند.

حضرت عیسی در زمان ظهور امام عصر به زمین فرود آمده و از یاران امام عصر خواهد شد.

5- حضرت محمد (ص)

ولادت حضرت محمد(ص) در سال عام الفیل در شهر مکه متولد شدند. پدر آن حضرت عبدالله بن عبدالمطلب و مادر آن حضرت آمنه دختر وهب بن عبدمناف بوده است. از نظر علماء شیعه، اجداد پیامبر اسلام تا حضرت آدم همه موحد بوده و صلب پیامبر در پشت هیچ مشرکی قرار نگرفته است.

در روایت مشهور، اجداد پیامبر تا حضرت آدم را بشرح زیر ذکر نموده اند:

محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قهر پسر غالب پسر لوی' پسر قصی' پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مغیر پسر نزار پسر سعد پسر عدنان پسر ادد پسر یستحب پسر نبت پسر همیسع پسر قیدار پسر اسماعیل(ع) پسر ابراهیم(ع) پسر تارخ پسر تاخور پسر ارغو پسر قالع پسر بغابر پسر ار فخذ پسر سام(ع) پسر نوح(ع) پسر ملک پسر متوشلخ پسر ادریس(ع) پسر ادد پسر مهلائیل پسر فینان پسر انوش پسر شیث(ع) پسر آدم(ع).

پیامبر دارای نه عمو بوده است. یعنی عبدالمطلب ده پسر داشته است شامل: (ابوطالب) (عبدمناف)، زبیر، حمزه، حارث، غیداق، مقوم (حجل)

ابولهب (عبدالعزی)، ضرار، عباس »

«پیامبر دوماهه بودند که پدرشان رحلت نمود و چهارساله بودند که مادرشان از دنیا رفت و هشت ساله بودند که عبدالمطلب رحلت نمود و چهل و پنج ساله بودند که ابوطالب و همچنین همسر رسول خدا، خدیجه (س) رحلت نمودند.»

روایتی از امام حسن عسگری(ع) نقل شده که:

«وقتی پیامبر به سن چهل سالگی رسید، خدای رؤف دل حضرت را از همه دلها بهتر و خاشعتر و مطیعتر و بزرگتر یافت. لذا امر کرد تا درهای آسمان را گشودند و ملائکه فوج فوج به زمین آمدند و خدای توانا، رحمت خود را از ساق عرش تا سر آن بزرگوار متصل کرد. در این

هنگام جبرئیل فرود آمد و در غار حرا، بازوی مبارک پیامبر را گرفت و گفت: ای محمد! بخوان! محمد (ص) فرمود: چه بخوانم؟ جبرئیل فرمود:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ...» وقتی وحی تمام شد و ملائکه به آسمان بالا رفتند، حضرت در حالیکه انوار جلال الهی او را فرا گرفته بود و کسی نمی توانست به او نگاه کند، از غار بیرون آمد و بطرف پایین کوه حرکت نمود.

بر هر درخت و سنگ و گیاهی که عبور می کرد، بر آن جناب سلام می کردند و به زبان فصیح می گفتند: السلام علیک یا نبی الله! السلام علیک یا رسول الله! همینکه وارد خانه خدیجه شد، خانه از شعاع خورشید جمالش منور گردید. خدیجه گفت: ای محمد! این چه نور است که در تو مشاهده می کنم؟ فرمود: این نور پیامبری است! بگو لا اله الا الله. محمد رسول الله. خدیجه گفت: من سالهاست که پیامبری تو را می دانم و شهادتین را جاری نمود. در این موقع حضرت فرمود: احساس سرمای شدیدی می کنم. پارچه ای روی من بیاور! وقتی پارچه ای بر روی پیامبر انداخت، ناگاه آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ...» (ای پیچیده شده در پارچه! بلند شو و مردم را انداز بده! و خدا را به بزرگی یاد کن و...) رسول خدا (ص) برخاست و بر بالای بام رفت و انگشت بر دو گوش گذاشت و فریاد زد: الله اکبر! الله اکبر! در مکه خانه ای نماند جز اینکه صدای تکبیر حضرت را شنید. «حیوة القلوب ج 2

پیامبر اعظم بیست و سه سال پیامبری کردند و در 28 صفر سال 11 هجری قمری رحلت نمودند.

نتیجه اینکه خداوند هیچ ملتی را عذاب نمی کند مگر اینکه ابتدا نماینده خود را انجا می فرستد تا اینکه به آنها هشدار دهد. اگر گوش کردند که عذاب نخواهند شد و مورد رحمت الهی قرار خواهند گرفت و اگر گوش نکردند انگاه عذاب می شوند مانند قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و...

5- باران ها و ابرها و آبها و هزاران نعمت آسمانی و زمینی که در اختیار بشر قرار داده است

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتِ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (اعراف ایه 57)

و او خدایی است که بادهای را به بشارت باران رحمت خویش در پیش فرستد، تا چون بار ابرهای سنگین را بر دارند ما آنها را به شهر و دیاری که (از بی آبی) مرده است برانیم و بدان سبب باران فرو فرستیم و هرگونه ثمر و حاصل از آن بر آوریم، همین گونه مردگان را هم از خاک برانگیزیم، باشد که (بر احوال قیامت خود) متذکر گردید.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (فرقان 48)

و او خدایی است که باده‌ها را برای بشارت پیشاپیش باران رحمت خود فرستاد، و از آسمان آبی طاهر و مطهر نازل کردیم.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (قصص 73)

یکی از (هزاران لطف و) رحمت‌های خدا آن است که شب و روز را برای شما قرار داده تا در شب آرام بگیرید و در روز از فضل خدا (یعنی روزی) طلب کنید، و باشد که شکرگزار (نعمت‌های خدا) شوید.

فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (روم 30)

پس (ای بشر دیده باز کن و) آثار رحمت (نامنت‌های) الهی را مشاهده کن که چگونه زمین را پس از مرگ (و دستبرد خزان باز به نفس باد بهار) زنده می‌گرداند! محققا همان خداست که مردگان را هم (پس از مرگ) باز زنده می‌کند و او بر همه امور عالم تواناست.

رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (اسراء 66)

پروردگار شما همان است که به دریا برای شما کشتی‌ها را به حرکت می‌آورد تا از فضل خدا (یعنی روزی) طلبید، که او درباره شما بسیار مهربان است.

وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (شوری 28)

او کسی است که باران سودمند را پس از آنکه مأیوس شدند نازل می‌کند و رحمت خویش را! می‌گستراند؛ و او ولی و (سرپرست) و ستوده است.

اگر باران نیاید؟

گویا آسمان قصد باریدن ندارد، چاه‌ها آبی ندارند، قناتها خشک شده‌اند، روستاها خالی گشته‌اند و

دیگر رمقی برای زمین خشکیده کویر باقی نمانده، اگر ادامه پیدا کند؟ وای اگر باران نیاید؟

کویرنشینان یزد، سالهاست که رنگ یک باران 'درست و حسابی' را ندیده‌اند، مگر باران رنگ دارد؟
!داشت، ولی الان ندارد، اصلا بارانی نیست که رنگ داشته باشد

اگر امسال هم باران نبارد؟... پاییز دارد به انتها می‌رسد، ابرها در شمال و شمال غرب کشور، خیمه زده
اند! پس یزد چی؟ دل دیگران دل است اما دل ما کویرنشینان خشت و گل؟

وقتی آب بود، آن را اسیر دست خود ساختیم، قدرش را ندانستیم، هدر دادیم، دریا دیدیم و با خود
گفتیم آب فراوان است پس غصه ای نیست، اما امروز دریا همان دریاست اما آب خیلی کم است، قدما
'درست گفته‌اند که 'خود کرده را تدبیر نیست

گاهی اشک در چشمانم حلقه می‌زند، با آب چه کرده ایم که داریم تاوان می‌دهیم؟ طراوت و فراوانی را
از آب گرفتیم و حالا باید زانوی غم بغل بگیریم

وقتی به ناسپاسی‌ها و بی تدبیری‌ها در مورد آب فکر می‌کنیم می‌ترسیم، ترسی مبهم، با خود می
گوییم 'اگر بارانی نبارد، اگر آب نباشد' حتی فکرش هم آزار دهنده است

ما و شما آنهم بدون آب؟ فکرش را بکن، چاه‌ها خالی، قناتها خشک، سفره‌های زیر زمینی، بی رمق!
وای.

غول خشکسالی، همواره از قدیمی‌ترین دشمنان ایران زمین بوده بطوریکه مردم و بویژه کویرنشینان
مرکزی ایران را مجبور به حفر قنات و ساخت آب انبار کرده است

زیباترین روزها برای کشاورزان، روزهایی بوده که باران آمده اما این سالها می‌توان اثرات نامیمون
نبود بارش در بخش کشاورزی را در چهره تلاشگران این عرصه مشاهده کرد، خشکسالی‌های 2 دهه
اخیر که طی چند سال گذشته شدت گرفته موجب شده تا ایرانی‌ها به قطرات باران، ارزش والایی
بدهند، دستان پینه بسته مردان و زنان کشاورز و چهره‌های نحیف کودکان آنها همیشه تداعی‌کننده
خشکسالی و مضرات آن بوده است

بارشها در گذشته های نه چندان دور به گونه ای بود که ایرانی ها آبانماه را 'ماه بارانکی'، دیمه ماه را 'ماه برفکی' و فروردین ماه را 'شب ببار و روز ببار' نامیده بودند اما کاش پدران و مادران ما بودند و حال روز این روزهای فرزندان خود را می دیدند

هر وقت بارشها کم شده، کشاورزان جز خدا یار و یآوری نداشتند و مثل همیشه دست به سوی معبود خود دراز کرده اند، دعا خوانده اند و طلب باران کرده اند

دیگر پاییز و زمستان، رنگ و بوی سال های گذشته را ندارد، کم آبی و خشکسالی و نبود بارش، امان مردمان دیار کویر را بریده و طاقت آنها را طاق کرده است

پاییز امسال هم رو به پایان است و تا اینجا رنگ و بویی از باران و رگبار و رعد و برق نداشته و حالا یزدی ها چشم به زمستان دارند، هرگز از لطف و کرم خدا ناامید نمی شوند، می دانند خدا در همه حال هوای آنان را دارد

برای ما یزدی ها از سرمای استخوان سوز و بارش برف سنگین که گاه موجب تعطیلی مدارس می شد فقط سرمایش مانده، کاهش بارندگی ها در فصل پاییز، این نگرانی را بوجود آورده که مبادا این وضعیت در زمستان هم ادامه یابد و باز تابستانی گرم و کم آب را برای ما رقم بزند

همگی دست به آسمان بلند کنیم و از خدای مهربان بخواهیم باران نعمتش را بر ما نازل کند، از او که بی همتاست و از اسرار دلها آگاهست بخواهیم که با بارش رحمت خود، شهرها، روستاها و آبادی های نیمه جان ما را جانی تازه ببخشد که اگر او به ما رحم نکند

تهیه و انتشار: محمدحسین فلاح 6197

6-نجات پیامبران و یارانشان از دست کفار و مستکبرین

یکی از وعده های الهی به انسان، پیروزی متقین بر کفار و مشرکین و فاسقین است. البته بعد از استعانت گرفتن از خدا و صبر کردن. لذا با مطالعه تاریخ بشر، متوجه می شویم که این قانون الهی همیشه جاری بوده است. از جمله می توان به نمونه هایی در تاریخ اشاره کرد که ابتدا حکومت و برتری با دشمنان خدا بوده ولی عاقبت دشمنان خدا شکست خوردند و متقین پیروز شدند.

از جمله در داستان حضرت نوح و نصیحت‌هایی که او به بت پرستان میکرد ولی آنها قبول نمی کردند و او را دیوانه خطاب می نمودند. حضرت نوح نهصدسال صبر کرد ولی چون مردم زیر بار خداپرستی نرفتند، فرمان الهی همگی اعداء الله نابود گشتند و فقط حضرت نوح و آن چند نفری که به او ایمان آورده بودند نجات یافتند.

در داستان حضرت ابراهیم (ع) سالیان سال حضرت با نمرودیان درگیر بود و آنان را به توحید و عبادت خداوند یکتا دعوت می نمود اما آنان تمرّد می نمودند. ولی عاقبت لشکر الهی که عبارت از هزاران پشه بود لشکر دشمن را شکست داده و نمرود به هلاکت رسید.

در داستان حضرت موسی ع میبینیم که این جبهه گیری وجود دارد. در یکطرف موسی با یارانش و در طرف دیگر فرعون با یاران قبطیش! سالیان سال این دوجبهه با هم درگیر شدند تا اینکه عاقبت فرعونیان غرق شده واز بین رفتند. و متقین به پیروزی رسیدند.

در دوران صدر اسلام، رسول خدا 23 سال با مشرکین و دشمنان اسلام مشغول مبارزه بود تا اینکه لشکر اسلام با شکوه تمام وارد مکه شد و بینی کفار را بر خاک مالید و اسلام، عزیز و متقین پیروز شدند.

امیر المؤمنین ع نیز در دوران پنجاه ساله حکومت خود با منافقین و خوارج مشغول مبارزه بود و ریشه آنان را در آورد و دشمنان ولایت را شکست داد و در حالی به شهادت رسید که آماده بود طغوت شام را نیز سرنگون کند. و او که امام متقین بود در تمامی جنگ‌هایش با کفار و منافقین همیشه پیروز بود.

سالار شهیدان امام حسین (ع) نیز با یارانی اندک در مابل طغوت زمان خود ایستاد و اگر چه در ظاهر به شهادت رسید ولی در مدتی اندک با قیام توأین، تمامی کسانی که در لشکر عمر سعد علیه آن حضرت اقدامی کرده بودند مجازات و کشته شدند و قیام سالار شهیدان اثرات بسیار عمیقی در جهان اسلام بلکه در جهان بشریت گذاشت و منشأ حیات اسلام و الگویی برای آزاد مردان جهان شد. و در حقیقت قیام او هم پیروزی متقین بود.

در حکومت جهانی امام مهدی عج نیز تمامی ستمکاران در ابعاد بسیار گسترده از بین رفته و مؤمنین عزیز شده و کفار و منافقین ذلیل می شوند و اسلام دین جهانی خواهد شد.

در ایام رجعت نیز این سنت الهی را ما مشاهده می کنیم و می بینیم که چگونه امامان معصوم که در دنیا مورد ظلم قرار گرفتند زنده شده و حکومت جهانی آل محمد ص را تشکیل می دهند و همه جا پرچم اهل بیت به چشم می خورد و دشمنان ولایت به سخت ترین عذابها مجازات می شوند.

در قیامت نیز خواهیم دید که مؤمنین و متقین با عزت و شکوه و آرامش و عزیز الهی بوده و به انواع بشارتها و نعمتها مفتخر می شوند و کفار و منافقین و دشمنان متقین در کمال ذلت به عذابهای الهی گرفتار خواهند شد. روز قیامت روز عروسی متقین است.

البته می توانیم به پیروزیهای دیگر متقین اشاره کنیم که یکی از آنها پیروزی انقلاب اسلامی ایران است که می توان به پیروزی متقین بر کفار و منافقین و مستکبرین و ابرقدرتها تعبیر نمود.

فرعونهای زمان ما کمتر از فرعون زمان حضرت موسی ع نیستند و در حال حاضر می توان دوجبهه را در دنیا مشاهده کرد. جبهه حق به جلوداری انقلاب اسلامی ایران و جبهه کفر به جلوداری امریکا و متحدانش.

از ابتدای انقلاب اسلامی، امام راحل رهبریت جبهه حق را به دوش داشتند و چه خوب توانستند با همراهی ملت بزرگ ایران بینی مستکبرین را بر خاک بمالند و آنان را ذلیل و رسوا کنند و جیمی کارتر را سه بار به گریه بیاندازند.

بعد از رحلت امام بزرگوار، این پرچم بردوش رهبر فرزانه آیه الله العظمی خامنه ای روحی فداه افتاده است که حکمت و درایت، امت اسلامی را هدایت کرده و توطئه های مستکبرین را خنثی می نماید.

بر همه مردم ایران لازم است که همچون گذشته مطیع مقام عظمای ولایت بوده تا در صف آراییی حق در مقابل باطل، و صف آراییی متقین در مقابل منافقین، جزو متقین و حق جویان و بت شکنان قرار گیرند و این انقلاب را به انقلاب جهانی مهدی منتظر (عج) متصل نمایند.

فانجیناه والذین معه برحمه منا وقطعنا دابر الذین کذبوا بایاتنا وماکانوا مؤمنین (اعراف 72)

نجینا هودا والذین آمنوا معه برحمه منا (هود 58)

«نوح به قومش می گفت: چرا تقوا ندارید؟ من برای شما پیامبری امین هستم. پس تقوا داشته باشید و از من اطاعت کنید. من از شما مزد نمی خواهم زیرا مزد من با خداوند عالمیان است. پس تقوا داشته باشید و از من اطاعت نمائید. آنها گفتند: از تو پیروی کنیم در حالی که فرومایگان در اطراف تو هستند؟ نوح گفت: من از کارهای آنان اطلاع نداریم و اگر می فهمید حساب آنها با خداست. و من مؤمنین را از خود دور نمی کنم زیرا من فقط هشدار دهنده ای آشکار هستم. گفتند: اگر از این حرفها دست برداری تو را سنگسار می کنیم!»

وقتی که نوح به دستور خدا کشتی می ساخت، هرگاه عده ای از قومش از انجامی گذشتند او را مسخره می کردند. نوح هم می گفت: اگر امروز شما ما را مسخره می کنید ما هم در آینده شما را مسخره خواهیم نمود.

تا اینکه فرمان عذاب آمد و آب از تنور عذاب جوشید. پس خدا به نوح دستور داد تا از هر حیوان، جفتی بردارد و باتفاق مؤمنین سوار کشتی شود. وقت سوار شدن، نوح گفت، با نام خدا سوار شوید که رفتن و ایستادن از خداست. حقیقتا خدای من آمرزنده و بخشنده است.

در حالی که کشتی در میان موجهای چون کوه می رفت، نوح پسرش را دید پس او را صدا زد و گفت: با ما سوار شو و جزو کافران نباش! اما پسر جواب داد به کوهی پناه می برم تا مرا از آب ننگه دارد. نوح گفت: امروز کسی نمی تواند ز عذاب خدا رها شود مگر آنکه خدا به او رحم کند. ناگاه موج بین نوح و پسرش فاصله شد و پسر نوح غرق گردید.»

نمرود به ابراهیم ع گفت اگر خدای تو زنده است، من لشکر جمع آوری می کنم به خدایت بگو که لشکر جمع کند تا با یکدیگر جنگ کنیم! پس نمرود از اطراف عالم لشکر بزرگی که سیصد فرسخ لشکرگاه آنها بود جمع کرد. ابراهیم (ع) دعا کرد که خدایا این ملعون را هلاک کن. خداوند به عدد لشکر نمرود پشه

فرستاد که بر سر هر یک پشه‌ای نشست و در اندک زمانی او را هلاک نمود. رئیس پشه‌ها، پشه‌ای بود که یک چشم و یک پا و یک دست و نیمه بدنی داشت. آمد و روی زانوی نمرود نشست. نمرود به زنش گفت این پشه‌ها لشکر مرا هلاک کردند. دست برد تا پشه را بکشد که پشه بلند شد و لب بالا و لب پایین نمرود را نیش زده آورد دماغ نمرود شد و به داخل مغز نمرود نفوذ کرده و مشغول نیش زدن شد! صدای فریاد نمرود بلند شد و از شدت درد خواب و خوراک از او سلب گردید غلامانش مرتب بر سرش می‌زدند تا پشه از حرکت بایستد. همانجور او را اذیت نمود تا به درک واصل شد. بقیه لشکر او به ابراهیم (ع) ایمان آوردند.

«لوط به قومش گفت: شما کارهای زشتی که تاکنون هیچ ملتی انجام نداده مرتکب می‌شوید. شما (بجای ازدواج مردان با زنان) هم جنس بازی می‌کنید. شما مسرف هستید! آنها جواب دادند که باید لوط و همراهانش را از اینجا بیرون کنیم که اینها می‌خواهند پاکدامن باشند! خداوند هم او و خانواده‌اش را غیر از زنش که جزو ماندگان بود، نجات داد و بر قوم لوط باران سنگ بارید. بنگرید عاقبت گناه کاران چگونه شد؟

قوم هود سیزده قبیله بودند که نسبشان به عاد از نوادگان نوح بوده می‌رسید. آنان مردمی ثروتمند و قوی هیکل و طویل العمر بودند. سرزمین آنان «احقاف» بین یمن و عربستان قرار داشت که از نظر پرآبی و حاصلخیزی در بین سرزمینهای مجاور نظیر نداشت. قدرت بدنی آنان بحدی بود که می‌نویسند قطعه‌های بزرگ سنگ را از کوه می‌کنند و بصورت پایه در زمین قرار داده و بر روی آنها خانه هایشان را بنا می‌نمودند. بلندی قامتشان را به نخل خرما تشبیه نموده و عمرهای معمولی آنان را بین چهار صد سال و پانصد سال نوشته‌اند.

اما این قدرت و عمر طولانی و ثروت با عث غفلتشان شد و به ظلم و طغیان و بت پرستی کشیده شدند. هود آنان را به توحید و تقوا دعوت نمود ولی عده کمی قبول نمودند و بقیه در کفر خود اصرار نموده تا عاقبت دچار عذاب شدند. خداوند بادی برای آنها فرستاد که به قدری شدید بود که آن مردم قوی هیکل و بلند قامت را از جابر می کند و چون نخل خرمائی که از بُن کنده باشند به این سو و آن سو پرتاپ می گردد بر زمین می افکند و هرچه سر راهش بود همه را هلاک و نابود نمود.

«صالح به قوم ثمود گفت: ای قوم من! خدای واحد را پرستید که غیر از او خدایی نیست. من از طرف خدا معجزه آورده‌ام. که این شتر خدا است که باید او را رها کنید تا در زمین خدا بخورد و او را اذیت نکنید که عذاب الهی شما را فرا خواهد گرفت. یادتان باشد که خدا شما را بعد از قوم عاد، در این زمین ساکن نمود که از جاهای نرمش قصر بسازید و از سنگهای کوه خانه درست می کنید. پس بیاد نعمتهای خدا باشید و در زمین فساد نکنید.

عده ای از گردنکشان قومش به پیروان صالح گفتند آیا شما یقین دارید که صالح از طرف خدا آمده است؟ گفتند ما به آنچه صالح بدان فرستاده شده ایمان داریم. گردنکشان گفتند ولی ما به آنچه شما بدان ایمان آورده اید کافریم! سپس ناقه خدای را کشتند و از امر خدا سرپیچی نمودند و گفتند ای صالح! آنچه از عذاب وعده دادی بیاور! ناگاه زمین لرزه آنان را فرا گرفت و در خانه های خود بر رو افتاده مردند. صالح خطاب به آنان (مرده های آنها) گفت: ای قوم من! من پیا خدایم را رساندم و به شما نصیحت کردم ولی شما افراد خیر خواه را دوست ندارید.

خداوند فرعونیان را به چند بلاد چار کرد تا خروج بنی اسرائیل را نفهمند. اول خواب را بر آنها مسلط کرد و تا خورشید طلوع نکرد بیدار نشدند. دوم مرگ در بین کودکان آنها که هیچ خانه ای نبود مگر اینکه کودکی از او مرده بود لذا بعد از بیدار شدن تا غروب به عزاداری مشغول شدند. و بعد از غروب در کوچه

وبازار هر چه نگاه کردند از بنی اسرائیل کسی ندیدند. به منازل آنها رفتند و دیدند هیچ کسی آنجا نیست. خبر به فرعون بردند. فرعون گفت: امشب صبر کنید فردا وقتی خروسها بانگ زدند، بدنبال آنها می‌رویم. اتفاقاً فردا هیچ خروسی بانگ نزد آنها تا طلوع خورشید حرکت نکردند. بعد هامن با هزار نفر جلو افتاد و خود فرعون با هفتاد هزار نفر بالباسها و اسبهای سیاه در پشت سر بدنبال بنی اسرائیل حرکت کردند. وقتی بنی اسرائیل به دریا رسیدند فرعونیان را پشت سر خود دیدند. ناگاه به حضرت موسی (ع) نگاه کردند که: فاضرب بعصاک البحر فانقلب...» با عصایت به دریا بزن. حضرت موسی (ع) عصا را به دریا زد ناگاه دوازده راه خشکی پدیدار شد. حرکت کردند و چون وسط دریا رسیدند، همدیگر را نمی‌دیدند. بنی اسرائیل گفتند: ای موسی! ما همدیگر را نمی‌بینیم. حضرت موسی (ع) دعا کرد طاقنمایی پیداشد و همدیگر را می‌دیدند. چون همه بنی اسرائیل از آب گذشتند، فرعون تازه به کنار دریا رسیده بود.

غرق فرعونیان

فرعون چون خشکی در دریا را دید به لشکرش گفت دریا از هیبت من شکافته شد تا دشمنان را دستگیر کنم. بعد گفت وارد دریا شوید و بنی اسرائیل را بگیرید. فرعونیان گفتند تا تو نیروی ما نمی‌روییم. فرعون حرکت نکرد. ناگاه جبرئیل سوار بر مادیانی شده جلو فرعون راه افتاد و اسب فرعون هم بدنبالش راه افتاد و لشکر فرعون هم همگی حرکت کردند و وارد دریا شدند. بدستور خدا دریا بهم آمد و فرعونیان همگی غرق شدند. فرعون در این موقع گفت: لا اله الا الله آمنتُ بر بربّ موسی. من به خدای موسی ایمان آوردم. جبرئیل مقداری لجن رود نیل برداشت و بدھانش زد و گفت الان لا اله الا الله فایده‌ای ندارد. و این چنین بود که فرعونیان هلاک شدند.

شفاعت یعنی: در پایان حساب و رسیدگی به اعمال در روز قیامت، وقتی نامه های اعمال را به دست راست و یا چپ می دهند، وعده ای بهشتی وعده ای جهنمی می شوند، به وساطت و شفاعت بعضیها که در نزد خداوند، قُرب و مقامی دارند، گروهی از جهنمیان، بخشیده می شوند و از رفتن به جهنم، نجات می یابند.

طه 109:

يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهَا الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ

لَهُ قَوْلًا.

یعنی: امروز شفاعت احدی سود ندارد، مگر کسیکه خدا به او اجازه داده و به سخن او راضی است.

امام صادق (ع) در تفسیر آیه فوق، فرمود: بخدا سوگند! در آنروز، بما اجازه داده می شود و جواب می گوییم! سؤال شد: چه جوابی می دهید؟ فرمود: پروردگار را تمجید می کنیم. بر پیامبر صلوات می فرستیم.

واز شیعیانمان شفاعت می کنیم و خدا، شفاعت ما را رد نمی کند.

پنج روایت از رسول خدا (ص)

شفاعت امت

1-شفاعتم را برای افرادی از امتم که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند، ذخیره کرده ام.

مقام محمود

2-وقتی در روز قیامت، به مقام محمود رسیدم، از پدر و مادر و عمو و

همچنین برادری که در جاهیت داشتم، شفاعت می کنم.

شفاعت از چهاردسته

3-از چهاردسته شفاعت می کنم:احترام کننده به ذریه ام را، برآورنده حاجت

آنها را، تلاش کننده در راه آنها را و دوستدار آنها را.

4-سه دسته شفاعت می کنند:پیامبران، علماء و شهداء.

5-کسیکه بزیارت من بیاید، من روز قیامت از او شفاعت می کنم.

چرا ما شفیع نداریم؟

امام باقر(ع):بخدا سوگند!ما شفاعت می کنیم.ما از شیعیان گناهکار آنقدر شفاعت می

کنیم که در آن موقع دشمنان می گویند:چرا ما شفیع و دوستی که از ما حمایت کند، نداریم.ای

کاش! ما را به دنیا بر گردانند تا ما هم مؤمن می شدیم!

امام صادق(ع):روز قیامت،به عابد گفته می شود:به بهشت داخل شو!وبه عالم گفته می شود:توقف کن وآنهائی را که خوب تربیت کرده ای شفاعت کن!

شفاعت شیعیان

امام کاظم(ع):شیعیان ما در روز قیامت،شفاعت می کنند.حتی به اندازهٔ قبیله ربیعہ ومضر،شفاعت می کنند وخداوند،بخاطر کرامت مؤمن درپیشگاه او،شفاعتش را قبول می کند

8-نجات عده ای از اهل جهنم بعد از مدتی از حضور آنان در جهنم

یکی از جلوه های رحمت الهی این است که فردی که جهنم رفته است بعد از مدتی بواسطه قسم دادن خداوند به محمد و آل محمد نجات می یابد.روایت در این زمینه بشرح زیر است:

امام پنجم(ع):بنده ای را بمدت هفتاد خریف که هر خریفی معادل هفتاد سال است،در جهنم عذاب می کنند.سپس آن شخص دعا می کندکه:خدایا!بحق محمد واهل بیتش،بمن رحم کن!خداوند به جبرئیل وحی می کند که:نزد بنده ام فرود آی واورا از جهنم بیرون بیاور!جبرئیل می گوید:خدایا!چگونه داخل آتش جهنم گردم؟خداوند می فرماید:امر کرده ام که آتش برای تو سرد باشد.جبرئیل می پرسد:خدایا!نمی دانم در کجای جهنم واقع است؟خدا می فرماید:اودر چاهی در سجین است.

جبرئیل فرود می آید وآن شخص را در حالیکه بر صورت افتاده است ،بیرون می آورد.خداوند به او می فرماید:چند مدت در آتش بودی؟می گوید:نمی توانم مدت آنرا حساب کنم.خداوند می فرماید:بعزت وجلاللم سوگند!اگر دعا نمی کردی،بودن تورا در آتش طولانی

می‌کردم. ولی من بر خود حتم کرده‌ام که هر شخصی مرا بحق محمد و اهل بیتش، سوگند دهد، او را بیامرزم. و امروز تو را آمرزیدم.

پیامبر خدا ص فرمود: خدا در قیامت دستور می‌دهد بنده‌ای را به جهنم ببرند وقتی آن شخص می‌خواهد وارد جهنم شود می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحيم. ناگاه جهنم با اندازه هفتاد هزار سال راه از او دور می‌شود. (منهج الصادقین)

باز در روایت است که وقتی ملائکه نامه عمل مومنی را بدستش می‌دهند در حالی که پراز اعمال بد است. او به عادت دنیا، موقع گرفتن نامه می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحيم. وقتی نامه را باز می‌کند سفید است و هیچ در آن نوشته نشده است. به ملائکه می‌گوید این نامه که سفید است! فرشتگان می‌گویند: این پرونده پراز اعمال بد توبود ولی به برکت بسم الله الرحمن الرحيم که گفتی پاک شد. . (منهج الصادقین)

در آیه: « وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً »^{۱۱۳} مفسران شیعه و سنی اتفاق نظر دارند^{۱۱۴} که منظور از مقام محمود در این آیه، همان مقام شفاعت است که خداوند آن را به پیامبرش وعده داده است.

بررسی مجموع آیات شفاعت نشان می‌دهد که قرآن کریم نوعی از شفاعت را تایید می‌کند و نوع دیگری از شفاعت را باطل دانسته و نفی می‌کند. منظور از آیات نفی‌کننده شفاعت این است که کسی مستقل از خدا چنین حقی را ندارد و منظور از آیات اثبات‌کننده شفاعت این است که اساساً و ذاتاً شفاعت برای خداست و برای غیر خدا با اذن اوست: « وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ »^{۱۱۵} «شفاعت کسی سودی نمی‌بخشد مگر شفاعت آن کس که خدا به او اذن دهد».

^{۱۱۳} الإسراء: ۷۹

^{۱۱۴} تفسیر الرازی، ج ۳، ص ۵۵

^{۱۱۵} سبأ: ۲۳

پیامبر(ص) فرمود: «أُعْطِيَتْ خَمْسًا... وَ أُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ، فَادْخُلُوهَا لِأُمَّتِي فَهِيَ لِمَنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا»^{۱۱۶}
«خداوند به من پنج امتیاز عطا فرموده است... که یکی از آنها شفاعت است و آن را برای امت خود نگاه
داشته‌ام، شفاعت برای کسانی است که برای خدا شریکی قائل نشوند

همچنین پیامبر(ص) فرمود: «سه گروهند که نزد خدا برای گنهکاران شفاعت می‌کنند و شفاعتشان مورد
[قبول واقع می‌شود: پیامبران، علمای دین و شهدا].»^{۱۱۷}

مقام شفاعت کبرا

در روایات زیادی است که مقام شفاعت کبرا مربوط به صَدِيقَةُ طَاهِرَه(س) می باشد

امام باقر(ع) می فرمایند:

پدرم از جدّم، رسول خدا(ص) حدیث کردند که: در روز قیامت منبرهایی از نور برای انبیا نصب می
نمایند و منبر من از همه بلندتر است

آنگاه خداوند می فرماید: «ای محمّد! خطبه بخوان و من خطبه می خوانم که هیچ یک از پیامبران نشنیده
باشند و پس از آن برای اوصیا، منبرهای نورانی نصب می نمایند و منبر وصیّ من علیّ ابن ابی طالب(ع)
از همه منبرها بلندتر است و علی(ع) به دستور حق، خطبه ای می خواند که اوصیا نشنیده باشند.. و
جبرئیل ندا می دهد که هان! اهل محشر سرها به گریبان کشید و دیده های خود ببندید، همانا
فاطمه(س) به جانب بهشت عبور می کند. حضرت در ملازمت فرشتگان با جلال و جبروت بر در بهشت
فرود می آیند، پس فاطمه(س) توقف می کند و التفات ایشان به جانب صحرای محشر است

«خطاب می رسد: «ای دختر حبیب من! اینک که دستور داده ام به بهشت روی، نگران چه هستی؟

«عرض می کند: «ای پروردگار من! دوست دارم چنین روزی مقام و منزلتم نزد اهل محشر معلوم شود

ندا می رسد: «ای دختر حبیب من! برگرد و در مردم بنگر و هر کس که در قلبش دوستی تو یا یکی از

«فرزدانت است، داخل بهشت گردان

^{۱۱۶} مسند احمد: ۱/۳۰۱؛ سنن نسائی: ۱/۲۰۹؛ سنن دارمی: ج ۲ ص ۸۷۳ و غیره

^{۱۱۷} مجلسی، بحار الأنوار، ۳/۱۴۰ق، ج ۸، ص ۳۴

و بعد امام(ع) فرمودند

به خدا سوگند در آن روز، فاطمه(س) شیعیان و دوستان خود را از میان مردم چنان بر می چیند که «مرغ دانه های خوب را از بد جدا می کند.

آنگاه فاطمه(س) با شیعیان خود در بهشت حاضر می شوند. خدا در دل ایشان می افکند تا دوباره به محشر التفات می کنند، خطاب می رسد: «این نگرانی شما برای چیست؟ همانا دختر حبیب من، از شما «شفاعت کرد»، عرض می کنند: «خدایا! دوست داریم قدر ما در چنین روزی معلوم گردد

خداوند می فرماید

ای دوستان من! در میان جماعت بنگرید؛ هر کس که به خاطر دوستی فاطمه(س) شما را دوست «داشت، هر کس به خاطر محبت فاطمه(س) به شما طعام داد، به خاطر محبت فاطمه(س) به شما لباس داد، به خاطر محبت فاطمه(س) شما را به جام آبی سیراب کرد، یا غیبتی را از شما دور گردانید، دست او «را بگیرد و همراه خود وارد بهشت کنید

امام باقر(ع) فرمودند

به خدا سوگند که در محشر جز کافر و منافق و شگاک نمی ماند»¹¹⁸

¹¹⁸ روحانی علی آبادی، محمد، زندگانی حضرت زهرا(س)، ص 342

9- فراهم کردن نعمتهای بهشتی برای اولیاء

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (توبه 21)

"پروردگارشان آنها را به رحمتی از جانب خود و خشنودی و بهشتهایی بشارت می دهد که در آنها برایشان نعمات دائمی خواهد بود".

از بزرگترین جلوه های رحمت الهی، دادن نعمتهای بهشت به بندگانش می باشد. که خود فرمود آیا پاداش خوبی جز خوبی است؟

وقتی بندگانش از خدا اطاعت کنند و دستورات او را انجام دهند خداوند هم در عوض انها را به بهشت می برد که میلیاردها سال در ناز و نعمت باشند در مقابل مدت کوتاهی که در دنیا بندگی خدا را کردند.

ده چیز در بهشت است!

یکی از بزرگان گفته است: این ده چیز در بهشت است: جوانی که با او پیری نیست. *سلامتی که بدنبالش بیماری نیست. *سلطنتی که در او عزل نیست. *راحتی که با او

شدت نیست.*نعمتی که با او محنت نیست.*بقائی که با او فنا نیست.*حیاتی که با او مرگ نیست.*عزتی

که با او ذلت نیست.*رضائی که با او سخط نیست.*أنسی که با او وحشت نیست.

آل عمران 179:

وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

یعنی: اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ است.

که کلمهٔ اجرٌ عظیم فراوان در قرآن آمده است. و مراد از آن یکی بهشت جاودان است و دیگری رضای خداوند تبارک و تعالی.

حورالعین*لباس بهشتی*موسیقی بهشتی*طوبی

امام صادق(ع): اگر حورالعینی از حوریان بهشتی، خودش را به اهل

دنیا نشان بدهد، همهٔ اهل دنیا بی تاب شده و می میرند.

رسول خدا(ص): اگر لباسی از لباسهای بهشت را به اهل دنیا نشان بدهند، چشمانشان

تحمل دیدن آن را نخواهد داشت و همه از کثرت لذت نگاه به آن، بی تاب شده و می میرند.

در روایت است که: در بهشت درختانی است که زنگهایی از نقره بر آن آویزان

است. هنگامیکه اهل بهشت، علاقه به شنیدن موسیقی دارند، خداوند بادی را از دل عرش بر

می انگیزاند و این باد به درختهای مذکور می وزد و با به حرکت آوردن زنگها، تولید چنان

صدائی می کند که اگر اهل دنیا آنرا بشنوند، از شدت طرب و شادی، جان می سپارند.

رسول خدا(ص):طوبی درختی در بهشت است که خداوند آنرا بادست خویش،غرس نموده است واز روح خود در آن دمیده است.از این درخت زینتهاو میوه های خوشگوار می روید که بر دهان اهل بهشت،بسیار نزدیک وشاخه هایش از پشت دیوارهای بهشت پیدااست!

اصل وریشه این درخت در خانه بهشتی -علی بن ابی طالب(ع) است ودوستانش از آن بهره مند ودشمنانش ناکامند.

یکصد هزار طعم

رسول خدا(ص):هریک از میوه های بهشتی،یکصد هزار طعم دارد همچنین فرمود:در عالم رویا عموم حمزه را دیدم که طبقی انگور در مقابلش بود.ناگاه به خرما تبدیل شد.

10-قرار دادن ثوابهای بزرگ در مقابل کارهای ناچیز

خداوند که پر از رحمت و مهربانی است دوست دارد بندگان از رحمت او برخوردار شوند لذا در مقابل کارهای ناچیز،پاداشهای عظیم می دهد که به چند نمونه اشاره می شود:

کسی که مشکل مومنی را حل کند ثواب نه هزار سال عبادت به او می دهند!

روایت است که امام حسن مجتبی علیه السلام در حال اعتکاف بودند ولی وقتی مردی از او درخواست کرد تا با طلبکارش صحبت کند تا به او مهلت دهد امام مسجد را ترک کرد...ابن عباس عرض کرد فراموش کرده اید در حال اعتکاف هستید؟امام فرمود نه فراموش نکرده ام ولیکن از پیامبر اکرم شنیدم ثواب برآورده کردن حاجت مومن **نه هزار سال عبادت** است که روزها روزه بگیرد و شبها نماز بخواند.

دورکعت نماز در جماعت معادل چهل سال نماز در خانه است!

رسول خدا(ص)فرمود:

یک نماز با جماعت، بهتر از چهل سال نماز فرادی در خانه است. پرسیدند: آیا یک روز نماز؟ فرمود: بلکه

یک نماز.^{۱۱۹}

حدیث جالبی در بیان فضیلت نماز جماعت است که قسمتی از آن در رساله های عملیه هم ذکر شده است. ترجمه تمام حدیث چنین است:

اگر اقتدا کننده 1 نفر باشد، پاداش 150 نماز داده می شود.

اگر اقتدا کننده 2 نفر باشد، پاداش 600 نماز داده می شود.

اگر اقتدا کننده 3 نفر باشد، پاداش 1200 نماز داده می شود.

اگر اقتدا کننده 4 نفر باشد، پاداش 2400 نماز داده می شود.

اگر اقتدا کننده 5 نفر باشد، پاداش 4800 نماز داده می شود.

اگر اقتدا کننده 6 نفر باشد، پاداش 9600 نماز داده می شود.

اگر اقتدا کننده 7 نفر باشد، پاداش 19200 نماز داده می شود.

اگر اقتدا کننده 8 نفر باشد، پاداش 36400 نماز داده می شود.

اگر اقتدا کنندگان و امام جماعت به 10 نفر رسیدند، پاداش 72800 نماز دارد.

ولی، همین که عدد افراد از ده نفر گذشت، حساب آنرا جز خداکسی نمی داند.^{۱۲۰}

ثواب بوسیدن فرزند

امام صادق علیه السلام: هر کس فرزندش را ببوسد ، خداوند عزّوجلّ برای او ثواب می نویسد و هر کسی که او را شاد کند ، خداوند روز قیامت او را شاد خواهد کرد و هر کس قرآن به او

^{۱۱۹} مستدرک الوسائل، ج 1 ص 488

^{۱۲۰} مستدرک الوسائل، ج 1 ص 487، رساله حضرت امام، مسئله 1400

بیاموزد ، پدر و مادرش دعوت می‌شوند و دو لباس بر آنان پوشیده می‌شود که از نور آنها ،
چهره‌های بهشتیان نورانی می‌گردد) . کافی-جلد 6-ص49)

ثواب یک هفته اعتکاف!

رسول خدا(ص)فرمود:

در پیشگاه خداوند تعالی، نشستن مرد در کنار همسر خود، ازاعتکاف در این مسجد من،
محبوبتر است

ثواب روزه معادل صدسال عبادت!

از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «نخستین رحمتی که از آسمان به
زمین نازل شد، در بیست و پنج ذی القعدة بود. کسی که در این روز، روزه بگیرد و شبش را
به عبادت بایستد، عبادت صد سال را که روزش را روزه و شبش را عبادت کرده است، خواهد
داشت.»

ثواب روزه بیست و چهارروز رجب!

رسول اکرم(ص)فرمود:کسیکه بیست و چهارروز از ماه رجب را روزه بگیرد،در هنگام
مرگ،عزرائیل به صورت جوانی که لباس حریر سبزپوشیده وسوار بر اسب بهشتی است
ودریک دستش حریر سبزی آغشته به مشک اذفر ودر دست دیگرش،ظرفی از طلا که پر از
شراب بهشتی است،نزد او حاضر می شود واز آن شراب به او می نوشاند،تاهنگام خروج روح
از تنش ،دچار سختی مرگ نشود!سپس روح او را در آن حریر می پوشاند.از آن حریر بوئی به
مشام می رسد که اهل آسمانهای هفتگانه،بوی آنرا استشمام می کنند.او در قبرش سیراب است
تادر قیامت،از حوض کوثر بنوشد!

رسول خدا(ص) فرمود: هر که برای نماز جماعت، بسوی مسجد برود، برای هر قدم هفتاد هزار حسنه دارد. و اگر بر نماز جماعت، مداومت کند، خداوند، هفتاد هزار فرشته می فرستد تا در قبر از او عیادت کنند و در تنهایی قبر، مونس او باشند و تا روز قیامت، برایش استغفار کنند. (حلیه المتقین)

امام صادق(ع) فرمود: هر که چهار حج بجا آورد، هر گز فشار قبر نبیند! و چون بمیرد، خداوند جهای او را در قبر مجسم کند که تا روز قیامت، نماز می خوانند و ثواب آن نمازها برای او باشد. (حلیه المتقین)

«علی(ع): جبرئیل به پیامبر گفت: هر که انگشتر را در دست راست نماید و منظورش متابعت از سنت تو باشد، اگر در قیامت او را متحیر بینم، دستش را بگیرم و بتو و علی(ع) برسانم.» (حلیه المتقین)

آثار تلاوت بعضی از سوره ها در قیامت

کسیکه سوره یونس را در هر دو یا سه ماه تلاوت کند، روز قیامت از مقربین است* کسیکه سوره هود را در هر جمعه قرائت نماید، در قیامت از زمره پیامبران بوده و خطایش پاک می شود.* کسیکه سوره یوسف را در هر روز یا هر شب، تلاوت کند، در

قیامت، جمالش مثل یوسف بوده و دچار فزع اکبر نمی گردد. *کسیکه سوره رعد را تلاوت نماید، بدون حساب، وارد بهشت شده و اجازه شفاعت در مورد خانواده و دوستانش را به او می دهند *کسیکه سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند، شهید می میرد و در قیامت با شهداء محشور می شود *کسیکه بر تلاوت سوره مریم مداومت نماید، رو قیامت جزء اصحاب عیسی (ع) محشور

شده و پادشاهی سلیمان را به او می دهند *کسیکه سوره احزاب را زیاد قرائت کند، در قیامت در کنار پیامبران، خواهد بود *کسیکه در نمازهای واجب و مستحب، سوره دخان را تلاوت کند، در قیامت، ایمن بوده و از او حسابی آسان کشیده و نامه عملش را بدست راست می دهند *کسیکه در هر جمعه، سوره احقاف تلاوت نماید، در دنیا، دچار ترس نشده و در قیامت، ایمن خواهد بود *کسیکه سوره انا فتحنا را تلاوت کند، در قیامت به او مخلص خطاب می شود *کسیکه هر شب قبل از خواب، سوره واقعه را تلاوت نماید، روز قیامت، خدا را با صورت نورانی ملاقات کند *کسیکه سوره های طلاق و تحریم را در نمازهای واجب بخواند، در قیامت، دچار ترس نمی شود *کسیکه بر سوره اقسام مداومت کرده و به آن عمل کند، با بهترین صورت محشور شده و از صراط و میزان عبور کند *کسیکه سوره النازعات را تلاوت نماید، سیراب می میرد و سیراب محشور می شود و سیراب به بهشت می رود *کسیکه سوره ذات البروج را در نمازهای واجب، تلاوت کند، در موقف پیامبران می ایستد *کسیکه سوره الطارق را در نمازهای واجب تلاوت کند، در قیامت دارای جاه و مقام بوده و از رفیقان پیامبران است *کسیکه سوره اعلی را در نمازهای واجب و مستحب، تلاوت کند، به او گفته می شود: از هر دری که می خواهی، وارد بهشت شو! *کسیکه بر تلاوت سوره العادیات مداومت کند، با علی (ع) محشور شده و در کنار او خواهد بود *کسیکه القارعه را زیاد تلاوت کند، از حرارت جهنم ایمن است *کسیکه سوره عصر را در نوافل بخواند، با خنده و نور مبعوث شده و داخل بهشت می شود *کسیکه سوره لایلاف را زیاد تلاوت نماید، او را بر مرکبی از مرکبهای بهشت سوار نمایند.

ثواب زیارت مشهد

امام جواد(ع): کسیکه قبر پدرم را - در مشهد - زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و در قیامت تا پایان حساب، منبری بموازات منبر رسول خدا(ص)، برای او قرار می دهند.

اثر علم

رسول خدا(ص): کسیکه یک مسئله یاد بگیرد، روز قیامت، هزار گردنبنند از نور بر گردنش می گذارند. «بحار، ج 1»

رسول خدا(ص): هر که برای خدا واز خوف خدا، گناه نکند، خدا او را در روز قیامت، راضی می نماید.

پنجم(ع): کسیکه عصبانیت خود را کنترل کند، در حالیکه قدرت بر اعمال خشونت دارد، روز قیامت خداوند دلش را از اطمینان و ایمان پر نماید.

رسول خدا(ص): کسیکه 40 سال اذان بگوید، روز قیامت، عمل چهل صدیق را به او بدهند. کسیکه 20 سال اذان بگوید، در قیامت نورش باندازه نور آسمان است. کسیکه 10 سال اذان بگوید، با حضرت ابراهیم(ع) در یکجا می باشد. کسیکه 1 سال اذان بگوید، همه گناهانش آمرزیده می شود.

کسیکه 40 حدیث دینی برای اُمّت حفظ کند، روز قیامت در زمرة فقهاء و علماء خواهد بود.

در احادیث بسیاری، ثواب زیارت مرقد امامان با ثواب اعمال نیک بسیار دشوار، همچون جهاد و شهادت، مقایسه شده است یا ثواب بر آوردن حاجت مؤمن، بر آورده شدن صد حاجت ذکر شده است که یکی از آنها رفتن به بهشت یا آمرزش تمامی گناهان و در صورت مرگ در این هنگام، ورود به بهشت

و بهره‌مندی از پاداش بی‌نهایت است. همچنین آمده‌است که اگر کسی دل مؤمنی را شاد کند، خداوند نه تنها در آخرت دل او را شاد می‌کند بلکه هر آنچه بخواهد به او می‌دهد و حتی بیش از آنچه خواسته، آنقدر به او می‌دهد که هرگز تصور آن را هم نمی‌کرده‌است. علاوه بر اینها، ثواب سرپرستی یتیم، حضور در بهشت به همراه پیامبر اکرم (ص) و ثواب کمک به زن بی‌سرپرست و شخص مسکین مانند جهاد در راه خدا بیان شده‌است.^{۱۲۱}

^{۱۲۱} کافی، ج ۱، ص ۱۰-۱۲

11- پرده پوشی در مقابل هزاران گناهی که انسان ها در خفا انجام می دهند.

اینکه خداوند همه خلافهای بندگانش را می بیند ولی اکثر اوقات ندید می گیرد و می بخشد و پرده پوشی می کند و آبروی انسان را حفظ می نماید از بزرگترین جلوه های مهربانی خداوند است.

قُلْ لَا فَضْلَ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (بقره 64)

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نمی شد البته در شمار زیانکاران بودید.

دُونِهِ مِنْ يَجِدُوا لَنْ مَوْعِدٍ لَهُمْ بَلِ الْعَذَابُ لَهُمْ لَعَجَلٍ كَسَبُوا بِمَا يُؤَاخِذُهُمْ لَوْ الرَّحْمَةُ ذُو الْغَفُورِ رَبُّكَ وَ
مَوْثِقًا

(کهف 58)

و پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است؛ اگر می خواست آنان را به خاطر اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برای آنها می فرستاد؛ ولی برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت

يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ، يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ،

ای که کار زشت را می پوشاند و افراد را بخاطر خلافتشان عذاب نمی کند ای که پرده را کنار نمی زند.

یکی از صفات خداوند، ستارالعیوب بودن اوست.

بَلْ لِّاِنَّكَ يَارَبَّ خَيْرُ السَّائِرِينَ، وَاحْكُمُ الْاَكْمِينَ، و یا بی مقدارترین مطلعین هستی بلکه برای آن بود که تو ای پروردگار من بهترین پوشندگان و حکم‌کننده‌ترین حاکمان

وَأَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ، سَتَّارُ الْغُيُوبِ، غَفَّارُ الذُّنُوبِ، عَلَّامُ الْغُيُوبِ، تَسْتُرُوْا غِرَامِي تَرِيْنَ گِرَامِيَانِ وَ پُوشَانَنْدَهٗ
عیوب و آمرزندهٔ گناهانی گناه را به کرمَت می‌پوشانی کیفر را به واسطهٔ بردباریت به تأخیر اندازی
الذَّنْبَ بِكَرَمِكَ، وَتَوَخَّرُ الْعُقُوبَةَ بِحِلْمِكَ...

ده دلیل برای اثبات وجود خدا

1- نظم در جهان هستی: میلیونها سال است که از عمر جهان هستی می‌گذرد در حالی که نظم عجیب و شگفت انگیز بر آن حاکم است. در کره زمین فصلها و شب ها و روزها پشت سر هم می آیند و می روند و هیچگاه در نظم

آنان خللی وارد نشده است. فاصله خورشید تا زمین و گردش زمین بدور خورشید و گردش ماه بدور زمین و جزر و مد و نزول باران و هزاران جلوه نظم " دلیل بر وجود خالق حکیم و تواناست .
(لو کانَ فیہما آلہة الا اللہ لفسدتا) انبیاء 22

رسول خدا (ص) به زنی که مشغول کار با چرخ رسی بود، فرمود: خدا را چگونه شناختی؟ زن دستش را برداشت و چرخ از کار کردن ایستاد. و عرض کرد ای رسول خدا!! این چرخ به این کوچکی بدون گرداننده کار نمی کند پس آسمان و زمین هم گرداننده دارد. حضرت فرمود آفرین ای زن. خدایت را خوب شناختی.

2- برهان علت و معلول: دانشمندان و فلاسفه معتقدند که هر معلولی دارای علت است و جهان هستی جهان علت و معلولهاست که در نهایت به علت العللی ختم می شود والا اگر دور علتها و معلولها ادامه داشته باشد و اول و ابتدا و علت اصلی نداشته باشد تسلسل پیش می آید و آن هم محال است. پس خدا علت العلل جهان هستی است. و علت همه موجودات به او بر می گردد. و باز فلاسفه معتقدند که علت العلل خود علت ندارد و خدا از ابتدا بوده و همیشه خواهد بود زیرا جسم نیست که محدودیت داشته باشد و او بود که زمان و مکان را آفرید. یعنی قبل از زمان باز خدا وجود داشته است.

3- برهان اثر و موثر: جهان پر از آثار و نشانه های وجود خداوند است. و ما از این اثرها پی به وجود موثر که همان خداوند بزرگ است می بریم.

پادشاه ایمان آورد

آمده است که پادشاه گمراه و کافری بود که وزیری خداشناس و باتدبیر داشت. وزیر چون کفر سلطان را دید دستور داد در پنهانی ساختمان و قصری را بنا نهادند. چون کار قصر تمام شد، پادشاه را به تماشای آن برد. پادشاه پرسید این بنا را که ساخته است؟ گفت قربان کسی آن را نساخته بلکه خود بخود بوجود آمده است! پادشاه گفت مگر امکان دارد ساختمان بنا کننده نداشته باشد؟ وزیر گفت شما قبول دارید که ساختمان بنا کننده لازم دارد؟ گفت آری. وزیر گفت پس چگونه امکان دارد جهانی به این وسعت و عظمت بی بنا کننده باشد؟ و بدون صانع باشد؟ سلطان به فکر فرو رفت و بعد از مدتی خدا پرست شد.

همین برای خداشناسی بس است برای کسیکه عقل و وجدان داشته باشد. و عقل خود را قاضی کند.

چهار چشمه مختلف در سر

از جمله علامات خداشناسی دقت در خصوصیات سر انسان است. سر دارای چهار چشمه است که هر چشمه طعم مختلف دارد. یکی از این چشمه ها آب گوش است که تلخ است و علت تلخ بودنش این است که اگر حشره وارد گوش شود، بواسطه تلخی آب، از بین می رود دیگری چشم است که آبش شور است و علت شوری آن برای پی چشم است که اگر شور نبود، پی آب شد و انسان نابینا می گردید.

سومی آب دماغ است و چهارمی آب دهان که شیرین است. اگر کوهی چهار چشمه داشته باشد، امکان ندارد که طعم همه با هم فرق داشته باشد. ولی طعم چهار چشمه سر با هم فرق می نماید. پس با کمی فکر در عظمت مخلوقات خدا می توان به عظمت خدا معرفت پیدا کرد. البته خداشناسی برای بعضی مشکل است زیرا چشمی که با آن خدا را ببیند ندارد و اگر دارد، با عیب است و لکن وجود خدا اظهر من الشمس است.

همچنین مرگ یکی از آثار وجود خداست. آیا تاکنون انسانی توانسته است با قلدری و ابراز وجود در مقابل خدا از دست مرگ نجات پیدا کند؟ کجایند پادشاهان قدرتمند و بزرگ؟ خسرو پرویز کجاست؟ داریوش کبیر کجاست؟ اسکندر و هیتلر و شاه عباس و رضاشاه و چرچیل و روزولت و موسولینی و... کجاستند؟ فرعون ها و نمرودها کجاستند؟ همگی در مقابل مرگ تسلیم شدند و جان به جان آفرین تسلیم کردند.

«امام سجاد(ع) فرمود: از متکبر فخر کننده متعجبم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است! و عجب از کسی که در وجود خدا، شک می کند، در حالیکه مخلوقاتِ او را می بیند! و عجب از کسی که مرگ را انکار می کند، در حالیکه مشاهده می کند که روز و شب افرادی می میرند! و عجب از کسی که زنده شدن مردگان و جهان آخرت را انکار می کند، در حالیکه متولد شدن افراد زیادی را می بیند! و عجب از کسی که خانه از بین رفتنی - دنیا - را آباد می کند، ولی خانه باقی ماندنی آخرت را ترک کرده است!»

یکی دیگر از نشانه های خداشناسی، که مهمترین آنهاست، عقل است. البته اگر عقل نباشد درک خداشناسی خیلی سخت می شود. بهترین عامل برای شناخت حضرت حق، بکار بستن عقل است. اما درست بکار بردن عقل مهم است. چون گاهی عقل هست ولی نمی تواند از آن درست استفاده نماید.

عالمی گفت: جوانی از من پرسید به چه دلیل خدا وجود دارد؟ گفتم بدلیل عقل. گفت دلیل عقل چیست؟ گفتم شما چند سال داری؟ گفتم بیست و پنج سال. گفتم قبل از این بیست و پنج سال کجا بودی؟ گفتم در رحم مادر. گفتم کی شما را به صورت این مرد کامل در آورده؟ جوان گفت رحم مادر قالب است و نطفه که ریخته می شود آدم درست می شود. گفتم شما خواهر دارید؟ گفت بله. گفتم پس مادر شما دو قالب دارد. مقداری فکر کرد بعد گفت جواب را گرفتم. گفتم آقا یک قدرتی است که این نطفه را چنان جایی قرار می دهد و گوش و چشم و دهان و دست و پا و همه اجزاء را با یک نظم واحدی خلق می کند. برای آدم عاقل نه مخلوق بدون خالق است و نه نظم بدون ناظم است.

اگر تمام دانشمندان جمع شوند نمی توانند مگسی خلق کنند. اگر چه با پیشرفت علم دانشمندان به شبیه سازی هم دست یافته اند ولی باز علت العلل خداست. زیرا خشت اول آدمی را خداوند از عدم آفرید. «ان فی خلق السماوات والارض و اختلاف الليل والنهار و الفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیی به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و نصریف الرياح و السحاب المسخر بین السماء والارض لایات لقوم یعقلون».

حقیقتاً در خلقت آسمانها و زمین و در اختلاف شب و روز و در کشتی که بر روی آب حرکت می کند که برای مردم سودمند می باشد و در آنچه که خدا از آسمان باران نازل می کند و زمین را بعد از مردنش زنده می نماید و در پراکنده کردن حیوانات بر روی زمین و در گردش باده ها و ابرها که بین زمین و آسمان فرمانبر است، همه آیات و نشانه ای برای عاقلان است.

موسی و سخن گفتن با خدا

روزی حضرت موسی(ع) عرض کرد خدایا! آیا تاکنون تو را چرت گرفته است؟ ندا رسید موسی جامی آب بدست بگیر. حضرت موسی(ع) جامی آب بدست گرفت. بعد از مدتی کوتاه موسی را چرت گرفت و آب ریخت. حضرت موسی(ع) متوجه نشد. ندا رسید ای موسی! آب را چرا ریختی؟ عرض کرد چرت مرا گرفت! ندا آمد که تو یک آن به چرت رفتی، جام آب ریخت. قدرت من است که تمام موجودات آسمان و زمین و خود آسمان و زمین را نکه می دارد. اگر مرا چرت بگیرد تمام موجودات از هم می پاشد. «الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم...» بقره 254

خداوند نیست خدائی جز او و او زنده و زنده نگه دارنده است و هرگز دچار چرت و خواب نمی شود.

چوپان خداشناس

روزی رسول خدا (ص) در بیابان از چوپانی پرسید چگونه خدا را شناختی؟ گفت بوسیله این گوسفندان. که بدون نگه دار نمی شوند پس چگونه این آسمان و زمین و ستارگان و افلاک بدون نگه دار می مانند؟ حضرت فرمود خدایت را خوب شناختی.

4- برهان فطرت: خالق یکتا فطرت همه انسانها را بر مبنای یکتا پرستی و نفی غیر خدا قرار داده است حتی آنان که در محیط کفر و والدین کافر و بی دین متولد می شوند.

شخصی از امام ششم پرسید وجود خدا را برای من اثبات کنید؟ امام فرمود: تاکنون سوار کشتی شده ای؟ گفت آری. امام فرمود شده که ناگاه دریا طوفانی شود و کشتی در حال غرق شدن باشد؟ گفت آری. امام فرمود در آن حالت بحرانی از چه کسی کمک می طلبی و انتظار عنایت از چه موجودی داری؟ گفت امیدارم که یک نیروی غیبی و صاحب این جهان مرا کمک کند. فرمود همان نیرویی که بسوی آن توجه پیدا کردی خداست.

البته هر کودک کی چه در شرق و چه در غرب "خداشناس و با اعتراف به وجود خدا متولد می شود ولی تعدادی از افراد چون در محیط کفر و با تربیت بی دینی رشد می یابند وقتی بزرگ شدند منکر خدا می گردند.

5- بعثت پیامبران که هزاران پیامبر مبعوث شده که در میان مردم و قومشان افرادی صالح و درستکار و راستگو بوده اند همگی بر وجود خدای واحد شهادت و گواهی داده اند و مردم را از روز قیامت آگاه نموده اند

6- هزاران دانشمند و فیلسوف و متفکر بر وجود خدا اعتراف نموده اند و هزاران کتاب برای اثبات خدا تالیف نموده اند.

7- نعمت عقل آدمی به انسان هشدار می دهد که هر کجا احتمال خطر باشد باید احتیاط را مراعات نماید. در مورد وجود خدا و اینکه هر که خدا را انکار کند و به دستورات او عمل نکند دچار عذاب می شود و هر که مطیع خدا باشد در دنیا و آخرت سعادتمند می شود "دلایل بسیاری وجود دارد و انسانهای زیادی این مطلب را تاکید نموده اند. پس اگر هنوز به یقین نرسیده ایم لااقل مطیع دستورات خدا باشیم که اگر احتمالاً قیامتی وجود داشته باشد ما از قبل خود را آماده کرده باشیم. اگر چه وجود خدا و قیامت برای بسیاری از حقیقت جویان از جمله راقم این سطور ثابت شده است.

8- در طول تاریخ قدرتمندان بسیاری از جمله فرعون ها و نمرودها و ابوسفیان ها با خداشناسان مبارزه کرده اند ولی عاقبت به ذلیل ترین حالت گرفتار شدند. فرعون و یارانش غرق شدند. نمرود و یارانش بوسیله پشه! از پا درآمدند. ابرهه و فیل سوارانش بوسیله پرندگان کوچکی بنام ابابیل نابود شدند. تا زمان ما که شاه خائن و امریکای مستکبر و دیگر قدرتمندان زورگو در مقابل خداشناسان ایرانی به ذلیل ترین وضع دچار شدند آن چنان که جیمی کارتر "رئیس جمهور اسبق آمریکا در کتابش نوشت که من در رابطه با ایران سه بار به گریه! افتادم. موقع خروج شاه از ایران! هنگام تسخیر سفارت آمریکا و هنگام نابود شدن نیروهای آمریکایی بدست نیروهای غیبی در صحرای طبس!

9-معجزات هزاران پیامبر وجانشینان آنها:همیشه تا زمان آخرین پیامبر. خداوند نمایندگانی بر روی کره زمین داشته است که مردم را به عبادت خدای واحد دعوت می کرده اند و دعوتشان همراه با معجزات بوده است.مثلا حضرت صالح با درخواست مردم از دل کوه شتری ماده بیرون آورد.حضرت موسی دارای عصایی بود که دریا را شکافت و سحر جادوگران را باطل کرد .حضرت عیسی مرده گان را زنده می نمود ومرضهای صعب العلاج را شفا می داد.حضرت سلیمان با حیوانات حرف می زدو باد در تحت فرمان او بود.پیامبر اسلام دارای هزاران معجزه بود از قبیل شفا دادن مریضها.شکافتن ماه.زنده کردن مرده گان.سفر آسمانی معراج.صحبت با حیوانات.

10-نابودی و نزول عذاب بر اقوام مختلف بشر:اقوام وملت هایی بودند که بر اثر نافرمانی خداوند ومخالفت با پیامبران دچار عذاب شدند از جمله قوم نوح وقوم صالح وقوم هود وقوم لوط و قارون با یارانش و اصحاب فیل که از حبشه آمده بودند و...

تنها راه رسیدن به کمال، بندگی درگاه خداوند است.

برای رسیدن به خدا باید عبد باشیم.

هر چقدر عبد تر باشیم بیشتر به خدا نزدیک می شویم.

بالاترین مقام معنوی پیامبر اسلام این بود که عبد خدا شد:

اشهد انّ محمّدا عبده و رسولّه شهادت می دهم که محمد، عبد و رسول خداست.

آری حضرت محمد(ص) عبد واقعی خدا بود و چه کسی از پیامبر بنده تر؟

روی سنگ قبر آیه الله بهجت نوشته است ((العبد))

راه و رسم بندگی

در زمانهای قدیم شخص ثروتمندی غلامی خرید و به منزل آورد و در منزل از او پرسید:

نام تو چیست؟

غلام گفت: هرچه صدایم کنی!

پرسید: چه کار بلدی؟

غلام گفت: هر کاری بگوئی انجام میدهم!

پرسید: چه غذائی میخوری؟

غلام گفت: هر چه بدهی میخورم!

پرسید: کجا می خوابی؟

غلام گفت: هر کجا بگویی می خوابم!

آن مرد با ناراحتی گفت: تو مرا مسخره کرده ای؟ این چه جوابهایی است که می دهی؟

غلام گفت: مگر نه این است که من بنده شما هستم؟

آن مرد گفت: بله!

غلام گفت: کدام بنده ای به صاحب خود میگوید: به من فلان غذا را بده و مرا فلان اسم صدا کن و

فلان کار را به من بده و فلان محل را برای خواب من آماده کن و...

صاحب من شما هستی و هر کاری بگویی اطاعت می کنم چون کار من فقط اطاعت است.

آن مرد باخود فکر کرد و پیش خود گفت: اگر راه و رسم بندگی این است که غلام می گوید، پس چطور من بندگی خدا را میکنم، که هی میگویم چرا این را به من ندادی و فلان چیز را به من بده و من را اینکاره کن.... هی دستور می دهی..... و چرا و چرا؟....

عبد شدن بدون نماز میسر نیست!

نماز بهترین جلوه بندگی است . وقتی مقابل خداوند مهربان سجده می کنیم به خدا خیلی نزدیک هستیم.

خوشا آنانکه الله یارشان بی*بحمد و قل هو الله کارشان بی*خوشا آنانکه دایم در نمازند*بهشت جاودان بازارشان بی (باباطاهر)

یکی از جلوه های مهربانی و رحمت خداوند رحیم آنست که اجازه داده در برابرش نماز بخوانیم و از دهها بلکه صدها برکت نماز بهره مند شویم.

خدا اجازه داده هر وقت خواستیم با او حرف بزنیم

در حالی که برای ملاقات با پادشاهان و روسای جمهور باید از دهها موانع بگذریم شاید موفق با دیدار با آنها بشویم ولی خداوند قادر متعال که همه قدرتها درمقابلش ذیل و خاضعند، به همه بندگانش بدون هیچ تمایز و تبعیضی اجازه داده تا هر ساعتی خواستند با او در نماز ملاقات کنند. با او حرف بزنند و خواسته های خود را در قنوت به هر زبانی خواستند بگویند و او را تسبیح و تقدیس نمایند .

هدف از خلقت انسان هم در حقیقت همین است که انسان عاشق خدا شود وبا عشق بازی با خداوند لطیف وجمیل، به لذت بی نظیری که در هیچیک از لذتهای مادی نیست دست پیدا کند.

انسان عاشق خدا، انسان عجیبی است. او شبانه روزش را به یاد معشوقش یعنی خداوند زیبا، می گذراند و هیچیک از لذتهای دنیا برای او ارزشی ندارد.

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي هرکس مرا بجوید ، خواهد یافت

وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي و هرکس مرا یافت ، می شناسد

وَمَنْ عَرَفَنِي احَبَّنِي و هرکس مرا شناخت ، دوستدار من می شود

وَمَنْ احَبَّنِي عَشَقَنِي و هرکس دوستدار من شد ، عاشقم می شود

وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ و هرکس عاشقم شود ، عاشقش می شوم

وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ و هرکه را عاشق شدم ، می کشمش

وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيَّ دَيْتُهُ و هرکس را کشتم ، دیه او بر من است

وَمَنْ عَلَيَّ دَيْتُهُ فَاَنَا دَيْتُهُ^{۱۲۲} و هرکه دیه او بر من است من خودم دیه او هستم

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟ (خواجه عبدالله انصاری)

حدیث قدسی خیلی عجیب!

یک نمونه از سخنان خداوند با حضرت داوود را می‌خوانیم:

يَا دَاوُدُ أَتُبَلِّغُ أَهْلَ أَرْضِي أَنِّي حَبِيبٌ مِّنْ أَحَبَّنِي أَي دَاوود! به همه مردم اهل زمین این پیام را برسان که من دوست کسی هستم که مرا دوست بدارد، و اگر کسی می‌خواهد با من رابطه محبت برقرار کند من آماده‌ام. وَجَلِيسٌ مِّنْ جَالَسَتِي؛ اگر کسی بخواند با من همنشینی کند، همنشینش می‌شوم. وَمُؤْنِسٌ لِّمَنْ أُنْسَ بِذِكْرِي؛ کسی که با یاد من انس بگیرد، انیس‌اش می‌شوم و او را از تنهایی و وحشت درمی‌آورم. وَصَاحِبٌ لِّمَنْ صَاحَبَنِي؛ کسی می‌خواهد با من همراه شود، من آماده‌ام و رفیق و همراهش می‌شوم. وَمُخْتَارٌ لِّمَنْ اخْتَارَنِي؛ کسی که مرا انتخاب کند، من نیز او را انتخاب می‌کنم. وَمُطِيعٌ لِّمَنْ أَطَاعَنِي؛ اگر کسی مرا اطاعت کند، من نیز از او اطاعت می‌کنم. مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِّنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي وَأَحَبُّتُهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِي؛ اگر کسی واقعا مرا دوست بدارد و من بدانم که مرا می‌خواهد، من نیز او را دوست می‌دارم. او را برای خودم می‌پذیرم و برای دوستی خودم انتخاب می‌کنم. بالاتر این که محبتی به او پیدا می‌کنم که هیچ کس نمی‌تواند بر آن سبقت بگیرد. مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي؛ اگر کسی واقعا مرا بجوید مرا خواهد یافت، اما کسی که سراغ دیگران برود، به من نخواهد رسید. سپس خداوند به مردم پیغام می‌دهد که فَارْقُضُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ غُرُورِهَا وَهَلُمُّوا إِلَيَّ كَرَامَتِي وَمُصَاحَبَتِي وَمَجَالَسَتِي وَمُؤَانَسَتِي؛ خود را از این وسایل فریب که به آن‌ها مشغول شده‌اید، رها کنید! این‌ها مطلوب حقیقی شما نیست؛ به سوی کرامت من بیایید و با من همنشین شوید و با من انس بگیرید! وَأَنَسُونِي أَوْ أَنِسْكُمْ وَأَسَارِعْ إِلَيَّ مَحَبَّتَكُمْ؛ با من انس بگیرید تا مونس شما شوم و به محبت شما شتاب بگیرم. اگر با من انس بگیرید، نه تنها انیس شما می‌شوم و شما را از وحشت و تنهایی در می‌آورم، بلکه اصلا محبتم را در اختیار شما قرار می‌دهم.

يَا دَاوُدُ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ؛ اگر شما یاد من باشید من نیز یاد شما خواهم بود. در روایات دارد که اگر شما در تنهایی مرا یاد کنید، من در عرش و مقام خودم شما را یاد می‌کنم و اگر در میان مردم مرا یاد کنید، من در میان فرشتگان، سکان سماوات و ملاً اعلی شما را یاد می‌کنم و نام شما را می‌برم. وَجَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ؛ کسانی را که مطیع من باشند، به بهشت می‌برم. وَحُبِّي لِلْمُشْتَاقِينَ؛ آن‌هایی که اشتیاق مرا داشته باشند، دوست‌شان می‌دارم. وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ؛ اما کسانی که به من محبت خالص داشته باشند و دل‌شان را فقط برای من آماده کرده باشند و

محبت‌های دیگر را از آن خارج کرده باشند، خودم مال آن‌ها هستم. این فراز، مطلب بسیار بلندی است. وقتی شما کسی را دوست می‌دارید به او می‌گویید اموالم در اختیار شما. اگر او را بیشتر دوست دارید، می‌گویید هر وقت مرا احضار کنید، در خدمت شمایم. دست آخر به او می‌گویید: جانم به قربان شما. آخرین چیزی که یک فرد می‌تواند به دیگری اهدا کند، خودش است. **وَإِنَّا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ**! این مرتبه از آن کسی است که به خدا محبت خالص داشته باشد.^{۱۲۳}

اشک‌های عشق به خدا در شعیب نبی تمامی نداشت

حضرت شعیب (علیه السلام) از عشق خداوند تبارک و تعالی آنقدر گریه کرد که چشمش نابینا شد، خداوند بینایی او را به او بازگردانید، ولی شعیب دوباره آنقدر گریه کرد تا کور شد، خداوند برای بار دوم نیز او را بینا کرد.

شعیب مجدداً گریست تا کور شد تا سومین بار نیز خداوند بینائیش را به وی باز گردانید و چون بار چهارم شد خداوند به او وحی کرد:

ای شعیب آیا برای همیشه می‌خواهی این چنین گریه کنی؟ اگر گریه تو ترس از آتش جهنم است من تو را از آتش دوزخ پناه داده و نجات می‌دهم و اگر برای اشتیاق بهشت است من آن را به تو مباح نمودم.

شعیب در جواب: ای معبود من تو خود می‌دانی که من نه به خاطر ترس از دوزخ و نه برای اشتیاق بهشت تو می‌گیرم، بلکه دلباخته عشق تو گشته‌ام و نمی‌توانم خود داری کنم جز آنکه به وصل دیدار تو نائل گردم.

خداوند به او وحی کرد حال که چنین است من کلیم خودم موسی بن عمران را به خدمتکاری تو می‌گمارم^{۱۲۴}

^{۱۲۳}عدة الداعي و نجاح الساعي، ص 252

^{۱۲۴}تاریخ انبیاء ج 2 ص 23

اویس قرن عاشق خدا بود

در حالات عرفایی اویس گویند: بعضی از شب‌ها می‌گفت: امشب شب رکوع است و به یک رکوع شب را به صبح می‌رساند. یک شب می‌گفت: امشب شب سجود است و به یک سجده شب را سپری می‌کرد. به او گفتند: اویس، چرا این قدر به خودت زحمت می‌دهی؟! گفت: کاش از ازل تا ابد یک شب بود و من آن را به یک سجده سپری می‌کردم.^{۱۲۵}

نمک می‌خوردید و نمکدان را می‌شکنید!

روزی یکی از دوستان مرحوم مجلسی که خیلی به وی ارادت داشت، از همسایه خود و جمع همراه او شکایت کرد و گفت: در همسایگی ما همسایه ای است که از شب تا صبح به همراه جمعی، فساق به لهو و لعب و شراب خوردن می‌پردازد، شما می‌توانید برای من چاره ای بیندیشید، ملا محمد تقی به او گفت: امشب همسایه خود و همراهانش را برای صرف شام دعوت کن، من نیز خواهم آمد، دوست ملا محمد تقی بدون کوچکترین اعتراضی قبول کرد و به سراغ آنان رفت، رئیس ضمن قبول دعوت با خوشحالی گفت: چه شده است که به طایفه ما ملحق شده‌ای؟ میزبان بدون اظهار نظر به خانه برگشت و اسباب شام را فراهم ساخت و چون شب فرا رسید، علامه زودتر از مهمان‌ها به خانه همسایه اش رفت و در آنجا نشست، چون مهمانان وارد خانه شدند و چشمشان به ملا محمد تقی افتاد، متعجب شدند.

رئیس آنان که حضور یک فرد روحانی را مانع عیش و نوش دانست، در صدد برآمد که با حيله‌ای او را از میدان به در کند، از این رو به ملا محمد تقی گفت: شیوه‌ای که شما در دست دارید، بهتر است یا کاری که ما آنان را در پیش گرفته ایم، ملا محمد تقی با لحنی ملایم و آرام گفت: هر کدام شیوه کار خود را بیان و بعد قضاوت می‌کنیم که کدام بهتر است، رئیس گروه که از برخورد مؤدبانه این روحانی در شگفت مانده بود، گفت: این سخن نیکویی است. سپس ادامه داد: یکی از اوصاف ما این است که وقتی نمک کسی را خوردیم، دیگر به او خیانت نمی‌کنیم، ملا محمد تقی فرصت را غنیمت شمرد و

گفت: من این مطلب را که شما گفتید قبول ندارم. اما سر دسته آنان در حالی که قیافه حق به جانبی را به خود گرفته بود، گفت: این از اصول طایفه ماست

ملا محمد تقی نگاهی به آنان کرد و سپس با نفس مسیحایی خود فرمود: آیا شما تا به حال نمک خدا را خورده‌اید؟! این سخن ملا محمد تقی همانند آب سردی بر آتش طغیان و غرور آنان فرو ریخت، سکوت سراسر مجلس را فرا گرفت، رنگ خجالت بر سیمایشان نشست، زیر چشم به هم نگاهی کردند و بدون اینکه سخنی بگویند خانه را ترک کردند، صاحب‌خانه که شاهد این صحنه بود، دلهره سراسر وجودش را فرا گرفت، نزد ملا محمد تقی آمد و گفت: اینکه بدتر شد، ملا محمد تقی مجلسی گفت: صبر کن تا ببینیم بعدها چه می‌شود، صبح روز بعد درب خانه ملا محمد تقی به صدا در آمد، وقتی که در خانه را گشود، رئیس آن گروه را دید که پشت در خانه ایستاده است، رئیس زودتر از ملا محمد تقی سلام کرد و گفت: دیشب سخن شما مرا به فکر وا داشت، اینک غسل کرده و توبه کرده‌ام و آمده‌ام تا شما مسائل دینی را به من بیاموزید، لبخند رضایت بر لبان محمد تقی نشست و با روی گشاده او را به خانه خود دعوت و از او پذیرایی کرد^{۱۲۶}

نماز به ظاهر دارد که شامل واجباتی که بصورت قیام و رکوع و سجده و تشهد انجام می‌شود و یک باطنی دارد که اگر کامل و درست انجام شود انقدر زیبا و نورانی و الهی است که هیچ عملی به پای نماز در این جهت نمی‌رسد.

ما برای نماز خواندن خلق شده ایم

خداوند انسان را برای عبادت که مهم‌ترین جلوه آن در نمازهای یومیه است خلق نموده است تا در صورتی که نماز را درست بجا بیاوریم به کمال برسیم. و بهترین نماز، آن نمازی است که با خشوع باشد که خداوند در سوره مومنون، یکی از ویژگیهای مومنین را خواندن نماز با خشوع ذکر کرده است.

ایه الله بهجت می‌فرمود:

اگر سلاطین عالم می دانستند در نماز چه لذتی هست، همه سلطنت های خود را رها می کردند و نماز را یاد می گرفتند. حیف که نمی دانند چه لذتی دارد! ^{۱۲۷}.

نماز باخشوع یعنی نماز گزار خود را در مقابل عظمت الهی می بیند لذا از خوشحالی اینکه در مقابل خداوند مهربان است اشکش جاری می شود

گاهی بدنش به لرزه می افتد. گاهی انقدر غرق عظمت الهی می شود که از حوادث اطراف خود هیچ چیز احساس نمی کند و گاه به درجه ای از خشوع می رسد که: رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند!

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم* به دریا بنگرم دریا ته وینم* بهر جا بنگرم کوه و در و دشت* نشان روی زیبای ته وینم ((باباطاهر))

در این موقع احتمال بیهوش شدن و یا جان بجان افرین تسلیم کردن زیاد است.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾. به راستی که مؤمنان رستگار شدند (١). الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾. همانان که در نمازشان خاشع و ترسانند (2) ^{۱۲۸}

اولین کسانی که نمازشان با خشوع کامل بوده است چهارده معصوم بوده اند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانیش پینه می بست. هفتادبار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش درآوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

نماز فاطمه زهراء (سلام الله علیها) نماز باخشوع کامل بوده است. پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره نمازش چنین تعریف می کند:

^{۱۲۷} <http://www.dana.ir/news/678488.html> توصیه جالب-آیت-الله-جهت-به-پادشاهان

^{۱۲۸} مومنون آیه 2 و 1

هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شما را شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم.^{۱۲۹}

اینکه عالمانی چون آیه الله سید احمد کربلایی یا آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی یا آیه الله شیخ علی کاشانی در حال نماز از دنیا رفتند، زیرا نتوانستند عظمت الهی را که در نماز حس کردند تحمل نمایند و از شوف روحشان به لقاء الله پیوست.

اینکه فرمودند نماز معراج مومن است یعنی می تواند با خشوع در نماز، به عرش الهی بالابود و ذره ای از عظمت الهی را مشاهده نماید.

کسانی که به این لذت دست پیدا کردند دیگر دنیا و آنچه در آنست برایشان بی ارزش می گردد.

داستان جوان عاشق

داستان زیر بیانگر مطلب مذکور است:

ملاحسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را بصورت نثر می آوریم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان

که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخ برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجایم رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.^{۱۳۰}

این داستان به ما می فهماند که نماز برای رسیدن به خواسته های مادی و معنوی بسیار کارساز است.

کسانی که مشکل دارند رو به نماز بیارند

کسانی که مشکل دارند افرادی که شغل ندارند. افرادی که بیماری دارند. افرادی که اضطراب دارند. افرادی که دنبال همسر و ازدواجند.

حضرت حجه الاسلام و المسلمین هاشمی نژاد می فرمودند:

یک پیرمرد مستی ماه مبارک رمضان « مسجد لاله زار » می آمد خیلی آدم موفق بود همیشه قبل از اذان توی مسجد بود.

به او گفتم حاج آقا شما خیلی موفق هستید من هر روز که مسجد می آیم می بینم شما زودتر از ما آمده اید جا بگیرید.

گفت: نه آقا من هر چه دارم از نماز اول وقت دارم. بعد گفت: من در نوجوانی به مشهد رفتم.

مرحوم « حاج شیخ حسن علی نخودکی » باغچه ای در نبودک داشت به آنجا رفتم و ایشان را پیدا کردم و به ایشان گفتم: من سه حاجت مهم دارم دلم می خواهد هر سه تا را خدا توی جوانی به من بدهد. یک چیزی یادم بدهید.

فرمودند: چی می خواهی؟

گفتم: یکی دلم می خواهد در جوانی به حج مشرف شوم. چون حج در جوانی یک لذت دیگری دارد.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان.

گفتم: دومین حاجتم این است که دلم می خواهد یک همسر خوب خدا به من عنایت کند.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان.

سوم اینکه خدا یک کسب آبرومندی به من عنایت فرماید.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان.

این عملی را که ایشان فرمودند من شروع کردم و توی فاصله ی سه سال، هم به حج مشرف شدم هم زن مؤمنه و صالحه خدا به من داد و هم کسب با آبرو به من عنایت کرد.^{۱۳۱}

افرادی که فرزند ندارند. افرادی که فتنه ای انها را اذیت می کند. شری دامنگیر آنها شده است. افرادی که در حال جنگ با دشمنند. افرادی که دوران سربازی خود را می گذرانند. افرادی که شغل پر استرس و سختی دارند.

افرادی که مدیر قسمتی هستند. افرادی که نظامی هستند. افرادی که مسئولیت امنیتی دارند. کسانی که مسئولیتهای مهمی دارند...و...

همه اینها اگر نماز باخشوع بخوانند کارها برایشان آسان می شود. گره ها باز می گردد. خواسته هایشان برآورده می شود. و به اهداف خود می رسند. به شرطی که نمازشان با خشوع و حضور قلب باشد. عظمت الهی را احساس کنند. در نماز، گریه از ته قلبشان بکنند.

این همان نمازی است که انسان را از فحشا و منکرات باز می دارد^{۱۳۲}.

این نماز جلو لواط و زنا و روابط نامشروع را می گیرد. این نماز جلو دزدی را می گیرد. این نماز جلو ظلم کردن را می گیرد. جلو جنایت را می گیرد.

ادمی که نماز با خشوع می خواند، دنبال کارهای زشت نمی رود و نماز مانند سدی محکم از اینکه آلودگی پیدا کند، او را حفظ خواهد کرد.

این همان نمازی است که انسان را به خدا نزدیک می نماید.^{۱۳۳}

این همان نمازی است که محبوب الهی است و خداوند ان را می پذیرد و در عوضش گناهان او را می بخشد.^{۱۳۴}

این همان نمازی است که اگر ادمی بداند چقدر رحمت الهی او را فرا گرفته هیچگاه سر از سجده بر نمی دارد!^{۱۳۵}

این همان نمازی است که ابلیس را سخت عصبانی می کند و او را هزاران فرسخ از ادمی دور می نماید.^{۱۳۶}

¹³² إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

(45) عنکبوت) حقیقتاً نماز انسان را از فحشا و منکرباز می دارد.

حضرت علی (ع) فرمودند: « الصلاة قربان کل تقی، نماز خواندن، برای هر شخصی

¹³³ پرهیزگار وسیله نزدیکی به خدا است. « نهج البلاغه، کلمات قصار 136

:- قال رسول الله - صلى الله عليه و اله

من صلی رکعتین، ولم یحدث فیهما نفسہ بشیء من امور الدنیا، غفر الله له ذنوبه؛ کسی که دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت، قلب خود را به چیزی از امور دنیا مشغول نکند، خداوند گناهانش را می آمرزد.

¹³⁴ (بحار الانوار، ج 84، ص 249)

:- قال علی - علیه السلام

لویعلم المصلی مایغشاه من الرحمه لما رفع راسه من السجود؛

اگر نمازگزار بداند که چقدر از رحمت (خداوند تعالی) او را فرا گرفته است، سرش را از سجده بر نمی دارد.

¹³⁵ (غرر الحکم، ص 261)

این همان نمازی است که انسان را عبد و بنده خدا می کند.

این همان نمازی است که باعث می شود انسان هیچوقت در ضرر و خسارت نیافتد.^{۱۳۷}

این همان نمازی است که زاد و توشه دنیا و آخرت مومن است.^{۱۳۸}

همه در نماز به خنده افتادند جز ایه الله خامنه ای

داستان زیر رو حاج آقای راشد یزدی تعریف کرده اند:

موقعی که (در زمان تبعید مقام معظم رهبری) در ایرانشهر در محضر حضرت آیت الله خامنه ای بودم، روزی عده ای از علمای قم برای ملاقات ایشان آمده بودند؛ وقت نماز همه برای اقامه نماز جماعت به امامت معظم له [حضرت آیت الله خامنه ای] آماده شدند. همین طور که نماز جماعت بر پا بود، ناگهان بزغاله ای وارد اتاق شد و شروع کرد به این طرف و آن طرف پریدن و در آخر سجاده یکی از نمازگزاران را برداشت و با خود برد! چند نفر از نمازگزاران به کلی آرامش خود را از دست دادند و خندیدند که یکی از آن ها من بودم و از خنده ما دیگران نیز به غیر از آقا خندیدند و آقا نمازشان را بدون هیچ گونه حرکت اضافی به پایان رساندند

بعد از نماز از آقا پرسیدم که شما چگونه توانستید نمازتان را ادامه دهید؟ آقا فرمودند: در مورد چی؟ آقا فرمودند: ذره ای از این جریان متوجه عرض کردم به خاطر بزغاله ای که وارد اتاق شده بود
نشدم.^{۱۳۹}

-: عن الامام المهدي - عليه السلام
ما ارغم انف الشيطان بشيء مثل الصلاة فصلها و ارغم انف الشيطان؛
هیچ چیز مثل نماز بینی شیطان را به خاک نمی مالد و او را خوار نمی کند، پس نماز
بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال
¹³⁶(بحار الانوار، ج 53، ص 182)

-: قال الصادق - عليه السلام
ما خسر و الله من اتى بحقيقه السجود و لو كان في العمر مره واحده؛
به خدا قسم کسی که حق سجود را به جای آورد و سجده حقیقی نماید، به هیچ عنوان
زیان متوجه او نشود، گرچه در تمام مدت عمر چنین سجودی را یک بار به جای آورد
¹³⁷(بحار الانوار، ج 85، ص 126)

-: قال رسول الله - صلى الله عليه و اله
الصلاه زاد للمومن من الدنيا الى الآخرة؛
نماز زاد و توشه مومن در دنیا برای آخرت می باشد
¹³⁸(بحار الانوار، ج 82، ص 232)

¹³⁹حضور + قلب + رهبري + در + نماز / <http://boostanenamaz.parsiblog.com/Posts/33/>

این همان نمازی است که وقتی نمازگزار به آن می پردازد همه چیزهایی که در اطراف اوست صدای تسبیحشان را می شنود چنانچه در حالات آخوند ملامحمدکاشی آمده است که:

ایشان حالات غریب و مکاشفاتی داشتند که همگی دلالت بر عظمت روحی آن بزرگوار می کند. چنانچه می گویند در نمازش در سوره حمد آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را گاه بیش از صد بار به حالت خضوع و خشوع تکرار می کرد تا آنکه به حالت بی هوشی نقش بر زمین می شد.

حاج آقا رحیم ارباب که پیوسته ملازم محضر درس و خدمت آخوند کاشی بود نقل می کنند که: «یک روز عصر آخوند به من فرمود: آقا رحیم، امشب برای غذا بی میل نیستم که بادمجان بخورم، و این از نوادر بود که آخوند میل به غذای پختنی کرده بود، چون معمولاً به غذای ساده اکتفا می نمود. من رفتم مقداری بادمجان خریدم و آنها را آماده کردم که در پستوی حجره آنها را سرخ و مهیا نمایم. کم کم مغرب شد و آخوند به نماز ایستاد، حالتی پیدا کرد که گفتنی نیست. آنچنان با خدا مناجات می کرد که گویی تمام درختان مدرسه با او هم‌نوا شده و می خوانند: «سبح قدوس رب الملائکه و الروح». غرق در عوالمی بود که گویا در زمین نبود و حضور مرا در آن مکان به کلی از یاد برده بود. من مات و متحیر و مبهوت آن صحنه ملکوتی بودم که ناگاه به خود آمدم و من هم به خود آمدم در حالی که دودی غلیظ تمام حجره را فرا گرفته بود و در آن عالم حیرت بادمجانها همه در تابه سوخته و ذغال شده بود. آخوند هم بدون آنکه چیزی از آن حال و جذب به روی خود بیاورد فرمود: آقا رحیم بادمجان سوخت؟ طوری نیست امشب هم حاضری خودمان را می خوریم!

آقا رحیم ارباب باز می فرمودند:

شما آخوند کاشی را ندیده بودید، وقتی آخوند به طرف خدا می ایستاد و نماز می خواند استخوانهای سینه اش می لرزید و حالتی داشت که همه در و دیوار مدرسه صدر جذب می شد

مرحوم آخوند گزی اصفهانی از علمای برجسته اصفهان و معاصر با آخوند کاشی بودند نقل می کنند که: من یک شب در مدرسه صدر اصفهان میهمان یکی از طلبه ها شدم. در آن شب احساس کردم در و دیوار و درخت ها مشغول ذکر گفتند. آمدم درب حجره آخوندکاشی دیدم ایشان با یک حالت

مخصوصی مشغول نماز خواندن هستند و من احساس کردم در و دیوار و درخت ها همراه آخوند ذکر می گویند.

همچنین آقا رحیم ارباب نقل می کنند: یک شب من از اتاقم به قصد وضو به صحن مدرسه آمدم که نماز شب را بخوانم وقتی از اتاق بیرون آمدم دیدم صدای همهمه ای می آید هر چه نگاه کردم دیدم همه جا خاموش است ولی از همه جا و درختان و در و دیوار نجوایی که مانند ذکر بود به گوش می رسید. رفتم وضوخانه دیدم آن جا هم صدا می آید، تعجب کردم که این صدای ذکر از کجاست؟ آمدم در ایوان نماز بخوانم متوجه شدم که مرحوم آخوند کاشی در قنوت و نماز وترشان ذکر می گویند و گریه می کنند. و در و دیوار هم اذکار را با او تکرار می کنند. من همینطور ایستادم و به او نگاه کردم تا نماز صبح شد و دیدم که سر و صدا تمام شد^{۱۴۰}

حجت الاسلام سید باقر شفتی

این سید بزرگوار، پیوسته مراقب باری تعالی بود و چیزی او را از حالت حضور و مراقبت باز نمی داشت .، گوشه های چشم او از کثرت گریه کردن در مقام تهجد مجروح شده بود

یکی از نزدیکان این بزرگوار گفته است: با آن مرحوم به یکی از روستاها رفتیم و شب را در راه گذراندیم . سید به من فرمود: نمی خوابی؟ من رفتم که بخوابم ، چون سید گمان کرد که من خوابیدم، برخاست و مشغول نماز شد، به خدا قسم دیدم بندهای دوش و اعضایش می لرزید به طوری که کلمات نماز را از شدت حرکت فکین و اعضا مکرر می نمود تا آن را صحیح ادا کند^{۱۴۱}

این همان نمازی است که وقتی فرد آن را بجا می آورد نشاط و شدایی عجیبی در خود احساس می کند.

این همان نمازی است که حجاب های معرفت را کنار می زند و نماز گزار به ملکوت اسمانها و زمین ها نظر می نماید

140 آخوند صلاحی-کاشانی-کاشی/878/buyesib.com/http://

141. قصص العلماء: 137، 123

دکتر علی انصاری (فرزند مرحوم انصاری همدانی) بیان می کند:

آقای انصاری در شبستان حاج محمد طاهر، در مسجد جامع همدان نماز می خواند و افرادی که با ایشان نماز می خواندند همان افراد خاصی بودند که نسبت به آقا شناخت داشتند. و بعد از نماز مغرب و عشاء ایشان همراه چند تن از شاگردانشان به منزل می آمدند و من هم همراه پدرم بودم. این ها بعد از نماز طوری حالشان منقلب می شد که هیچ کدام یارای صحبت کردن نداشتند و کاملاً در سکوت و خلوت خودشان فرو رفته بودند.

یک بار که از مسجد بر می گشتیم یکی از دوستان آن چنان انقلاب روحی شدیدی پیدا کرده بود که به

نفس نفس افتاده بود و بلاانقطاع اشک می ریخت

هوا هم سرد و زمستانی بود. به منزل که رسیدیم، همه رفتند زیر کرسی نشستند، ولی ایشان از شدت حرارتی که داشت بیرون کرسی افتاده بود و آن قدر سینه اش حرارت داشت و نفس نفس می زد که مرحوم ابوی فرمود: بروید روی سینه اش بفرارید

برف را که روی سینه ایشان گذاشتند، مثل این بود که برف را روی بخاری گذاشته بودند، جیز ... این طور صدا می کرد

آقای اسلامیة از شاگردان ایشان، در احوال استادش می گوید

گاهی بعد از نماز همین طور که رو به قبله بودند، شاگردانشان متوجه می شدند که ایشان در حالت عادی نیست و از خود بی خود است^{۱۴۲}

این همان نمازی است که وقتی هزار رکعت می خواند هیچ احساس خستگی نمی کند همان گونه که وقتی علامه امینی هزار رکعت نماز میخواند، از او می پرسیدند آیا شما خسته نمی شوید؟ فرمود:

مگر ماهی از شنا خسته می شود که من از نماز خواندن خسته شوم؟^{۱۴۳}

نکته مهم: نماز خواندن معیار قبولی سایر اعمال خوب است. اگر نماز قبول شود سایر کارهای خوب انسان هم قبول می شود ولی اگر نماز پذیرفته نشود بقیه اعمال انسان هم قبول نمی شود.

پس اگر کسی نماز نخواند و کربلا برود زیارتش قبول نیست!

اگر کسی نماز نخواند و بیمارستان بسازد از او قبول نمی شود!

اگر کسی نماز نخواند و دهها یتیم را نگه داری کند از او قبول نمی شود!

اگر کسی نماز نخواند و دعای توسل بخواند فایده ای ندارد!

اگر کسی نماز نخواند و خدمات زیادی به مردم بکند باز هم فایده ای ندارد.

مرحوم تنکابنی می نویسد : ملامحمد اشرفی از نیمه شب تا صبح به عبادت و تضرع و زاری و بی قراری و مناجات با حضرت باری ، مشغول بود و آن قدر بر سر و سینه می زد که چون صبح می شد ، هر که او را می دید ، خیال می کرد او تازه از بستر مریضی برخاسته است

سید محمد باقر میرداماد

درباره او آمده است که : مدت چهل سال پای خود را در هنگام خواب دراز نکرد و می گفت : چگونه در حضور خدا پایم را دراز نمایم؟ و بیست سال عمل مباح از او صادر نشد و در هر شب پانزده جزء قرآن مجید تلاوت می نمود